

در تفسیر
ابن سینا

| | | |
|----------|------|------|
| در تفسیر | ستار | غله |
| ۱۲۶ | ۳ | امیه |
| ۱۷۸ | ۱۲ | یس |

| | | | |
|-----|---|-----|----|
| ۱۸۳ | ۱ | یاس | یک |
|-----|---|-----|----|

| | | | |
|-----|----|---------|-------|
| ۲۰۳ | ۱۳ | منجید و | مسحوم |
|-----|----|---------|-------|

| | | | |
|-----|---|------|------|
| ۲۱۳ | ۹ | نشدن | نشدن |
|-----|---|------|------|

| | | | |
|-----|---|-------|-------|
| ۲۱۴ | ۹ | منقول | مقابل |
|-----|---|-------|-------|

| | | | |
|-----|---|-----|-----|
| ۲۱۵ | ۹ | شدن | شده |
|-----|---|-----|-----|

| | | | |
|-----|----|------|------|
| ۲۱۶ | ۱۳ | مرجو | مرجو |
|-----|----|------|------|

| | | | |
|-----|----|------|------|
| ۲۳۱ | ۱۳ | قلیه | قلیه |
|-----|----|------|------|

| | | | |
|-----|---|------|------|
| ۲۳۲ | ۱ | قلیه | قلیه |
|-----|---|------|------|

| | | | |
|-----|---|---------------|---------------|
| ۲۳۶ | ۹ | نمیشود در غیر | نمیشود در غیر |
|-----|---|---------------|---------------|

| | | | |
|-----|---|------|-----|
| ۲۷۲ | ۱ | یابی | یکی |
|-----|---|------|-----|

| | | | |
|-----|---|-------|-------|
| ۲۷۲ | ۲ | سختنم | سختنم |
|-----|---|-------|-------|

| | | | |
|-----|---|------|------|
| ۲۷۲ | ۴ | سجده | سجده |
|-----|---|------|------|

| | | | |
|-----|---|----------|----------|
| ۲۷۶ | ۳ | محماسیکه | محماسیکه |
|-----|---|----------|----------|

| | | | |
|-----|----|------------|------------|
| ۲۸۹ | ۱۹ | در آن جایز | در آن جایز |
|-----|----|------------|------------|

| صفت | سطر | علط | صفت |
|-----|-----|------------------|-------------------|
| ۲۹۰ | ۱۵ | لش | لش |
| ۲۹۱ | ۱۲ | مشر | مشر |
| ۲۹۱ | ۱۵ | احکام پندگوره | موجب احکام مذکوره |
| ۲۹۱ | ۱۴ | موجب در حق مسافر | در حق مسافر |
| ۳۱۰ | ۲ | حب | حب |
| ۳۰۳ | ۴ | تکام | تکلم |
| ۳۱۹ | ۱۱ | ناده | ناده |
| ۳۲۰ | ۸ | سراید | سراید |
| ۳۲۲ | ۵ | احتد | احتلاف |
| ۳۲۳ | ۵ | ارتثات | ارتثات |
| ۳۲۳ | ۴ | ارتثات | ارتثات |
| ۳۲۳ | ۹ | ارتثات | ارتثات |
| ۳۲۳ | ۱۵ | ارتثات | ارتثات |
| ۳۲۳ | ۱۷ | دارتثات | ارتثات |
| ۳۲۴ | ۳ | ارتثات | ارتثات |
| ۳۵۱ | ۸ | در من رکوع | در من رکوع |

| صفحه | مطر | نقطه | صاحب |
|------|-----|-----------|-----------|
| ۴۰۱ | ۴ | حب | حق |
| ۴۰۶ | ۱۷ | سج | سج |
| ۴۰۸ | ۵ | نمایک | نمایک |
| ۴۰۸ | ۸ | کاو | کاو |
| ۴۱۱ | ۵ | لرود | گرد |
| ۴۲۵ | ۴ | نان | گمان |
| ۴۲۸ | ۱۶ | پند | پند |
| ۴۳۰ | ۹ | *مسئله ۲* | *مسئله ۲* |
| ۴۳۱ | ۱۷ | بقدر | بقدر |
| ۴۳۱ | ۱۷ | شرع | شرع |
| ۴۳۵ | ۲ | صدق | صدق |
| ۴۴۴ | ۹ | صحب | صحب |
| ۴۴۵ | ۴ | لب | است |
| ۴۴۶ | ۱ | روزه‌های | روزهای |
| ۴۴۷ | ۱ | لب | که |
| ۴۶۹ | ۵ | مرد کوفتی | مرد کوفتی |

| صفت | فصل | سطر | جمله |
|---------------|---------------|-----|------|
| بدلو | بدلو | ۱۴ | ۲۷۱ |
| طبیعت | طبیعت | ۱۷ | ۲۷۱ |
| چه در بیماری | چه در بیماری | ۴ | ۲۸۴ |
| قانی | قنی | ۴ | ۲۸۹ |
| ویرا | ویرا | ۱۰ | ۲۸۹ |
| روز | روز | ۱۷ | ۲۹۲ |
| رمضان | رمضان | ۱۵ | ۲۹۳ |
| اگر پدر | اگر پدر | ۱۲ | ۵۰۳ |
| مضمون | مضمون | ۸ | ۵۰۵ |
| برون | برون | ۹ | ۵۰۹ |
| مسطر | منط | ۱۵ | ۵۲۵ |
| بجست | بجست | ۷ | ۵۳۲ |
| در شریع احرام | در شریع احرام | ۷ | ۵۳۴ |
| نیاز | نیاز | ۱۱ | ۵۵۸ |
| مشوید | مشوید | ۱ | ۵۵۹ |
| سپاید | سپاید | ۴ | ۵۶۲ |

| صنف | مقدار | تلفات | مستحق |
|-----|-------|--------------|--------------|
| ۵۶۶ | ۴ | کیت | و کیت |
| ۵۶۶ | ۱۰ | قرصت | قرصت |
| ۵۶۷ | ۷ | مستحق و دومی | مستحق و دومی |
| ۵۶۸ | ۱۴ | مردست | مردست |
| ۵۷۲ | ۴ | دسو | وصو |
| ۵۷۴ | ۱۶ | درس | دریں |
| ۵۸۴ | ۱۳ | آوردن | آوردن |
| ۵۸۷ | ۶ | بریدن | ردمان |
| ۵۹۸ | ۵ | محل | محل |
| ۵۹۳ | ۱۷ | د | دگر |
| ۶۰۹ | ۱۷ | پسوف | پسوف |
| ۶۱۲ | ۱۶ | البحر | البحر |
| ۶۱۲ | ۱۶ | لواف | طواف |
| ۶۲۱ | ۳ | مختار | مختار |
| ۶۳۰ | ۱۱ | یکدم | یکدم |
| ۶۴۲ | ۹ | یکدم | یکدم |

| فرد | سطر | غلط | صحیح |
|-----|-----|-------------|-------------|
| ۶۲۲ | ۱۰ | لسمی | کیمی |
| ۶۵۰ | ۲ | قبل از غروب | قبل از غروب |
| ۶۵۰ | ۹ | بر | لسمی |
| ۶۵۰ | ۱۲ | نهم | نهم |
| ۶۵۳ | ۱۵ | جلب | جلب |
| ۶۵۷ | ۱ | فیهون | فیهون |
| ۶۶۶ | ۱۶ | هر در | هر در |
| ۶۷۶ | ۱۷ | المجاوه | المجاوه |
| ۶۸۶ | ۱۳ | ذات عرف | ذات عرف |
| ۶۸۷ | ۱۰ | کوفی | کوفی |
| ۶۸۸ | ۸ | عزیمت | عزیمت |
| ۷۰۶ | ۱۷ | احضار | احضار |
| ۷۰۷ | ۱۷ | وید | پس |
| ۷۱۹ | ۱۳ | خواشده | خواشده |
| ۷۲۰ | ۱ | معین | معین |
| ۷۲۲ | ۱۲ | لینا | لینا |

بند ایت هده ایت شروع اسلام بکتابی است مبدل و از احکام مبدء
 بصیرت شارع اسلام موشح بتعت سید انام علیه و علی له وادعایه
 الصلوة و الاسلام که استنباط فروع از اصولش باجماع امت فوق
 سنت و قیاس است و نه ایه التصحیفات معتقدان و غایت الیمان
 مدققان اسلامک مسلک شرح فرایض و واجبات آن از آیه پایان
 بادیه حیرت و یاس خلاصه قواعد و تقاضای رضوا بطش جامع
 رموزیست که ایضاح کنزد قایق آن بتبیین حقایق صورت
 نگیرد و در غمر محیط نا پید اکنارش به بحر را یق تقریر و نه رفا یق
 تصریر و سعت نمیدیرد و غیر وقایت صیانت ایتزای ضبط و ایاتش
 بل منجیل و جزعنا یت خمیر و فتح قدیر عروج معارج
 الد راعیه آن از تبسم و هم و خیال جدا که رمز الحقایق او است و

بهر جهت از حل مدتی شروع میسود امیرالاستر مطلب دایق و اشی
 فاضله مطلب از کتب مصاحبه متون مختصر معانی بقدر آنچه
 مدون الصغایف مسیده مرید علیه آن سیر کافی در یادات
 حاشا معش بتهدیه سمر صغری و کبیر و ادب و نهای سغی دلی بسبب
 و قرار این وادی لنگ است و دست احتیاد از وصول دامن معصود
 کتوتاء و در سبک لاجرم بفتوای معنی حر دایر قید تصریح و ترجمه
 و ترجمه و ما بعد متاخرین قلاد و تعلید سلب و جلب دگر دین
 یعتنی بدر حد استحصیات بل و خوب دیوه و مدارت کثرا مور
 دنتیه از عیادات و معاملات مسلک احتیالات اعتیادات بیاس
 مواجر شرعیه سر رشته ادب از دست دادن مکروه بلکه
 لاجبایر و حرام دانسته سلوک طریقه میباح اطیار مدعا
 پردا حقه سد و مرا یای صیاً بر صافی کهران صغاس کیش
 پرتواند از ماد که شوکاء در سند ۱۱۹ هرا و صد و بود شکری ولایت
 محنت التیلا و سگالد معروف معدلت و نور بصعت نواب گور بر حذر
 صیاد الدوله مستر و اراد شستگش بهادر حلاوت جنگ منور بود
 قاصر العصابة مولوی علامه بحر احسان مولوی باقر عاقه مولوی تاج الدین
 بهکالیه و میر محمد بهکالیه و سینی و ایرامی و مولوی سرینت الله

سنجیدنی بحسب فرمان ثواب معزی الیه هدایه عربی را بزبان
 پارسی بترجمه آوردند و کتب هشتاد و یک صاحب یکی از ملازمان
 سرکار دولت مد ارکمنی علیشان انگریز سواي جلد
 اول عبارات سه جلد دیگر را با انگریزی ترجمه کرد و ظاهر حال
 برین دلالت که ترجمه تمام کتاب باتفاق هر چهار کس
 مخصوصا باطلاع قاضی القضاة و مولوی تاج الدین مرحومین
 نشد از این جهت بسیاری از دلایل نقلیه و عقلیه سیما از
 عربیت فی الجمله تعاقب دارد و ترجمه فرو گذاشت گردیده
 و بیقتضای سهو و غفلت که لازم بشریت است و بعضی مسایل
 خطاهای نمایان بظهور پیوسته و رذقه قاضی القضاة و مولوی
 تاج الدین مرحومین از فصول علمیای وقت بودند و بعضی مقام
 باتفاق هر چهار کس قسیمی بخوفی ترجمه شده است که
 قابل تحسین و آفرین است و از آنجا که مستر هیلن درین باب
 ترجمه بعضی جلد دوم باعانت بعضی شیعی الیذهب و ترجمه
 یاقی در لندن بلا امداد کسی از قضایا کرده اند از شرح حال
 امام اعظم نعلین ابی ثابت ابوحنیفه کوفی روح مطاعین بیجا و
 پیدمان کتب پنجگانه اصول که مبسوط و جامع کبیر و جامع صغیر

و زیادات و سیر است غلطیهای قاحش واقع شده و در ترجمه
مسایل هم خطاهای کثیر را یافته مثلاً در کتاب الجنایات
باین مسئله که اگر کسی کسی را حقه کند نزد ایهتینه روح برو
قصاص نیست و نزد صاحبین روح قصاص واجب است ترجمه کرده
که اگر کسی کسی را غصب دهد و حال آنکه حقه عبارت
است از کشتن کسی یا فشردن گلو و سر کشا در سنه ۱۲۲۱ هـ از او
و دود و بیست و یک شجره قیام میالک دهند و بتک و ده کی زهر
حکومت اولیای دولت امل کشیده در آمد و ریاست عامه ولایت قله رود
و تجدید مر اسم کهن و بنیاد قوانین نو بدست هایدون یوسف
صورت موسیاسیرت عیسیا حله در من علم لقاها هنر سلیمان فرعی شوکت
علی هیت ملک بخش میالک ستان بهرام احتسسام تکمیلان
توان مریس قوانین نصفت و عدالت مشیدارا کین عظمت و
جالت زود مهر دیر کین عاقبت اندیش من این جویای نام
و نمک متبوعه دانش و فرهنگ مقدمه العجیش حلو و فتح و ظفر
رعایا و از غربا پرور انسان العی حشم دانش و بهش عی الا عیان
انفس و ارواح آفرینش طرد و نشیمی معقل عز و پر نری زینت ده کی
تکلاشی کور نری سر چشمه چود و سخا متبوع بذل و عطفا بر فیه

و لقد رسوا اليها قلوب شكور نرجندل سر جارج شلير د بار لوند احب
 ادم المدا انتماله وانجيم آماله رونق پذير بود و صاحب البيت ر
 سامي مراتب خود و کشور سخن سنگيني شهنشاه ملكت معني
 بابي بهر ز آخر در علوم عقلي و نقلي قساموس محيطي آي فنون
 فرعي و اصلي نكوهر بكان فصاحت جوهر جان بلاغت استاد
 يوعلي و بونصرا ر سطري وقت فلاتون عصر زينت بخش دولت
 بر مد يه انكشيه محجد دقوانين ملت قد يه عيسويد آبرو
 بخش خاکساران و هواخواهان آتش نرن دودمان طلبه و
 ستم نگاران مربع نشين چاربالش دولت و اقبال دست گزين
 مصلحا نجا ح آمانني و آمال نايب مبداء قياض در فيض گستري
 نسايه رجيت رحمان در رحم آوري ناسخ نام كسري و حاتم بعدل
 و سخاوت ماحي نشان افرا سياب و رستم د ر تهور و شجاعت
 حق كذا ر وحت بزويي كه سواي تعريف خبر كه احتمال صدق
 و كذب است لفظ ناستي بر ن بان حق ترجيا نش نكذ نسته
 و بنجز تحقيق لغت حرف لغو پير و مور دهان صدق تبيا نش
 نكسر ديده صور تو هيات و اشكال تخيلات را با با و قه ذهن
 قابض هبان نسبت بحس و خياشاك با صاعده مصروف و ظاهيت

چهل و نادر انجی را بمقابل سجد رکاو تن یعنی علق تاریکی
 نسب طلبا نیی بهش سار قبا اگونه در ظلمت پساده
 قدر طلعتن تاسدی ارباب علم و فضل که مانند ذرات در حصیه
 کهنای را حکام مودند بال و پر طیران پر اوج مدحا کساد و بغور
 ایدی جسم و رسدیدی و سب پر جبهان کوتاه بین که بقوت
 چهل و نادر ای سراسر تکبار بفرق فرقد مسودند حاجت ایب نو میدی
 بر حیره مقصود کسده و حین اد پار به نسب نامرادی چگونه کشید ندی
 اگر جسم متسلسل را روح محجود گویم رواست و مرتبه عقل
 هیولا نیست ادر حقه عقل که خواهم سرا آبی عذوی را اینچنین جوهر
 فردی در صلب تاثیر بر نه کرده و امیات معلوی شهادت فرزند
 در کنار تربیت نیرو ورده مرکز علیای آفاق محجری مکارم
 احلاس مقبول حضرت و اهب الهوا هب خداوند حدایگان
 سجان هر درت حار شکست صاحب ادهام الله اقباله و جعل ال
 کل خیر ماله و وقت افزای محکمه عدالت صدرو نظامت
 بود بتقریب بعض احکام و فتاوی مقدمات عدالت
 در انجی و نظامت اکتب معتبره نقد انجی ناب را سیر ترجمه
 انگریز شده اند بهر اینه فارسی و عربی آن اتفاق افتاد

و به مقتضای خیرت ذاتی که اکثر مسایل فقهیه در حافظه کماله
آنجناب محفوظ بود بر غلطیهای ترجمه فارسی هکاید را انگریزی
آن اطلاع دست داده تصحیح ترجمه فارسی که درستی
ترجمه انگریزی را بسته آن بود پیش نهاد خاطره ریا مغایر
گردید و این اغنیاء التخلیقه بل لاشی فی الحقیقه سرکرد آن
بادیه چهل و نادانی متخلف را شد این ضیاء الدین که چند بر دوانی
حنی الله عنهما که بعد تحصیل و فراغت از علوم ضروریه مرسومه
بآنجناب مستطاب آن در مکتبون بگردان نش و بینش و کواکب در ی
فلک محیط آفرینش بشیوه مباد زمان منسلک و تربیت پذیر بود
و عند التکرار یک مسئله علمی فواید هزاران مسایل از هر نوع
بر زمین داشت و تا قرنیه از مایده پرفایده آن حاتم زمان
اندک ربای و ظایف بوده اوقات چاشت و شام را با جمعی کثیر
از ایتام و بیوگان عیال خود بفر اغت بسر می برد و به ساعی
جهیله اش بعده مولویت عدالت پناذ شاهی سو پر نیم کورت
و ترجمه فارسی و بنکله عدالت دیوانی صید رونظامت مقرر بود
و بعده از آن به مقتضای فیض بخششهای آن قیاض بتقریر عدمت الفتای
و در سر بلندی یافت مخاطب یا این خطاب شد که ترجمه هکاید فارسی

نه در هیچ مکتبی این قلیل البضاعت آن امور را سرمایه خود را جاردانی
 دانسته الذل و مشتمله امور را ماده قاریج یا فقه خود را انکشت
 اجابت مردیده و هاد و حنا ب خداوندی احراق و بتیری ترجیه
 و رسمی و انگریزی بنواب کشور فرجتر و موصوف کد شه
 لر حوینهای ذی صفاتی آن را الهاد یا لا کذ سن اطلاع کرده
 اجارت تصحیح فارسی و جهاد آن بنو سقا این حقیر بدست آفرین
 تعظیم فواید علمی که طالب العلما ن عربی خوان را بتسهیل مطالب
 هدایه عربی و فارسی خوانان این ملک را که بهره از عربیست
 ندارند بدانست مسامحه و ادله آن و صاحبان عالیشان انگلیز را
 با نفاذ احکام مقدمات مر حومه عدالت دیوانی و نظامت به کار
 آید طلب فرمود نواب معزز الهی که موجود خوانی علوم و رسوم است
 بالذات و لقب به نظر استحضار در آورده مؤلف تصحیح و جهاد آن
 بحر حرائر عامه حواله کرده احارب داد حنا نجه این قلیل البضاعت
 حد سم الصیبه بت ترجیه جلد اول که مندرجهان سابق رعایت عهد
 مندرجهی که عبارت از ارفقای معنی و تغیر الفاظ است مطلقا نکرده
 بود بد بطر معهود که لازم ترجمه است حکم و در سه جلد دیگر
 که ترجمه آن با تکریری شده بود پاس اینک از تغییر و ترجمه فارسی

ترجمه انگریزی با اکل ناقص خواهد شد و حکم جناب خداوندی
 بود که حتی اوسع در ابقای آن شود ترجمه سابق را بحال
 داشته همین التزام کرد که دلائل و مباهل متروکه اصل را
 الحاق کند و هر جا که در اصل مطالب غلطی است تصحیح آن
 نماید و بشرح مطالب دقیقه آن عبارات شروع بقدر ضرورت
 الحاق کند تا طالب التلم هدایه خوان را بتصحیل عربی مددی
 رسد و فارسی خوانان و صاحبان حالیشان بغم مطالب آن محتاج
 بشروح و کتب دیگر نشوند و وجه فرق میان اصل ترجمه
 و الحاق بدینگونه صورت است که آنچه در هدایه عربی
 مذکور است ترجمه آن بحروف عربی و آنچه ملحق است
 بحروف فارسی و قالب طبع آورده شده و اکثر جاد را و آخر
 ملحقات نام شروع مثل عنایه و صفایه و غیره مندرج
 گردیده تا در میان اصل عبارت کتاب و لاحق بر آن فرق باشد و باید
 دانست که ما حسب هدایه شونخ الاسلام برهان الدین ابوالحسن حلبی
 بن ابی بکر مرغینانی را که وقایع در سنه ۹۳۰ هـ یا نصد و نود و سه
 وقوع یافته در هدایه شرح بنیاید که هم از مصنوعات اوست و ادبهاست
 که دانستن آن بطلاب واجب است یکی از این است که هر جا که

گفتیم که این حدیث معیول است بر فلان معنی مراد از آن نیست
 که اهل حدیث آن را بر این معنی حمل نهوده اند و هر جا که میگویند
 که بجهت معنی که می آن را بر این حمل نهودم مراد از آن این است
 که صاحب حدیث آن حدیث را بر این حمل نهوده اهل حدیث
 و از داب او است که روایت خود را عام از سنت و اثر که ثابت است بقول
 صاحب بترضی حدیث میگویند و گاهی فرق نمیکنند در میان
 خبر و اثر و در جواب اما یار اذکر نمیکنند یا عتبا دفا و در معنی
 و در این صلیه و او را قریب میگویند و مراد از فقه دلیل عقلی میورد
 و در مباحثه یلیکه اختلاف است میان امام اعظم و شافعی یا امام
 یا صاحبین یا زردلیل شافعی و صاحبین یا زفر اول میگوید در دلیل
 امام در آخر همه بشرح میفکارد که جواب ادله شافعی
 و صاحبین و زفر از آن حاصل میشود و هر دو را رضی بحراب اخبار است
 پس هر جا که دلیل صاحبین را آن خود ذکر کرده است رضای او
 یا آن قول اخیر میساید فهمید و این قول العبد الضعیف خود را مراد
 میگوید لیکن کتاب شد که برای تعظیم صاحب حدیث
 بحجای لفظ قال العبد الضعیف قال رحمه الله یا قال رضی الله عنه
 مقرر کرده اند و صاحب حدیث آیه لَقَدْ مَتَّكَلَّمْنَا بِرَأْيِ اِحْتِرَازٍ اَزْ صِغَةِ

انبانیست ذکر نکرد است و از داب او است که مسایل قد و بری را
 اولاً ذکر میکند و بعد از آن مسایل جامع صغیر و اکبر و عیب
 متشالفت در عبارت قد و بری و جامع صغیر باشد عبارت جامع صغیر را
 مختصر پنج ذکر میکند و آن داب او است که جواب سوالات را بلا ذکر
 اسوله بطور دفعه دخل میگوید و میگوید و از قیل و قال میگوید هر چند
 و مرویست که صاحب هدایه کتاب خود پسینده سال با تمام
 رسانید و درینهدت صایم بوه و هرگاه خواهی او در بنهدت
 شراب و طعام برای وی میآورد میگوید که آنجا ایگذار و راه نبود پیش
 گیر و بعد از آن را بر تقیری تصدق میکرد و راه بخفای صوم میکوشید
 و از اهد و متورع بود لهذا کتاب او مقبول و منتفع به شد و از آنجا
 که انسان ضعیف الیهیان مساوق سهو و نسیان است و طریق
 مدعا را از کربوه و مغاک لاجرم افکر بطی این پای اندیشه
 را لغزشی رسد و دامن فکر را از بخار و هم آ و بزشی توقع از بزرگان
 و الافطرت آنست که به چشم انصاف نکرند و از جرایم
 ذکر نکرند و العفرینند بکرام النبیین ما مول



تخت و سپاس ببقیاس معبودی را سزاوار است که فقهای بالغ
 اند پشه در راه طاعتش از طری کردن بست و بلند اصول و فروع
 در ماند و رفتار و عقلائی معرفت پیشه را در وادی جستجویش
 پای تعقل در عقل حیرت گرفتار و شکر نعمتش که بر سایر افراد
 کاینات بهر اندازه فرض عین است بواجبی ادا کردن متعسرو
 کشیدن دامن آدرایش که و رای طاعت سر بنده اجتهاد
 است بدر از دستهای معقول و منقول متعذر و در نامحدود
 تقدیر با رکاء صد نشین مسالک اصطفا است که اتباع سنت
 با پیروی از اصول رحمت یزدان را و سبب است و چراغ عالم افروز
 شکر بخش را از پند صبح قیامت قتیله شریف الصلوة و کرایم
 المذنبات بجایه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار اما بعد برآیند

ضمیمه بداحه آرایان دفتر دانش و بینش و مراکز نظامی و علمی
کسایان و اوصاف و مجموعه آفرینش مندرج میگردد و در کتاب
کسور و برشت و پرور و نگار و در هر یک که نام و او و فرمان در مانی
نواب کور و هر حد و عباد الدواد مستروا و در ششمین کتاب
حالات جنگ مستعنی و مستمر گردید است و هر یک که در این
نهیست و در مصروف و معطوف است و در کتاب و با سپاهانی
نمود و انتظام و مهیات عباد و روحانی و صورت ابعاد و در کتاب
همین حقایق در طول عدالت و تقاسم و عباد شد و در کتاب
آسوده و نال و مرفه و عدالت و در کتاب و در علم و در حیره انام
و در حوام و عوام دسته و در میان و در ارتقاء متعدد و در طرف
حق و معطوف و کسسته کرد و در حواله و ممول و در شرع
مقدس و بی و او و امر و بواهی ملت و مصطفوی است که به پیدایره
بدان و این روشناس کسور و حواله و امر و مستقر و اعلام و حکم
ما مور و ما درون کسسته که در تقسیم و در علم و در علم و در علم
کتاب مستطاب شد و این کتاب در نهایت و در کتاب و در کتاب
اعتبار و در کتاب و در کتاب و در کتاب و در کتاب و در کتاب
ملک و در کتاب و در کتاب و در کتاب و در کتاب و در کتاب

سازد که آنچه بیعاضدت ایشان هیت برگذاشته چند انکه
 کنجایش داشته نقش الفاظ عربی را عبارت مانوس فارسی
 برداشته هدایه فارسی بنام گذاشته و هدایه فارسی
 پیرایه انجام یافت تاریخ اتمام آنست اگر چشم بصیرت
 باز و دماغ انصاف سازاست از قضایل این کتاب همین پس
 که عظم الناس را احتیاج بدان حاصل و فواید و منافع آن
 شامل خواهد بود بر سیاران این گلشن فیض مسکن مخفی
 و محتجب نباند که در الثانی ایراد مسایل هر جا که لفظ
 شیعین مذکور گشته مراد از آن قدوة الیهجهتین امام ابوحنیفه
 و ارشد تلامذه او امام ابو یوسف و حبهما الله تعالی و آنجا که
 کلمه طرفین نثارش یافته غرض از آن اسم سامی امام ابوحنیفه
 رحمة الله علیه و امام محمد است که نسبت استفاده او بشیعیان
 می پیوندد و مقصود از لفظ حنین هر دو تلامذه اند و حبهما الله
 تعالی توقع از مکارم اخلاق و ناظران این اوراق آنکه اگر در
 مرور پست و بلند این مرحله در اینجا پای اندیشه آن جای رق
 باشد در طریق خورده گیري بیجا با تنازع و انکشت نه
 طعن و ملامت نسازند و با الله التوفیق



کتاب الطهارة (۱) —————

فصل در بیان شکسته وضو (۴) —————

فصل در بیان غسل (۱۴) —————

باب در بیان آبیکه بآن وضو و غسل وואست

و آبیکه بآن وضو و غسل روا نیست (۱۹) —————

فصل در بیان احکام آب چاه (۳۲) —————

فصل در بیان پس خورده و غرق آب (۳۹) —————

باب در بیان تیمم (۴۹) —————

باب در بیان مسح بر موی (۵۹) —————

باب در بیان حیض و دمته (۷۰) —————

فصل در بیان حکم مستطحا و هر که بمنزله

آن باشد (۷۹) —————

فصل در بیان تفاسیر (۸۳)

باب در بیان نجاستها و تطهیرات (۸۴)

فصل در بیان استنجای (۹۹)

در بیان نماز و آن مشتمل است بر چند

باب باب اول در بیان اوقات نماز (۱۰۲)

فصل (۱۰۵)

فصل در بیان اوقاتیکه گذاردی نماز در آن

مکروه است (۱۰۹)

باب دوم در بیان اذان (۱۱۲)

باب سوم در بیان شرایط نماز (۱۲۰)

باب چهارم در بیان صفت نماز (۱۳۰)

فصل در بیان قرآن در نماز (۱۵۷)

باب پنجم در بیان امامت (۱۶۷)

باب ششم در بیان حد نماز و حدود و مبایعات

در اثنای نماز (۱۸۳)

باب هفتم در بیان چیزها و بیگانه بعضی از آن شکسته

نماز است و بعضی از آن مکروه است در نماز (۱۹۵)

فصل (۲۰۵)

فصل دوم در بیان نیماز و نماز (۲۱۳)

باب هشتاد و یک در بیان نیماز و نماز (۲۱۴)

باب نهم در بیان نیماز و نماز و سنت (۲۱۹)

فصل دوازدهم در بیان قراة نیماز (۲۲۱)

فصل دوازدهم در بیان نیماز و تراویح و نماز و نماز (۲۳۴)

باب دهم در بیان نماز و نماز و نماز (۲۳۴)

باب دهم در بیان قضا و نیماز (۲۴۴)

باب دوازدهم در بیان سجده و سجده (۲۵۲)

باب سیزدهم در بیان نماز و نماز (۲۴۴)

باب چهاردهم در بیان سجده و نماز (۲۷۱)

باب پانزدهم در بیان نماز و نماز (۲۸۱)

باب شانزدهم در بیان نماز و نماز (۲۹۲)

باب هجدهم در بیان نماز و نماز (۳۰۴)

فصل در بیان تکبیرات و تشریف (۳۱۲)

باب هیزدهم در بیان نماز و نماز و نماز (۳۱۵)

باب نوزدهم در بیان نماز و نماز (۳۱۷)

باب بیستم در بیان نماز و نماز (۳۲۰)

باب در بیان احکام حج (۳۲۳)

فصل در بیان غسل میت (۳۲۴)

فصل در بیان تکفین (۳۲۷)

فصل در بیان نجات و حناره (۳۲۹)

فصل در بیان مردان متشن حناره (۳۳۴)

فصل در بیان دهن میت (۳۳۸)

باب بیست و دوم در بیان شهید (۳۴۰)

باب بیست و سوم در بیان کفاردن نهار

در خانه کعبه (۳۴۵)

باب در بیان احکام زکوة (۳۴۷)

باب در بیان زکوة سوایم (۳۵۸)

فصل اول در بیان رکات ستر (۳۵۸)

فصل دوم در بیان زکوة کاذب (۳۶۱)

فصل سوم در بیان زکوة کاسی (۳۶۴)

فصل چهارم در بیان زکوة اسب (۳۶۴)

فصل پنجم در بیان زکوة مکه گوشت و شتر و گاو (۳۶۷)

باب در بیان زکوة اموال (۳۷۹)

فصل اول در بیان زکوة نقد (۳۷۹)

فصل دوم در بیان زکوة طلا (۳۸۲)

فصل سیوم در بیان زکوة متاع و رخت (۳۸۴)

باب در بیان زکوة زراعت و ثمره (۴۰۵)

باب در احکام کسی که میگذرد بنزد عیال و رخت (۳۸۷)

باب در بیان میعادین و رکاز (۳۹۹)

باب در بیان مصرف زکوة (۴۱۷)

باب در بیان صدقه فطر (۴۳۱)

فصل در بیان مقدمات صدقه فطر و بیان وقت

و وجوب وقت ادای آن (۴۳۷)

باب در بیان روزه (۴۴۲)

فصل در بیان دیدن هلال رمضان (۴۵۱)

باب در بیان چیزی که موجب قضا و کفاره است (۴۶۵)

فصل (۴۸۳)

فصل در بیان روزه که واجب میکند آنرا شخص

بر ذات خود اعتنا روزه نه (۵۰۴)

باب در بیان اعتکاف (۵۱۳)

باب در بیان حج (۵۲۱)

فصل در بیان مواقیع (۵۲۹)

باب در بیان احرام ————— (۵۸۳)

فصل ————— (۵۸۴)

باب در بیان قرآن و تبتع ————— (۵۹۲)

فصل اول در بیان احکام قرآن ————— (۵۹۳)

فصل دوم در بیان احکام تبتع ————— (۶۰۲)

باب در بیان حنایات ————— (۶۱۹)

فصل ————— (۶۳۴)

فصل ————— (۶۴۰)

فصل ————— (۶۵۵)

باب در بیان احکام تعجور و نهودن

از متبقات و غیر احرام ————— (۶۸۴)

باب در بیان اضافه احرام بسوی احرام دیگر (۶۹۴)

باب در بیان احصاء ————— (۷۰۲)

باب در بیان قوسان حج ————— (۷۱۲)

باب در بیان حج نهودن انسان از جانب غیر (۷۱۴)

باب در بیان هدی ————— (۷۲۷)

مسائل متفرقه ————— (۷۳۴)

جمیع حقایق ثابت است خدای را که بلند فکر دانید معالِم علم
 و اعلام آن وظاهر کرده شعایر شرع و احکام آن معالِم جمع معالِم
 است بمعنی نشان که بر راه نهند و مراد از آن اصول شرع
 است که مدارک علم شرعیست و اعلام جمع علم است
 بمعنی جاهل و کوه و مقصود از آن علماء است و شبهای جمع شعیره
 است بمعنی آنچه بروعی نشانی باشد و مراد از آن اسباب
 و عوامل و شروط و علامات است و احکام عبارت است از حل
 و جرمت و صحت و فساد و مبعوثی که در سلوانیدار اعلیهم الصلوة
 و السلام که بسوی راههای حق هدایت دارند و خلیفه آنها کرده
 علمای را که بسوی روش سنتهای آنها داعی اند و سلوک میکنند
 در چیزیکه مدعی نیست از انبیاء و ائمه اجتهاد را در حالیکه

طلب رشد میکنند در آن را و تعالوا که دایه را رسا است
و خاص کرد اوایل معتقدین را که اوج پیغمبر و محراب و است
توفیق حتمی که وضع کرد بد آن نهاد و بنا و ای خود را مساوی
بر این قسم حلی و دفع که عبارت است از مسایل قیاسیه و
استحسانیه و لیکن حوادث متعاقبه و اوج است اعیان
در این می آید و تنگی میکند از موارد اعیان و اوقات که هر چند
مسائل موضوع اعیان خواهی های مشغول از سایر آن کافی
نیست و شکار کردن سواره اعیان و شبان رنده با فروختن
آن تن را موارد و پرونده آهنا است اعیان احکام مستخرج
حاصل میشود از اصول چهار که شکار گرفته میشود از فرد گاه
آن باب و قیاس کردن نامتلاز صنعت و حالا است اعیان
کار مردان کامل و آن صنعت حاصل میشود بوقوف بر مآخذ و
حالی که گرفته شود آن را سو احوال که دید اعیانیه پس این
دید اعیانیه است اعیان قیاسیه احکام بر طایر آن کار کاملان
است و می بیند آن کار ملاستند با خود اصول کامل مصطفی
و است هر گاه زهد رستیکه وعد و رفته بود بر می در امتدادی کتاب
بدایه الپندری با که به خود افتاد است در آن یکم و نام آن بهم کفایه

البتّه پس شروع کردم و ران حال آنکه وعده مسوغ است اعنی
رؤا میذارم و امضای آن را بعض مساع و روا داشتی
چون وعده محرّز ایقان است نه موجب آن و هرگاه قریب شد بآنکه
حاصل شود مرأی از آن فراغ در یافتن دزان شرح اندکی از اطناب
و ترسیدم که بسبب آن متروک شود کتاب پس بر فکر دانیتم
هذان و عنایه احسنی قصد ظاهر و باطن خود بشوی شرحی دیگر
میسپارم بهدایه و بتوفیق خدا جمیع خواهم کرد در آن عیون
روایت و مقنون درایت احسنی روایات مختار علماء معانی مریه
و لکات مرینه در خالی که خواهم گذاشت روایت را در هر باب
و اعراض خواهم کرد ازین قسم اطناب که در کفایه الممنه می باشد
معنا شامل خواهد شد ایی شرح بر اصول و قواعد که متعجرو
کشیده میشود بر آن فصول اعنی بسبب اجازت هیچ از اصول
و قواعد و فصول و مسائل متروک نشود و میخواستیم از
خدا یتعالی که توفیق دهد مرا بایتمام آن و خاتمه من به نیکبختی
کند بعد اختتام آن پس هر کس که برتری کند هیت او
بسیوی زیادت و قوت و اطلاع رغبت کند در اطول و اکبر که
کفایه الممنه می است و کسیکه عاجل الوقت است اقتصار کند

۱
از اینها را اقتدر اعنی هدایه و مورد مان و اء هر چیزهای و غیره
در شای نوع بنوع است و روشها و شیء فیکند اند و بعد از آن که ضرر
در فحایه گزیده بودم در خواستند از من بعضی را در آن شده
املا کنم بر آنها میخواند و دوم پس شروع آن کردم بحالیتند
استعانت میکنند از حد اینوقتس چیزیکه قول آن میکنند
و نذر میکنند بسوی حد و در آنجا کردن چیزیکه کنند آن
دارم بدر حتمشده او قه لز آنجا میزنند در عسیر است اعنی
بهشکل و در درجه میخواند و توانا و قدیر و بقیول کردن تصریح
حد بر اعنی ایاق و حد است پسند ما و هر قدر و تکلیل

بسم الله الرحمن الرحيم

مُتَابِ الطَّهَارَةِ وَآيِنِ دُرِّ لُغْتِ بَعْضِ شَرْهِ وَپَاکِیِ اسْتِ از
نَجَاسَتِ حَقِیْقِی و دُرِّ شِیْعِ بَعْضِ شَرْهِ وَپَاکِیِ از مُطْلَقِ
نَجَاسَتِ اسْتِ حَقِیْقِی بَاشَدِ یا حَکِیْمِ * مَسْئَلَةُ ۱ * فَرَمُوهُ
بَعْدَ اِیْتِمَاعِی کَدِ اِی مَوْمِنَانِ وَقْتِیکَ قَصْدُ نِیَازِ کُنیدَ بِهِنِ غَسْلِ کُنْدِیْ خُروِیْ هَایِ
خُودِ رَا و دَسْتِ هَایِ خُودِ رَا تَا مَراقَبِ اِجْسِی اِرْجِ و مَسْحِ کُنیدَ سِرْ هَایِ
خُودِ رَا و غَسْلِ کُنیدَ پَا پِ هَایِ خُودِ رَا تَا هَر دِ وَ کَعْبِ پَسِ قَرْضِ و خُودِ رَا
اِیْنِ نَصِ غَسْلِ اَعْضَايِ ثَلَاثَةِ اِجْسِی رُویِ و هَر دِ دَسْتِ و هَر دِ پَا یِ
و مَسْحِ سِرْ اسْتِ و غَسْلِ بِالْفَتْحِ عِبَارَتِ اسْتِ اَز دَوَانِ کَرْدَنِ آبِ بَرِ
عَضْوِ مَغْسُولِ اِجْسِی مَسْحِ عِبَارَتِ اسْتِ اَز رِسَانِ دِنِ آبِ
بَرِ عَضْوِیِ اِنْکَرِ رَوَانِ شُرُو و خُودِ رَا اَز مَنْتِ هَایِ رَسْتَنَشْکَاةِ مَوِیِ
بِهَر تَا زِیْرِ زَنَجِ و اَز فَرَمِ گُوشِ تَا نِزَمِ گُوشِ دِیْگَرِ اسْتِ زِیْرَ اِچْه مَوَاجِه

دست انگشت دست غالباً اصل دست مسح است * و مسحه ۲ * از سنتی است
و وضو یکی شستن هر دو دست است پیش از در آوردن آن در آونده
آب شرکاء بیدار شود وضو کنند از خواب برای قول علیه السلام
و قتی که بیدار شود کسی از شب از خواب پس فرو نبرد دست خود را در آونده
آب تا که نشوید آن دست راست یا زنی را چه معلوم نیست که کجا
ماند است دست او در شب و برای اینکه دست آله تطهیر است پس
مسنون است ابتدا با تطهیر آن و این شستن تا بند سر دست کافی
است در تنظیف و پاکی و ویم خواندن بسم الله در ابتدا ای وضو
برای قول پیغمبر صلعم وضو نیست آن شخص را که بسم الله نخواند
و مراد از آن نفي فضیلت است نه نفي صحت و اصح آن است که
بسم الله خواندن مستحب است اگر چه در کتاب آن را سنت
گفته و اصح آن است که بسم الله قبل و بعد استنجاء خوانده شود
سیوم مسواک چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت کرده است و اگر
مسواک نباشد باید که از انگشت بیالددندان را چه پیش از
صلح چنان کرده است چهارم مضغه اخنی آب در دهن
جنبانیدن و نسیم استنشاق اخنی آب در بینی کردن زیرا چه
پیغمبر صلعم بر آن مواظبت کرده است و کیفیت مضغه و استنشاق

این است که سه بار مقبوضه کند و هر بار آب حدود بگیرد و بعد
 از آن استساق کند نهان طور و سپس منقول است از وصوی به غیر
 صلعم ششم مسح هر دو گوش و آن سبب است برود علیای ما
 بآب سر اعیسی سقیه آیم که برای مسح سر گرفته شود و بعد از
 نماز برای قول به غیر صلعم که هر دو گوش از حبه سر است
 و مراد از آن همان حکم است نه همان خلط پنجم تحلیل ریش
 و راحه خبر کید علیه السلام بان امر کرد است به غیر را صلعم و
 یعنی گفتند اند که تحلیل ریش سبب است برود آید و شرف روح و
 نزد طرفین حاضر است نه سبب و راحه سنت اکمال فرص است
 فصل در غسل فرج و اندک رویش ریش محل فرص نیست پنجم تحلیل
 این همان برای قول علیه السلام تحلیل انگستان کنید تا در آمد
 نمک در آن آتش و روح و بجهت آنکه تحلیل انگستان اکمال
 درین است در محل آن هم سه بار سستن اعصابی مذکوره در راحه
 به غیر علیه السلام و صورت و شست اعصاب را یکبار و
 در موده آن صورت که قبول نمیکند او تعالی نیامد را مگر بان و
 انداز آن صورت و شست اعصاب را دو بار و در موده آن
 ضوی سست است که دو بند میکند و احذر برای او بعد از آن

و وضو کرد و شست اعضا سه سه بار و فرمود که این وضویی
من است و وضو و بتغییرانی است که پیش از من گذشته اند و هر که
بر بن فریاده یا ازین کم کند اعنی آنکه سه بار شستن را سنت
است تا ندن کند متعدی وظالم است و هم نیت وضو نزد شافعی روح

نیت در وضو فرض است و بر آنچه وضو عبادت است پس بدون نیت
صحیح نباشد مانند تبیم و دلیل علیهای ما این است که وضو عبادت
نمیشود مگر به نیت اینکی مقتضای تبار میشود بسبب اینکه وضو
است با استعمال مطهر اعنی آب بخلاف تبیم تریرا چه تراب

مطهر نیست مگر در وقت امراده تبار و نیز لغظ تبیم دلالت دارد بر
بر معنی قصد که عین نیت است یا از هم مسح تمام سربیکبار
و شافعی روح گفت است که سنت سه بار مسح کردن است با آبهای جدید
یا اعتبار وضو مغسول و دلیل علیهای ما این است که انس رضی الله عنه
وضو کرد و شست اعضا سه سه بار و مسح کرد سر را یکبار و گفت
این وضویی رسول صلعم است و سه بار مسح که از پیغمبر صلعم مرویست
آن مسح اول است بر مسح سه یا روی یک آب و سه یا روی یک آب مسح
کردن مشروع است و مرویست از ایه حنیفه روح و بجهت آنکه فرض
نیت مگر مسح سر و از تکرار مسح مسا است که بهتر تبه شستن

میرسد پس مستون نبود و مانند مسح موزه باشد بحلاف غسل
اعنی شستن که فکر آن ضرور ندارد و از دهم ترتیب پس
ابتدا کند بچیر که ابتدا کرد با مر آن خدا ایتعالی و بهما من
اعضای راست و ترتیب در وضو نزد ما سنت است و نزد
شانه روح در من اسرار پیراچه در قول خدا ایتعالی پس بشوید و شای
خود را تا آخر آیه فای تعقب است و دلیل علیای ما آن است که
در آن حرف و او مذکور است و با اتفاق اهل لغت و او برای
مطابق صحیح است و لا ترتیب و قایران چهاره داخل است پس
مقتضای آن این است که غسل چهاره اعضا با ترتیب عقب قصد
نهار موجود شود و ابتدا بهیام من منیلت است بجهت قول پیغمبر
صلعم که بدرستی که خدا ایتعالی در سف میدارد ابتدا کردن را
با اعضای راست در هر چیز حی که نعل پوشیدن و شانه کردن
فصل در میان میکنند وضو و مسأله اول هر چیزی که برآید از
دو راه اول و در هر شکند وضو است بجهت قول خدا ایتعالی که
و تیکه بیاید کسی از شما از حیاط الاید و برای آنکه پرسید
سد از پیغمبر صلعم که سکند وضو و حییر است فرمود که در
چریکه برآید از سیلین و نقل هر چیزی پس بیوم شامل است

معتاد و غیر معتاد را * مسئله ۲ * بعضی شکنده وضو
 خون و رجم است و قی که با بری دهن باشد و شاقعی رح گفت است
 که چیزی که از شیر سبیلین بر آید شکنده وضو نیست بجهت
 آنکه مرده است که پبغیر صلعم قی که دو وضو نهد و بجهت آنکه
 شستن غیر موضع نجاست است بعد از آن است و موافق قیاس
 نیست پس اقتضای نهوده خواهد شد بر صورتیکه شرع بر آن
 وارد است و آن مخرج معتاد است و دلیل علیهای مایکی این است
 که پبغیر صلعم فرمود است که وضو واجب میشود از خون ساکن
 و نیز فرمود است که هر که قی کند یا در نیاز خون اثر ببنیش جاری
 شود نباید که برگردد و وضو کند و بنا کند بر نیاز خود اعنی
 بقیه نماز را ادا کند مادامیکه تکلم نکرده باشد و ویم آنکه
 بخرج نجاست در زوال طهارت تاثیر دارد و ایتقدر در اصل
 اعنی سبیلین معقول است بسبب تضاد طهارت و نجاست
 و معقول از مورد شرع مستحدم میشود و اقتضای بر چهار
 فیهو اعنی شستن روی و دست و پا و مسح سر خلاف قیاس
 است و خلاف قیاس مقتصر میشود بر مورد شرع لیکن
 هرگاه آن امر معقول از اصل که سبیلین است ضرورت متجاوز

شود حتی که خروج نخاست از غیر سیلابین هم مزبل طهارت
 شود و پس این امور خلاف فاس هم نه تبعات آن میجو و رسو
 در حکم نص متخیر گردد مگر آنکه خروج بحساب از غیر
 سیلابین سیلان آن سوی موضعی که حکم تطهیر آن لاحق است و
 پدید دهن در قی مشکلات میسود زیرا که بسبب رایل شدن پوست
 نجس است بجای خود ظاهر میشود و آن بادی است نه خارج بحساب
 و سیلابین را راحه آن محل بحساب نیست پس مخرج در طهارت آن دلیل
 استعمال و خروج است و قی باری دهن آن است که اگر حوائج دهن کند
 که صبا آن نباید نماید کرد مگر تکلف را راحه اید چنان
 فی عالمی می آمد پس خروج آن اعتبار کرده شود و فرج گفت
 است صفت قی قلیل و کثیر را برابر است مگر باطلا قول پیغمبر
 معلوم کذا فی حدیث است و هیچیم شرط میباید سیلان را در چیزیکه
 از غیر سیلابین را اید بنا بر قیاس آن بر مخرج معتاد که سیلابین
 است و دایلهای مایکی این است که پیغمبر معلوم فرمود
 است که در مکتب از دوحله از خون و صواب نیست مگر آنکه
 سیلان کند و ویم آنکه علی رضی الله عنه و قلمه سیار کرد تمام
 نشکند و صور آنکه قی باری دهن و هرگاه تعارض سه

میان اخبار پس حمل کرده شود حدیثی را که روایت کرده
 است شافعی بزح برقی قلیل و آنچه روایت کرده است زفروح محمول
 شود برقی کثیر و فرق میان دو طریق همان است که پیشتر مذکور شد
 * مسئله ۳ * اگر شخصی قی کند چند بار باینطور که اگر صبح کرده شود
 و بعد بری دهن رسد پس نزد ابیوسف روح اتحاد مجلس معتبر است
 یعنی اگر در یک مجلس آنست شکننده وضو است و نزه
 معتبر در اتحاد سیف معتبر است و آن غشیان است یعنی
 شوریدن آن * مسئله ۴ * هر چیزی که شکنده وضو نیست
 نفس نیست و این مرویست از ابیوسف روح و همین صریح است
 و در آنچه آن چیز را حکم نجاست داده نشد است حتی که پسپای
 آن وضو نجس شکند و اینهمه که مذکور شد وقتی است که قی کند
 نلغز یا طعام یا آب را پس اگر قی کند بلغم را شکند وضو نبود
 قریه طریقه روح و ابیوسف روح گفت است که قی بلغم شکند وضو است
 اگر با بری دهن باشد و این اختلاف در آن قی است که از شکم
 برآید و اما بلغمی که از سرفه و آید پس آن شکند وضو نیست
 بالاتفاق زیرا که سر موضع نجاست نیست و دلیل ابیوسف روح
 این است که بلغم برآمده از شکم پس به مجاوره نجاست

شکم نوحس است و طریقین روح میگویند که بسبب لزوم حیات یلغم نوحاس
 در این در آمد نمیکنند و محاسنیکه بآن متصل است قلیل است
 و فی قلیل شکندند و وضو نیست * مسأله ۵ * اگر قی کند کسی
 خرون بسته را اعتبار کرده میپنود در آن بوی دهن را راجه
 آن سودای سوخته است و اگر آن خونی ریخت بود شکندند و وضو است
 نزد معبد روح بقیاس سایر انواع قی و نزد شیعیان روح شکندند و وضو
 است اگر سیلان کرده باشد آن خون بقوت خود اگر چه قلیل
 بود راجه معده موضع خون نیست پس آن خون بسبب جراحتی
 میپنود که در شکم باشد * مسأله ۶ * اگر خون از دماغ فرود آید
 و تا به بینی رسد وضو با تفاوت میپنود و راجه آن خون
 به وضعی رسیده است که مستی آن واجب است و روض و پاور
 غسل پس خروج متحقق شود * مسأله ۷ * خواب شکندند
 وضو است اگر خواب کنند بر پهلو بخوابد یا تکیه زند
 برانو یا بدست خود یا پشت بازوند بچپیل یکد اگر واکل شود آن
 حرم بیفتد چو اسکندند راجه بر پهلو خفتن سبب استرخای مفاصل است
 پس از روی عادت الهی نهیست و از آمدن چیزی از ریح و غیره و چیزی که
 از روی عادت ثابت است پهنرله چیزی است که از روی حس یقینا

ثابت است و تکیه زدن زانکه میکند تپا سک بیداری را بسبب زایل شدن
 معتقد از زمین و این نوع تکیه زدن در خواب استرخا بنهایت میرسد
 مگر اینکه تکیه گاه خوابنده را از اقتادین باز میدارد بخلاف خوابیدن
 در حالت قیام و قعود و رکوع و سجود در نهار و غیر آن و همین صیغه صحیح است
 زیرا چه درین صورت بعضی استرساک باقی میماند و رنه می افتاد
 خوابنده پس استرخا کما مل نمی شود و اصل در نیاب حدیث پیشتر
 صلعم است که قیام و قعود واجب نیست بر کسیکه بخوابد
 در حالت قیام یا قعود یا رکوع یا سجود و جز این نیست که وضو
 واجب است بر کسیکه برپهلوی بخوابد زیرا چه هرگاه برپهلوی خوابد
 استرخا عارض میشود بمفاصل او * مسئله ۸ * اغیا اعنی
 مغایرت عقل که بیهوشی است و جنون اعنی مسامو بیت
 عقل که دیوانگی است شکنده وضو است زیرا چه اغیا و جنون
 در استرخا از خوابیدن برپهلوی زیاد تر است و اغیا شکنده وضو
 است در جمیع احوال اعنی حال قیام و قعود و رکوع و سجود
 و همین قیاس است در خواب اعنی مقتضای قیاس است
 که خواب هم در جمیع احوال مثل اغیا ناقض وضو شود و بسبب
 زانکه شدن مقتصد از زمین و موجود بودن اصل استرخا

مگر آنکه شناختیم ما عدم وجوب و ضو را بر نحو ابتداء و محالیت
 قیام و قعود و رکوع و سجود و احدیث یتعبد بر صلعم و انقیاد و خواب
 زیاد و تراحت پس قیاس کرده نشود خواستار این اغیاء
 * مسئله ۹ * میکنند و وضو است خنده و قهقهه در هر نیازی که در آن
 رکوع و سجود بود و قیاس آن است که میکنند و وضو نشود و آن
 قول سافعی است روح زیر احد آن نفس خارج نیست و اینجهت آن
 قهقهه در نیاز حنازه و سجده تلاوت و در خارج نیاز میکنند و
 و قیاس نیست و دلیل علمای ما قول پیغمبر است صلعم که هر که خنده
 و قهقهه کند در نیاز پس باید که آهاده کند وضو نیازی را
 و یا مثلاً این احبار قیاس مقرر میکنند و این حدیث بر نیاز
 کامل وارد شد است پس مقتصر خواهند شد بر آن نه متعدی خواهند
 شد پس نماز حنازه و سجده تلاوت و قهقهه خنده است که بشنود
 خنده کننده و نزدیکان او و فصاحت آن است که بشنود آنرا خنده
 کند نه نزدیکان او و فصاحت مفید نیاز است و ناقض وضو
 نیست * مسئله ۱۰ * برآمدن کرم از دپوش کنند و وضو است
 و اگر کرم از سر جراحت بر آید یا پاره گوشت از جراحت
 بیفتد وضو پیش کنند زیرا حدیثی بطریق دیگر بر آن کرم است

نجاست قلیل است و بر آمدن نجاست قلیل از سیلین
 شکندند و ضراحت نه از غیر سیلین پس نجاست قلیل بدن
 کرم بر آمد از غیر سیلین مانند اروغ شکندند وضو نبوده
 و نجاست قلیل بدن کرم بر آمده از سیلین مانند تیز نرم
 شکندند وضو بود بخلاف ریضیکه از ذکر و فرج بر آید که
 شکندند وضو نیست زیرا چه آن ریح از محل نجاست نمی
 بر آید حتی که اگر ریح بر آید از فرج زنیکه دو راه او
 یک شده باشد مستحب است مراوراکه اعاده وضو کند زیرا چه
 احتیال است که آن ریح از او بر آمده باشد * مسئله ۱۱ *
 اگر بکند کسی پوست آب را و آب یاریم یا غیر آن روان
 شود از سر آن پس وضو می شکند و اگر روان نشود نه می شکند
 و ز فرج گفت است که در هر دو صورت وضو می شکند و شافعی
 ریح گفت است که در هر دو وجه وضو نه می شکند و آن مسند
 خارج از غیر سیلین است که بالا گذشت اجنبی ز فرج
 بشرط تمیز کند سیالان را در آنچه از غیر سیلین بر آید
 و ز شافعی ریح شکندند وضو نه است مگر آنچه از سیلین
 بر آید و نزد علی ای مائتیا می این نجاست است زیرا چه خون

بعد از بخته بدن ریم میشود و ریم بعد زیادت پختگی
 رقیق میشود بعد از آن آب میگردد لیکن این وقتی است که
 بعد کردن پوست آب و ریم و غیره از خود روان شود اما
 اکثر سیلان آن بسبب انحراف نوره پس آن نمکنند
 نیست زیرا که آن برآورده شد است نه برآمده و الله
 اعلم فصل در بیان غسل * منسله * فرص غسل مضبوطه
 و استنشاق و شستن تمام بدن است و نردن افاضی رخ مضبوطه
 و استنشاق در غسل سنت است زیرا چه پیغمبر صاعم فرمود
 است که **« حیز سنت است و مضبوطه و استنشاق در آن**
مذکور است و ازین جهت آن هر دو در وضو سنت است و دلیل
علیای ما این است که حدایع اربعه فرموده است که اگر سه اجنبه شوید
طهارت کامله کنید و آن امر بتطهیر جمیع بدن است مگر آنکه عضویکه
رسانیدن آب بآن معذور باشد از نص خارج است و رسانیدن
آب در محال منضمه و استنشاق متعذر نیست پس در
نص داخل باشد بخلاف وضو زیرا چه واجب در آن شستن
و نیست نه تمام بدن پس قیاس شافعی غسل را بوضو
صحیح نه بود و مقابله در میان محله مضبوطه و محله استنشاق

معدوم است و شافعی رح انچه روایت کرده است که مضمضه
 و استنشاق از حمام و مسنت است مراد از آن حالت حدث
 است اعنی الحال حدث آن چنان بود که موجب وضو باشد
 و در آن صورت آن هر دو سنت است و لیل آن قول پیغمبر
 است صلعم که فرمود است که مضطجعه و استنشاق فرض است دم
 غسل جنابت و سنت است در وضو * منینبله ۲ * سنت غسل آنست
 که غسل کنند « اول هر دو دست و قرچ خود بشویند و پاک کنند بچنانست
 حقیقه را اگر بر بدن او باشد تا بسبب رسیدن آب منتشر نگردد
 و بعد از آن وضو کنند و وضوی ثانی مگر آنکه هر دو پا را نشویند
 و بعد از آن بریزد آب بر سر و بر تمام بدن خود سه بار بعد از آن از
 جای غسل جدا شود و بشویند هر دو پای خود را همچنین روایت
 کرده است میبونه رض آن غسل پیغمبر خدا صلعم و تاخیر شستن هر دو
 پا پیش از جدا شدن از جامی غسل فایده ندارد حتی که اگر غسل
 کند بر تختگاه نشستن هر دو پا تا خنک گردد نشود * منینبله ۳ *
 واجب نیست بزورن که در غسل نکند وضو یا قیحه خود را بشرطیکه
 برسد آب به ربنی وضوهای آن زن را چه پیغمبر صلعم فرمود است
 باین سلبه رض کفایت میکند ترا و تکیه بر سه آب به ربنی وضوهای

بود واجب نیست بر زن ترک کردن گیسوهای او و همین فاسخ
 است بخلاف زنی که چرخ نیست بر سائیدن آب در میان آن
 * مذهب که ۲ * از سببهای موجب غسل انزال منی است
 هر وجه چند گوی و شهوت از مرد در زن خواه در حالت
 خواب باشد خواه در حالت بیداری و نزد شافعی روح خروج
 منی بهر طوریکه باشد موجب غسل است برای قول پیغمبر صلعم که
 آب او آب است اعنی غسل بسبب خروج آب بدن است و دلیل علیایی
 ما این است که امر خدا ی تعالی برای تطهر شامل است جنب و ز
 و ر لعت چنانکه عبارت است از خروج منی و وجه شهوت
 چه میگویند که جنب شد مرد و قتی که قضای شهوت کند از زن و حدیث
 مذکور مکتبول است و خروج منی در وجه شهوت و بعد از آن باید
 و آنست که نزد طرفین وقت انفصال منی از مشک خود شهوت سر طست
 و نزد ائمه و سلف هر چه در وقت انفصال و هم وقت ظهور آن شهوت
 شرطست زیرا که وجوب غسل متعلق است بر آن هر دو احسن انفصال
 و خروج شهوت و دلیل طرفین این است که هرگاه غسل بر وجه واجب
 سد پس احتیاط آنست که واجب گیرد آنده شود غسل را بهر صورت
 * مذهب که ۳ * اگر غایب شود سر ذکر در فرج زن غسل واجب میشود

اگر چه انزال نشود زیرا چه پیش از صلیح فرموده است که در شکاف غایب
 شود سر ذکر در فرج زن غسل واجب میشود خواه انزال کند یا نکند
 و بجهت آنکه دخول حشفه نمیباشد انزال منی است و نفاس منی از چشم
 انزال کنند غایب است و شکاف بسبب قلت آن مخفی میباشد
 پس دخول حشفه را که سبب انزال منی است قایم مقام انزال نموده
 میشود و شبیه جنین غسل واجب میشود بسبب دخول حشفه در هر چه
 دخول حشفه در بدن نیز سبب کامل انزال است و در بعضی صورت پر دخول
 نیز غسل واجب میشود بنا بر احتیاط بخلاف وطی بهیبه و دخول
 در چیز بکرمه سوای فرج باشد زیرا چه دخول حشفه در این صورتها سبب
 ناقص است برای انزال پس دخول حشفه را قایم مقام انزال کرده
 بشود * مستحب ۶ * از موجبات غسل است حیض برای قول خدا ایتعالی
 که نزد یکی مکنید زنهای خود را تا که طهارت کامله حاصل نشود
 آنها را و همچنین از موجبات غسل است نفاس از حیض پاکیزگی زن
 از خون که بعد از این می آید بسبب انعقاد اجزاء زنان
 * مستحب ۷ * سنت کرده رسول صلعم غسل جمعه و هر دو عید و غسل
 روز عرفة و غسل احرام را و صاحب کتاب تصریح کرده بیستون
 بودن این چهار غسل و بقول بعضی این چهار غسل مستحب است

روز جمعه روح گفتست که غسل جمعه حیسی است و مالک روح گفتست
 که آن غسل واجب است بحجبت قول علیه السلام که هر که
 بپاید برای نیاز جمعه باید که غسل کند و دلیل علمای ما اینست
 که پیغمبر صلعم فرمود است که هر که وضو کند در روز جمعه صلاقت
 بر او روا هر که غسل کند افضل است و بسبب ابی حدیث مکه ول
 خواهد شد حدیثیکه روایت کرده است آن را مالک روح بر
 استحباب یا بر قسح و بعد از آن باید دانست که غسل روز جمعه
 سنت است برای نیاز نزد ائمه و سلف روح و همین صحیح است
 که هرگاه نیاز جمعه فاضلتر است از روز جمعه و نیز طهارت مخصوص
 است بنهار و در آن خلایف حسن است و روزهای عیدین
 مانند روز جمعه است و هرگاه در روزهای عیدین اجتناب
 مسلمانان میشود پس در آن روزها هم غسل مستحب باشد
 برای دفع اذیت مسلمانان از روی بد و اما استحباب غسل در
 روز عید و برای احرام پس بدان آن غریب در کتاب الحج
 خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۸ * از برآمدن
 مذی و روزه غسل واجب نمیشود و جز این نیست که در آن واجب
 نمیشود وضو بحجبت قول پیغمبر صلعم که هر مردی که مذی برآید

از وین بر وضو واجب است و بول غلیظ است که بر منی آید
بعد بر آمدن بول رقیق و آن منی غلیظ و سفید است که بسبب
خروج آن المت منکسر و نیست میگردد پیش اعتبار که می شود
آنرا با بول و در منی رقیق مایل پسیند نیست که غالباً وقت ملاعت
مرد بانس محیی برآید و این تفسیر از جایزه رض منقول است
والله اعلم باب در بیان آنیکه بان وضو و غسل رواست
و آنیکه بان وضو و غسل روا نیست * ^۱مسئله ۱ * طهارت از
حدث ^۱عنی وضو و غسل رواست بآب باران و آب بیابانها
و چشمها و دریا و چاهها بجهت قول خدا ایتعالی که نازل کردم
از آسمان ماء طهور و ^۲عنی آب پاک کنده را و قول پیغمبر
صلعم که آب طهور است ناپاک نمیگردد اند آنرا هیچ چیز مگر
چیزی که متغیر گرداند رنگ آنرا یا مزه یا بوی آنرا و بجهت
قول علیه السلام در حق دریا که طهور است آب آن و حلال
است مینه آن و مطلق ما ^۳عنی آب شامل است تمام آبها را
* ^۴مسئله ۲ * روا نیست طهارت با بیکه افشرده شود از شجر یا
ثمر زیرا چه آن آب مطلق نیست و حکم قرآن وقت نایابی
آب منقول است بسوی تیمم چنانچه ^۵عنی فرمود است که

اگر آب نیاید شسم کنید و حکم این اعضا عسی و خد و غسل
 تعدیست به قیاس پس متعدی نمیشود سوی غیر مخصوص علیحد
 اعنی آب شجر و ثمر قیاس ایما که در ازاله سخاست حقیقی لمحق
 میسر و آب مطابق در حوازه و خد و غسل بآن که امر تعدیست
 لمحق آب مطابق مگر و * مسئله ۳۰ * رواست و صوبی است که
 میبکشد در درخت آنکه در دریاچه آن آب را بخورد به غیر عهد
 بر امد است مذکور است این مسئله در دوا مع امیوسن روح و
 هذارت قدوری نمیزان مشعر است که افشردن را در عدم
 جز از طهارت شرط کرده است * مسئله ۴۰ * روا نیست وضو
 یا بیکه بر آن غیر آن غالب شود و آب را از طبع آن که رفت
 و سیلان است بیرون کند حوض شربت بگشاید و غیره و سر که
 و کلاب و آب با قلا و سو و با آب زرد معصفر بر احمه برای چیزها
 اطلاق لغز آب بدون قید نمیشود و مراد از آب با حال آبی است
 که در آن حوض داده شود با قلا و اواران متغیر گردد و آب با قلا که
 بدون حوض دادن مثلاً از خیسانیدن متغیر گردد و ضربان
 حایز است و در معصفر قدوری آب زرد معصفر را بمنزله شور با
 اعتبار کرده است و از آب و سیمارح مریضت که آن بمنزله آب

زعفران است و همین صبیح است و هیچکدام است و بختام
 فاطمیه را با هم سرخسی و شافعی رح گفته است که وضو روانیست باب
 زعفران و مانند آن از چیز بکه از جنس زمین نبوده زیرا چه آن آب
 محقید است لهذا گفته میشود آن آب زعفران نه مطهر است آب
 بخلاف اجزای زمین که آب به تنهایی نمیتواند از آن از روی عادت
 و دلیل علمای ما این است که اطلاق اسم مطلق آب بر آن
 باقی است و از این جهت برای آن نام دیگر مقرر نشده است و اضافت
 این بسوی زعفران مانده اضافت آب است بسوی چاه و چشمه و نیز
 مخلوط شدن چیز قلیل معتبر نیست زیرا چه اجتزای از آن مکی
 نیست مانده اجزای زمین پس اعتبار غالب را هست و اعتبار غلبه
 با جز است نه بتغییر رنگ و همین صبیح است و اگر بعد از
 چیز دیگر باب بسبب جوش دادن متغیر گردد آن آب وضو بان جایز نبوده
 زیرا چه آن آب در معنی باران فرو آمده ام اسمی باقی نمیداند چه آنش آنرا
 متغیر کرده اند و مگر آنکه جوش داده شود در آن آب چیزی را که مقصد
 از آن مبالغه و تطافت و پاکیزه بود مثلاً اشیائی و مانند آن
 زیرا چه مرده را غسل میدهند باید که گرم میکنند با سدره
 و بان حدیث را رد است مگر آنکه آن چیز بر آب غالب شود و چنان

کرد که گویا هست با آب آبیخت است در راه درین هنگام
 اسم آب از آن را کُل میسود * و مسئله ۵ * آب را غیر
 جاری که در آن نجاست افتد وضو با آن روا نیست قلیل باشد
 آن نجاست یا کثیر و مائکد رج گفتست که وضو با آن رواست
 مادامیکه یکی از اوصاف آب متغیر نگردد به جهت حد ثبوت که
 سابق مذکور شد که آب پاک است یا پاک نمیگردد و اند
 آری هیچ چیز مگر چوبی که تغیر دهد رنگ یا مزه یا بوی آنرا
 مانع رج گفتست که وضو با آن رواست بشرطیکه آن آب
 در وقت باشد و قلب در عهد و پنجاه می شریعت و دلیل شافعی
 رج آن است که پیغمبر صلعم فرمود است که آب هر گاه به مقدار
 دو حبه بود تحصیل نجاست نمیکند و دلیل علیایی مائکد آن
 حد است که در حق بیدار شونده از خواب و آره است دویم
 آنکه او صلعم فرمود است که بول نکند کسی در آب دایم احسنی
 غیر جاری و نه غسل جنابت کند کسی در آن و درین کتب تفصیل
 فرمود است که بقره و مرقه باشد یا کمتر از آن و حدیثیکه
 روایت کرده است آن را مالک روح و آره است و بر بضاء که
 آب آن در بستانها جاری بود و آن چاهی است قدیم در

قدینه و انصاعه بام زنی است که صاحب آن چاه بود
 و حدیثیکه روایت کرده است آنرا شافعی رح تضعیف آن
 کرده است ابوداؤد رحمة الله و گفتست که در اسناد آن ضعف است
 باینکه معنی حدیث آنست که اثر تحصیل نجاست ضعیف میشود
 و نجس نمیگردد * مسئله ۶ * آیه یک جاریست اکثر در آن
 نجاست افتد و وضو با آن جایز است بشرطیکه اثر نجاست در آن
 پیدا نباشد زیراچه نجاست در آب جاری مستقر نمیشود و اثر
 نجاست بوی آنست یا مزه یا رنگ آن و آب جاری آنست که
 استعمال آن متکرر نمیشود و بقول بعضی آب جاری آنست که
 بزور روانی خود برگ کاه را ببرد * مسئله ۷ * غدیر
 عظیم اغسی حوض بزرگ که از جنابان آب یکطرف آن
 آب طرف دیگر نجنبه اگر بیک جانب آن نجاست افتد رواست
 وضو بهنجانب دیگران زیراچه ظاهر است که نجاستیکه افتاد
 است بیکجانب آن نهمی رسد بهجانب دیگر چه اثر جنابان
 آب قوی تر است در سرائت از اثر نجاست و از اینجانبین
 روح ضروریست که تصرف یک یکجانب غدیر بتصرف یک جانب
 دیگر معتبر است بحدیث و همین قول ایوب و سلف است و نیز

مرویست از ایدوسف روح که تعمیر یک آتش بد مدت معتبر است
 و از معبد روح مرویست که تعمیر یک موضوع معتبر است و وجه
 و رایت است که روح آتش است که حاجت نسوی حوص برای
 تسل ریا دة تراست از حاجت نسوی آن برای وصول و نقل
 لها اندازہ کرده اند عد مر عظم را از روی مساحت بد
 در دة ار کر کر باس از برای توسعه در آد میان و فتوی برای
 است و در جهت عد مر تمام معتبر همین است که عد مر بحالی
 بود که از مرد استی آن معروفه ر من آن مکسوف نگردد
 و همین صحت است و آنچه مذکور شد در کتاب قدوری که
 اگر بحساب یک حالت باشد کتاب دیگر و صوحا در است
 در آن اسارت است نسوی آنکه بحس مسود جای افتادن
 بحساب و از ایدوسف روح مرویست که جای افتادن بحساب
 نیز بحس به مسود مگر وقتیکه اثر بحساب ذکر آنجا ظاهر باشد
 مانند آن حاری * مسئله ۸ * اکثر بهر در آن
 چا نور یک خون ساکنند اگر در مثل بحس و پسته و ربور و کردم
 و مانند آن پس آن بحس به مسود و شایع روح
 که در است که بحس میگردد ویرا حلالی حیرها حرام است

و حرمت آن بجهت کرامت و بزرگی نیست و آن علامت
نجاست است بخلاف کرم سرکه و غیره و براجده در آن ضرورتست
و دلیل علیای ما یکی قول بیشتر است صلعم در حق آن
آب که حلال است خوردن آن و رواست وضو با آن و میم
اینکه نجس کننده نیست ^{مگر} گسیزش خون مسفوح با جزای
آب و قتل مردن آن جانور حتی که حلال میشود جانور سذب
بسبب انعدام خون در آن و در جانوران مذکور خون سائل
نیست و حرام را ضرور نیست که نجس شود مانند خاک که
حرام است و ناپاک نیست * مسکله ۹ * اگر
بیره در آب جانوریکه زنده گانی میکند در آب مانند
ماهی و غوک و خرچنگ پس آن آب ناپاک نمیشود
و شافعی رح گفتست که ناپاک میشود مگر بسبب مردن ماهی
و دلیل او بالا گذاشت و آن اینکه آن جانور آن حرامند مگر ما
و دلیل علیای ما یکی این است که آن جانوران در معدن خود مرده
اند پس حکم کرده نشود بنجاست آن چنانکه اگر مرده پخته خون
نبرد چه اگر اینچنین بیضه را کسی در آستین خود گرفته نماز
گذازد جایز است بخلاف آنکه اگر شش پاره از شر آب

مایه اول را در آئین گیر و در نماز گذارد و جایز نبود دوم اینکه
 در حائضان مذکور خون نیست ویراحه حائضه یکده تنوع سائند
 دارد در آب مایه می تواند و موحب نجاست نیست مگر خون
 و اگر بپزد ازین قسم حائض را در آب می کشند شیر و طعام پس
 قول بعضی علیها آنست که مردن حیوانها پاک میگرداند آن را
 ویراحه اینها معدن آن نیست و بقول بعضی غیر آب نیز
 بموت آن حائضان پاک نمیشود ویراحه در مذکور خون
 نیست و همین صصح است و غوک بحری و دری را بر است و بقوله
 بعضی امر مردن غوک بری آب پاک مستودم ویراحه در آن خون
 است و آب معدن آن نیست و مواد در حائضه یکده رندگانی در آب
 میکند آنست که تواند و رندگانی آن در آب بود اما حائضه یکده
 رندگانی آن در آب بود و تواند و تناسل آن در آب نبوده مومن آن در آب
 موحب ناپاکی آب بود * مسدغه * روا نیست استعمال آب
 مستعبد در طهارت اعدات بحلاف مالک و شافعی مرجوح و نه امیگویند
 که طهارت که حقیقت آب است عبارت است از اینکه غیر
 خود را مکرر طاهر کند مانند قطوع که عبارت است از چیزی که
 بار بار قطع بدان حاصل شود مثل همیشه بر و نقره و چغندر

و آن یکی از دو قول شافعی است که اگر استعمال کنند آن آب با وضو
 نجس است آب مستعمل طهور است و اگر بی وضو است پس آن آب
 طاهر است و طهور نیست زیرا چه عضو مسلمان پاک است حقیقی
 و باین اعتبار باید که آب مستعمل طاهر باشد و نجس است حکما
 و باین اعتبار باید که آب موجب نجس باشد پس حکم کرده شد که آب
 مستعمل طاهر است و طهور نیست تا رعایت هر دو اعتبار
 شود و بقول محقق رنج و آن روایتی است از لایحه کیفه روح
 آب مستعمل طاهر است و طهور نیست زیرا چه ملاقات طاهر
 که آب است با طاهر که عضو است موجب نجس گشتن آن آب
 نیست و لیکن هرگاه آب مستعمل عیادت حاصل شود پس
 صفت طهوریت آن متغیر میگردد مانند مال صده قد که بنهیب
 حاصل شدن عبادت بآن مال متغیر میگردد و صفت آن
 و طیب نمیمانند و مثل حرکت شمرده میشود لهذا احرام
 است و ریح اشمی و بقول شیخین روح آب مستعمل نجس
 است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر آینه بول
 نکند کسی از شما در آب دایم اخیری جای می رود غسل
 واجب است بر کسی در آن و بجهت اینکه آب مستعمل از آن

نجاست حکمی نهاده شد است پس قیاس کرده خواهد شد
 بر آیین که بان از ازاله نجاست حقیقی میشود و بر روایت جسنی
 از ابیحنیفه روح آب مستعمل نجس است بنجاست غلیظه بنا بر
 قیاس آن بر آیینی که مستعمل شود در ازاله نجاست
 حقیقی و بر روایت ابی یوسف از ^{ابن} ابی یوسف ^{که} نیز قول ابی یوسف
 روح است آب مستعمل نجس است بنجاست خفیه زیرا چه در
 طهارت و نجاست آن اختلاف است * مسئله ۱۱ / آب
 مستعمل همان است که زایل کرده شود بان حدث را یا استعمال
 کرده شود در بدن بروج عبادت قال رض که این قول
 ابی یوسف است و بعضی گفتند که نیز قول ابیحنیفه است
 روح و مسجد روح گفتست که آب مستعمل نمیشود مگر با استعمال
 آن بوجه قربت و عبادت زیرا چه آب مستعمل نمیشود مگر
 بسبب انتقال نجاست گناه بسوی آن و نجاست گناه انتقال
 نمیکند بسوی آب مگر وقتی که استعمال کرده شود بوجه عبادت
 و ابو یوسف روح ^{میگوید} که بسبب اسقاط فرض نیز مستعمل میگردد
 بجهت سقوط حدث از اعضای وضو * مسئله ۱۲ / گفتگو
 کرده اند علماء جرینکه آب کدام وقت مستعمل میشود

آن است که در گناه از بدن زایل میشود مستعمل میشود
 نیز بر آنچه بدشتر از نزال حکم کرده نمیشود بمستعمل بودن
 آن بسبب ضرورت ورنه طهارت حاصل نشود و بعد انفصال
 از بدن ضرورت مذکوره باقی نمی ماند * و مسند ۱۳ *
 و قتی که غوطه نزنند شخص در جنب در چاه برای جستن و او مثلاً
 پس نزد ایوبوسف روح آن شخص بحال خود بوده و این جنب
 با شکر نیز آنچه نزد ایوبوسف یوسف روح برای اسقاط فرض
 با جنب غسل جنابت ریختن آب بر سر و بدن شرط است و آن
 متحقق نیست در صورت مذکوره و آب چاه نیز بحال خود
 مانده بسبب انعدام اسقاط فرض و نیت عبادت و نزد مکعبه
 روح شخص جنب و آب چاه هر دو پاک بود سبب پاکی جنب این است
 که نزد او روح ریختن آب شرط نیست و سبب پاکی آب چاه اینست که
 نیت عبادت یافتند نشد و نزد این تحقیق روح شخص جنب و آب چاه
 هر دو ناپاک است اما آب پس بجهت آنکه شخص جنب اسقاط
 فرض از بعضی اعضا عینی پانی خود و با اول ملاقات و رسیدن
 آب و از آن جنابت از پانی او زایل گردند و اما شخص جنب
 پیش ناپاک است و سبب باقی بودن جنابت در باقی اعضای

ادویه را بعضی فقها ناپاک می‌ساختن چنانچه بسبب حسه بدن آب مستعمل
 در بدن او است و مرویات دیگر را می‌گویند روح شعیب جنب و پاک
 باشد زیرا که آب مستعمل نمی‌شود مگر بعد از انتقال از بدن
 و فقها گفته اند که این را ویت موافق قراست بقعه نیست پروایات
 دیگر * مسمله ۱۱ * در پوست غیر مدیوع که باغت پیوده شود
 پاک می‌گردد و حایز می‌شود نه از در آبی و بر آن وضو از او آن
 سوای پوست آدمی و حیوانی را حایز می‌گردد مگر صدمه فرموده است که
 هر پوست که دماغ داده شود پاک می‌گردد و این حدیث بسبب سهوم
 خود حجت است بر مسالک روح در باب جا پیر نبودن نماز
 بر پوست مردار بزرگ و از حدیث مذکور معارض نشود آن
 نهی را که وارد است درباره انتفاع از مرده و آن قول علیه السلام
 است که نفع نمی‌گیرد از مرده با شایب اجنبی پوست آن
 زیرا که شایب پوست غیر مدیوع است و نیز حدیث مذکور حجت
 است بر منافعی روح در باب پاک نبودن پوست سگ بعد از
 و بافت نژاد او مانند پوست خرگ ویرانده سگ می‌افتد خوب
 نجس عین نیست لکن اگر است انتفاع بشک بافتن آن که نیکو است
 می‌شود برای نیکو با نیکو و شکار بخلاف آنکه آن نجس

همین است و ضمیر غایب در قول خدا یتعالی که آن تا پاک است راجع
 بنسبی خود است بسبب قرب آن و حرمت انتفاع یا جزای آن و بسبب بزرگی
 او است پس آن موی و خود از حدیث مذکور مستثنی است و بعد از آن
 باید دانست که چیزیکه باز میماند دوست را از بدن پوشیده
 و فاسد گشتن همان به باقی است اگر چه آن چیز هیچ قیمت
 نداشته باشد مثله رختاق نهادن و ناک مالیدن زیرا چه
 مقصود به پیوند حاصل میشود پس شرط کردن غیر آن مثلاً
 استعمال برگ کنار و غیره فی عین عفس وجه ندارد
 * مسئله ۱۵ * هر بوسه یکبار باقی پاک میشود پس بسبب
 ذبح آن جانور نیز پاک میشود زیرا چه ذبح در روز اول گدازدن
 رطوبات نجسه کار باغت میکند و همچنین پاک میشود
 بسبب ذبح گوشت مذبح اگر چه خورده آن حرام باشد
 و همین صحیح است * مسئله ۱۶ * موی مرد و او مستثنی
 آن پاک است و بقول شافعی روح پاک است زیرا چه آن
 از اجزای مرد است و دلایل علیها این است که اجزای
 بدن کوره ذی حیات نیست و ازین جهت قالم حاصل نمیشود
 پس آن پس موت یا ناسبت از عارض نمیشود چه موت

عبارت از زوال حیات است * مسئله ۷ * موی انسان
 و استخوان آن پاک است و نیز ذراتی روح ناپاک است بر برادر
 انتفاع باین و بیع آن حاضر نیست و علیای ما میگوید که
 قدم حواری انتفاع و مع آن متاخر کرامت و برتری اوست
 پس دلیل نجاست آن میشود ~~چهار~~ دلیل در بیان احکام
 آب چاه * مسئله ۸ * اگر بیفتد در چاه نجاست و غیره بر آن
 کثیفه شود تمامی آب آن بر روی پاک کردن آن چاه و بر
 لحدی است و مسائل چاهها مبنی بر اینست بر اقلع آثار
 در رقیاس پس اگر بیفتد در چاه یک پتکه یاد و پتک شتر یا
 گوسفند به سبب آن آب چاه ناپاک ~~نمیگردد~~ و اس این روی
 استحسان است و قیاس آن نیست که ناپاک شود بجهت افتادن
 نجاست در آب قلیل و وجه استحسان آنست که خانه
 چاههای صحرا مرتفع میباشد و هواشی گرد آن میگردد و
 پتک می افتد و یاد می افتد آنرا در چاه پس
 بسبب این جهت احتیاج نکرده شود نجاست قلیل را و در
 نجاست بکثیر محروم نیست و از اینست که روح مریض است که
 نجاست کثیر آب که بپزد آنرا بکشد و آنرا در دهان رواست

به تنه است نه آنچه مرویست که آن مفروض است بر این کسیکه
 بان مبتلا شود و فرق نیست در میان پشک شتر و سرگین اسپ
 و گاو و در میان قروخ شک و شکسته و ناشکسته آن نیز آنچه
 ضرورتی که مذکور شد این همه را شامل است و اگر گوسفندی که
 پشک یا ه و پشک اندازد در آن و ندیکه در آن شیر دوشیده
 میشود پس درین صورت قتها گفته اند که آن پشک را باید
 انداخت و شیر را باید نوشید بجهت ضرورت * مسئله ۲ *
 اگر نجاست قلیل بیفتد در آن و آن آب پس آن آب ناپاک
 میشود بجهت عدم ضرورت و از این صنفی که مرویست که
 آن شیر مانده چاء است در حق افتادن یک یا دو پشک
 * مسئله ۳ * اگر بیفتد در چاء بیخال کبوتر یا کنج شک آب
 ناپاک نیگردد و شافعی رح میگوید که ناپاک میشود زیرا چه
 آن بیخال در آخر بد بو میشود پس ما نند بیخال ماکیان
 باشد و دلیل علمای ما این است که مسلمانان متفقند بنگی داشتن
 کبوتران در مساجد و اکثر طاقها میسازند قریب مساجد برای
 نگه داشتن کبوتران با آنکه امر شارع است بظهور مساجد
 و آن بیخال در آخر بد بو نمیشود پس ما نند خاک بود

* مسئله ۴ * اگر مول کند شکو بگوید در حایه پس نرد
 شیعیان روح تها می آید حایه ناید کشید و معبود روح میگوید
 که نباید کشید آید حایه مگر وقتی که مول مران غالب شود
 و درین هنگام آن آب ظهور مییابد و اصل آن این است که بروه
 معبود روح بول حایه را میسازد و الله تعالی است و بروه
 شیعیان روح ناپای است و دلیل معبود روح آن است که پیغمبر
 صلعم امر کرده بود قوم عربین را که درین بول ستر و سیر آن
 و عرنه مرصی است یا فایله که قوم عربین بآن مرصوب
 است و قصه آن قوم اینست که آنها در مدینه نزد پیغمبر
 صلعم مسلمان شدند و بسبب عدم موافقت با ای مدینه
 بیمار شدند و رنگ آنها زرد گشت پس پیغمبر صلعم
 فرمود که سر بید در حایه که شترهای صدقه در احاطه است و
 بخورید لعل و شیر شتران و آنها از آن عمل شفا یافتند
 و دایل شیعیان روح یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که
 احترام کشید آر بول و مرا حایه اکثر عذاب قبر بسبب عدم
 احترام آنست و درین هیج دریا که است میان بول ما و بول
 اللعیم و غیر آن دوم آنکه بول ما که اللعیم و دور متعین است مانند

بول غیر ماکول اللحم و آنچه روایت کرده است آن را میخندند رح تا بیک
آن ابن است که میگوید صلعم دریافته بود از وحی شرفای آن قوم
در خوردن بول شتر و بعد از آن باید دانست که نزد ایهیمنیغه
رح خوردن بول ماکول اللحم حلال نیست نه برای تدایوی و نه
برای غیر آن زیرا چه یقیناً معلوم نیست که شغادران است پس
از تکاب حرام یقینی برای امر مستحب نیاید کرد و نزد ایهیمنیست رح
خوردن آن بجهت تدایوی حلال است بنا بر قصد عزیمت و نه
مکسب رح خوردن آن حلال است بجهت تدایوی و غیر آن زیرا چه
بول ماکول اللحم نزد او پاک است * مسئله ۵ * اگر بپزد در

چاه موش یا کنجشک یا صعو یا سودانی یا چلپاسه پس بعد برآوردن
آن جانوران از آن چاه کشیده شود آب آن چاه بیفقدار بیست
دلو قاسی دلو بیفقدار کلانی و خوردهی دلو زیرا چه انس رض حکم کرده
بود بکشیدن بیست دلو از چاه بکه موشی در آن افتاده بود و همان
ساعت آن مرش برآورده شده بود از چاه و کنجشک و مانند آن مثل
موش است در چاه پس حکم آن مانند حکم موش بود و کشیدن آن آب
بیفقدار بیست دلو واجب است و بیفقدار بیست دلو مستحب است
* مسئله ۶ * اگر بپزد در چاه کبوتر یا مانند آن چون ماکیان

و گرد پس کشیده شود آب اران خا به مقد ار چهل دلو تا سبب دلو
بودر جامع صغیر مذکور است که کشیده شود آب به مقد ار چهل تا ار خا
دلو و شیمی ظاهر است ر در احدی مریست که ادو سبب دلو مریض
نفتست که چهل دلو آب کشیده شود ار خا اگر بهر دلو مان ما گمان
و این برای بیان است که کسیدن چهل دلو دلو دلو و خوب است
و کشیدن به کساء دلو بطریق استعجاب است و بعد اران باید
را است که معتبر در هر خا دلو همان خا است که با آب کشیده می شود
اران و بقول بعضی مراد اران دلو است که به مقد ار جامع باشد و اگر
کشیده شود ار خا بدلو عظمی بمقدار مقد ار نیست دلو کافی بود
برای حصول مقصود * همچنین ۷ * اگر بهر دلو خا کشیده یا
آدمی یا سنگ پس کشیده شود تپام است که دران است و در احدی
سبب رانی و مریض فتوی داده اند بکشیدن تپام آب
و قتی که مرده بود و یکی در خا و مردم و اگر بهر دلو خا
حیوانی را کشیده شود تا مسج گردد اعی احرای آن ار هم
باشد پس کشیدن تپام آب آن را حب کرد و خوا آن حیوان
کوچک باشد یا کلال و راحه در صورت رطوبت آن حیوان
در احرای آب منتشر میگرد پس اگر آن خا حسه دار باشد

و کشیدن تپا می آید از آن ممکن نبود پس کشیدن آن نقد بر آب
 که در آنجا بالفعل موجود است کافی است و برای معرفت مقدار
 آب چاه چشمه دار و طریق است یکی آنکه کند شود و گویی
 به مقدار عتق آن چاه و بعد از آن کشیده شود آب از آن چاه
 و بر کرده شود آن گویا در این است که جوی را مثل
 عصا در آن چاه بینند از نه و بعد از آن علامت کنند بر موفقی که آب
 چاه تا بانجا رسد و بعد از آن بکشند از آن چاه و در آب
 مثلا و بعد از آن باز بینند از نه آن چوب را در آن چاه و بینند
 که بسبب کشیدن ده دلو آب چه قدر کم شده است از آن چوب
 پس باید که بکشند بمقابل هر مقدار از آن ده دلو آب را تا آنکه
 بمقدار چوب آب از چاه کشیده شود و این هر دو طریق
 منقول است از ابیویوسف روح و از مسعود روح مردیست که کشیده
 شود از آن چاه ده دلو آب تا سه صد دلو و شاید که قول بکشید
 روح مبنی است بر آنچه او مشاهده کرده است در شتر خورد که
 بخوار است چه اکثر در جاهای بیهوده و در حدیثی که آب بود
 تا سه صد و بقول بعضی حمل کرده شود بقول دو کسی که آنهارا
 بصیرت بود در امر آب و این قول اشبه به نقد است * * *

اگر یا بعد سود در چاه موشی با غیر آن و معلوم نبود که آن
 کدام وقت افتاد است پس اگر آن موش آمده یا متعین نباشد بگردیده
 باشد باید که اعاده کرده شود بهای یک دو رو سب را اگر آن سب
 آن چاه وصول کرده باشد و مسته سود هر حیر را که آن چاه
 در آن رسیده باشد و اگر آن موش مثلاً آمده باشد یا متعین نباشد
 پس باید که اعاده بهای سه رو سب کرده شود و این نردان به سه دلیل
 رح است و صاحبی رح گفته اند که اعاده بهای اصل و احب
 نیست مگر و قتی که متعین معلوم شود که آن موش را کدام وقت
 در آن چاه افتاد است پس ارا و رح حکم بحکم است آن آن
 چاه کرده سود و دلیل صاحبی رح این است که آن چاه
 از سابق پاک است بقما و سبب یافتن موش در آن سبب افتاد
 چه معلوم نیست که کدام وقت افتاده است در آن و یقین
 و اگر نه پس سود سبب سک در حتمان شد که اگر سبب بیاید نجاستی
 را در حاتم خود و نداده که این نجاست کدام وقت بحاتم
 او رسیده است پس در واقع بهای اصل و احب نیست و آنچه بین
 و را سبب نیز و دلیل ابداً متعین رح این است که طاهر رح این است
 که آن موش سبب افتاد در آن چاه مراد است پس لا در همین نسبت

اعتبار کرده خواهد شد لیکن اما سید ن دلالت میکند بر تقاد م
 پس اندازه آن بسد شبانه روز کرده شد و قدم تقصیر و اما سید ن
 دلالت میکند بر قرب عهد پس اندازه آن بیک روز و شب نبوده
 شد چه کمتر از آن ساعتها است که ضبط آن ممکن نیست و از
 بسنده دیدن نجاست در جامه که جاحین آنرا نظیر آورده اند
 چراب اینست که مسئله مذکوره متفق علیه نیست بلکه در آن
 نیز اختلاف است اجنبی نزد ابیحنیفه رجحان سه روز اندازه
 نبوده میشود اگر نجاست خشک باشد و بیک روز و شب اندازه
 نبوده میشود اگر آن نجاست تر باشد و اگر گوشت تسلیم کرده بشود
 که مسئله مذکوره متفق علیه است پس فرق میان آن و میان
 مسئله که کلام در آن است این است که جامه انسان تصدق
 نظریست و چاه از نظر غایب است پس قیاس آن بر آن صحیح
 نبوده فصلی در بیان پس خورده و عرق * مسئله ۱ *
 عرق هر حیوان در حکم پس خورده آنست زیرا چه عرق و
 لعاب دهن هر دو از گوشت متولد است پس آنکس هر دو یک
 خواهد بود * مسئله ۲ * پس خورده آنست که خواه مسلمان
 باشد یا کافر یا جنب و حیض و پس خورده هر حیوان ماکرله

اللّٰهم یا کاش است زمراده، مخلوط شد است با این پس حورده
 لب دهن آت و آن مولد است از گوشتیکه پاک است پس پاک
 مود * مسسک * م * پس حورده سک بایاک است و آوردیم
 در آن حورده سک حورده، بار مسسک بود جهت آنکه اینهم
 صلح در مود است که سه ارستند سود آورد یک سک در این
 حورده سک در میان سک وقت خوردن آب مهر سد مات به نأوید
 و هرگاه مسسک است خوردن سک در آوردن با پاک میسود
 آوردن پس آب مذکور مغرب اولی با پاک خواهد شد و حدس
 میدهد که مسسک، وقت خوردن و یکی قبل از آب آوردن دوم عدد
 نند در سستی و غذا حذر اعمی و خوب شش سه بار حکمت است
 هر ساعتی روح در سرط کرده از شعب بار سستی آوردن مذکور و حکمت
 دیگر آنست که هرگاه آوردن یکدول کند در آن سک و سستی سه بار
 پاک شود پس آید که آب خورد در آن سک بهارت اولی پاک
 خواهد شد و سستی سه بار و آنچه در حدس است که آورد
 مذکور را شعب اولی مسسک و همان دلیل گرفتند ساعتی روح
 پس آن مکتوب است بر اسلام اعمی در امتدای اسلام همین حکم
 بود و بعد از آن مرث سنن سه بار حکم فرار یافته است

مسئله ۴ * پس خورده خورک ناپاک است زیرا چه خورک
 نجس عین است چنانچه بالا گذشت * مسئله ۵ * پس خورده
 جانور در زده ناپاک است زیرا چه گوشت آن ناپاک
 است و لثام و من ازان متولد است و شافعی رح میگوید
 پس خورده در ندهگان سوای سنگ و خوک پاک است
 * مسئله ۶ * پس خورده گربه پاک است لیکن مکروه است
 نزد طرفین و از ابو یوسف رح مرویست که مکروه نیست زیرا که
 پیغمبر صلعم آن را نمی خورد و گربه از آن آب میخورد
 و بعد از آن پیغمبر صلعم از آن آب و میوه ^{و میوه} دودلیل صاحبین رح
 این است که پیغمبر صلعم فرمود است که گربه در نده است
 و مراد از آن بیان حکم شرعی است نه بیان خلقت پس معلوم شد
 که نجس خورده آن ناپاک است لیکن نجاست ساقط است
 بعد از طواف اعنی پیغمبر صلعم فرمود است که گربه طواف میکند
 در خانه های شما و میگردد در آن پس اگر پس خورده آن ناپاک
 شود حرج لازم آید و باین علت نجاست آن پس خورده گربه ساقط
 شد و اگر اشتهای باقی ماند و چیزی که روایت کرد است ابو یوسف
 رح میگوید بر ما قبل تحریم است و بعضی گفته اند که کراهیت

پس حورده آن ممانعت گوشت آنست پس کراشیت تحریر
 خواهد بود و بعضی بقا گفته اند که کراشیت ممانعت است که کرده
 از خوردن نجاست احتراز می کند پس کراشیت مذکوره کراشیت
 تریبی خواهد بود * مسئله ۷ * اگر بخورد کرده موش را و بعد
 از آن در همان ساعت مرشد آب را از او نهد پس آن آب
 ناپاک میگردد و لکن اگر زمانی درنگ کند و بعد از آن آب
 خورد پس آن آب ناپاک میگردد در مزاجه در صورت آن
 گریه میسودد و هی خود را از لعاب دهی خود و این حکم بره
 اینست و ای سر سبز روح هردو است مزاجه مردانیه و سماع
 اگر چه برای مانی بگفتی آب سر طست و لیک درین صورت سبب
 صحت آن سر طست او ساقط است چه کرده بودی بگفتی آب جاد
 نیست * مسئله ۸ * پس حورده مایگان پیچید که میچرد مکرره
 است و مزاجه آن مایگان نجاست میخورند و اگر محبوس باشد
 مانند طوطی که منقار آن در مانی آن درسد پس درین صورت پس حورده
 آن مکرره است و مزاجه در صورت نجاست نمیخورند و همین
 حکم سماع طوطی است چون ناز و غمزه و مزاجه آن حایر میخورند
 مرده را پس آن مانند مایگان پیچید است و از این دو سماع

مروست که آن وقتی است که محسوس باشد باینطور که بداند
صاحب آن که نجاست نیست در مقام آن پس ذریه صورت پس
خورده آن مکروه نیست و این روایت را مستحسن شمرده اند
و شاید رخ * و مسئله ۹ * پس خورده جانور یک * مکنوت میکند
در خانه چون مار و مرش مکروه است زیرا چه حرمت گوشت آن
موجب نجاست پس خورده آنست ولیکن نجاست آن ساقط است
بنا بر علت طواف چنانچه سابقاً مذکور شد پس کراهیت آن
باقی خواهد ماند. * مسئله ۱۰ * پس خورده خر و استر
مشکوک است و یکی بعضی گفته اند که شکال سنگ از طهارت آن چه اثری
ظاهر می بود ظهور می شد مادامیکه لعاب بر آن غالب نمی شد و
بقره بعضی شک در ظهوریت آنست و همین اصح است زیرا که اگر
کسی بآب مشکوک وضو کند و بعد از آن آب پاک بی شک بدست او آید
واجب نمی شود بار که شویند سر خود را که آب مشکوک آن را مسح کرده
بود و همچنین شیر خور پاک است و عرق آن مانع جواز نهار نیست
اگر چه کثیر باشد پس معلوم شد که پس خورده آن نیز پاک است
و محسوس رخ تصریح نبوده است یا اینکه پس خورده خر و استر پاک
است و باید آنکه اسباب شکی در طهارت و ظهوریت آن تعارض

اولد است آهنگی بعضی دلیل دلالت میکند بر اباحت آن و بعضی ازان
دلالت میکند بر حرمت آن و نیز اختلافی است در
نجاست و طهارت آن و از این صنف روح مرویست که پس خورده
خوردن نجس است و این بنا بر ترجیح دادن حرمت و نجاست است
بر حلال و طهارت و بدانکه استقرار نسل خور است پس اولی
بپاره خور خواهد بود * مسئله ۱۱ * اگر یافتند نشود آب برای
آب مسکوک که پس خورده حرام است و آب پس حکم آن بی است
نکه جمع کرده شود میان وضو و تیمم پس وضو کند یا باید
مشکوک و تیمم نیز خورده اول وضو کند یا مذکور و بعد
از آن تیمم یا بر عکس آن کند و در هر حال گفتم که جایز
نیست مگر همین که اول وضو کند یا مذکور و بعد از آن
تیمم نماید مراد از آنست که آب مذکور واجب است پس
آن مانند آب مطلق بوده و دلیل علیهای ما این است که
موجب طهارت در بی دو صورت یکی از آن دو چیز است
پس جمع نمودن میان آنهاست نه ترتیب * مسئله ۱۲ *
پس خورده آب پاک است نزد صاحبین روح زنی که آب
ماقول الماکم است و همین است نزد ائمه صنف روح بنا بر

روایت صحیح زیرا چه کراهیت گوشت آسپ نزد ائمه و تفریح
 بجهت اظهار شرف است نه بجهت نجاست ^{مدرک ۱۳} است
 اگر نیاید شخصی آ ب را سواي نبيذ قهر بس درین صورت بقول
 امام ایضا نیفد رح و نمکند بان آ ب و تیمم در کار نیست بجهت
 آنکه پیغمبر صلعم وضو کرده است بآن در ایلة الجن و قتیکه آ ب
 بدست نیامد بود و ابویوسف رح گفتست که در صورت مذکوره
 تیمم کند فقط وضو نکند و آن روایتی است انرا بیکنایه رح
 و آن قول شده ^{جایز} است و دلیل ایشان آیه تیمم است
 زیرا چه آن قوی تر است از حدیث لیلۃ الجن یا آنکه
 حدیث لیلۃ الجن منسوخ است بایت تیمم چه حدیث مذکور
 مدنی است و لیلۃ الجن مکیی است و مسجد رح گفتست که
 در صورت مذکوره وضو کند به نبيذ و هم تیمم نماید برای
 نیاز زیرا چه در حدیث لیلۃ الجن اضطراب است و تأریخ
 آن نیز مجهول است پس واجب شده جهج میان وضو و تیمم بنا بر
 احتیاط قال رض لیلۃ الجن متعدد است پس در تنوی نسخ آن
 صحیح نیست و حدیث مذکور مشهور است و بآن عمل نهوده اند
 صحابه رض و بهیث این حدیث زیاده کرده میشود بر کتاب اللام

و اینکه مذکور شد حکم وضو است بنیذ شمر اما غسل بآن پس
قول بعض است که نیز حایز است نرد ایستاده روح بقا بر
قناس آن و وفور بقول بعض غسل بآن حایز نیست نزد ایستاده
روح زیرا چه غسل فوق و صراحت و نبیذ که در جواز و نرد
بآن اختلاف است آن نبیذ است که شیرین و رقیق
باشد و مانند آب بر اعضا ساکت و روان کرده و اما
و قنصه سخت گردد حرام شود و بآن وضو جایز نبود
و نه آنکه متغیر کند آنرا آن قنصه پس بسیار آن مادامیکه
شیرین و رقیق بآن ذرات نیز اختلاف مذکور است و اگر
و طبع سخت گردد پس نرد ایستاده روح بآن نیز وضو جایز
است زیرا چه نزد او روح نوسیدن آن جلال است و نرد معین
روح و فو بآن روا نیست چه آن حرام است نزد او روح و وفور و
فرست بهیچ نبیذ سوای نبیذ تهر که مذکور شد چه شبنم
مقتضای قیاس است و نص در آن یافته نشیده بخلاف
نبیذ تهر که حدیثی یا قنصه سداست والله اعلم بالباب
در بیان تیمم * مسند * اگر شخصی نیاید آب را در حالیکه
او مسافر است یا بیرون شهر است و در میان او شهر بقدر

میل است یا زیاد از آن پس جایز است او را که تیمم کند بجهت آنکه در قرآن مجید آمده است که اگر شام بر نص باشد یا مسافر و وضو بشکند بسبب بول و غایط یا بسبب جوع و نیاید آب بر آب تیمم کنید بر روی زمین پاک و بجهت آنکه بغیر صلعم فرمود است که تر آب ظهور مسلمان است اگر چه قاعه سال باشد مادامیکه آب نیابد و میان سه هزار گام یا چهار هزار گام است و هر گام یک و نیم ذراع و هر ذراع بیست و چهار انگشت است و دور بودن از شهر بیست و دو میل معتبر است زیرا چه بسبب رفتن تا شهر برای آب حرج تحت میشود و در حالیکه شخص مذکور حاضر است آب موجود نیست حقیقت و معتبر رجوع از تیمم مسافت مذکور است نه خوف فوت نماز اعنی اگر میان او و میان آب کم از مسافت مذکور باشد ولیکن وقت نماز تنگ است باین حد که اگر برای وضو بطالب آب رود نماز فوت میشود تیمم ویرا جایز نیست زیرا چه موجب تنگی وقت قصور اوست چه اگر پیشتر نماز میکرد وقت تنگ نمیشد * مسئله ۲ * اگر شخصی آب یابد لیکن بسبب بیماری بترسد که از استعمال

آب بیاری نداد : خواهد شد پس ویرا تیمم جایز است به جهت
آنست که قرآن که مذکور شد و به جهت آنکه ضرر زیادتی به بیاری
رفوف ترکت از ضرر گرانج نژای آب و سبب انس ضرر تیمم
جایز است پس بسبب ضرر در یاد تعجب به بیاری بطریق اولی جایز
خواهد بود و غرق نیست در میان زیاد تعجب به بیاری که
باستعمال آب میشود و در میان زیاد تعجب که بسبب حرکت
در استعمال آب میشود و شافعی رح میگوید که بسبب بیاری
تیمم حائز نیست مگر و قیام خوف تلف جان باشد یا تلف عضو
و ظاهر نص قرآن ~~مستحب~~ آنست چنانچه آیت قرآن مطابق است
و متعبد نیست باینکه مریض را تیمم و قیام جایز است
که ویرا خوف تلف باشد * مسأله ۳ * اگر صاحب
جناحت خائف باشد یا اینکه اگر غسل خواهد کرد سردی او را
خواهد گشت یا بیهار خواهد کرد پس ویرا تیمم به خاک جایز
است و این حکم در صورتی است که شخص جنب بیرون
شهر باشد به غیر محل بیرون ماده از آن منابع آنچه مذکور شد در
مسئله مریض و اگر اندرون شهر باشد پس ویرا اشکاف است
اعلی نرد ابیصه بقدری ویرا تیمم جایز است و نزد صاحبین رح جایز

نیست، صاحب روح میگوید که در تحقق جنس حالت در شهر
 نادر است پس آن معتبر نیست و دلیل اینست که جنس این است
 که شخص مذکور عاجز است از استمال آب و اجزاء
 حقیقه ثابت است پس ضرور است که اعتبار آن نپوده شود
 * مسئله ۴۸ * تیمم عبارت است از وضو و وضو از آن
 مسح کردن روی را و بدو هم هر دو دست را تا از پنج بجفت آنکه به غیر
 صلعم چنین فرموده است و بعد از وضو دست بر روی زمین افشانند
 آنرا و بعد از آن مسح کنند تا روی او گرد آید و اگر چه آنرا
 گم شده میگویند و آن منع است و در ظاهر روایت استیعاب اعنی
 مسح چهار روی و دست شرط است زیرا چه تیمم قایم مقام وضو
 است و اینها گفته اند که تیمم کنند را لازم است که تخلیل
 اصابع کند و اگر انگشت در انگشت او باشد آن را از انگشت
 بکنند تا مسح تمام و کمال متحقق شود * مسئله ۴۹ * حکم تیمم
 در جنابت و حدث برابر است اعنی در هر دو صورت جایز است
 و هیچکس در وضو حیض و نفاس بجفت آنکه مرویست که
 گروهی از اعراب نزد پیغمبر صلعم آمدند و گفتند که ما سكونت
 میکنیم درین ریشکستان و آب میسر نمیشود تا یکی یک و دو و

ماء و میا و ما جنابت و حیض و نفاس بظهور می آید پیغمبر
علیه السلام فرمود که لازم بگیرید زمین خود را با اعتنای تمیم
چنانچه است درین صورت * مسئله ۶ * تمیم جایز است نزد
ابوبحنفہ و معتزل و هر چند یکی از جنس زمین است چون
قراپ و رمل و کچ و احک و سرمد و زرتیج و ابوبوسلف و ح گفت
است که تمیم جایز نیست مگر بر قراپ و رمل و شافعی و ح گفت
است جایز نیست مگر بر قراپ یکده صلاحیت روئیدگی دارد و این یک
روایت است از ابوبوسلف و ح نمز و بر این حدیث قرآن مجید آمده است
که تمیم آنکه بر صعیق یتب علی عبارت است از قراپ یکده صلاحیت روئیدگی
دارد و همچنین گفتست ابن عباس رضی و لیکن ابوبوسلف و ح تمیم بر رمل
نیز جایز داشته بنا بر حدیثیکه مذکور شد و طرفین و ح میگویند که
مکید نام روی زمین است و وجه تسمیه آنست که خاک طرف
چالافود میکند و هر لفظ طیب احتیال است که بمعنی پاک باشد پس
بر این معتدل و خواص شده همین مناسب است به مقام طهارت یا آنکه
همین مراد آنها چنانچه بر این که زمینیکه بر آن تمیم کرده میشود
پاک می باید پس بر آن حمل نمودن اولی است * مسئله ۷ *

تمیم جایز است بر روی زمین و شرط نیست که بر آن ثبار باشد

زیرا چه آیت قرآن که مذکور شد مطلق است و دلالت نمیکند
بر شرط مذکور و همچنین تیمم جایز است بر عین غبار با وجود قدرت
تیمم بر روی زمین نزد طرفین رح زیرا چه غبار قراب رقیب است
* مسأله ۸ * نیت در تیمم فرض است و ز فرج گفتست که فرض
نیست زیرا چه تیمم قیام مقام و قبول است پس در وصف و ضو
مخالف و ضو نشود و دلیل علیهای ما پنکی این است که تیمم مشعر است
از معنی قصد پس متعجب نمیشود تیمم بدون نیت دوم این
است که تراب ظهور نگردانیده شده است در حالت مخصوص که
هزارت است از عدم قدرت بر استیصال آب پس نیت در این
ضرورت است بخلاف آب که آن ظهور است بنفسه و نیت طهارت
یا نیت استیاحت نه از کافی است برای جواز تیمم و شرط نیست
که نیت تیمم برای حدث یا برای جنابت کند و همین صحیح است
پس اگر تیمم کند نصرا نی به نیت مسلمان شدن و بعد از آن مسلمان
شود آن تیمم جایز نیست نزد طرفین رح و نزد پیوسته رح جایز
است زیرا چه او نیت کرد است عبادتی و آن متصور نیست بخلاف
تیمم برای درآمدن در مسجد و برای مس مسکت چه آن عبادت
مخصوصه نیست و دلیل طرفین این است که تراب ظهور نگردانیده

نمیدانست مگر در حالتی که اراده کند ایستادن عبادت معصومه را
 که بدون طهارت صحیح میسود و مسلمان شدن اگر چه عبادت
 است لیکن صحیح میسود و در طهارت محال است که
 اگر تمهید نماید برای سجده تلاوت حد این تمهید حائز است
 در احدی سجده عبادت نیست که غیر طهارت حائز به سود و اگر
 و نکند بصراحتی به بیعت مسلمان شدن و بعد از آن مسلمان شود و صریح
 او حائز است و برود با هر چه حاجت نیست بنام او ایستد بر آنست در وضو
 شرط است * مسئله ۹ * اگر تمهید کند مسلمان و بعد از آن میترسد
 شود و بعد از آن کار مسلمان شود پس تمهید او که در حالت اسلام کرده
 بوده می باشد و در هر حال که است تمهید باطل میگردد و بی حائز
 ممانعت آن است پس بر او است در آن حالت ابتدا و بقا حائز
 محرم است ممانعت نکاح است لهذا ابتدا ای نکاح با محارم و بغای آن
 و بر او است حدی که اگر میسر دهد روزه پس خود را که صعب است
 نکاح باطل میگردد چنانچه اگر میسر میداد پیش از نکاح صحیح بهمسدود
 نکاح دلیل علمایی ما این است که باقی در حالت ارتداد صحت طهارت است
 یعنی بودن او طاهر و پاک و عارض شدن کفر منافات آن نیست چنانکه
 در صورت وضو اعمی اگر شخصی بعد از وضو میزد گردد و بعد از آن

باز مسلمان شود و وضوی او باقی میماند و جز این نیست که ابتدا ای
 تیمم صحیح نمیشود از کافر بسبب عدم تحقق نیت که شرط تیمم
 است * مسأله ۱۰ * هر چیزیکه شکند و وضو است شکند
 تیمم است چه تیمم قائم مقام وضو است و نیز تیمم میشکند بسبب
 یافتن آب بقدر آب که برای وضو کفایت میکند و قتیکه قادر باشد بر
 استعمال آن * مسأله ۱۱ * بسبب خوف درنده چون شیر و غیره
 تیمم جایز است و همچنین بسبب خوف عدو چون راه زن و غیره
 و بسبب خوف تشنگی تیمم جایز است زیرا چه بسبب این عوارض
 انسان از استعمال آب عاجز میگردد * مسأله ۱۲ * شخصیکه
 بسبب نیافتن آب تیمم کرده بود برای غسل اگر در حالت خواب برب
 آب بگذرد تیمم او میشکند نزد ایهنغفه روح زیرا که نزد او روح
 شخص خفته قادر است بر استعمال آب حکما و مراد از آن این است که
 بمقدار وضو بود زیرا چه کمتر از آن در ابتدا معتبر نیست پس در
 انتها نیز معتبر نبود * مسأله ۱۳ * تیمم جایز نیست مگر بر زمین
 پاک زیرا چه از صغیره طیب که در آیت قرآن مذکور است زمین پاک مراد
 است و نیز آن زمین آلت طهارت است پس ضرور است که خود نیز پاک
 باشد مانند آب * مسأله ۱۴ * شخصیکه نزد او آب

موجوده است اگر او را امید آید نباشد پس بنا بر ظاهر واجب است
 مستحب است او را که تلحیر کند در ادای نیاز تا آخر وقت پس اگر آب بدست
 آید ریخت و کند و در ته تیمم کرده نیاز گذارد تا که ادای نیاز را بکاملت درین دو طهارت
 واقع شود و این مصلحتی مانع آنکه نکس بود که امید جماعت
 داشته باشد با دای نیاز و از سختی روح در غیر و این اصول
 آید است که تا حیر واجب است از آنکه طس غالب بپوشد
 متعجب است و وجه ظاهر و این است که عذر از استعمال
 آب حقیقه متعجب است پس حکم آن بر آنکه بخواهد شد
 مکر و قتی که و چه در آب یعنی باید * و مسئله ۱۵ * جایز
 است متیمم را که نیاز کند به تیمم خود هر چه خواهد امر قرائت
 و توالی و ساقی روح گفست که برای هر نیاز فرض تیمم
 بلکه در ضرر است و بر آنچه تیمم طهارت ضروریست و علیهای
 ما میگویند که تراب ظهور است در حالیکه آب نباشد پس
 تراب عین خواهد کرد مسافت عین آب مادامیکه قدرت
 بر استعمال آب نباشد * و مسئله ۱۶ * اگر شخصی
 صحیح البدن که اولی جنازه بیست تیمم گفت در شهر برای
 نیاز جنازه صحیح است در صورتیکه ویرا حرق است این باشد

که اگر مشغول شود بوضو نیاز جنازه فوت خواهد شد و وجه آن این است که نیاز جنازه قضا کرده نمیشود پس جنازه وضو که شرط جوان تبیم است در صورت مذکور منکف است و همچنین تبیم صحیح است شخصی را که خایف باشد از اینکه اگر مشغول شود بوضو نیاز عید او فوت خواهد شد و باید دانست که آنچه مذکور شد که ولی غیر آن شخص است اشارت است بسوی اینکه ولی جنازه را تبیم روا نیست برای نیاز جنازه و این را روایت کرده است حسن رض از ابیحنیفه رج و همین صحیح است زیرا چه ولی را میرسد که بعد از نیاز کردن دیگران اعاده نماید نیاز جنازه را پس اگر مشغول بوضو شود نیاز جنازه در حق او فوت نمیشود * مسئله ۷ | * اگر بشکند وضوی امام یا مقتدی در نیاز عید جایز است امری که تبیم نماید و بنا کند احضار باقی نماز را ادا نماید و این نزد ابیحنیفه رج است و صاحبین رج گفته اند که این جایز نیست زیرا چه لاحق آنرا گویند که در باید در پس امام اول نیاز را نه آخر نماز را و لاحق را میرسد که باقی نیاز را ادا کند بعد از فراغت امام پس

خوف فوت نیاز و خوف او متحقق نیست و ابو حنیفه زح
 میگوید که خوف آن باقی است زیرا چه روز عید روز
 از دهام است پس خوف آنست که غار قن شود چیزی که موجب
 فساد نیاز است و این اختلاف در صورت نیست که نیاز عابد
 را شروع کرده باشد یا وضو اما در صورتیکه شروع کند آنرا
 به تیمم پس درین صورت جایز است ادرا که بنا کند به تیمم
 بالا اتفاق زیرا چه اگر واجب گردانیده شود بر وضو پس در
 حکم آن خواهد بود که تیمم در میان نیاز خود آنرا
 بیابد پس نیاز او فاسد خواهد گردید * مسئله ۱۸ * اگر
 شخصی خائف باشد از اینکه اگر مشغول شود وضو نیاز
 جبهه فوت خواهد شد پس ویرا تیمم جایز نیست بلکه لازم
 است که وضو کند و بعد از آن اگر یا بد جبهه را بگذارد آنرا
 و رتبه نیاز ظاهر گذارد زیرا چه اگر چه فوت میشود نیاز
 جبهه ولیکن خلف آن نیاز ظاهر است بخلاف نیاز
 عید که آنرا حقیقت نیست * مسئله ۱۹ * اگر شخصی
 خائف باشد از اینکه اگر مشغول شود وضو وقت نیاز باقی
 نخواهد ماند پس ویرا تیمم روا نیست بلکه لازم است که

فرض کند و نیاز را قضا کند زیرا چه قضا خلاف اوست
 مسئله ۲ * اگر مسافر قراش کند آب را که همراه
 اوست و تیمم کرده نماز گذارد و بعد از آن یاد آید او را
 آب مذکور پس بنزد طریق روح اعاده نماز بر او واجب نیست
 و ابویوسف رح میگوید بکه اعاده نباید نماز مذکور و این
 اختلاف در صورتیست که آن مسافر نهاده باشد آب را
 بدست خود یا نهاده بشود غیر او یا مروی و یاد آمدن آب در
 وقت نماز و بعد از گذشتن آن وقت بر ابراست و دلیل ابویوسف
 روح یکی این است که آن مسافر قادر است بر استعمال آب
 و آب در حق او موجود است پس چنان شد که شخصی
 قراش کند جامه را که همراه اوست و برهنه نماز گذارد و
 بعد از آن یاد آید و بر آن جامه و درین صورت اعاده نماز
 لازم است بر او پس همچنین در اینجانب نیز دوم این است
 که همراه مسافر آب میباشد عاده پس فرض است برو که تلاش
 آن نباید و دلیل طریق روح این است که قدرت بدون علم
 نمیشود و هبای قدرت مراد از وجود است و همراه مسافر
 آب برای خوردن مهیا میباشد نه برای استعمال و مسئله

فراموش کردن حاشیه که نظیر آورد و احسنت آن را اولی و سرف
 روح پس جواب آن این است که مسئله مذکوره متخالف فیها است
 و اگر مسلم داشته شود که متعقبه علیها است پس فرق میان آن و
 میان مسئله که کلام در آن است این است که در مسئله مذکوره
 فرض ستر و رت فوت شده است و چیز دیگر قایم مقام آن نیست و
 مسئله که کلام در آن است و خوف و سده است و تیمم قایم مقام
 آنست * مسئله ۲۱ * اگر تیمم کننده را طریغ غالب نباشد یا اینکه
 در مکان برد یک آب است پس واجب نیست بر او که تلاش آب
 نماید ویراجه غالباً در صحرا و بیابانها آب نییابد و چیزی
 دلالت نمیکند بر این که در آن مکان آب است پس آب در حق
 آنست موقوف نیست لهذا تیمم او صحیح خواهد بود و اگر او را
 طریغ آب باشد یا یک در فلان جا آب است پس او را تیمم حایض
 نیست تا آن زمان که تلاش آن نماید ویراجه آب در حق او موجود
 است منظر دایله بعد از آن باید دانست که بر آن مسافر لازم است
 که تلاش نماید آب را بحد از غلوه که یک شیر پر تاب است
 و آن سه صد ذراع یا چهار صد ذراع است و به مقدار میل
 نبرد تا از رفیقان جدا نشود * مسئله ۲۲ * اگر باشد

آب همراه رفیق شخصی پس طلب کند آب را از رفیق مذکور پیش
 از تیمم زیرا چه غالب این است که از آب کنی بخیلی نمیکنند پس اگر
 آب ندهد ویرا رفیق او بعد از طلب پس تیمم کند چه درین هنگام
 عاجز او از یافتن آب متعنت گشت و اگر تیمم کند آن شخص پیش
 از طلب کردن آب از رفیق خود پس آن تیمم صحیح بود نزد ائمه
 و چون زیرا چه بر انسان واجب نیست طلب کردن از ملکه غیر و صاحب
 روح گفته اند که آن تیمم صحیح نیست زیرا چه آب عاده موجود است
 پس غالب همین است که اگر میخواست آبرو از رفیق خود آب میداد و او را
 و اگر ندهد آن رفیق آبرو مگر بعوض بهای آن و نزد او بهای مناسب آن
 موجود است پس درین صورت او را تیمم جایز نیست زیرا چه درین صورت
 اوقافا در است بر تخصصیل آب و اگر آن رفیق آب ندهد مگر بهای یک ذره آن
 قوی فاحش است پس لازم نیست ویرا که آن بها بدهد و آب بگیرد
 زیرا چه در آن ضرر است والله اعلم

باب در بیان مسح مؤثره * منسله * مسح بر مؤثره جایز است
 چه احادیث درین باب مشهور است حتی که گفته اند که هر که مسح مؤثره
 را جایز نداند پس او مبتدع است و اگر جایز داند ولیکن مسح نکند بلکه
 مؤثره از باب گذشته و بشوید پاها را پس در این مضایقه نیست بلکه این

۱. هبله موجب احراست * مسئله ۲ * مسح بر موزه حایر است از
 هر حدث که موجب وضو است بشرطیکه پوشیده باشد موزه را بر
 پوشوی کامل در وقت حدث اعی ضرور بایدست که اول
 وضو تمام کند و بعد از آن موزه بپوشد بلکه اگر هر دو پای
 شسته موزه بپوشد و بعد از آن باقی وضو اتمام کند و بعد از آن
 در حدت عارض شود وضو بسکند پس حایر است او را که وضو کند
 و مسح نماید بر موزه و وجه مخصوص قدوری حوا را مسح نکند بلکه
 ۱. موجب و نه است این است که حقب را حایر نیست که در غسل
 و حقاوت مسح کند بر موزه و باقی بدن را بشوید و با شوی که
 مذکور آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و وجه تکمیل حدت
 صاحب است که موزه مشروع است برای آنکه مانع سرایت حدث
 شود پسوی قدم نه راقع حدث شود پس اگر رو را در مسح را
 برای حدتیکه سابق است مانع از آن مستحاضه که پوشد موزه
 ۲. و در وقت سلان حوض و بعد از آن در وقت نیاز و مانند
 ۱. متمم که پوشد موزه را و بعد از آن بیند آب را پس شرایند
 ۱. راقع حدث خواهد شد و آن غیر مشروع است پس مدت اعتبار
 نهاده خواهد شد از وقت منع و کیفیت مسح بر موزه این است که

مسح کند بر ظاهرموزه با انگشتان دست و شروع کند از جانب
 انگشتان پای و بکشد تا بساق به خورنه از کشیدن دست خطوط
 پیدا شود زیرا چه همین کیفیت منتظر است از پیغمبر صائم در
 حدیثی که روایت کرده است آن را مغیره رضی که نبی علیه السلام
 هر دو دست خود را بر هر دو موزه خود نهاد و کشید آن را از
 انگشتان خود بسوی بالای یک مسح و گریا که می دیدم بر موزه
 آن سرور علیه السلام اثر مسح را بخطوط انگشتان و باید
 دانست که مسح کردن بر ظاهرموزه واجب است لهذا اکثر
 مسح کنند کسی بر باطن موزه یا بر عقب آن یا بر ساق آن
 جایز نبود زیرا چه مسح بر موزه جایز است برخلاف قیاس
 پس بطوریکه در شرح آمد است بهمان طور جایز خواهد بود
 مخالف آن جایز نخواهد بود و باید دانست که شروع نبودن از جانب
 انگشتان پای مستحب است بقیاس اصل که شستن است و واجب
 نیست حتی که اگر از جانب ساق شروع کند و بکشد تا با انگشتان
 پای جایز است * مسأله ۳ * فرض در مسح موزه مقداره سه
 انگشت است از انگشتان دست و گریحی رح گفتست که به مقداره سه انگشت
 پای است و از اصح است بقیاس آنکه مسح که غالباً بر سه انگشتان دست

همیشه و * مسئله ۴ * مسح حایز نیست مومره که در آن شکاف
 کثیر باشد و آن عبارت است از مقدار یکده طاهر سود بسبب آن پای
 به مقدار سه انگشت پای و اگر کمتر از آن باشد پس مسح جای آن است در آن
 و زعفرانی روح گفته اند که مسح حایز نیست مومره که در آن
 شکاف باشد اگر چه قلیل بود و مراحه هر قدر از پای طاهر خواهد
 بود مستثنی آن واجب خواهد بود پس مستثنی باقی نیز واجب خواهد
 شد چه جمع میان شستن و مسح در شرع نیامده است و دلیل
 صلبی ما این است که مومره از شکاف قلیل حایز نیست با سه عاده
 پس اگر شکاف قلیل مانع حوازمسح مومره باشد پس بسبب کشیدن
 مومره از پای حرج لازم می آید و از شکاف کثیر حایز می باشد پس در
 کشیدن مومره که در آن شکاف کثیر باشد حرج لازم نیست و شکاف
 کثیر عبارت است از مقدار یکده بسبب آن طاهر می شود پای مقدار سه
 انگشت حرج پای و همین صحیح است و وجه آن این است که اصل
 در عدم انگشتان است و سه انگشت اکثر آن است پس قایم مقام کل
 خواهد بود و اعتبار سه انگشت کو حکم پای برای احتیاط است
 * مسئله ۵ * اگر در مومره شکاف باشد یا بطور که در آن
 سه انگشت می در آید ولیکن در وقت منی هیچ چیز از قدم طاهر

نمی شود پس آن شگافی اعتبار نداشته بلکه آن در حکم موزه ایست
 که در آن شگاف نباشد اما * مسئله ۴ * مقدار شگاف کثیر
 که مذکور شد پس آن در هر موزه جلیعه * معتبر است پس اگر در یک
 موزه شگاف متفرق باشد باینطور که اگر جمع کرده شود به مقدار
 شگاف کثیر می رسد پس جمع نهوده نخواهد شد و در بعضی صورت مسیح
 در آن موزه جایز نخواهد شد و اگر اندک اندک در هر موزه شگاف
 باشد با اینطور که اگر جمع نهوده شود به مقدار کثیر می رسد پس آن
 جمع نهوده نخواهد شد زیرا چه هر واحد از موزه علیحده است
 حتی که شگاف یک موزه مانع آن نیست که موزه دیگر را پوشیده
 مشی نباید بخلاف نجاست متفرقه در جامه های متعدد اعنی اگر
 اندک اندک نجاست در جامه باشد باینطور که اگر جمع نموده
 شود بمقدار کثیر رسد پس آن جمع نموده میشود و نماز بان
 جایز نمیشود زیرا چه تلاش آن جامه حامل نجاستها است
 و باید دانست که انکشاف عورت نظیر نجاست است اعنی اگر
 اندک اندک از چند جا کشف عورت شود باین طور که اگر جمع
 نهوده شود به مقدار یک عضو کامل می رسد پس اعتبار نهوده
 میشود و لهذا نهایت درین صورت جایز نمیشود * مسئله ۷ *

مسجده غسل واجب است بر موره خائریست و در
 و باید دانست که در ثمرت مساله این است که مسامری
 و در بولد و موره پیه شد و بعد از این حب آورد و ششم باید
 برای حیات و بعد از این بیاید آن تغییر آب را که برای وضو
 کفایت کند برای غسل پس او وضو و سواهد کرد و حائریست
 و بر آنکه مسح بر موره باید نگاه لازم است که هر دو پای را بشوید
 و وجه آن یکی این است که معنای آن را اینست که رسول خدا
 صلعم میفرموده بپایان کند در اقامه ستر تا به سپاه و در در یکسوم
 موره را از پای خود و مسح بپایان کند دست چپ و دست راست بولد
 و عادت و وجه دوم اینی است که موجب غسل در این حد است و غیره مکرر
 میشود عاده مانند حدت پس در یکسوم موره نسبت حدت است
 و غیره حرج نیست بحال حدت که آن در دیگر و چند بار میشود
 * و در حدت ۸ * هر چیزی که سکند و صواب است پس آن حد
 قنکند : مسح بر موره است حد مسح از بعضی احادیث و صواب است
 و کسیدن هر دو موره را پای دیگر سکند : مسح موره است بر آنچه
 نسبت کسیدن موره را پای حدت سر است میکند در قدم چه موره
 مانع آن سر است بود و هرگاه مانع را کند کسب حدت سر است

خواهد کرد در قدم و همچنین کشیدن یک موزه شکسته و مسیح
 موزه است زیرا چه شستن یک پای و مسیح بر موزه پای دیگر جرح کردن
 است در میان شستن و مسیح در و قیوی واحد و همچنین شستن
 مدت مسیح نیز شکسته و مسیح موزه است چنانچه بالا گذشت پس
 اگر مدت مسیح تمام شود واجب است بر مسیح کشنده که موزه را
 بکشد و هر دو پای بشوید فقط و نه از کشنده واجب نیست بر و که
 باقی وضو را عاده نماید و همچنین اگر بکشد موزه را از پای
 پیش از شستن مدت مسیح واجب میشود بر و شستن هر دو پای
 فقط و عاده باقی وضو واجب نمیکند در اینجا چه بسبب کشیدن موزه
 جهت سابق است میکند در قدم و همچنین میشود که گویا آن
 هر دو قدم را نشسته بود پس شستن آن واجب میشود و باید
 دانست که حکم کشیدن موزه ثبوت میشود و قنیه
 بر این قدم تا بسای موزه اگر چه از ساق بیرون نیامده باشد
 زیرا چه ساق موزه در حق مسیح اعتبار ندارد و همچنین حکم
 است و قنیه که بر آید تا بسای موزه اکثر قدم و همین صحیح
 است ^{مستند ۹} اگر شخصی شروع کرد مسح موزه را در
 حالتیکه او مقیم است و بعد از آن مسافر گشت پیش از شستن

گشت * مسئله ۱۱ * اگر بپوشد شخصی جر موق را بالای
 موزه جایز است ویرا که مسح کند بر جر موق و بداند که جر موق
 فعرب بر موق است و آن عبارت است از چیزی که بالای موزه
 بپوشند برای محافظت موزه و ساق آن کوتاه می باشد
 آن ساق موزه و شاقعی رح میگوید که مسح بر جر موق جایز
 نیست زیرا چه مسح بر موزه بدل شستن پانی است و مسح بر جر موق
 بدل مسح موزه است پس آن جایز نخواهد بود چه بدل را
 بدل نمیباشد و دلیل علیهای مایکی این است که پیشتر صاعم
 مسح کرده است بر جر موق و ذوم این است که جر موق
 تابع موزه است در استعمال و غرض پس آن مانند موزه
 دو تواند و مسح جایز است بر موزه و دو تو نامکین
 جایز خواهد بود بر جر موق و جر موق بدل پانی است نه بدل موزه
 بخلاف آنکه اگر بپوشد کسی جر موق را بعد از حدث چه
 درینصوت مسح بر جر موق جایز نیست زیرا چه حدث سرایت کرده
 است بر موزه پس انتقال نخواهد کرد بسوی جر موق * مسئله ۱۲ *
 اگر جر موق از کرباس باشد پس بر آن مسح جایز نیست چه آن
 صلاحیت این ندارد که بهتره موزه اعتبار نموده شود و لیکن

اگر مسح کند بر حی موقر یا بر اس یا بطوریکه طوطی آن موره
 برسد پس حائز است * و مسکله ۱۳ * مسح بر حرات بر دامن حصیده
 روح حائز نیست مگر وقتی که مجلد یا معل باشد و صاحب روح
 گفته اند که مسح بر حرات حائز است بشرطیکه شصین و ستم
 باشد حرات آن حرات ارکرماس باشد یا از حرم مایه آبر بشم
 و بجهت آنکه مریض کعبه علیه السلام مسح کرده است
 بر هر دو حرات خود و بجهت آنکه هرگاه حرات شصین باشد
 یا بطوریکه منجم و ناست باشد بر ساق و موقت رقتاری آنکه
 بپای چوب ریسای مقل باشد شود پس آن را و سیده منی
 صیغی است و هرگاه حصی شد پس آن مانند موره خواهد بود
 و مسح بر آن حایر خواهد بود و مایه موزه و دلیل این حصیده روح
 این است که حرات مذکور مانند موقر نیست و بر لحه آنرا
 و نهیده همیشه متغیج صیغی نیست و قتی که معل باشد
 و معطل حدیث همان است و بر قول صاحبین روح حیوانی است
 و او حصیده روح نیز مجموع نبوده است و بر قول صاحبین روح و بر آنکه
 معطل سکون نون حرات است از حراتیکه در اسفل
 آن حرم باشد مانند نعل و مجلد آن است که در اعلی و اسفل

آن حرم باشد * مسئله ۱۴ * جایز نیست مسح بر دستار
و کلاه و برقع و دستانه زیرا چه خرج نیست در کشیدن این
چیزها و اجازت مسح ندارد است صاحب شریع مگر بسبب
دفع خرج * مسئله ۱۵ * مسح جایز است بر چیزی که اگر چه بیوقف
بسته باشد آن را بجهت آنکه بیغیر صلغم چنان کرده است و عانی
مرض را نیز بان امر کرده است و بجهت آنکه در واکردن
بجیره زیاده نخرج است به نسبت کشیدن موی پس بظریف
اولی مسح جایز خواهد بود بر چیزی که و بده آنکه مسح نمودن بر اکثر
بجیره کافی است و اینست که شرط نیست بستاندن
روایت حسن رض و بدانکه مسح بر چیزی که متعین نیست
بچه در آن بیان مدت نیامده است از جانب شریع و باید دانست
که چیزی که اجازت است از چوبهایی که بر استخوان شکسته
می بندند * مسئله ۱۶ * اگر پیفته چیزی بی آنکه چیزی است
بده شود پس مسح باطل نیست کرده بلکه مسح بر آن محمود بود
چنانچه میباید زیرا چه عذر می که بنابر آن مسح محمود بود و گسایت و
بنا نیست و بدانکه مسح بر چیزی که متعین است باقیست آن است
چنانچه میباید که در باقیست * مسئله ۱۷ * اگر پیفته چیزی

بعد از آن شدن حراحت پس مسج آن داخل میشود بسبب زوال
 حد و اهدا اگر حدیقه بسبب نه شدن حراحت در اثنا بسیار
 واجب نمیشود در صاحب حدیقه که بسیار از سر بیاورد اکند در حراحت او قادر
 شد بر اصل پیش از حصول مقصود از بدل و الله اعلم
 بابان رحمصا و استعاذه بدانکه حیض در لغت
 بمعنی خروج است و در شرع همارت است از خون رحم
 که می برآید از راه مزرح زن بغیر سبب مرض و ولادت و استعاذه
 همارت است از خون غیر رحم که سومی آید از راه مزرح و اما خون
 رحم که از راه مزرح سومی آید بسبب ولادت و مرزید آسمان العاس
 می نامند * مذهب اقل مدد حیض سه شبانه و روز است
 و آنچه کم باشد از آن پس استعاذه است در حراحت و غیره صلعم
 فرمود است که اقل مدد حیض سه شبانه و روز است در حق قرن
 حرا و ماکره باشد یا ثبیه اعنی گردن رسیده باشد و اکثر
 مدت آن ده شبانه روز است و شافعی و حنفی که گفتند که اقل
 مدت حیض یک روز و شب است و حدیث مذکور حاجت است بدان
 طرح زار این دو سنت و هر دو نیست که اقل مدت حیض دو روز و اثر روز
 پیوسته است حد اکثر نه روز و در مقام کمال میشود و جواب آن

این است که کم نمودن از اندازه شرعی که در حدیث مذکور
 اینست بقیایش و نقل روانیست ۳۱ مینماید ۲ اکثر مدت حیض
 سه شبانه روز است و آنچه بر آن زیاده باشد استعاضه است
 پس اگر حد پنجگانه مذکور شد و شافعی روح گفتست که
 اکثر مدت حیض پانزده روز است و حدیث مذکور حجت
 است بر او روح و بد آنکه آنچه مذکور شد که کم از سه
 روز و زیاده از ده روز استعاضه است پس وجه آن این است
 که آنچه در شرع مقدس است کم و زیاده از آن باین لحاظ گردانیده
 نمیشود ۳۲ مینماید ۳۱ آنچه میبینند آن را زن در ایام حیض از خون
 بدوایه خوب سرخ باشد یا زرد یا تیره حیض است تا آن زمانیکه
 بدو بپزد رنگ سفید خالص را و نزد اینتوسف روح خون تیره حیض شمرده
 نمیشود مگر وقتیکه اول خون صافی برآید بعد از آن تیره و اگر از اول روز
 تیره برآید پس نزد او روح حیض نیست چه آن از رحم بر نیامده است
 زیرا چه آن اگر از رحم بر می آید هر آینه موحش و بیرون می آید از خون
 صاف بجهت آنکه خون ضاف اول بیرون میشود و بعد
 از آن مگذر و تیره بر می آید و دلیل اینست که حیض و مستحبه روح این است
 که مردیست که غایب شده صدیقه درض ما سوا یی سفید خالص را حیض

گردد انیداء است و این امر معلوم نمیشود مگر بسبب تنبیه آن از پنجمین
عابد است امام پنسل ظاهر اینست که آن را عابد بشمارد بقدر رضی از
پنجمین عابد السلام شنیده است و جواب از دلایلی بوسیله روح
این است که در حق منکوس است یعنی در جانب پادشاهی است لهذا
قیمه و مکد را اول بیرون می آید چنانچه اگر سوراخ نموده شود در سوراخ
سپیدی اول در دهر می آید و بعد از آن آب صاف * و سبیل *
اگر خون سبز بیرون پس صبح و در عصر آب این است که اگر در
و مذکور صاحب حیض است و آیه نیست پس آن خون غلیظ است
و رنگ آن بسبب غذایی قایم سبز گشته است و اگر در آن مذکور که بر سر
داشته باشد و سرای سبز رنگ پس بیرون دم و تصور آن خون
حیض نیست بلکه آن از قیاس منیت رطوبت است * مسئله ۵ *
بسبب حیض لپام ماقطع معاف میشود و روزه حرام میگردد و بر زن
حائضه واجب است که روزه قضا کند نه نیاز بجهت آنکه عایشه
صد یقه رضی گفتست که در عهد و عهد علیه السلام چون یکی از زنان
از حیض پاک میشد او روزه را قضا میکرد و نیاز را قضا نمیکرد
و بجهت آنکه در قضا بودن نیاز حرج است بسبب قضا آن زیرا که
اگر در هر ماه ده روز حیض شود پس پنجاه نماز و روزه را قضا

کردن واجب شود و در این حرج است و در قضا نهی و نه خروج
 نیست زیرا چه در حدیث یا زوره ماه و در روز قضا کردن مشکل نیست
 * مسئله ۴ * زن حایض را در زماندن در مسجد روا نیست
 و همچنین در آنچه پیغمبر صلعم فرمود است که من خلال
 نمیگردانم دخول مسجد را در حق حایض و جنب و نود شافعی
 روح آنها را دخول مسجد بطریق غیر زو و امروز مباح است
 ولیکن حدیث مذکور حجت است بر و زحی چه حدیث مذکور
 مثلث است و اولاد متکذبه را نه آنگاه آنها را دخول مسجد مطابقا
 روا نیست * مسئله ۵ * زن حایض را روا نیست که
 اطراف خانه کعبه نباید زیرا چه طواف کنند در وقت
 طواف در مسجد میگردند و زن مذکوره را دخول مسجد روا
 نیست * مسئله ۶ * مرد را جایز نیست که وطی کند
 زن حایض را زیرا چه در قرآن مجید آمده است که
 نزدیک مکنید با زنان در حالت حیض تا زمانی که پاک گردند
 آنها * مسئله ۷ * خواندن قرآن روا نیست مرزن
 حایض را و جنب را زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که زن
 حایض و جنب را نباید که بخواند چیزی از قرآن مجید

و همچنین جایز نیست خواندن قرآن مرزب صاحب نام
 و آنچه او بهرله زن حایض است و مرد اسام مالک روح
 زن حایض را حایض است خواندن قرآن و حدیث مذکور
 حکمت است بروی و بدانکه حدیث مذکور همسبب اطلاق
 آن دلالت میکند بر آنکه آنهارا خواندن که آثار آنست
 بیرون نیست و طعناوی روح گفتست که آنهارا خواندن
 که آثار آنست روا است و حدیث مذکور حکمت است بر آنکه
 و همچنین روا نیست آنهارا که وقتی در شبی که در آن سور
 از قرآن نوشته باشد مگر به بیان آن و همچنین روا نیست
 اسان را که بیوی مس مصحف نماید مگر بتلافی بجهت
 آنکه بهیچر صلح هر مو داشت که مس مصحف میکند کسی
 مگر با و مو و بعد از آن بد آنکه حدیث و حوائج هر دو سرایت
 میکند در دست لهذا محدث و حنب هر دو را مس مصحف
 روا نیست و جهات سرایت میکند در هر دو حدیث لهذا
 خواندن قرآن حنب را روا نیست و محدث را روا است
 و بدانکه مراد از علف آنست که متصل باشد از قرآن نه
 آنکه متصل باشد با آن بیان حواله آنست که شریاره بسته شده باشد

* مسأله ۱۰ * من مصحف یا مستین مکروه است هر جنبه و احتیاج
 را در رویت صحیح زیرا چه استین تابع اوست و اگر من کند کسب
 بقدر اباستین چه نیز است زیرا چه در آن ضرر و تست بجهت آنکه
 اکثر احتیاج الحقیقی اقتضا بسوی کتب قنده * مسأله ۱۱ * دادن
 مصحف بصلیان برای خواندن مضایقه نیست و همین صحیح است
 زیرا چه اگر منع کرده شود پس آنها از حفظ قرآن محروم میشوند
 و اگر امر کرده شود بآنها که وضو کنند برای من مصحف پس حرج
 بآنها میشود و بآنها * مسأله ۱۲ * اگر عیون زن جایزه بده
 گردد در کمتر از ده روز پس شوهر و پدر لاجال نیست که وطی کند ویرا
 مگر بعد از غسل زیرا چه خون حیض گاهی جاری میشود و گاهی
 بند پس حکم طهارت ثابت نمیشود مگر بعد از غسل و اگر زن
 بعد کوره غسل نکند ولیکن بگذرد آن نعی وقت نیامد آن عبارت
 است از مقدار وقتیکه قادر شود در آن بر غسل و تحریریه نهانی
 پس بسبب گذشتن اینقدر وقت نیز حلال میشود و وطی آن اگر چه
 غسل نکرده باشد زیرا چه بسبب گذشتن اینقدر وقت نیامد واجب
 میشود پردمه او پس او حکما پاک شده میشود * مسأله ۱۳ *
 اگر عیون زن حایض بعد از گذشتن سه روز بده گردد در کمتر

اگر مدت عادت او پس باید که وضی نکند او را شوهرش تا آن زمان
 که بگذرد مدت عادت او اگر چه غسل کرده باشد و مراد از احتمال
 بار آمدن خون در ایام عادت غالب است ^{۱۴} احتیاط درین
 است که احتساب کند از طریقی آن در ایام عادت * مسئله ۱۴ *
 اگر حیض در حایض بند شود بگذشتن روز و در روزی که آن
 حال است پیش از غسل بر راجد حیض برآمده آمده روزی بشود
 ولیکن مستحب این است که تا حیر کند در وضی تا آن زمان که
 غسل کند پس وضی بستران ترک مستحب است * مسئله ۱۵ *
 طهر متحلل میان دو خون در مدت حیض بهر حال حایض است
 و صورت آن این است زیرا که اول حیض آمدن است آنرا
 بگرد خون پس دو شت روز خون نه بیند و در روز دهم باز خون
 پدید آید این شت روز که در آن خون ندیده است بمنزله
 خون حایض است قتال رض این یکی روایت است از
 امام حنفیه مرجوحه آن این است که در تمام جریان خون در مدت
 حیض شرط نیست با حیاض پس اول وضی و آخر معتبر است مانند نصاب
 در زکوة یعنی اگر در اول سال و آخر آن نصاب زکوة تمام و
 کمال موجود باشد پس نقصان آن در اثنای سال اعتبار ندارد

بدانرا بجای یوسف رخ مرویست که طهریکه کثیرا نر بانزد
 روزیست پس آن قاضی نیست بآنکه به نزله خون جاری است
 زیرا چه طهریکه کور کاسد است پس به نزله خون جاری خواهد
 بود و این بر اینست دیشکر است از این معنیست روح و بتفنی گشته اند
 که این قول اخیر این معنیست روح است و عین نمودن باین قول آسانتر
 نیست و بیام تعدیل آن در کتب ایضا از بسو و مشروط و جامد کوز
 است و بدانکه صورتش این است که ز شکم یکروز خون بپزند
 و چهارده روز خون نه بپزند و باز یکروز خون بپزند پس بنابر
 قول ابی یوسف روح در وایت دیگر از این معنیست روح ده روز
 اول خیس است و باقی است * منسکله ۱۶ * اقل مذک
 طهر بانزد روز است و چنین مرویست از ابی راهیم نخعی که از
 اکابر تابعین است و این امر از عقل و قیاس معلوم نمیشود
 پس معلوم شد که تعین این مقدار بابر این معنی از این شمیر
 ضامن رسیده است * منسکله ۱۷ * مقدار اکثر طهر مقرر
 نیست زیرا چه طهر گاهی دراز میشود تا یک سال و گاهی
 نادر و سال پس مقدار اکثر مدت آن مقرر کرده نمیشود مگر
 در حقیقت نیکه خون او همیشه جاریست و هیچ عادت او برای

حیض او ثابت نشد است پس در حق او اکثر مدت مقرر نهود
 میشود و تفصیل آن در کتاب الحیض مبسوط است و باید
 دانست که بعضی گفته اند که اکثر مدت ظهور در حق او بیش
 از یک ساعت کم و بعضی گفته اند که بیست و نه ساعت روز
 است و این ظاهر تر است و بعضی گفته اند که پنج ماه و
 هفت روز است و بعضی گفته اند که ده ماه است و این
 قولی حاکم بشود است و در نهایی مذکور است که سرین
 و قوی است * مسئله ۱۸ * خون استجانه ماده ندری قاق
 مستحرام است یعنی مباح روز و نه از و طبعی نیست زیرا که
 در غیر صلعم بزرگ مستحاضه فرموده است که و فوکن و نهایی
 بگذارد اگر چه چکد بر بوریای نیاز و ازین حدیث حکم نیاز
 ثابت شد پس حکم روز نیز معلوم شد و دلیل بر جلت و طبی
 اجماع است * مسئله ۱۹ * اگر زنی را خون جاری شود
 زیاده از ده روز و حال آنکه عادت حیض او کم از ده روز است
 پس ایام عادت او حیض اعتبار کرده میشود و آنچه زیاده است
 پس استعاضه است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است زن
 مستحاضه را باید که ترک کند نیاز را در ایام حیض خود

پنجم آنکه زاید بر عادت مانند رانیدن بود و روزی است پس مدتی
 نخواهد شد و پنجم زاید است آمده روز * منبسطه * اگر دختر بالغه
 شود باینطور که حیض آید او را در ابتدا و جریان خون مستحضر ماند
 پس حیض او را روزی شمرده میشود از هر ماه و باقی استحضار است
 زیرا چه هرگاه در ابتدا و روز خون آمد معلوم شد که حیض
 شد است و بعد از آن هرگاه قاعد و روز جاری ماند پس معلوم شد که
 مدت حیض آمده و روزی است و بعد از آن چون خون تجاوز کرد از
 روز و همیشه خون جاری ماند در این هنگام شکر واقع شد
 و اینگونه زیاده بر سه روز حیض است یا استحضار پس ده روز که
 حیض قرار داده شده بود بسبب شد مذکور از شمار حیض بیرون
 نگذاهد شد و اینها در این کتاب مذکور است
 فصل در بیان حکم مستحاضه و هرگاه
 پس از آن بیاید * منبسطه * زن مستحاضه و هیچکس
 نمیکند و بر اسلیم البول یا عاقب دایم عارض شده باشد یا چرا حتی
 داشته باشد که همیشه خون بیاید از آن جای نیست پس
 حکم آنها این است که بر آید هر وقت که بخواهد و بخواهد
 و آید باید تا برود و وقت مذکور هر چه بخواهد آید

تیرا بش و نوا فل و شافعی روح گفتست که واجب است هر روز مستحاضه
 که برای شرفیاء و فرس و ضو میاید مکتوب آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
 است که مستحاضه را باید که برای شرفیاء و فرس و ضو مکتوب آنکه
 اعتبار طهارت با مرصه رت است که عیار قسب او را می یی بیمار فرس
 پس بعد از ادای آن طهارت ابرائی بخواند ما مد چه درین هنگام
 ضرورت مدیکه را ماقی نیاند و دلیل علیای مانکی است که پیغمبر
 صلعم فرمود است که مستحاضه را باید که برای هر وقت بیمار و صوی
 قاره کند و همین مراد است از حدیثی که ساعی روح او را فرموده
 و حدیث مذکور لایم که ساعی کل صلیوة داخل است یعنی گفته است
 حدیثی برای افادیه معنی و تک مستعمل میشود چنانچه میگویند
 آنکه لصیوة اللهم اعسی خواهم آمدن نزد تو وقت نماز ظهر و دوم
 این است که وقت نماز جلیم مقام ادای بیمار کرد اندیشه سد است برای
 آن سانی پس مدام حکم بر آن اجبت ^ع مستعمل ^۲ و صوی آنها باطل
 میشود مستعمل کنستی و قنکه برای آن وضو کرده بودند
 و بعد از آن مادم که آن بیمار سرنو وضو نمایند برای بیمار دیگر
 و آن مرد علیای ما است و در روح گفتست که باطل میشود و صوی آنها
 بسبب داخل شدن وقت نماز نه بسبب گذشتن آن پس اگر وضو نمایند

آنها در وقت طلوع آفتاب پس این وضو باقی میماند تا آن زمان که بگذرد
 وقت نماز و داخل شود وقت عصر نزد طرفین ریح و نزد ایمن و سب
 و زعفران و وضو باقی میماند تا آن زمان که داخل
 شود وقت ظهر و بسبب خروج وقت ظهر وضو مذکور باطل
 میشود حاصل کلام اینست که وضو معذور میشود بابت
 خروج وقت نماز نزد طرفین ریح و نزد زعفران بسبب دخول
 وقت نماز و نزد ایمن و سب ریح بهر واحد به آنکه فایده این
 اختلافات ظاهر میشود در صورتیکه وضو کند شخصی از
 معذوران پیش از زوال آفتاب یا پیش از طلوع آفتاب
 یعنی در صورت اول جایز است ویرا که بوضو مذکور نماز
 ظهر را کند نزد طرفین ریح چه خروج وقت نماز یافته باشد است
 و نزد زعفران و ایمن و سب ریح جایز نیست ویرا که بوضو مذکور
 نماز ظهر را نهایه چه دخول وقت ظهر یافته باشد است و هم
 صورت دوم وضو مذکور باقی میماند بعد از طلوع آفتاب
 نزد زعفران پس اگر شخص مذکور نماز اشراق بگذارد
 بوضو مذکور رواست نزد زعفران چه دخول وقت نماز یافته
 باشد است و نزد علیها روا نیست چه وضو مذکور بسبب

متحقق است و باید دانست که در این صورت نزد اییب و منف و زفر
 روح نیز از بدن نیاز عصر جایز نبود زیرا چه در این صورت خروج
 وقت و دخول آن در وقت یا قریه میشود و بدانکه مراد از مستفاضه مذکوره
 آن مستحاضه است که نگذرد بر وقت نیاز مگر باینکه حالت کبد خون
 استحاضه جاری باشد در آن و هیچچنین مراد است از معدود آن دیگری
 که بهتر است مستحاضه اند و باید دانست که هر که شکم او جاری باشد
 همیشه یا بعضی صادم شود از و همیشه یا بعضی مستحاضه مذکور است
 زیرا چه ضرورت چنانچه و متحقق میشود بسبب استحاضه هر چه
 متحقق میشود بسبب این عوارض پس حکم در برابر خواهد بود.

فصل در بیان نفاس نفاس خون است که برآید از رحم
 بعد زادن و آن ما خود است از تنفس رحم بخون و یا از خروج نفس
 یعنی فرزند یا بعضی خون * و میداند * خونیکه به بیند آن را
 آن حامله پیش از زکبدن یا در وقت زکبدن پیش از برآمدن فرزند
 پس آن خون استحاضه است اگر چه این خون تا مدت دراز جاری
 باشد و شافعی رحم شکست که خون مذکور حیض است زیرا چه
 شافعی رحم قیاس میکند این را بر نفاس زیرا چه آن هر دو از رحم است
 چه اگر زنی بزاید و فرزند از بطن واحد پس نفاس

منتهی می شود از تولد فرزند اول نزد شیخین روح با وجود که
 زن مذکوره حامل است سبب فرزند دوم ^{بسیار} پیش از
 مذکور چیست خواهد بود و مجرد از هیچ ^{نوعی} مذکوره حامل
 می ماند علی پای ما اسکند عادت این است که در بعضی رحم سبب حیل دهد
 می شود و نفاس جاری می شود بعد از آن شدن ^{در} رحم بسبب
 برآمدن فرزند و لهذا مؤنثه حامی می شود بعد از برآمدن بعض
 اعضای فرزند نفاس است چنانچه ^{در} پیوسته از اینکائین و معصوم
 روح که در بعضی هنگام نفاس ^{را} می شود * مسئله ۲ * چنینکه
 بعضی اعضای او درست شده باشد پس آن حین فرزند شیرده می شود
 لهذا سبب را گنبد آن ^{نوعی} صاحب نفاس می گردد و کثیر ام و کم
 و همچنین بسبب آن عده تلافی منقص می شود * مسئله ۳ *
 اقل مدتی نفاس مقرر نیست و راجع به سویی معروض بودن آن حالت
 نیست چه برآمدن فرزند بلا منع خروج خون است از رحم پس حالت
 نیست ماینکه مدتی مقرر نبوده شود برای آن تا آن مدت علامت
 باشد بر آن چنانچه مایه ^{حاجب} است در حیض * مسئله ۴ *
 اکثر مدتی نفاس چهار روز است و آنچه بر آن ریاده باشد
 پس آن اسبجاصه است به جهت آنکه بر روایت ام سلمه ^{رض} آمده است

است که پیغمبر صلعم تعیین مدت نفاس بچهل روز نموده است و نوزده
 بنا نفعی روح اکثر مدت نفاس شصت روز است و نوزده مالک روح
 چهار روز و وجه نیست که کوچکی است بر آنها * مسند ۵۰ *
 اگر زنی را عادت باشد یک خون نفاس او قاعد روز مثلاً جاری
 می باشد و بعد از این فرزند می یزداید و زیاده از چهل روز خون
 او جاری می شود پس خون او در ایام عادت او نفاس شهره می شود
 و باقی استعاضه بنا بر وجهی که در حیض مذکور شده است و اگر او را
 عادت نفاس معینی نباشد پس نفاس او چهل روز اعتبار نموده می شود
 نیز اگر چه نفاس او چهل روزی نگردد انیدون می گویند است و آنچه مذکور شد
 بر چهل روز است استعاضه است * مسند ۵۱ * اگر زنی دو فرزند
 بدارد توأمان پس نفاس او بعد از آنرا کمیدون فرزند اول اعتبار
 نموده می شود نزد شیخین روح اگر چه فصل میان آنرا کمیدون فرزند
 اول و فرزند دوم چهل روز باشد و مبعوض روح گفته است که نفاس
 او بعد از آنرا کمیدون فرزند دوم اعتبار نموده می شود و همین قول
 بر فرم روح است نیز آنچه در مذکور بعد از آنرا کمیدون فرزند اول
 خصامه است ما را می گوی فرزند دوم نراند به نسبت پس در این اثنا
 صاحب نفاس نخواهد شد چنانچه حامل جایض تمییز شود لهذا

حدت او منتقضی می‌شود بعد از این که در آن قورند درم و دلیل
 اینست که روح آن است که در حامل جامه نمی‌نشیند و در آنجا
 در روح و جسم آورده می‌ماند بسبب حیل و چگونگی یا لا مذکور شد
 و در صورت مذکور روح آن واقعا است بسبب در آن بدن غیر از
 اول پس چون بعد از این در بدن اول نفوذ خواهد کرد اما انقضای
 حدت پس موقوف است بر وضع حیل و وضع متجانب پسندید
 مادامیکه در بدن مکر متولد شود و الله اعلم
 باب در بیان نجاستها و تطهیر آن * مسئله اول
 واجب است که بدن مصلی و جامه او پاک باشد از نجاست
 و همچنین مکانیکه در آن می‌باشد و اگر چه خدا تعالی
 در قرآن مجید امر کرده است بتطهیر جامه از نجاست و همچنین
 در حدیث میر آمده است و هر کس از قرآن و حدیث ثابت باشد
 که تطهیر جامه واجب است پس واجب خواهد بود تطهیر بدن و مکان مصلی
 نیز زیرا حد استعمال در حالت نیاز آنها را می‌سازد است
 * مسئله دوم * تطهیر بدن و جامه و مکان از نجاست حائز
 اینست بآب و هر ما معکده پاک باشد و می‌تواند باشد از آن نجاست
 یا آن چون سرکه و کلاب و مانند آن از جنس چیزیکه هرگاه

شود خارج گردد بسبب فشردن مایعده چیزی که آنجا نمیکند مذکور
 شده بحال آنست چیزی که چنین نباشد چون زوخن و شیر و اینک
 مذکور شد نزد شیخین روح است و متعجب و زور و شافعی روح گفته اند
 که تمام بدن نجاست جایز نیست مگر بآب زیرا چه مقدسای قیاس این
 است که بسبب استعمال آب و غیره طهارت حاصل نشود بجهت
 آنکه آن آب و غیره ناپاک میگردد به چهره ملاقات آن با نجاست
 و هر گاه آن خود نجس گشت پس بسبب آن طهارت حاصل
 نخواهد شد ولیکن این قیاس ترک نبوده شد در آب بنا بر
 ضرورت و دلیل شیخین روح این است که بآب طهارت حاصل میشود
 بعلت آنکه بسبب استعمال آن نجاست زایل میگردد و این
 علت یافته میشود در مایعات دیگر چون سرکه و غیره چه بسبب
 استعمال آن نیز نجاست زایل میگردد مانند آب پس بآب
 نیز طهارت حاصل خواهد شد و آنچه مذکور شد که تطهیر بدن
 بوجامه جایز است بآب و غیره مایعات مذکور قول اینک متعجب روح
 است و بکروایت است از ایوب و سبب روح و روایت دیگر این است
 که تطهیر بدن بغير آب جایز نیست * مسیئله * اگر برسد
 بهوزة نجاستی که جرم دار است چون سرگیج و فضله انسان و خون

و منی و بعد از آن حنک گردد پس بسبب مالیدن آن بر زمین پاک
میگردد و در شیعیان روح نقا هر استخوان و معده و کتفست
که پاک بپزند و در همین مواضع قیاس اینست که در منی زیر پاچه
انچه در می آید در موره پس آن بسبب حساسیت و مالیدن
بر من را کمال بپزیده و مصالح منی بنا بر آنچه میان آنی خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و در لعل تنبلیخین روح یکی این است که پیش از ضلع
فرمود است که هرگاه یکی از شما بیاید و مسجده باید که نگاه کند و
در نماز ایستاده پس اگر در آن نجاستی دید باید که بمالد آن را از زمین
و روح پاک است و در آن است که بسبب صلابت و سختی که در رحم است
در بی آن دیده در آن آن نجاست مگر قلیل و بعد از آن چون مسأله
میگردد حرم نجاست حدب میکند آن حرم آن قلیل
را و بسبب مالیدن موزه مذکور هرگاه را کمال میشود آن حرم
نجاست پس را کمال میشود انچه در آن قاسم است و اگر آن
نجاست حساس نباشد بلکه تر باشد پس موزه مذکور پاک نیست
مگر بستی زیرا حد نجاست تر بسبب مالیدن بر زمین پاک
در آید میشود بلکه زیاده میگردد و اگر ایستاده و رویت
که اگر بمالد آن را بر زمین بعد از آنکه آن نجاست باقی نماند

را میگردد بجهت غیوم بلوی و بجهت حدیث مذکور چه
آن مختلف است مقید نیست بنجاست خشک و اکثر مشایخ ریح
مواقف این یوسف ریح اند * مسئله ۴ * اگر برسد پیوز
نجا ستم که جرم دار نیست چون بول و خنجر مثلا و خشک کرده پس
آن موزه پاک نمیشود مگر بشستن زیر آنچه اجزا نجاست
مذکوره در می آید در آن و چیزی از جانب خارج جاذب آن
نیست تا جذب کند آن را و بعضی گفته اند که آنچه متصل شود
بنجاست مذکوره از تراب و ریگ پس آن چیز جرم آن
میگردد * مسئله ۵ * اگر نجاست برسد بپارچه پس
پاک نمیشود پارچه مذکور مگر بشستن آن اگر چه آن نجاست
خشک شده باشد خواه آن نجاست جرم دار باشد یا جرم دار
نباشد زیرا چه در می آید در پارچه بسبب تخلخل آن اجزای
کثیر از نجاست پس آن را نل نمیشود مگر بسبب شستن
* مسئله ۶ * منی نجس است و شستن آن واجب است اگر
تر باشد و اگر بپارچه برسد و خشک گردد پس بسبب مالیدن
نیز پاک میگردد زیرا چه پیغمبر صلعم بعایشه عرض فرموده که
ایشو آنرا اگر تر باشد و بهال آنرا اگر خشک باشد و شافعی

روح شکسته که متنی پاک است و این حدیث حجت است بر آن روح
و در بعضی صلعم فرموده است که شستن بسیار در ضرورت است و هیچ
بهره را در حلهای یکی متنی را شسته است * مسأله ۷ *
اگر کسی رسد بدن انسان و خشک شود پس در این صورت
اگر مساجد روح گفته اند که بپاک میگردد بپای مالیدن
و نه اچه حسپیدن مدی بدن کثیر الوقوع است و اگر بمالیدن
پاک نگردد پس صرح لازم می آید و اگر این تحقیق روح مرویست
که بدن بسبب مسالیدن پاک نمیکرد و نه اچه اجزای
متنی در من آید در بدن و گرمی بدن حادث آن است پس آن احرا
مود نمیکند سوئی حرم * مسأله ۸ * اگر نجاست بر سه
بآئینه و سپهر پاک میگردد بسبب مسح آن و نه اچه احرا
نجاست در این دربی آید و آنچه در ظاهر آنست و اگر میگردد بسبب
مسح * مسأله ۹ * اگر نجاست برسد در مینی و خشک شود
بصیبت با آب و اثرش باقی نماند پس در آن مکان بپاک کردن
حاجر است و در بعضی صرح گفته اند که حایر نیست و نه اچه موجب
ارال نجاست از آن مکان یافته شده است و لهذا تیمم بر آن مکان
جایز نیست و دلیل علیهای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که

بخشک شدن زمین موجب پاک شدن آنست و آنچه گفته اند که تیمم بر آن مکان
 جایز نیست پس جواب آن این است که طهارت بر زمین شرط جواری تیمم
 است و این بنص قرآن ثابت است پس طهارت که بسبب خشک شدن
 آن از حدیث ثابت است برای تیمم کفایت نخواهد کرد زیرا چه ثابت است
 بحديث در اینست که طهارت و ثابت بنیض قطعی است پس
 بطریقی کفایت نخواهد کرد * مستنبطه * اگر هر سد بدن یا بهر چه
 بقدر درهم یا کم از آن نجاست غلیظ چون خون و بول انسان و غیر
 و بهیض و ماکیان و غیره پس نیاز جایز است بآن و اگر نجاست مذکوره
 زیاده از مقدار درهم باشد پس بآن نیاز جایز نیست و زعفر و شافعی رح
 گفته اند که نجاست قلیل و کثیر هر دو برابر است زیرا چه نصیب که بسبب
 آن طهارت واجب است در آن تفصیل نیست میان قلیل و کثیر و دلیل
 هلهای ما این است که احتراز از قلیل ممکن نیست پس آن معاف
 نخواهد شد ولیکن اندک بقدر درهم بجهت آن نبوده شد که مقدار
 مذکور مناسب موضع استنجاء معاف است چه اگر آن کفایت کند
 کسی بر کلوخ و از آب استنجاء نکند و معتمدان از کذا رو
 بروا است باجماع باوجودیکه اثر نجاست بسبب استعمال
 کلوخ زایل نمیشود و پس معلوم شد که آنقدر نجاست

و جناب است بجهت آنکه ذلیل است و آنچه زیاده بر آن است
 پس آن کثیر است و بعد از آن باید دانست که مرویست که مقدار
 درهم از روی مساحت معتبر است و آن عبارت است از مقدار عرض
 گدست و این صحیح است و نیز مرویست که مقدار درهم از روی
 وزن معتبر است و آن عبارت است از درهم کبیر و وزن مثقال که بیست
 قیراط است بعضی میان هر دو روایت توفیق داده اند و گفته اند
 که مقدار اول در نجاست رقیق است و مقدار دوم در کثیف و باید
 دانست که آنچه مذکور شد که خون و بول و غیره نجاست غلیظ است
 پس وجه آن این است که نجاست چیزهای کوبیده بدلیل قطع
 ثابت است * مسسکه || * اگر کم از ربع پارچه آلوده شود
 نجاست خفیفه چون بول حیوان ماکول اللهم پس نیاز جایز است
 با آن و اگر ربع پارچه آلوده شود بآن پس نیاز در آن جایز نیست و این
 مرویست از ابی حنیفه رح و وجه آن این است که کثیر از نجاست
 خفیفه مانع جوازها را است و ربع به تنزه کل است در بعضی احکام
 شرع چون حلق ربع سر در احرام حج و کشف ربع عورت پس
 اگر ربع آلوده شود کثیر است و کم از آن ذلیل است و
 باید دانست که مرویست که مراد از آن ربع ادنی پارچه است کم

بآن نیا ز جایز است چون از ار مثلاً و بعضی گفته اند که همراه
 ربع آن موضع است از پارچه که نجاست بآن رسیده است
 چون دامن طریز مثلاً و از این یوسف روح مرویست که ربع پارچه
 عبارت است از مقدار پارچه که طول آن یک بالشت باشد و باید
 دانست که بول حیوان ماکول اللحم نزد ابی یوسف روح بجهت آن
 خفیه است که در پاکی و ناپاکی آن اختلاف است و نزد ابی حنیفه
 روح بجهت آنکه در آن دو نص متعارض است یک دلالت میکند
 بر اینکه آن ناپاک است و آن قول پیغمبر ضائع است که
 از بول احقر از نماید چنانچه سابق مذکور شد است و
 دیگر دلالت میکند که پاک است و آن قصه عمر بنی است
 که سابق مذکور شد است و اما نزد محمد روح بول ماکول اللحم
 پاک است چنانچه سابق مذکور شد است * مسئله ۱۲ *
 اگر برسد پیرچه مقدار زاید از یک درهم از سرگین
 داسپ یا شکا و پس در آن نپا ز جایز نیست نزد ابی حنیفه روح
 زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که سرگین اسپ نجس است و دلالت
 دیگر معارض آن نیست پس آن نجاست غلیظه است نزد او روح چه
 نجاست خفیه نزد او آنست که در آن دلیل متعارض باشد و چنانچه

روح گفته اند که در مراحه مذکور بسیار خایراست و مراحه نفع است
مذکوره حقیقه است بر اساس روح بصحت آنکه در آن اختلاف
است و بصحت آنکه در آن ضرورت است معاصر آنکه اکثر اشیاء پرمی
پاسدار سرکس گاو و اسب و اسب ضرورت موجب تضعیف است بحال
بوله در مراحه در آن ضرورت نیست و مراحه در آن را حدت میکند و علی
در جواب آن منگویند که سرکس میکند ذکر کرده اند آن صاحب روح و
سرکس گاو و اسب پس آن ضرورت در معلوم و است پس بنابر ضرورت مذکوره
یکبار بصحیف اختیار نهوده است در تمام هر معلوم و مریه یا بنظر که معلوم
و مریه پاک میگردد و سمع مایلیدن آن بود و میں پس کفایت
کرده خواهد شد تا در رعایت ضرورت مذکور به بار و بار
باید مریه که سرگین گاو و اسب محاسن حقیقه اعتبار
مریه شود و در کار نیست و باید دانست که هیچ فوق نیست
میان سرکس ماکول اللحم و سرکس غیر ماکول اللحم و در هر روح
در فیه بود است میان آن هر دو یعنی در هر روح موافق
ایست یعنی روح است در سرکس غیر ماکول اللحم و موافق صاحب
روح است در سرکس ماکول اللحم و مریه است که معصیه روح و قنیه
در آمد در ملک مریه و دید که مواشی در آن ملک بسیار است

واحترام از سرگین دشوار است و موجب حرج فتوی داد باینکه
 نجس کثیر از سرگین نیز مانع جواز نیاز نیست و قها گفته اند
 که هم برین قیاس است طبعی بخار یعنی گلهای کوچک شهر
 که در آن نجاستها آمیخته باشد و باید دانست که مریض است
 که مصدح روح بعد از آن که داخل شده در ملک ری و حکم کرد
 که کثیر فاحش از سرگین مانع جواز نیاز نیست پس رجوع کرده
 ام قول خود که مریض پاک نمیشود مگر بشستن با آب و قابل شده
 باینکه پاک میگردد مریض بسبب مالیدن بر زمین از نجاست
 جرم دار چون سرگین * مسئله ۳۱ * اگر آلوده شود پارچه
 ببول اسپ پس نیاز بآن پارچه روانیست و قتی که آن کثیر باشد و
 این نزد شیخین رح است و نزد مصدح روح نیاز بآن پارچه
 رواست اگر چه بول کثیر باشد زیرا چه بول ماکول اللهم پاک
 است نزد مصدح روح و نجاست خفیه است نزد ابیوسف رح
 و اسپ حلال است نزد صاحبین رح و نزد ابیحنیفه زج نیز بول
 اسپ نجاست خفیه است بجهت تئارض تئارض و احادیث
 * مسئله ۳۲ * اگر آلوده شود پارچه به پیمثال طیریکه
 ماکول اللهم نیست پس بآن پارچه نیاز رواست نزد شیخین رح

اگر چه بیخال مذکور اکثر از در هم باشد و معبود روح گفتند که
 بآن پارچه نماز و نافه است در صورتیکه مقرر در هم باشد و بند آنکه
 بعضی گفته اند که این اختلاف در نجاست است اعنی بیخال
 مذکور پاک است نزد شیخین روح و نزد مجذرح نجاست
 خایطه است و بعضی گفته اند که در مقدار است اعنی بیخال
 مذکور نجاست خفیه است نزد شیخین روح پس اگر ربع پارچه
 آلوده شود بآن پس در آن پارچه نماز جایز نخواهد بود نزد
 شیخین روح قال رض که همین صحیح است و معبود روح میگوید
 که بیخال مذکور نجاست خفیه نیست زیرا چه در آن هیچ ضرورت
 و حرج نیست بسبب آنکه عیوم در آن بلوی نیست پس نجاست
 خفیه نخواهد شد و شیخین روح میگویند که بیخال مذکور از هوا
 پس افتد و احترام از آن متعذر است پس ضرورت متعذر است
 در آن که این نجاست خفیه هم اعتبار نموده شد و اگر بیخال
 مذکور در آن وند آبی بیفتد پس درین صورت بعضی گفته اند که آب
 مذکور ناپاک میشود و بعضی گفته اند که ناپاک نمیشود زیرا چه
 محافظت آنند از افتادن بیخال مذکور و شوار و متعذر است
 * مسئله ۱۵ * اگر آلوده شود پارچه بخون ماهی پس نیاز

پان مارچه جایز است انگرچه آن خون اکثر از مقدار رشه
 زیاد شد زیرا چه خون ماهی نیست حقیقه پس نجس نضوا شد
 خورد و مزو نیست بلکه ابو بوشنا رح گفتست که اگر ربع بارچه آلوده
 شود بخون ماهی نیاز و ران روا نیست پس معلوم شد که نزد
 توح خون ماهی نجاست خفیه است * مسأله ۱۴ * اگر
 آلوده شود یا رچه بلعاً بخرواستر پس نیاز و ران روا است اگر
 چه لعاب مذکور اکثر از مقدار ده رهم باشد زیرا چه لعاب خن
 و امتر مشکوک است پس یا رچه که پاک بود یقیناً بسبب آن ناپاکه
 نضوا شد چه یقین زایل نمیشود بسبب شک
 * مسأله ۱۷ * اگر برسد یا رچه از شاشه بول بیقده از هر موزن
 پس این مقدار بول هیچ اعتبار ندارد چه احترام از آن میگویند
 نیست * مسأله ۱۸ * باید دانست که نجاست برد و نوع است
 یکی مرکبی دوم غیر مرکبی پس اگر نجاست مرکبی برسد بدن
 یا یا رچه پس آن پاک میگردد بسبب زایل شدن عین آن نجاست
 اگر چه باقیانده اثر آن که از آله شوار است زیرا چه نجاسته
 تابع عین آنست پس زایل خواهد شد نجاست مرکبی
 و زوال عین آن و لیکلی اگر باقیانده اثر آن که از آله آن

بهتقد راست پس در آن مفصایقه نیست زیرا چه در اثر الی
 آن حرج است و باید دانست که از بی مسئله معلوم شد
 که بعد از زوال عین نجاست مری از بار چه مثل شستن آن
 شرط نیست اگر چه عین آن زایل شده باشد بسبب شستن یکبار
 و درین اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که بعد از زوال
 عین آن از بار چه سه بار باید شست آنرا و بعضی گفته اند
 دو بار باید شست و بعضی گفته اند که اگر بسبب شستن
 یکبار عین و اثر آن هر دو زایل گردد پس بعد از آن شستن
 در کار نیست * مسئله ۱۹ * اگر نجاست غوطه مری برسد بپدن
 یا به بار چه پاک میگردد از آن بسبب شستن آن تا آن زمان
 که حاصل شود مرغاسل را ظن غالب باینکه آن پاک گشت زیرا چه
 مکرر شستن ضرورتی برای اخراج نجاست ولیکن حاصل شدن
 یقین بزوال آن دشوار است لهذا ظن غالب اعتبار نهوده شد
 چنانچه در استقبال قبله ظن غالب معتبر است و باید دانست
 که اصل مسئله همین است که مذکور شد ولیکن قضا گفته اند که اگر
 سه بار بشوید یا چه را پاک میگردد باینکه بسبب شستن سه
 بار ظن غالب بطهارت آن حاصل میشود پس این سبب فلا هرا

تایم مقام ظن غالب نهوده باید بقا کار آسان شود بزمرد منان
 و مزید آن است حدیث مستفیض از مقام و باید دانست که بنا بر
 ظاهر روایت ضرور است که هر یار بیغشارد آن پارچه را از پراکنده
 افشردن سبب اخراج است والد اعلم

فصل در بیان استنجاج مسئله اول استنجاج
 بکلوخ سنت است زیرا چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نموده
 است و باید دانست که استنجاج با یز است پستگ و آنچه مانده
 آنست و باید که مسج کند بآن موضع استنجاج تا آنکه
 صاف گردد و بر آنچه مقصود از استعمال سنگ و مانند آن صاف کردن
 است پس حصول مقصود معبر است قال رضی که در استعمال
 آن عدد معین چون سه مثلا مستنون نیست و شافعی رح
 گفته است که در استنجاج ضرور است که سه کلوخ استعمال نمایند
 زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که هر که استعمال کلوخ نماید در
 استنجاج باید که استعمال نماید سه کلوخ و دلیل علمای ما این است
 که پیغمبر صلعم فرمود است که هر که استنجاج نماید باید که استعمال طاق نماید
 و آن دلالت میکند بر نفی وجوب سه کلوخ پس اگر استعمال طاق نماید
 مستحب است و اگر استعمال طاق نکند پس بر و خرج و گناه

نیست را طلاق طاق بر واحد نیز میشود و حدیثیکه روایت
 کرده است آن را شافعی و حنبل و متروک الفا هر است زیرا که اکثر
 استنجا کرده شود بستگی که برای آن سه طریقه بود بالا جهار
 جایز است * مسئله ۲ * نخستین موضع استنجا بعد از اسهال
 کلوی افضل است زیرا که خدا ایتعالی در قرآن مجید فرمود
 انبت که در مسجده قیام کردن آنند که در وقت میخانه اند تعابیر
 طهارت را و این آیت نشان داده است در شان قومیکه بعد از
 استنجا بکلوی استنجا آتیه می نمودند و می شستند موضع
 استنجا را بعد از آن باید و انقضای بعضی گفته اند که شستن
 بعد از استنجا بکلوی از آداب است و بعضی گفته اند که
 سبقت انبت در زمانه ما و باید دانست که در استنجا آب نیز
 همین شرط است که بشوید تا آن زمان که حاصل شود مرأور اقل
 فالتب باینکه آن موضع پاک گشت و انداز کرده شد است
 بختد با سطل و ز که سه بار بشوید یا پنج بار و ایکی در حق
 صاحب و سولس اندازده نموده شد است بسمه بمر و بعضی گفته اند که نهفت
 بار و باید دانست که اینکه مذکور شد کثرت شستن بجز از استنجا
 بکلوی افضل است و وقتی است که استنجا است از مجرای استنجا

شمرده باشد و اما اگر تجاوز نماید نجاست از مخرج آن
 پس در صورت آنکه بگلوی خایز نیست بلکه ششش آن
 قرض است بسبب رد و بعض نسخ بچیز مساوی نزد ششین
 روح بشرطیکه آنچه تجاوز نموده است از مخرج بمنقدار درهم باشد
 و براحه اعتبای آن موقوف ساقط است بجهت آنکه در آن اکتفا
 نبودن بگلوی خایز است و نزد مخرج ششش آن قرض است
 اگر آنچه تجاوز نهوده است از مخرج مع آنچه در موضع
 مخرج است بقره اردر هم باشد و این نزد مخرج بقره بر قیاس
 آن بر مواضع دیگر است * مسنده ۳۰ * استنجا نباید کرد
 باستخوان و نه سرکین گاو و اسب زیرا چه پیچید صلعم نهی
 کرده است از آن و لیکن مع هذا اگر استنجا نماید باستخوان
 یا سرکین کفایت میکند بجهت آنکه آنچه مقصود است
 از آن حاصل میشود و باید دانست که نهی از استنجا با سرکین
 بنا بر این است که سرکین نجس است و نهی از استنجا با استخوان
 بنا بر آن است که استخوان طعام جتبیان است * مسنده ۳۱ * استنجا با طعام
 چون نمک مثلا نباید کرد زیرا چه آن تضییع مال است و اسراف
 * مسنده ۳۲ * استنجا با دست راست نباید کرد زیرا چه پیچید

صلعم نبی فرموده است راستی را استنجا نمودن بدست راست و الله اعلم
کتاب در بیان نیاز و آن مثل است بر چند باب
باب اول در بیان اوقات نیاز * مسئله ۱ * بدانکه اول وقت نماز
فجر از ابتدای صبح صادق است و آن سفیدی است که ظاهر میشود
در آفتاب و آخر وقت آن قریب طلوع آفتاب است و بر آنچه جبرئیل علیه
السلام امامت کرد پیش پیغمبر صلعم دو روز و دو نیاز فجرها بنظر که
روز اول در ابتدای صبح صادق نیاز کرد و در روز دیگر وقتیکه روز
روشن شد قریب طلوع آفتاب و بعد از آن گفت جبرئیل علیه
السلام به پیغمبر صلعم که ما بینی این هر دو وقت وقت نیاز فجر است
برای تو و امت تو را اعتبار نیست صبح کاذب را و آن سفیدی است
که ظاهر میشود طولا و بعد از آن می آید تاریکی بجهت قول نبی صلعم
لَبَّيْكَ كَذَّ بَعْرٍ بَعْدَ شَبَّارِ اِذَا نَ بِاللَّوْنَةِ فَجَرٌ مُسْتَعِيلٌ و فجر نیست
مگر منتشر در آفتاب * مسئله ۲ * اول وقت نماز ظهر از ابتدای
نوال آفتاب است بجهت امامت جبرئیل علیه السلام در وقت
مذکور در روز اول و آخر وقت آن نزد ائمه عتیقه وقتی است که در آن
وقت سایه هر شیئی بر شیئی سایه ای ندارد و چندان شیئی میگردد و سایه
روح گفته اند که آخر وقت آن وقتی است که در آن وقت سایه هر شیئی

پیغمبر آن شی میفرموده سوائی سایه اصلی و این یک روایت است
 از ارباب تحقیق روح و نیز باید دانست که سایه اصلی عبارت است از سایه
 هر شی در وقت زوال و دلیل صاحب روح این است که چه هر کبیل علیه السلام
 امامت کرد در نماز عصر در روز اول و قتیکه سایه هر شی مثل آن میگرد
 و دلیل اینست پیغمبر روح این است که پیغمبر صلعم فرمود است که ادا کنی
 نماز ظهر را در وقت سرد چه شدت گرمی از جوش جهنم است و شدت
 آتش گرمی در دیار آنها در همین وقت است و این حدیث و لا کتب
 میکنند برای آنکه وقت ظهر باقی بماند تا زمانی که سایه هر شی
 دو چندان میگردد زیرا چه در وقتیکه سایه هر شی مثل آن
 میشود گرمی شدید میشود در یسار عرب و هر گاه احادیث
 در انقضای وقت ظهر متعارض گشت پس شک واقع شده و آن پس بسبب
 شک منقضي نخواهد شد * مسأله ۳ * اول وقت نماز عصر بعد از
 خروج وقت ظهر است مطابق هر دو قول و آخر وقت آن نیز یک
 غروب آفتاب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که
 هر که یافت در وقت یک رکعت نماز عصر را قبل از غروب
 آفتاب پس بدرستی که دریافت نماز عصر را * مسأله ۴ *
 اول وقت نماز مغرب بعد از غروب آفتاب است و باقی میباید

قاتل بر مای که شفق نام میگردد و ساعی روح گفتست که و دست
 سحر محرب آن بعد از است که سه رتبه میار در آن گذارده
 شود در راحه حمزه علیه السلام هر خرد و دور امامت میار
 معرب کرده در وقت واحد و دلیل علیای ما این است که در هر
 صلعم فرمود است که اول وقت میار محرب وقتی است که آن صلیب
 محرب است و در آخر آن وقتی است که غایت میشود شفق و
 جواب اردلیل ساعی روح این است که در هر یک از این احتیاج
 در هر کراهیت هر دو در وقت واحد امامت کرد و بعد از این
 باید دانست که در این صلیب روح شفق عمارت است از سعیدی
 که سدا مسود در اوقات بعد از ایل شدن سحر محرب و در صاحب
 روح عسارت است از سحر محرب مذکور و این یک روایت است
 از این صلیب روح و بعد از این فول ساعی روح است و راحه
 پیغمبر صلعم فرمود است که سبب میان سحر محرب است و دلیل
 اسخار روح این است که پیغمبر صلعم فرمود است که آن حرق
 محرب وقتی است که در آن وقت سیاه میگردد و آن وقت وحدت
 روایت کرده است آنرا ساعی روح موقوف بر این است که
 ذکر کرده است آنرا مالک روح در موطا * و در سنن * اول وقت

نیاز عشا وقتی است که غایب شود شفق و آخر وقت آن قریب
طلوع صبح صادق است چه پیغمبر صلعم فرمود است که آخر
وقت عشا قریب طلوع فجر است و شافعی روح گفتست که آخر
وقت آن تا ثلث شب است و حدیث مذکور حاجت است بخوا
* مسئله ۶ * اول وقت و تر بعد از گذاردن نماز عشا است
و آخر آن وقت آخر عشا است زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود
است که بشکزارید نیاز و تر را بعد از گذاردن نماز عشا
تساوقت طلوع فجر قباله رضای این نزد صاحبی روح است
و نزد ابیحنیفه روح وقت نیاز و تر همان وقت عشا است ولیکن
متهم کرده نشود و تر را بر عشا ایستنی قریب شرط است میان
نماز عشا و نماز و تر بشرط یاد پس اگر پیش از گذاردن
نماز عشا نماز و تر گذارد با وجودیکه یاد است او را که نماز عشا
نگرفته است پس نماز و تر صحیح نمیشود بلکه اعاده آن بعد
از گذاردن نماز عشا لازم است و الله اعلم
فصل * مسئله ۱ * مستحب است که نیاز فجر شروع کند
مصلی و قتی که صبح روشن گردد زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است
که در آن اجر عظیم است و شافعی روح گفتست که تعجیل در هر نماز

مستحب است اخشی و زایام تابستان و حاجت است بر شالعی رنج
حدیثیکه روایت کردیم آن را و حدیثیکه عنقریب روایت خواهیم
کرد * مسئله ۲ * مستحب است گذاردن نماز ظهر در وقتیکه
سرو شود و شدت گرمی فرو نشیند و در ایام زمستان مستحب
است تعجیل آن بجهت آنکه انس رخص روایت کرده است که پیغمبر
صلعم در ایام زمستان تعجیل میکرد در نماز ظهر و میگذاشت آن
را در اول وقت و در ایام تابستان تاخیر میکرد و هرگاه سرد
میشد وقت و شدت گرمی فرو می نشست نماز ظهر را میگذارد
* مسئله ۳ * در ایام زمستان و تابستان تاخیر نماز عصر
مستحب است تا آن وقت که کتاب متغیر نگردد زیرا چه در تاخیر
آن تکثیر نوافل است چه بعد از گذاردن نماز عصر گذاردن
نماز نفل مکروه است و اگر تعجیل نموده شود انسان از گذاردن
نفل باز خواهد ماند و بدینکه مراد از تاخیر آفتاب تغیر قرص
آن است و آن عبارت است از اینکه حالت کتاب چنان گردد که در
دیدن آن چشم خیره نشود و تواند نگاه کردن بسوی آن و همچنین
صحنه ایست و بدینکه نماز عصر تا وقت تغیر کتاب مکروه است
* مسئله ۴ * تعجیل نماز مغرب همیشه مستحب است زیرا چه

تا خیر آن مکروه است بقا بر آن که در آن مشابَهت با پیوه است و نیز
 پیغمبر صلعم فرموده است که همیشه امت من در خیر است ما دامیکه
 تعجیل نیاید و مغرب من نیاید و تاخیر نیاید عشا * ^ع من بعد از عشا *
 تا خیر نیاید عشا تا یقریب ثلث شب مستحب است زیرا چه پیغمبر
 صلعم فرموده است که اگر پرامت من شایسته باشد هر آینه تا خیر می‌گردد
 و هرگز از آن نیاز عشا تا ثلث شب و نیز سه روزه بعد از گذاردن
 نیاز عشا منتهی است و در تاخیر **۲** ■ اجتناب از ارتکاب این منتهی
 حاصل می‌شود زیرا چه اگر گذارده شود نماز عشا بعد از گذشتن
 قریب ثلث شب پس در این وقت سمر و قصه منقطع
 می‌گردد چه آن در این وقت قصه آرام و خواب می‌کند و مشغول
 بسمر و قصه نمی‌شود و بعضی گفته اند که در ایام تابستان تعجیل
 باید کرد و هرگز از آن نیاز عشا تا تقلیل جیاعت نشود چه تاخیر آن
 باعث تقایل جیاعت است پس بنسب آنکه شنب در ایام
 تابستان کوتاه می‌شود و بد آنکه تاخیر نماز عشا تا نصف شب مباح
 است زیرا چه در این صورت دلیل کراهیت و دلیل استحباب هر دو یافت
 می‌شود بجهت **۲** آنکه تاخیر چنانچه باعث تقلیل جیاعت است
 پس چنانچه موجب انقطاع سمر و قصه است و میان این هر دو دلیل

تعامه خوانست لهذا گفته شد که تاخیر تا بتصفی شب میباح است نه مکرره
 رفته مستحب و اما تاخیر نهار و غشا تا بزیاده از نصف شب مکرره
 است زیرا چه این تاخیر باعث تقلیل بیهوشی است و انقطاع سیر
 و قیام که در این استیجاب است بیشتر از آن حاصل میشود
 * مسئله ۴ * تاخیر نهار و قیام و غذا خوردن آن در آخر شب
 مستحب است در حق کسیکه بدن نیاز تهیه مالوفی است و او برای
 تهیه مسخریز و غایب و یا کسیکه در این حالت نیست پس مستحب
 در حق او همین است که نیاز و قیام و اول شب بعد از نهار و شام گذارد
 زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که هر که بخایب باشد آنرا بنگذارد
 بیدار بخواهد شد در آخر شب پس بایستد و بزرگه نیاز و قیام گذارد در
 اول و هر که از جای غایب است که او در آخر شب بیدار بخواهد شد
 پس باید که نیاز و قیام گذارد در آخر شب * مسئله ۵ * در
 روز آخر مستحب است تاخیر نهار و قیام و ظهر و مغرب و تعجیل
 نهار عصر و عشاء و راجه و تاخیر نهار و عشاء و چنانچه روز و قیام
 چپاعت میشود بنا بر این و در تاخیر نهار عصر در روز مذکور
 احتمال است که نیاز عصر واقع شود و وقت مکرره و این احتمال
 در نهار و قیام نیست چه آن وقت در این است و باید دانست که

از ایام حقیقه روح سرور نیست که در روز مذکور تاخیر هر نماز مستحب
است بنا بر احتیاط و مراجعه بعد از گذشتن وقت نماز گذاردن جایز
است بطریق قضا و گذاردن نماز پیش از وقت اصلا جایز نیست
والله اعلم

**فصل در بیان اوقاتیکه گذاردن نماز در آن
مکروه است** **مسئله ۱** جایز نیست گذاردن نماز در سه
وقت یکی وقت طلوع آفتاب و دوم وقت قیام آفتاب که عین نصف
روز است و سیم بوم وقت غروب آفتاب بحیث آنکه پیغمبر صلعم
نهی فرمود است از گذاردن نماز در این سه وقت و هیچکس نمیتواند فرموده
است از گذاردن نماز چنانچه در آن و باید دانست که در وقت غروب
آفتاب نماز جایز نیست مگر نماز عصر همان روز و آن جایز است زیرا چه
این نماز بصفت نقصان واجب شد اجتناب آنکه سبب وجوب آن
ناقص است پس ادا نخواهد شد بصفتیکه واجب شده است بیان آن
این است که وقت نماز سبب وجوب نماز است بنا بر
آنچه مقرر است ولیکن منجبه و وقت سبب آن نیست چه اگر
منجبه و وقت سبب وجوب نماز میشود پس واجب میشود ادا
نماز بحد آنکه شکی وقت نیز آنچه سبب تقدم میشود بر سبب

پس ثابت شد که در وی امر احرائی آن سبب وجوب بیمار است ولیکن
 حرور و لیسب آن سبب تواند شد و گفته اند که می آن مد که ادای بیمار
 در آن حرقت قضا باشد پس در حقیقت سبب وجوب بیمار حرور و مقارن
 ادا است و در صورت مذکوره حرور و مقارن ادا ناقص است بجهت
 آنکه وقت پس آن قضا است و هرگاه حسن شد پس واجب
 میشود در آن وقت ادای ناقص پیدا ادای بیمار مد کوم در آن
 وقت جایز است بجهت آنکه در آن نیست که در ادای بیمار وقت
 مذکور ناقص است و هرگاه حسن شد ادای ناقص واجب است
 بیمار آنکه سبب آن ناقص است پس ادای ناقص که واجب است
 یا بعد مسود در وقت مذکور بخلاف بیمار های دیگر چه در آن
 ادای کامل واجب است پس نادای ناقص اداست و ادا شد
 * مسئلہ ۲ * بیمار حبار و سحده تلاوت در اوقات مذکوره
 مکروه است پس اگر بیمار حبار و سحده کسی در اوقات مذکوره
 یا سحده تلاوت کند در آن جایز میشود و براحه بر صحت نقصان
 متعلق مسود و حبار بجهت نقصان واجب شد است چه سبب
 وجوب آن حضور حبار و تلاوت قرآن است و آن یافتن
 شد است و در اوقات مذکوره در صورتیکه کلام در آن است

* مسأله ۳ * بعد از گذاردن نیاز فجر تا طلوع آفتاب
 نیاز نفل مکروه است و هیچکدام بعد از گذاردن نیاز عصر تا غروب
 آفتاب بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم از آن نهی فرمود
 است ولیکن باید دانست که قضا کردن نیاز وادای نیاز جنازه
 و سجده تلاوت درین دو وقت مضایقه نیست زیرا چه کراهیت
 نیاز درین دو وقت برای حق نیاز فرض است اعنی نماز
 نفل در وقت مذکور نباید کرد و تا آنوقت چنان شکرده که
 گویا مشغول بنیان فرض شد و اثر این معنی ظاهر نخواهد شد
 در حق قضای بنیان فرض و نه در حق چیزیکه واجب بعینه است چون
 سجده تلاوت و اما در حق غیر آن چون نیاز نذر و دوگانه
 طواف و نیاز نفل که بعد از شروع در آن فاسد کرده باشد آنرا
 مضیی پس ظاهر خواهد شد زیرا چه وجوب نیاز نذر بنا بر سببی
 است که از جانب مصلی است و همچنین دوگانه طواف
 و قضای نفل مذکور واجب لغیره است چه وجوب دوگانه طواف برای
 ختم طواف است و وجوب قضا برای صیانت مودی است یعنی
 تا آنچه ادا نشده بود ضایع و باطل نگردد * مسأله ۴ * بعد
 از طلوع صبح صادق گذاردن نیاز نفل سوای دو رکعت سنت فجر

مکروه است زیرا چه پیش از صلح زیاد وارد و رکعت مذکور
 نیاز نقل نکرد است با وجودیکه کمال سوق میدهد در عبادت
 نیاز * مسئله ۵ * بعد از غروب آفتاب پیش از گذاردن
 نیاز مغرب نیاز نقل نباید کرد چه اگر در وقت مشغول بنقل
 شود تا حین نیاز مغرب لازم می آید * مسئله ۶ * وقتی که امام
 در جمعه بالای منبر رود برای خطبه تا آنکه نماز شود
 از آن نیاز نقل نباید کرد زیرا چه اگر در وقت مشغول شود
 بنماز نقل پس از شنیدن خطبه غافل خواهد شد و حال آنکه
 در وقت شنیدن خطبه واجب است والله اعلم
 باب دوم در بیان اذان احنی مانگ نماز * مسئله ۱ *
 اذان سنت است برای نیام پنجاه گانه و نیاز جمعه نه برای نیاز
 دیگر سوای نیازهای مذکوره زیرا چه همین ثابت است بنقل
 متواتر و کلیات اذان و ترتیب میان آنها مسلم و معروف
 است و حاجت بیان آن نیست اعنی چنانکه اذان داده آن
 فرسته نازل از آسمان و لیکن ترجیع نیست در اذان نرد علیهای
 مارج و ترجیع عبارت است از ایکنه اول چهار بار شاهد تین را تا آواز
 هست بگویند و بعد از آن چهار بار بلند بگویند و این نزد منافعی

روح سنت است بجهت حدیث ابی مهند و روضه که نمی صلعم امروز
 کرده او را بترجیع و ذلیل علیای مایه این است کرده را خذیث مشهوره
 ترجیع نیست و آنچه روایت کرد است ابو مهند و روضه آن تعلیم بود
 لیکن ظن کرده آنرا ابو مهند و روضه ترجیع و یا این است که در
 اذان نیامده فجر بعد از حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم و یا و
 یگوید زیر آنچه بلال روضه و قتی که دید پیغمبر صلعم را که در خواب
 اندگفت این کلمه را در بار پس پیغمبر صلعم فرمود ببلال روضه
 که این چه خوب کلمه است این را یاد کن در اذان خود و
 بدانند تخصیص این کلمه در اذان فجر بجهت آن است که
 وقت نیامده و وقت خواب و غفلت است * بمسئله ۲ * اقامت
 مثل اذان است مگر این قدر فرقی است که در اقامت بعد از حی علی الفلاح
 قد قامت الصلوة و بارز یا ده است و همچنین کوفه فرشته نازلان
 آسمان و این بنقل مشهور آمده است و آن جهت است بر شافعی روح در آنکه
 گفتست که کلمات اذان فرادی فرادی است سواي قد قامت الصلوة
 * بمسئله ۳ * مستحب در اذان نیامده است و آن عبارت
 است از اینکه بعد از هر کلمه و قبل نیاید تسبیح اذان و در
 اقامت تسبیح در مستحب است و بعد از هر تسبیح است زیرا چه

پیغمبر صلعم ببلال رض فرموده که ترسل کنی در اذان و تعداد
 کنی در اقامت * مسئله ۴ * مسأله که مؤذن در وقت اذان
 و اقامت در عقبه باشد ویراجع هیچی منقول است و مع هذا اگر
 در عقبه نباشد اذان و اقامت حایر است ویراجع آنچه مقصود
 از آن است در صورت نیر حاصل میشود ولیکن مکرره است
 بجهت آنکه مکاتب سنت است * مسئله ۵ * باید که مؤذن
 در حالت گفتن حیعلی الصلوة روی خود بگیرد اندک یا کسانیا
 را است و در حالت گفتن حیعلی القلاح بگیرد اندک روی خود را
 یا کسانیا چپ ویراجع مؤذن باین کلیه خطا میکند مکرره
 مسلمانان را پس باید که روی و بسوی آنها نهد و اگر بسبب
 وسعت صومعه کرد اندک و در بعضی جنب و نماز است مع ثبات هر دو
 قدم به یکا آن که آن سنت است خارج از استطاعت بود پس
 در رکود مؤذن در میان صومعه وقت گفتن حیعلتین مضایقه
 نیست * مسئله ۶ * افضل است که مؤذن در حالت گفتن
 اذان در آنکست سیاه خود را در سوراخ دو گوش گذارد بصفت
 آنکه باین امر کرده بود پیغمبر صلعم و ببلال رض را که مؤذن
 پیغمبر صلعم بود و بصفت آنکه این عمل موجب بلند شدن

و از است و اگر این عمل نکند مضایقه نیست زیرا چه عمل مذکور
 سنت اصلی نیست * مسئله ۷ * تثویب در وقت نیاز فحرج احسن
 است و آن عبارت است از اینکه مابین آن واقامت حیعلی الصلوة
 و حیعلی الفلاح دو بار گفته شود و در وقت نیازهای دیگر سواي
 آنها ز فحرج تثویب منکروه است و تخصیص بوقت نیاز فحرج بجهت
 آن است که آن وقت وقت خواب و غفلت است و به آنکه این
 رتثویب را اغلبی کوفه بغداد از عهد صلحا به ارض احد ایش نهاده اند
 بجهت آنکه درین زمان اندواله مردمان متغیر شد و سنتی آنها در
 آمدن برای نماز جماعت ظاهر گشت و تخصیص تثویب بنماز فحرج
 قولاً متقدّمین است و اما اغلبی متاخرین تثویب را در هر نیاز
 مستحبین داشته اند زیرا چه در زمان متاخرین سنتی مردمان
 در اینوردیش زیاد تر ظاهر گشت و ابو یوسف رح گفتست که مضایقه نیست
 در اینکه مودن برای تثویب هر یک از آنکه میروند اذک السلام علیک ایها الامیر
 و رحمة الله و بیّن کانت حیعلی الصلوة حیعلی الفلاح الصلاة
 یرحمک الله و من بعد از آن استبعاد نبوده است این را زیرا چه همه
 مردمان برابر اند و از امر جماعت پیش شخص بنقض ذکر امیر در
 تثویب منراوا از یاد است و ابو یوسف رح تخصیص ذکر امیر

بجهت آن نهاده است که آنهارا باید اشتغال است با امور
 مسلمانان پس باید که بتخصیص آنها و انداختن آنها
 قوت نشود از آنها نیز جماعت و برهمنی اختلاف است
 تخصیص ذکر قاضی و مفتی * مسئله ۲ * باید که مؤذن
 به نشیند میان اذان و اقامت مگر در وقت مغرب و این نیز
 ایستاده است و صاحبین بر آن گفته اند که در وقت مغرب نیز
 به نشیند و جلسه خفیه نماید و جهت آنکه فصل بیان اذان
 و اقامت ضروری است زیرا چه و فصل اجنبی بعد از اذان
 متصل اقامت گفتن مکروه است پس سبب سبب فصل معتد به
 متعقب نمیشود زیرا چه سبب یا فقه میسود میان کلیات اذان
 پس ضروری است که جلسه خفیه فصل نبوده شود چنانچه جلسه
 خفیه فصل نبوده میشود میان و بخطبه و دلایل اینست که این
 است که تاخیر در نماز مغرب مکروه است پس برای احتراز
 این کراهیت انکنا نبوده خواهد شد یا دنی فصل که عبارت
 است از سبب پس فصل متعقب خواهد شد بسبب آنکه
 خصوصاً در صورتیکه مکان اذان و مکان اقامت مختلف
 باشد و در مسئله که کلام در آن است مکان اذان و اقامت

مختلف است چه مکان اذان بعید تر است و مکان اقامت
مسجد است و اگر بعید نباشد پس اذان در فضای
مسجد گفته میشود و اقامت در مسجد زیرا چه مشروع
همین است که مکان اذان و اقامت مختلف باشد بخلاف
خطبه چه در آن مکان خطبه اول و مکان خطبه دوم مختلف
نیست و شافعی روح گفت است که میان اذان مغرب و اقامت آن
بدون نیاز فصل باید کرد چنانکه در اقامت نیاز و دیگر
فصل نبوده میشود میان اذان و اقامت بدون آنکه نیاز و بعوض
روح گفت است که دیدم ابا حنیفه روح را که اذان میگفت در مغرب
و تکبیر اقامت میگفت بلاجلسه * مسند ۹ * مستحب این
است که مؤذن عالم باشد بسنت چه پیغمبر صلعم فرمود است
که باید که اذان بشنویید برای شما کسیکه بهتر باشد از میان
شما * مسند ۱۰ * برای نیاز قضا نیز اذان و اقامت سنت است
چه پیغمبر صلعم با اذان و اقامت قضا کرده بود نیاز فجر صبح
لیلة الثریس را و آن حجت است بر شافعی روح در اکتفا کردن
در صرف با اقامت * مسند ۱۱ * اگر قوت شود چند نیاز پس
هر گاه قضا کرد بشود باید که اذان و اقامت گفته شود برای اول

نیاز نیکه تفصا کرده شود از نیازهای مذکور و در بقای آنها مصلی
 یکنواختی است اگر خواهد برای هر یک از آنها اذان و اقامت هر دو
 بگوید تا تصایر صورت آداب متعین شود و اگر خواهد اختصار نماید
 بر اقامت بریراچه اذان برای استحضار است و نیاز یا حاضر اند
 پس اذان گفتن ضروریست قال رص مرویست از معتمد
 روح که سوای نیاز اول برای نیازهای دیگر اکتفا باید کرد بر اقامت
 بوقتها گفته اند که احتمالا است که این قول جمیع علماء باشد
 مسئله ۱۲۰ * هزار آری است که مؤذن در حالت گفتن اذان
 و اقامت باز وضو باشد ولیکن اگر بی وضو اذان بگوید جایز است
 بریراچه اذان ذکر است و نیاز نیست و وضو برای آن مستحب است
 چنانچه وضو مستحب است برای خواندن قرآن * مسئله ۱۳ *
 بی وضو اقامت گفتن مکروه است زیرا که اگر مؤذن بی وضو اقامت
 بگوید فصل لازم می آید میان اقامت و نیاز چه او بعد از گفتن
 اقامت مشغول وضو خواهد شد و مرویست که بی وضو اقامت
 گفتن نیز مکروه نیست زیرا که اقامت مثل اذان است و مرویست که بی وضو
 اذان گفتن نیز مکروه است زیرا که مؤذن هرگاه بی وضو اذان
 بگوید لازم می آید که او بخواند مردمان را بر روی نیاز و نحوه

مستعد نیست برای آن * مسأله ۱۴ * در حالت جنابت اذان
 گفتن مکروه است یا بتقاب روایات زیر آنچه اذان را مشایهتی است
 باینها پس باید که موذن در حالت اذان گفتن پاک باشد از جنابت
 که حدیث غلیظ است نه از حدیثی که موجب وضو است چه آن
 خفیف است و محصور در جامع صغیر گفتست که اگر موذن بی وضو
 اذان با اقامت بگوید پس اعاده آن در کار نیست زیرا چه
 این حدیث شدید نیست و اگر در حالت جنابت بگوید پس واجب
 نزد من این است که اعاده نماید آن را و مع هذا اگر اعاده ننماید نباید
 جایز میشود زیرا چه نیاز جایز است بدون اذان و اقامت و اینکه
 باید در آنست که در صورتیکه موذن در حالت جنابت اذان و اقامت
 بگوید پس در اعاده آن در روایت است یکی آنکه مذکور شد و دوم
 اینکه اعاده اذان باید کرده اعاده اقامت و همین
 ترجیح دارد زیرا چه تکرار اذان مشروع است نه تکرار
 اقامت و همچنین اگر زن اذان بگوید پس مستحب است
 که اعاده کرده شود تا اذان بوجه سنت متعقب شود * مسأله ۱۵ *
 اذان برای نماز پیش از وقت آن نباید گفت و اگر پیش از وقت نماز اذان
 بگوید باید که بعد از رسیدن وقت نماز اعاده نماید زیرا چه

اذان برای اعلام است و اذان پیش از وقت تجبید است و ابو یوسف
 روایت کرده است که اذان برای نیاز فجر پیش از وقت بعد از نصف شب
 جایز است زیرا چه عمل اذان مکرمه مدینه برای این است و قول شافعی
 مرجح موافق قول ابی یوسف مرجح است و دلیل علیای ما این است که پیش از
 صلاه بیلال رضی فرموده است که اذان فجر مگر تا آن زمان که ضرب ظاهر
 شود بر تو وقت فجر * مسأله ۱۶ * اذان و اقامت سنت است
 و رحت مسافر نیز زیرا چه پیش از صلاه فرموده است بدو پس
 ابی ملیکه رضی که هرگاه مسافر شود پس اذان و اقامت بگویند
 و اگر مسافر ترک کند اذان و اقامت هر دو را پس این مکروه است
 و اگر اکتفا نماید بر اقامت جایز است زیرا چه اذان برای استحضار
 غایبان است و در سفر رفیقان حاضر می باشند و اقامت تنبیه است
 بر اینکه امام اقتتاح نیاز میکند و باین محتاج اند حاضران نیز
 * مسأله ۱۷ * اگر شخصی نیاز گذارد در خانه خود که در شهر
 است پس باید که اذان و اقامت بگوید تا که ادای نیاز بر صورت
 جماعت شود و اگر هر دو را ترک کند جایز است بجهت قول ابن مسعود
 رضی که اذان در مسجد مکمل کفایت میکند و الله اعلم
 باب سوم در بیان شرایط نیاز * مسأله ۱۸ * یکی از این

این است که بدن و جامه متصلی از حدث و نجاست پاک باشد
 زیرا چنانکه ایتعالی در قرآن مجید باین امر کذاست و روم ستر عورت
 است زیرا چه در قرآن مجید و در حدیث از زبان ائمه است
 و باید دانست که عورت مرد از زیر ناف تا هر دو انگشت
 نیز آنچه پیغمبر صلعم فرمود است که عورت مرد از پاهین ناف تا هر دو
 انگشت و این پنج حدیث معلوم شده که ناف عورت نیست
 و نزد شافعی رح ناف عورت است و باید دانست که زانوی عورت است
 نزد علایی ما چه پیغمبر صلعم فرمود است که زانوی عورت است و نزد
 شافعی رح زانوی عورت نیست و عورت زن حره جمیع بدن وی است
 مگر روی و هر دو کف دست و نیز آنچه پیغمبر صلعم فرمود است
 که زانوی عورت است که ستر آن واجب است و اینک از این حدیث
 اینست که زانوی عورت است روی و هر دو کف دست از بنا بر ضرورت
 چه بسوی کشف این عضوها حاجت است و پوشیدن آن موجب
 حرج است قال رضی که آنچه مذکور شد نص است بر اینکه هر دو قدم
 زن عورت است و نویسنده از این صنفی که زانوی عورت نیست
 و همین اشیاء است چه نسبتی که کشف آن غیر حاجت نیست پس
 اگر نیاز گذارد زن در حالتیکه ثلث ساق او یا ربع آن مکتشف

باشد نیاز او حایر نیست و لازم است مریکه اعاده آن نیاید و
 اگر که بتواریج ساق او برده باشد اعاده آن میکند و این مرد
 در طریقین روح است و او یوسف روح گفتست که اگر که بتواریج ساق
 او برده باشد اعاده نیاز در کار نیست و بر احدی در صورت
 اکثر ساق آن برده باشد است حدیثی موصوفه می شود باینکه
 اگر است مگر و قتی که آنچه مقابل آن است کمتر باشد آن را
 و اگر بصفت ساق او برده باشد پس در صورت امر این دو سه
 روح دور و آیت است و طرفین روح میگویند که ربع قائم مقام کل
 سپرده میشود و اکثر احکام حاکم است در مسیح و حالت سرد را حرام و
 هیچکس اگر شخصی به بید روی کسی را و بگوید که روی فلان را
 دیدم ام اثر خواهد دید باسد آن مستحق مگر تک حاکم را حاکم
 روی آن مکتوب و در موی سر و حره و شکم و ران او و پیرا احتلاف
 است مانند احتلاف در ساق او که مذکور شد و بر احدی هر واحد
 از موی و شکم و ران عضو علیحدّه است و باید دانست که مراد
 از موی سر آن موی است که از سر فرو می افتد و هر چه ضعیف است
 و عدم و حره شستی آن در غسل حیاتی با اعتبار حرج است نه باعتبار
 آنکه از بدن من نیست و هر چه احتلاف است در صورت تلطیف و لیکن

باید دانست که قضیب عفر علیحد است و خایه عضو علیحد است و همین
 حد شیخ است * مسأله ۲ * هر عضو مرد که عورت آن عضو کنیز
 نیز عورت است و سوائی آن شکم و پشت او نیز عورت است و باقی بدن
 او عورت نیست و این ثابت است بقول عیسی رض که فرمود بکنیز کی
 که نام او دقار بود که بینداز معجز را اثر روی خود تا میخواست و می
 که مانند زنان حره شوی و سر آن این است که کنیز پارچه خدمت
 پوشیده برای خدمت خواجه خود پیرون خانه میگرد و همین
 عادت است پس حال او مانند حال مصارم اعتبار نبوده شد در
 حق جمیع مردان برای دفع حرج * مسأله ۳ * اگر شخصی
 نیابد چیزی که بآن اثر اله نجات است نباید چون آب و خیره پس
 جابز است ویرا که بآن نجات نیل کند و باز
 نفاذ آن مراد را در کار نیست و باید دانست که درین
 مسأله تفصیل است یعنی اگر ربع جامه او یا زیاده از آن
 پاک است پس لازم است که آن جامه را پوشیده نیاز کند از
 و اگر درین صورت برهنه نیاز کند از جایز نیست زیرا که ربع
 اثر شی قائم مقام کل آن میشود و اگر کمتر از ربع جامه پاک
 نباشد پس درین صورت نیز همان حکم است تا تیره مضمحل روح و یک

قولنامه‌ی روح غیر مطابق آنست مگر از آنکه اگر بیمار کدارد با حامه
 مذکور یک فرض ترک میشود که آن طهارت حامه است
 و اگر برده بیمار کدارد چند فرض ترک میشود چنانکه ستر عورت
 و قیام در رکوع و سجود چه او سر را نشسته یا سر را بردارد و رکوع
 و سجود بایه ادا خواهد کرد و بتیجیحی روح میگویند که
 در صورت مذکور بعضی مذکور محقق است اگر خواهد بیمار
 برشته کدارد و اگر خواهد حامه مذکور بوسیده بیمار کدارد
 و بر سر او هر شکلی و یکاست هر دو مانع حوائز بیمار است در حالت
 احتیاج و هر دو برابر است در مقدار پس در حکم بیمار بر او امر
 خواهد شد و باینکه محکم روح کدارد که اگر برشته بیمار کدارد
 چند فرض ترک خواهد شد چون ستر عورت و غیره پس حوائز
 آن این است که سوای ستر عورت چون رکوع و غیره اگر چه
 متروک میشود ولیکن خاص آن که ایها است یا نه میشود
 و ترک سی با بطوریکه حلیفه آن قایم مقام شود کونا ترک آن
 نیست ولیکن حامه مذکور را بوسیده بیمار کردن اصل است
 بجهت آنکه ستر عورت مخصوص بیمار نیست بلکه ستر عورت
 همیشه فرض است چه در حالت نماز و چه در غیر آن بصلوات

نماز آن چه آن مخصوص بنیاز است * مسئله ۴ * هر که
نیاید جامه را که بآن ستر عورت نماید پس جایز است ویرا که
برهنه نماز کند و لیکن باید که نشسته نماز کند و نه از اجایز
است زیرا چه در صورت نشستن ستر عورت غلیظه حاصل میشود
و در صورت استادن ادای این ارکان اعتی رکوع و سجود
حاصل میشود پس او مختار است بهر حالت که رغبت او باشد
اختیار کند آن را و لیکن اول افضل است بدو وجه یکی اینکه
ستر عورت واجب است بجهت حق نماز و هم بجهت حق انسان
و دوم اینکه اگر برهنه استاده نماز کند ستر عورت قوت میشود
و چیزی خلاف قایم مقام آن نیست و اگر نشسته نماز کند
تورکوع و سجود بایضا ادائیجا بد پس این ایضا خلاف
وقایم مقام رکوع و سجود است * مسئله ۵ * سیوم
از شرایط نیاز نیت نماز است و باید دانست که معتبر
آن نیت است که میان آن و تکبیر تصریحه فاصل نباشد
و بلکه منافیه نیاز است و وجه فرضیت نیت در نیازیکی این است
که پیشتر صلعم فرمود است چنانچه این نیست که اعتبار هر عمل بد نیت
باشد و دوم این است که ابتدای نیاز قیام است و قیام بطریق

تبادت هم مسود و هم بطریق حسادت و تهمین میان آن هر دو
 نمی شود مگر بدست و مایه داد است که اگر اول تکمیل قهر به
 بگوید و بعد از آن بیت بهار کند پس این بیت معتبر نیست
 و بر احوال آن معذور بهار که مقدم از بیت یا همه مسود عباد
 می شود سوال پس باید که بدست روزه بعد از طلوع صبح
 صادق معتبر نیاید و حال آنکه بیت روزه تا مقرب نصف

اللیار معتبر است چو آن بدست روزه بعد از طلوع صبح صادق
 معتبر است بنا بر ضرورت حدیثی در رسد می تواند و بیدار
 به پیوسته مکرر بعد از میدی صبح صادق و این اکثر اتفاق
 میشود * مسئله ۲ * بیت عباد است از اراده پس شرط
 آن است که بداند که کدام بهار خواهد کرد از این بهار ظاهر
 یا بهار عصر مثلاً و اما ذکر آن بر این دو حکم نیست ولیکن اگر
 بر این بهار ذکر آن می باید حسن است و مزاحه بر این مواضع
 می شود اراده او را و بعد از آن باید دانست که مراد بهار قبل
 نیست مطلق بهار کفایت می کند و هیچ پس برای بهار است
 مراد است صبح و اما برای بهار فرض پس بیت مطلق بهار کفایت
 تهیه شد بلکه ضرور است که تعین فرض بهار در این ظاهر

امثالاً زیرا چه نیاز فرض بسیار است لهذا در نیت تعیین آن ضرورت
 نیست * مسئله ۷ * اگر مصلح مقتدی باشد پس ضرورت
 است ویرا که نیت اقتدا و متابعت امام نیز نماید زیرا چه فساد
 نماید مقتدی لازم می آید بسبب فساد نیاز امام پس ضرورت است
 که مقتدی التزام آن نماید * مسئله ۸ * چهارم از شرایط
 قیاس استقبال قبله است احسن روی بوجه آوردن زیرا چه
 خدا این تعالی در قرآن مجید فرمود است که بشکردانید روی
 نحو ده ها را بسوی کعبه و بعد از آن باید دانست که پراهل مکه
 بقبر است که توجه روی آنها به مقابل جزوی از اجزای خانه
 کعبه باشد و بغير اهل مکه این فرض نیست بلکه فرض بر آنها این
 است که روی آنها بسوی جهت خانه کعبه باشند و همین صحت
 است زیرا چه تکلیف شرعی بقدر وسع و طاقت است و در وسع و
 طاقت غیر اهل مکه نیست که در نماز روی خود را بمقابل جزوی
 از اجزای خانه کعبه نمایند * مسئله ۹ * هر که بسبب خوف
 روی بسوی قبله نتواند کرد پس جایز است ویرا که متوجه شود
 در نماز بهر جانب که تواند چه او معذور است پس حال او مانند
 حال کسی است که جانب قبله بروی مشتبه گردد * مسئله ۱۰ *

مشخص که جانب قبله بروی مشتبّه مگردد و نیاید کسی را که پیرسند
 از و قبله را پس ماند که او تعوی و احتیاط نماید این خرد فکر
 کند و هر جانب که ظن او غالب شود که آن جانب قبله است
 پس بپایان جانب نه از گزار و بجهت آنکه حدساید من
 حدس کرده اند و رسول خدا صلعم بر آن مطلع شد و انکار نکرده
 و بجهت آنکه حدس کردن بر دلیل ظاهر که دلایل ظنی است
 واجب است و متیکه پائنه نشود دلیل قطعی که فوق از آن است
 و استخبار فوق تعوی است پس اگر بعد از گذاردن نیاز
 در جانب تعوی ظاهر شود بر شخص مذکور که او غلط کرده بود و بپایان
 معلوم میشود که قبله بجانب دیگر است پس اعاده نیاز مذکور
 بر او واجب نیست و شافعی رح گفتست که اعاده نیاز مذکور بر او
 واجب است در صورتیکه معلوم شود که پشت بقبله نیاز کرده
 است زیرا چه خطا در بصورت یقینا ظاهر گشت و علیای ما مکتوبند
 کند در وسع و طاقت اولیست مگر متوجه شدن بسوی جهت تعوی
 و تکلیف شرعی نیست مگر بچیزیکه در وسع و طاقت اوست و اگر
 مطلع بود بر آن در انهای نیاز پس بگردد بسوی قبله زیرا چه
 بیشتر در آیت و اسلام قبله نیاز بیت المقدس بود و بسوی آن

نیاز میکنند و بعد از آن حکم شد که قبله خانه کعبه است و نماز
 بسوی آن باید کرد و خبر ایتمه عنی باطل مساجد قبا رسید در حالیکه
 آنها در نیاز بودند و آنها به حجره شریفه این خبر در عین
 قیامت رو کردند بسوی خانه کعبه و چون خبر به پیغمبر صلعم
 رسید که اهل مسجد بر عین نماز روی گردانیدند بسوی
 خانه کعبه پیغمبر صلعم این عمل را مستحسن داشتند پس همین حکم است
 در صورتیکه رای صاحب تعمیری متبذل نگردد و بجانب دیگر
 از جانب اول نیز اچه عمل کردن بر اجتهاد واجب است
 * مبحث ۱۱ * اگر کسی در شب تاریک با جهات نیاز کرده
 باینطور که امام آنها تعمیری نبود و در پیشتر قبلا کرده و هر کس از آنها
 تعمیری کرده و از بجانب تعمیری خود نبوده و هیچکس نمیداند که روی امام کدام
 جانب است این مقتدیان مقدم از امام نیستند بلکه امام مقدم است
 از آنها پس در اینصورت نیاز آنها جایز است زیرا اچه هر کس
 از آنها متوجه است بسوی قبله خود که جهت تعمیری نیست و اما
 مختالفت میان مقتدی و امام باینطور که روی امام بیک جانب
 است و روی مقتدی بجانب دیگر مانع جواز نیاز نیست در اینصورت
 چنانچه این مختالفت مانع جواز نیاز نیست در صورتیکه نیاز

جیهاست که اگر در هر روز در خوف حائذ کعبه و در صورت مذکور باشد
 هر که از مقتدیان مطلع شود بر حال امام که در مصائب و بلاء
 نیست بلکه بحکمت و یقین است پس بسیار اوقات میگردند و مراجع
 در اعداد او امام بر خطا است و هیچکس با او ندارد باشد بسیار کسی که
 معذور باشد از امام بر مراجع در حق است بر مقتدی که پس استاد
 سرور در مقامیکه معذور از امام نباشد و این فرض ترک میشود
 اگر کسی که مقدم باشد از امام و الله اعلم

باب چهارم در بیان صعوبت بیاز * مسئله ۱۴
 قوی در بیازش حرام است بکلی تکبیر قصر به روم استاد و پیروم
 خواندن قرآن چهارم رکوع و ستم سجده و مراجع حدایتعالی
 در قرآن متحد است بیاز حرام کرد است و ششم تعدد
 کعبه یعنی مستثنی در بیاز مقدور خواندن تسبیح و مراجع پیروی
 صلعم عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنهما تعلیم کرد و فرمود که هرگاه
 محتوای این را یا حدیثی که سیمین بقدر خواندن تسبیح بسیار
 تو تمام میشود پس از حدیث معلوم شد که مستثنی بقدر تسبیح
 قرص است و در آنکه همین شش چیز و نماز فرض است و آنچه
 موایران است پس بتغییر آن واجب است چون خواندن سوره

فاتحه و خواندن سورت دیگر بعد از سورت فاتحه و ترتیب میا
 افعالی که تکرار آن در نماز و مشغول است و قعدا و اونی و خواندن
 تشهد در قعدا و اخیره و خواندن دعائی قنوت در نماز و تروکتی و رات
 زاده در نماز غیبی و قرآنی و غیر خواندن در نمازها و دیگر
 قرآن بجهت در آن خوانده میشود و قرآن با خفا خواندن در نماز
 ها گنجد قرآن با خفا خوانده میشود و قرآن را زینجهت بترک این
 چیزها و سجده نهوا و جب میشود و همین صحیح است و در کتاب
 که این چیزها را شریف شمرده و سبب آن این است که وجوب
 این چیزها بدست ثابت شده است و بعضی از این سنت است
 و آنچه بیان آن در ضمن بیان مایله آید خواهد آمد
 ان شاء الله تعالی * مسمله ۲ * هرگاه شروع کند مصلی
 در نماز تکبیر بگویی و مع تکبیر هر دو دست را بردارد اما
 تکبیر پس آن فرض است چنانچه سابقا بیان آن
 نموده شد و اما دست برداشتن پس آن سنت است زیرا که
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن مواظبت نموده است چنانکه در
 شد که مع تکبیر هر دو دست را بردارد پس آن مرویست
 از ابی یوسف و طحاوی و روح و اما اصح این است که اول

هر دو دست را بردارد و بعد از آن تکبیر بگوید و در آنچه بر داشت
 هر دو دست دلالت میکند بر نفی کبر یا ابرو بر عدايت تعالى و انعطاف
 فکیر را لات میکند بر ثبوت آن مر خدا اینها را را میسند کلمه
 ثبات و ذکر نفی مذکور و معدم باید بود ثبوت مذکور باید
 و است که هر دو دست را باید برداشت تا آن مقدم از کبر هر دو
 که الکشت محاذی هر دو در مد کوش شود و شاقی روح کفست
 کعبه و ارد هر دو دست را تا بی محاذی هر دو کف و صبر یعنی
 اختلاف داشت در برداشتن هر دو دست در تکبیر قنوت و او را
 تکبیرات عید من و تکبیرات تسبیح و دلایل شافعی روح
 این است که ابو حمزه السعیدی روح روايت کرد است که پیغمبر
 صلعم و قتیقه تکبیر میگفت بر میداشت هر دو دست را بر محاذی
 هر دو منکب مبارک خود و دلایل علماي ما این است که در اول
 این خنجر و بر این عازب و انس رض و این کراة الله که
 پیغمبر صلعم و قتیقه تکبیر میگفت بر میداشت هر دو دست
 مبارک را تا بی محاذی و در نه خود بر این ایستاده بر داشت
 هر دو دست برای اعلام اجتماعت و آن نمی بود مگر بر داشت
 هر دو دست تا هر دو را بر کوش و حدیثی که روایت کرده است

آن را شافع رح محمول است بر حالت عذر * مسئله ۳ *

زن را باید که در وقت تکبیر هود را دست را بزدارد تا به صافی
 هود و متکب خود و صحن صحیح است چه آن موجب ستر است و ز
 حت او * مسئله ۴ * اگر کسی بگوید یا الله اکبر یا الله اجد یا
 الله اعظم یا الرحمن اکبر یا لا اله الا الله بشکوی یا سوای آن
 اسباب خدا ایتعالی پس این جایز است نزد این تکلیف رح و متکب
 و ابویوسف رح گفتست که اگر آن گفتن لفظ الله اکبر را میداند
 پس جایز نیست ویرا مثل این که بگوید الله اکبر یا الله الاکبر یا
 الله کبریا الله الکبیر و شافع رح گفتست که جایز
 نیست مگر الله اکبر یا الله الاکبر و امام مالک رح گفتست
 که جایز نیست مگر الله اکبر زیرا چه همین منقول است
 و شافع رح میگوید که لفظ الله اکبر فلا تسمی کند بر ثنائی خدا ایتعالی
 بر وجه مبالغ پس آن قایم مع لفظ الله الاکبر خواه شد و ابویوسف
 رح میگوید که لفظ الله اکبر و الله الکبیر هر دو بمعنی بر این است
 و من جایز نیست در حق کسی که میداند این الفاظ را بگوید
 و الفاظ بخلاف کسی که نمیداند آن را چه ویم اینجا است که
 بشکوی بلفظ دیگر را که هلاکت میکند بر بزرگی خدا ایتعالی چون

لَعَنَ اللَّهُ أَجَلَ وَخَيْرَهُ كَمَا مَدَّ كُورَيْشٌ وَدَلِيلُ طَرَفَيْنِ رَحِ اِیْسَی اسْتِ كِه لَعَنَ
تَكْبِيرِ دَرْ لَعَنَتِ بِمَعْنَى تَعْظِيمِ اِیْسَی وَ اِیْنِجَهی حَاصِلِ اِسْتِ اِمْرِ اِلْعَاظِ كِه
مَذْكُورِ شَد * مَسْئَلَه ۵ * اِكْرَمَا وید كِه اِفْطِ اِسْمِ فِقْطِ وَ سَتَوَا اِیْ اَنْ
اَكْبَرِ مَ اِیْنِ اَنْ خَم نَ اَنْ سَتَوَا اِسْمِ مُحَمَّدِ رَحِ مَبَا دِد كِه دَرْ سَتَوَا اِسْمِ
اِفْتِاحِ اِیْ اِزِ اِیْ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
تَعْظِيمِ حَاصِلِ مِیْشُورِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
بَا وَفَتْ اِوِ دَفْقِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
وَ اِمَامِ اِوِ حَقِیْقَه رَحِ مِیْگُود كِه دَرْ سَتَوَا اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
مُتَحَقِّقِ مِیْشُود * مَسْئَلَه ۶ * اِكْرَمَا اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
فَارِسی بَاسْطُورِ كِه یَا كُودِ حِدَا اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
وَ اِوِ اِلْدِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
فَارِسی یَا كُودِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
هَرِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
یَكُنِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
پَسِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
نِیْزِ وَ دَلِیلِ صَاحِبِی رَحِ اِیْسَی اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ
چِنَا نِجَه دِلَالَتِ مِیْكَندِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ اِسْمِ

بخوانند بود مگر در حق کسی که قادر نباشد بزبان عربی پس در
 وقت اراکتها نهاده میشود یعنی قرآن لهذا جایز است
 و هر آنگاه بزبان فارسی قرآن بخوانند چنانچه هر که قادر
 نباشد همراهی رکوع و سجود اکتفا می نماید با آنها بجز آنکه
 بخوانند چه آن ذکر است و ذکر خدا بهر زبان حاصل میشود و دلیل
 بر اینست که قرآن اسم معنی است نه اسم نظم عبارت
 زیرا چه خدا ایتعالی در شان قرآن میگوید که آن مذکور است و در
 رویش پندها که عبارت است از تورات و انجیل و غیره و
 معلوم شد که در تورات و انجیل قرآن بزبان عبری مذکور نیست
 و معنی و مضمون قرآن در آن مذکور است پس معلوم شد
 که قرآن اسم معنی است نه اسم نظم عبارت پس قرآن عبارت
 است از معنی و مضمون و تعبیر آن بزبان فارسی ممکن است و در این صورت
 قرآن یافته میشود لهذا خواندن قرآن بزبان فارسی جایز است
 هر کسی را که هر خواندن قرآن بزبان عربی قادر نیست و یکی باید دانست
 که اگر کسی بزبان فارسی قرآن بخواند گناه کار نیست و نزد
 درج قرآن مخالف سنت متواتر است * مسبب الله * باید دانست
 که چنانچه جایز است نزد ائمه مجتهدین خواندن قرآن بزبان فارسی

شب بخت من حاضر است و ادبش مهر زمان سوا می ریزد و قاری فارسی میخواند
 صحیح است بداهه اولیکه مذکور شد چه معنی محذرات نیست و
 بسبب اختلاف زبان و ادب است که اختلاف بیان این معنی
 و بیان صاحب روح در این است که قرائت قرآن بر قاری معتبر است
 یا نه اما هر قساصی بر اختلاف نیست بلکه نزد صاحب روح نیز
 قیاسی نیست و چه اگر مع خواندن قرآن مزمان فارسی
 قرآن عربی نیز بخواند نماز درست میشود و باید دانست که
 هر یک که امام ابوحنیفه روح از قول یحیی و مدح کرده است پس قول
 صاحب روح قبلاً در این اعتبار است باید دانست که هر
 خواندن خطبه و تشهد بقاری نیز اختلاف است و را از آن
 تعارف و عادت معتبر است * ^ع ^ع ^ع * اگر شروع کند کسی
 با زرا یا بنطور که بگوید یا الله اکبر اللهم اغفر لی بگو بدین ای حایز
 نیست و مراحمه کلیمه اللهم اغفر لی و لا انت میکنند بر حاجت متکلم
 و لا انت آتی بر تعظیم حد الحس نیست و اگر بگوید اللهم فقط پس
 در این صورت اختلاف است بعضی گفته اند که این حایر است
 ویرا چه معنی آن یا الله است و بعضی گفته اند که حایز نیست
 ویرا چه معنی آن یا الله امنا به خیر است اعنی قصد خیر کن یا من

و این سوال است پس جایز نخواهند شد مانند اللهم اغفر لی
 و جسته ۹ * مصلی را باید که بعد از تکبیر تعذیریه دست
 راست را بردست چپ بگذارد زیر ناقب و بر آنچه پیشتر صلعم فرموده است
 که از جمله سنت این است که بگذارد دست راست را بر دست چپ و بر
 انانقب و در مذهب امام مالک روح دست بگذارد آشفته نه و میگذارد
 و در مذهب امام شافعی روح دست راست را بر دست چپ
 و آلفی بسته و هیچ حدیث حجت است بر آن نه و برای اینکه
 بدان دستها زیر ناقب نزدیگر است بسوی تعظیم و باید دانست
 که دست بردست نهان سنت است نزد شیخین روح در هر قیامیکه
 در آن ذکر مستنون است و در هر قیامیکه در آن ذکر مستنون نیست پس
 دست بردست نهان در آن سنت نیست و هیچ صحیح است پس دست بر
 دست نهاده خواهد شد در حالت خواندن ثناء و دعای قنوت و نیاز جزا
 و دست بردست نهاده نخواهد شد در حالت قنوت و میان تکبیرات عیدین
 زیرا چه در آن ذکر مستنون نیست و بعد از نهان دست راست
 بردست چپ زیر قنات بشکویید سبحانک اللهم و بعد ک
 و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک و این را ثنا میگویند
 مرویست که ای یوسف روح میگوید که مصلی بعد از سبحانک اللهم

بختوانند و جهت و حمی للدی فطر السموات و الارض حتیة و اما انما
 من المسرکین ان صلاتن و نسکی و معیای و معایین للہ و منہ
 ملعالمین لا شوبکدہ و مذکک امرت ان یاسی الیسا لیس و یجہت ا بکد
 ان علی و من سر و یست ککد یبعم و یصلعم میبکد ایدک ایدک ایدک ایدک
 حتر کمن و ح ایست ککد ایست و فی روایت ککد ایست ککد ایست
 معلوم و قتیکه شروع میگرد در فہار تکبیر میبکد و میبکد و اندک و بحاکم
 اللهم و یبکد ک الی آخره و بر آن زیاده نمیگرد و در او حدیثیکم
 و رایت کرد اسب آن را ابو یوسف و روح مصیولاست بر بہارت ککد
 و حدیثیکم ککد در احادیث مشہورہ مد کور نیست پس در نہار ہای
 حرم آن درین آیت صبر و نیست قالرضی اولی این است کہ آیت
 ای و جهت و حمی للدی فطر السموات و الارض و ایستوار تکبیر
 بتصر لہم بختوانند قانیت بہار تان متصل سرد و شمس صحیح
 است و بعد از خواندن سبحانک اللهم و یبکد ک الی آخره
 استعاذہ بہاید بحد ای تعالی ار شیطان الرجیم و راجہ خدا تعالی
 در قرآن محکم فرمود است کہ هر کس کہ قرآن بخواند اعنی
 ارادہ آن نماید پس استعاذہ بہاید بحد ای تعالی ار شیطان
 الرجیم اعنی بخواند من الشیطان الرجیم یا استغفر یا

چنانچه انوقت بسم الله من السیطان الرجیم تهی گردد
 و نیز مریست از امیختن روح که با مد که در اول هر رکعت بسم الله
 بخواند برای احتیاط از پراختن اخطای علمی است
 و در این که بسم الله آیه است از هر سوره و صاحب روح گفته اند
 که در اول هر رکعت بسم الله یا مد خواند و میل سوره فاتحه و میانی
 سوره که ضم نبوده میشود بآن بسم الله نباید خواند مگر نذر
 مخفی روح چه اگر مخفی که میان فاتحه و سوره بسم الله
 باید خوانده و نه پس از هر یک که ران قرآن پس حنا است
 * پس بسم الله || بعد از آن بسم الله سوره فاتحه بخواند و ضم کند
 بآن سوره دیگر را یا سه آیه را از هر سوره که خواهد و باید دانست
 که خواندن سوره فاتحه یکی نه نیست نزد علمای ما و هر چند ضم سوره
 و شافعی روح میگوید که خواندن سوره فاتحه یکی نه است و امام
 ما آنکه روح میگوید که ضم سوره فاتحه یکی نه است و دلیل شافعی
 روح این است که هر چند هر صلعم فرمود است که هر متعین نه سوره
 دیگر سوره فاتحه و دلیل امام ما آنکه هر صلعم که پیغمبر صلعم
 فرمود است که نه از متعین نه سوره فاتحه مع یک سوره
 دیگر و دلیل علمای ما این است که بعد از ایتعالی روح در قرآن مجید

فرموده است که بخوانید آنچه میسر شود از قرآن پس از این
 به معلوم شد که خواندن مطلق قرآن در نماز فرض است
 و تخفیف سوره فاتحه و ضم سوره دیگر بآن فرض نیست
 و زیاده کردن فرضیت این چیزها بنا بر حدیث‌های مذکوره جایز نیست
 زیرا چه آن حدیثها حدیث اتحاد است و لیکن عمل کرده‌ان بر حدیث
 اتحاد واجب است لهذا علمای ما گفته‌اند که خواندن سوره
 فاتحه و ضم سوره دیگر بآن واجب است و در نماز فرض
 * پس سوره ۱۲ * و تیکه امام بگوید و لا الضالین باید که بگوید آمین
 بوجه چنین مقتدی نیز بگوید آمین زیرا چه پیشتر صلعم فرموده است
 که هرگاه امام آمین بگوید شما هم آمین بگوئید و نزد مالک
 بوجه هرگاه امام و لا الضالین گوید صرف مقتدی آمین بگوید نه امام
 زیرا چه پیشتر صلعم فرموده است که هرگاه بگوید امام و لا الضالین
 بگوید شما هم آمین و این بدلت میکند بر تفسیر احادیث
 عدم شرکت امام با مقتدی در آمین گفتن و جواب آن این است
 که او صلعم در آخر هر حدیث فرموده است که امام بگوید آمین
 پس شیعه نسبت در حدیث مذکور نمود و لیکن باید که امام و مقتدی
 آمین باخفا بگویند بجهت حدیثی که سابق مذکور شد از ابن مسعود

برضای بجهت آنکه کلیه دعا است و اسل در دعا ایست که با خدا
 خوانده شود و باید دانست که دعای آمین بگوید و بگوید
 رواست و لیکن تشدید میم خطا است * و مستعمله ۳۰۱۱ بعد
 از خواندن سوره فاتحه و ضم سوره دیگر تکبیر بگوید و
 رکوع کند و باید که در تکبیر هر سه از الة اکبر و یا اکبر من
 بخواند زیرا چه اول خطا است از روی دین بجهت آنکه
 استلزام است و دلالت میکند بر اینکه ما کلمه را اشتباه است
 در کبریاى خداى تعالى و آن کفر است لهذا انما الله فاسد
 میشود و اگر بعد از آن که رکود کرده و خطا است از روی لغت
 لهذا ما شیخ شرح گفته اند که اگر خدا نماید بر ما اکبر و یا اکبر
 تحریف نموده از معنی آنکه ما شیخ تمام تصحیح نموده باید که در رکوع بگوید
 هر دو رکعت هر دو رکعت و اگر از آنجا که این دو رکعت و کشفه
 دارد آنکه شش آیات دست را از آنجا که بیاید بطلیم بآنس رض بطلیم
 فرموده است و یا لایلا ذالجلال کما قیل الحمد لله انی است که شهادت
 ندارد آنکه شهادت را مگر در حالت رکوع قایلیم که قادر شود بنگرستن
 زانو ها و مضموم که از آنکه شهادت را مگر در حالت سجده و در
 نماز را بگوید و سجده بگوید که از آنکه شهادت را بگوید در حالت سجده

چنانچه عبادت است و باید دانست که در حالت رکوع باید که سر
 بنود را بلند نهارد و نه بپشت و پشت را هموار کند بطوریکه
 اگر قدمی بر از آب بر پشت او بگذارد قبح نیفتد و
 آب نیز بر وزیر اچده پیغمبر صلعم در حالت رکوع پشت و سر
 مبارک خود را بپشتی صفت میدهد داشت * مسند ۱۴ * باید که
 بصلی در حالت رکوع کلیه سبحان ربی العظیم سه بار بگوید
 و این ادنی است چه در جه پست آمده است که هر که رکوع کند
 باید که در حالت رکوع سبحان ربی العظیم سه بار بگوید و
 این ادنی است اقل در جه جمع است و بعد از آن سر از
 رکوع بردارد و بگوید سبحان الله لی حمده اگر او امام است و
 اگر مقتدیست ربنا لک الحمد بگوید و این را امام نهیگوید
 نزد ائمه کثیفه روح و صاحبی روح گفته اند که باید که امام نیز
 بگوید یا هستی بجهت آنکه ابوهریره رضی روایت کرده است
 که پیغمبر صلعم این هردو ذکر را می گفت و بجهت آنکه امام
 هرگاه میگوید سبحان الله لی حمده پس او ترغیب میدهد
 مردم را با اینکه حمده خدا بگوید پس باید که خود فراموش
 نکند و دلیل امام! بیستینفرد روح یکی این است که پیغمبر صلعم

فرمود است که در هر کاه امام بگوید سبح الله لی حیة پس
 بگویند مقتدیان و بنالک العید و این حدیث دلالت میکند بر
 اینکه شرکت در امت میان امام و مقتدی بلیکته موهر یکی را ذکر
 علیحدّه است لهذا مقتدی سبح الله لی حیة نه بگوید و بر د
 علمای مسلمان در خلاف قول تافه روح دوم این است
 که اکثر اقسام بمالک العید بگویند پس این گفتن اوراق
 میسر و بعد از گفتن مقتدیان کلیه بمالک العید را و این
 مصالح وضع امامت است چه وضع امامت بر این وجه است
 که هر قول و فعل امام مقدم واقع شود از فعل و قول مقتدی و
 حدیث این هر سه در حد آورده اند و امر اجماعی روح معهود
 است بر حالت انرا اعمی منفرد که نه امام است و نه مقتدی
 پس او هر دو میکند و همین اصح است اگر چه در ویست که
 منفرد اکتفا بگوید بر سبح الله لی حیة و بر ویست که منفرد
 بگوید بگوید و بنالک العید و جواب از دلیل دوم صاحب من
 روح این است که امام هر کاه ترغیب داد غیر و ابیحد حدایتعالی
 پس بگوید و نیز حید کرد و روی معنی پس لازم نمی آید که
 او خود را موشی کند آرا * مسئله ۱۵ * بعد از برداشتن

سرازم رکوع هرگاه درست استاده شود پیش باید که بعد از آن
تکبیر بگوید و برای سجده رود ولیکن باید دانست که این
استاده شدن بعد از رکوع که آن را قومه میگویند فرض نیست
نزد ائمه اربعه و سجده رخ و همچنین نشستن میان دو سجده
که آنرا جلسه میگویند و همچنین طاعت نیست در حالت رکوع
و سجده و ابویوسف رح میگوید که این همه فرض است و همین
قول شافعی رح است زیرا چه هرگاه اعرابی نزد پیغمبر صلعم آمد و
نہا زبنتہ دل تمام شکذازد و رعایت قومه و جاسز و طمانین
نگر و پیش پیغمبر صلعم با و فرمود که استاده شو و باز آنرا که
بند استیکه تونہا نکرده و دلیل طریقین رح این است که رکوع
عبارت است از ائمتنا اخسی محمدی و سجده عبارت است از
نہا دن پیشانی بر روی زمین پس ادنی مرتبه آن فرض خواهد
شد و همچنین اتقالہ امر رکوع و سجده اول فعل مقصود نیست
پس آن فرض نخواهد شد و بسبب نقصان قومه و جلسه و
طمانینست در رکوع و سجود حقیقت نماز باطل نمیشود
لہذا پیغمبر صلعم در آخر حدیث مذکور با اعرابی مذکور
فرمود کہ هر قدر کہ نقصان شود از این چیزها ناقص میشود نہا

قدوس بن: بمشیر صلح این نماز را نماز ناقص نام نهاد پس
 میفرماید: هر که در مجلس لقضاء چنین امری مذکور حقیقتاً نماز
 بناطل نمیشود و اینک ناقص میگوید باید دانست که قومی
 و جلسه نزد طوفین روح منت است و هیچ بنی طهائیل و رکوع و سجده
 منت است بنا بر تکذیب و جراحی روح و واجب است بنا بر تکذیب
 گریخی روح حتی که اگر بسو و ترک کند آن را متصلی سجده سهو و
 واجبه میشود نزد گریخی روح * مسئله ۱۴ * باید که در حالت
 سجده مرده گفت: «خود را بر زمین گذارد و اعتقاد نماید بر آن
 هر چه را بدین حکم بر غلبه حکایت نموده است و نیاز به غیر صلعم در حالت
 سجده و باید که مصلی روح خود را میانه هر دو کف دست بگذارد
 و هر دو کف دست را مقابل هر دو شکم خود بگذارد بجهت آنکه
 فروست که پیغمبر صلعم چنین کرده است و نیز باید که پیشانی
 و بینی هر دو بر روی زمین نهاده و زیر آنچه پیغمبر صلعم همیشه
 همین طور سجده کرده است پس اکثر اکتفا نماید بر یکی از آن
 دو عضو جایز است نزد ابی حنیفه روح و صاحبین روح گفته اند که اکتفا
 بر بینی جایز نیست مگر بسبب عذر آنکه مانع باشد از زیاده
 پس بنا بر این روایت از ابی حنیفه روح نیز مطابق صاحبین روح

است و دلیل آن چنین روح این است که پیغمبر صلعم فرمود است که خدا یقیناً ای
 را مرگ داده است مرا باینکه سجده نه ایم بر شفت عضو و شمار کرد یکی
 از آن چهارم دلیل اینست که در حدیث مذکور
 یفا بر روایت مشهور بجای چپ و وجه مذکور است و بسبب نهادن
 بعضی از اجزای روی هر زمین سجده متعطف میشود چه نهادن
 جمیع آن متعذر است ولیکن در آن وقت مستثنا است باجماع
 و در حالت سجده نهادن هر دو دست و هر دو زانو سنت است نزد
 علمای ما چه سجده متعطف میشود بدو این و اما آنها که
 هر دو قدم پس آن شرط سجده است چنانچه ذکر کرده است آن را
 قدوری روح ^{۱۷} منبسطه ^{۱۸} در سجده گفته که معنی هر یک ستار
 شده یا بر معنی آنرا جزای جامه بخود جایز است زیرا چه پیغمبر صلعم
 کتکاهی سجده کرده است بر پیچ دستار خود و کتکاهی بر بعضی
 اجزای جامه خود ^{۱۹} منبسطه ^{۲۰} در حالت سجده باید که شرعاً و
 لازمی خود را دور دارد از هر چیزی و ملوئی خود را برادر داشته و صلعم
 چنین فرموده است و هر چنان در آن راه شکم خود را از هر چیزی آن نحوه
 زبر آنچه پیغمبر صلعم در حالت سجده چون عمل میکند حتی که اگر
 جانوری میخواست که از میان او دست آورد سرور صلعم بگذاشت

می توانست که نگذرد و بعضی گفته اند که اگر مصلی در محض با سجد
و سبب دوم داستی دوبار و از بهلواید ارسد بغیر او پس حایر است
و مرا که در و دادند از اینها * مسئله ۱۴ * در حالت سجده
باشد که انکسار هر دو ای خود را متوجه کند بسوی قبله و راجع
پیشتر صلعم فرمود است و تمیز میدهد و میکند مومن سجده میکند
هر عضو او پس باید که اعضای خود را متوجه کند بسوی قبله هر قدر
که تواند * مسئله ۱۵ * باید که در حالت سجده سجدان روی الاطم
سه بازگویند و این ادنی است و راجع هر چندین جنس آمد است
و اگر در رکوع و سجود نماز ارسد بار تسبیح بگوید پس آن
مستحب است ولیکن باید که رعایت حدود طاق نماید اجتناب
از بار بخت بار یا سه بار بگوید و راجع پیشتر صلعم حتم میکند
بعد طاق پس اگر مصلی امام باشد باید که آنقدر زیاده نکند
که موجب ملاله مقتدیان شود تا این ملالت موجب قسوت آنها گردد
و بعد از آن باشد آنست که گفتی تسبیح در رکوع و سجود سبب
است و راجع در نقص آمد است که رکوع کنید و سجده کنید
و این شامل نیست بر تسبیح را در رکوع او سجود پس بر ما که کرده
تسود بر نص * مسئله ۱۶ * در حالت سجده باید که بچسباند

دستهای خود را بعد از احوای خود و هیچکدام بیست و سه بار و شکم خود
 بر آفرانهای خود چه این موجب ستر است در حق او ^ع مستند ^ع است
 مصای هرگاه بجا آورد سجده اول را بطور مذکور سر از
 سجده بردارد و تکبیر بگوید و درست نشیند با طیانیت و
 بعد از آن تکبیر بگوید و سجده دوم بجا آرد بطور مذکور
 اما درست نشستن با طیانیت میان دو سجده فرض نیست نزد
 طریقین روح چنانچه سابق مذکور شد ولیکن سر از سجده
 برداشتن ضروری است تا سجده دوم متعقب شود و فقها اختلاف
 نموده اند در اینکه چه مقدار سر برداشتن ضروری است و اصح
 این است که اگر آنقدر سر بردارد که قریب سجده
 باشد جایز نمیشود و سجده دوم چه درین حالت باشد شهرده
 میشود و اگر آنقدر سر بردارد که قریب نشستن شود جایز
 است چه او در این هنگام چنانچه شهرده میشود پس سجده
 دوم متعقب خواهد شد و هرگاه سجده دوم بجا آرد
 بطور مذکور سر از سجده بردارد و تکبیر بگوید و برخیزد برای
 رکعت دوم بی آنکه بد نشیند و هم برای استناد به رکعت
 تکبیر بر زمین نکند و شافعی روح گفتست که بعد از سجده دوم جالس

'حقیقت نماید و بعد از آن هر دو دست تکیه بر زمین نموده بر زمین
 صحبت آن یکدیگر بر صلح و حسن کرد است و دلیل علیای ما این است
 که اگر هر یک از این روایت کرد است که هر دو صلح بعد از سجده
 دوم بر میخاست می آن یکدیگر می نشست و می آن یکدیگر می کرد و در این
 ایضا شافعی روایت کرده است پس آن منقول است بر حالت
 پدید و در این آن جلسه ها در جلسه استراحت است و نیاز برای
 استراحت موضوع بهیچ * مسئله ۳۱ * بعد از مراجعت برای
 رکعت دوم در رکعت دوم چنان عمل نمایند که در رکعت اول بوده
 است و کسی اینقدر فریاد است که در رکعت دوم ثبات و توفیق
 بخواند و مراجعت این هر دو مشروط بهیچ در میان هر یک
 مکنار * مسئله ۳۲ * مصلی را نباید که هر دو در میان بردارد مگر
 در تکبیر و در رکعت اول پس هر یک از این دو شافعی روایت میگوید
 که بعد از قرائت تکبیر میگوید و خود دست را بردارد تا به سجده هر دو
 ممکن رکوع کند و شیخین هر کس را رکوع بردارد دستها
 بردارد تا به یکبار بر آنچه هدایت بن عمر رضی روایت کرده
 است که بهیچ بر صانع و دستها بر می داشت و تکیه رکوع می کرد
 و در تکیه سر را رکوع بر می داشت و دلیل علیای ما این است

که بجهت صلعم فرمود است که «ستپا برداشته نمیشود مگر در وقت
موضع یکی در تکبیر تحریریه و دوم در تکبیر قنوت و سیوم در تکبیرات
چندین و چهار موضع دیگر در حج بیان فرموده و حدیثیکه دلالت
گرفته است بان شافعی روح آن محمول است بر اینست که هرگاه
منقول است از این زیبررض * مسأله ۲۵ * هرگاه که دوم
در رکع برپا رود از سجده دوم به نشیند باین کیفیت که فرش
کند پای چپ را بر آن نشیند و پای راست را استاده دارد و انگشتی
آن را متوجه کرده اند بسوی قیبه زیرا چه عایشه صدیقہ رض روایت
کرده است که بجهت صلعم باین کیفیت می نشست در نماز و باید
دانست که این نشستن را ائمه اولی می نایند * مسأله ۲۶ *
هرگاه که از پای باید که هر دو دست خود را بر هر دو پا نهاد و انگشتی
هر دو دست را هموار گذارد و تشهد بخواند و این معنی مرویست در
حدیث و ایضا رض و از آن جهت که در هر دو انگشتان هر دو
دست متوجه گردانیدن آن بسوی قیبه است پس اگر مصلحتی
باشد باید که نشسته بر سرین چپ و بر آن هر دو پای خود را از
جانب راست چه نماید طور نشستن موجب ستر است و حق او نباید
دانست که تشهد این است که یگوید التکلیات لله والصلوات

والتحيات والسلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته (السلام
 علينا وعليه) وعباد الله الصالحين شهد ان لا اله الا الله واشهد ان
 محمد عبده ورسوله واین تشهد عبد الله این مسعود رضی است
 چه او رضی گفتست که شکر حق رسول صلعم دست مزار آموزانید مزار
 تشهد چنانکه می آموزانید هر اسوره از قرآن و فرموده ها و التحيات
 لله تا آخر و عمل بای این نزد علی ای ما اولی است از تشهد عبد الله
 این هجاس رضی و آن این است که بگویند التحيات المباركات
 الصلوات والتحيات لله سلام عليك ايها النبي ورحمة الله
 وبركاته سلام علينا وعليه عباد الله الصالحين شهد ان لا اله الا
 الله واشهد ان محمد ارسل الله زيرا چه در حدیث مروی از این
 مسعود رضی ضیعفه امر اعني بگویم ذکر راحت و اقل درجه امر استجاب
 ما موبه است و نیز مذکور است در ان القلام استغراق باز یاد تری
 و او که برای تجدید کلام است چنانکه در قسم و کوفتی بدست
 تاکید تعلیم است * مسلسل ۲۷ * در قعده اولی زیاده از تشهد
 نخواند زیرا چه این مسعود رضی گفتست که پیغمبر صلعم تعلیم تشهد کرد
 برادر و مستان باز و هم در آخر نماز اما در وسط نماز پس بعد از
 خواندن تشهد برخاست و چیزی زیاده نخواند بر آن و اما در آخر

۱۰. پس بعد از تشهد دعا کرد برای خود یا آنچه خواست
 مسئله ۲۸ باید که مصلی در دو رکعت اخیر سوره فاتحه
 بخواند فقط زیرا چه ابقیانه رض و ایت کرد است که به غیر صلعم
 در دو رکعت اخیر سوره فاتحه و قیام خواند است و این افضل است بقرض
 و همین است صحیح زیرا چه قراة قرآن فرض نیست مگر در دو رکعت
 پنیا بر وجهیکه بیان آن خواهد آمد با نشیاء الله تعالی
 مسئله ۲۹ بعد از اتمام نماز بنشیند و بی نشستن راقعه
 بخواند و پیش و پشت و کیفیت آن همانست که در بقعه اولی بیان
 نموده شد از جدید و دلیل و عیایشه رخص و زیرا چه این نوع جاسه
 قیامت شاقب است بر بدن پس اولی بود از ترک که میل کرده است
 به سوی آن و بلکه روح و چند یثیکه در بانب قورن نبی صلعم مروست
 و تضعیف آن گردا بست طحاوی رح یا آنکه مکه پول است بر حالت کبر
 و در این قعه نیز تشهد بخواند و باید دانست که خواندن تشهد
 واجب است بقرض و بعد از تشهد درود بخواند و این نیز فرض
 نیست و شافعی رح میگوید که هر دو فرض است و دلیل علی ای ما
 این است که به غیر صلعم فرمود است که هر کجا بخوانی تشهد و یا
 بنشینی به خدا بخواندن تشهد پس تمام شد تا از توافقی خواهی

نیز خبری بر خیر و اگر حواشی نشسته مانده نشسته یا شای پس از این حدیث
 که در آن تعلیف تمامت فرض بیکی از دو امر است معلوم شد که
 خواندن تشهد و درود فرض نیست پس آنچه مقتضای امر بود
 حاصل شد و لغت فرض کرد و حدیث مروی از ابن مسعود درین باب
 تشهد مذکور است به معنی تقدیر است بدو ال باید که در دو خواندن
 پیغمبر صلعم در نماز فرض باشد چنانچه شافعی رح باین قایل
 است زیرا که حقیقتاً در قرآن مجید باین امر نبوده است و مقتضای
 امر این است که در دو خواندن پیغمبر صلعم فرض باشد ولیکن
 بیرون نماز فرض نیست پس فرض و راست که در نماز فرض باشد
 جواب این مسلم نیست که آن بیرون نماز فرض نیست بلکه خواندن
 درود پیغمبر صلعم بیرون نماز واجب است و در تهمیه
 یک مرتبه چنانچه گفتست این را اگر خوی رح یاد هر وقت که
 نام پیغمبر صلعم مذکور شود و این مختار طهارت رح است
 * مسند * ۳ * بعد از خواندن درود باید که دعا کند
 بالفاظیکه شاید الفاظ قرآن باشد یا مناسب دعا های منقول
 باشند زیرا که پیغمبر صلعم باین مسعود رض آخر مود است که
 احتیاجی برای خود دعا یکبار پسند خاطر تو باشد * مسند * ۳ *

برعا نكند بچیزيكه مشايه كلام انسان باشد چه اگر دعا كند
 ميچيزيكه مشايه كلام آنست نماز قاسد ميشود و لېذا بايد كه
 بخواند دعا كييكه منقول است چه در آن احتمال قساد نماز
 نيست و بايد دانست كه فرق ميان دعا كييكه مشايه است بكلام
 انسان و دعا كييكه مشايه نيست يان اين است كه دعا كييكه
 سوال آن از انسان ممكن است چون اللهم زواجني فلانة مثلا
 پس اين دعا مشايه بكلام انسان است و دعا كييكه سوال آن از
 انسان ممكن نيست چون اللهم اغفر لي پس اين دعا مشايه نيست
 بكلام انسان و اللهم ارزقني از قبيل اول است و هيمن صبحي
 است زير اچه در منتهى وره گفته ميشود رزق داد قلان امير لشكر
 خود را * مسلسل ۳۲۲ * بعد از خواندن تشهد و غيره كه
 مذكور شد بايد كه سلام بكويده بجانب راست و بگويده
 السلام عليكم ورحمة الله وهدى سبيلنا بجانب چپ بگويده زير اچه
 پنجبار صلعم بسلام ميگفت بجانب راست حتي كه ميديدند
 مقتديان نور خيسار كه راست او را و الهي چنين سلام ميگفت
 بجانب چپ حتي كه ميديدند مقتديان يان بآن نور خيسار چپ
 او را * مسلسل ۳۳۳ * بايد كه نيت كند در جانب راست سلام بفرماید

کسانی که در آن جانب اند از مردان و زنان و فرشتگان
و همچنین در جانب چپ تا ثواب آن حاصل شود زیرا که پیغمبر
صلعم فرمود است که اعتبار هبل به نیت است و باید دانست که
در زمانه ما زنان را نیت نباید کردند و کسانی که شریک
نیستند در قباله رضی الله عنهم صحیح است و بر اجد خطاب
سلام حق آنکسان است که حاضر و شریک اند در نماز
* مسأله ۳۴ * ملندی را باید که امام را نیز نیت کند
بسلام ولیکن اگر امام حاضر است او یا نیت کند او را در
همان حالت و اگر در جانب چپ یا سه نیت کند او را در پنجانب
و اگر امام مقابل روی او باشد پس در صورت ابویستفاح
گفتست که نیت کند او را هر جا که است زیرا که چنانچه است
تر جمیع میدارد و هر دو روح گفتست که در صورت نیت کند او را
در هر دو جانب و دیگر روایت از ابی جعفر روح نیز شریف است
و بر اجد امام را در صورت هر دو جانب نصیب است
* مسأله ۳۵ * مصلی پیغمبر صلیت سلام کند در هر دو جانب
فرشتگان را که همراه وی اند زیرا که هر دو آنجا کسی همراه
از نیست * مسأله ۳۶ * در نیت کردن فرشتگان تعبیر

فصل پنجم در بیان آنکه آیا باید گفت که تسبیح و تهنیت واجب است یا نه
بسیار تعیین عدد نباید کرد تا سلام شامل شود و مرجع جمع آنها را
هر قدر که باشد پس این مسئله ما فتد مسئله ایان یا نبیا علیهم
السلام بود * مسئله ۳۷ * لفظ السلام علیکم گفتن واجب
است نزد علمای ما و فرض نیست و شافعی رح میگوید که فرض
است زیرا چه پیغمبر علیه السلام فرمود است که تحریریه نهان
تکبیر است و تحلیل آن اغنی بیرون آمدن از آن بسلام
است و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلیع باین مسعوده رض
فرمود که هرگاه توام کردی ثواب تشهد را یا نشیمنی ثوابه و آن
پس نیاز تو تمام شد و اگر خواهی که نشیمنی بنشین و اگر خواهی
نیز خیزی بر خیزی و این تعبیر و لالت میکنند که لفظ السلام نه فرض
گست و نه واجب ولیکن حکم بوجوب نبوده شد بنا بر آنچه
شافعی رح روایت کرده است بجهت احتیاط و اما غرضیت بان
ثابت نمیشود والد اعلم

فصل در بیان قرائت در نماز * مسئله ۱ * در نماز
شجره در دو رکعت اول از نماز مغرب و عشا ایام را لازم است
بیک قرآن بجهت بخواند و هم یاقی رکعتهای مغرب و عشا سورۃ

فائده ساحفها خواهد و بر آنچه چنین بنقل متواتر آمده است
 * مسئله ۲ * متعذر محتمل است اگر بخواهد بجهت
 خواهد و خود بنمود و بر آنچه او امام خود است و اگر خواهد
 یا حاکم خواهد و بر آنچه کسی مقتدی او نیست تا بنمود قراة و یا
 و اما فصل در حجت او و جهراست تا بهای بصورت حیات ادا شود
 * مسئله ۳ * در لباس طهر و عصر امام لازم است که
 قرآن یا حاکم خواهد اگر چه در عرفات باشد و بر آنچه بهیچ
 صلعم برمود است بهای یک در و در گذارده میسود و بپای است
 اعمی در آن قراة بجهت نیست و امام مالک در کفست که در
 لباس طهر و عصر که در عرفات گذارده میسود قراة بجهت است
 و حدیث مذکور حجت است بر او * مسئله ۴ * در نیاز
 عیدین و نیاز جمعه قراة قرآن بجهت است و بر آنچه جنس آمد
 است بنقل متواتر * مسئله ۵ * در نیاز نقل که هر روز
 گذارده میسود قراة یا حاکم است و در سبب مطلبی متعذر و مختار
 است اگر خواهد یا حاکم بخواند و اگر خواهد بجهت بخواند بقیاس
 نیاز در حق او و بر آنچه نقل میگوید قرض است پس تابع قرض باشد
 و این فصل است در حق مرفر و بر امام حهر واجب است که در

چنانچه در این باب * مسئله ۴ * اثر فوت شود نیاز به شاقضا
 نباید آنرا بعد از طلوع آفتاب پس اگر قضا نبوده شود بجای اعت
 باید که قراة بجهت بخواند امام چنانچه قراة بجهت بخوانده بود
 پیغمبر صلعم و قتی که بجای اعت قضا کرده بود نیاز از فجر را بعد از طلوع
 آفتاب در صبح ایلة النعیس پس اگر مصلی تنها قضا کند نیاز به شاقضا
 پس لازم است که قراة با خفا بخواند و مخفی نیست میان چهار
 و اخفا و همین صحیح است زیرا چه قراة بجهت نیست مگر در صورت
 یکی در صورت جماعت و در صورت چهار واجب است و در صورت
 سویتیکه منفرد تنها نیاز از اداناید و وقت و در صورت چهار
 واجب نیست بلکه منفرد مذکور مختار است * مسئله ۷ * اگر
 شخصی در دو رکعت اول از نیانی عشاء سوره انرا قرآن خواند و سوره
 فاتحه نخواند پس باید که اعاده نکند آنرا در دو رکعت اخیر در ای
 قضا و اگر در دو رکعت اول سوره فاتحه خواند و ضم سوره
 نکند یا نه پس در دو رکعت اخیر باید که سوره ضم کند یا
 سوره فاتحه و نیز بجهت بخواند هر دو را زیرا چه جمع میان چهار و اخفا
 در دیگر رکعت بدعت است و تغیر نعل که سوره فاتحه است اولی است
 و این نزد طریقین رح است و ابو یوسف رج گفتست که در صورت

نیز غم نکند سوره را با سوره فاتحه در دو رکعت اخیر و بر آید
 واجب هرگاه قوت میسود از موضع خود قضا کرده نمیتواند مگر
 بدلیل و در سجده دلیل آن یا در سجده میشود و دلیل طرفین بر این است
 که قراة فاتحه مشروع است و در هر یک مترتب شود بر آن قراة سوره
 و یکم اجنبی سوره دیگر خوانده بشود و بعد از سوره فاتحه بعد از آن
 در این صورت اول سوره فاتحه قضا نمیشود و در دو رکعت اخیر
 لازم می آید که قراة فاتحه مترتب شود بر قراة سوره و این خلاف
 موضوع است بخلاف آنکه اگر ترک کرد یا قضا نمود سوره را در دو
 رکعت اول چه قضای آن متصور است بیروجه چنانکه مشروع است پس اگر
 ضم سوره در دو رکعت اول قوت شود قضا نمیشود و خواهد شد اما این قضا
 واجب است یا مستحب پس عبارت جامع بیغیر دلالت میکند بر
 اینکه واجب است و بهر سبب میگویم اینست که مستحب است زیرا که
 قراة سوره در این صورت اگر چه مؤخر است از قراة فاتحه ولیکن متصل
 نیست بفساد فاتحه پس رعایت ضم سوره بیروجه مشروع می باشد
 از جهت بافته نمیشود * مسئله ۸ * حد خواندن ساحتها
 این است که هر چند خود بخود بشود فقط بعد از این است
 که سوره تراغم از این تفسیر چهار اخفا مختصم فقیه این چنان

ایندیوان روح است زیراچه مجرد هر کس زبان به و ن آواز قرائت
 نمائیده نمیشود و مختار کرسی روح این است که چه اخفا این است
 که ادای در وف و تصحیح آن نماید اگر چه خود هم نشنود زیراچه
 قرائت فعل زبان است و در عبارت قدوری نیز باین اشارت است
 و باید دانست که همین اختلافی است و هر چیزیکه تلف
 دارد و تلف و گویائی چون بلاقب و هتاق و استغنا و سوای آن
 چنان نغایق و بسم الله خواندن برای تفریح و خواندن
 آیه سجده تلاوت * مسئله * آیه قرائت که نیاز بآن
 جایی نمیشود یک آیه است نه آیه عتیقه روح و صلیا جویی روح
 گفته اند سه آیت کتاة است یا یک آیه در لز زیراچه انسان
 قاری شهره نمیشود تا که این قدر بخواند پس کمتر ازین
 مانند کمتر از یک آیت است و دلیل آیه عتیقه روح این است که
 خود ایتعالی در قرآن مجید فرمود است که بخوانید از
 قرآن آنچه میسر آید و در این هیچ تفصیل نیست که چقدر
 بخواند ولیکن کمتر از آیه معتبر نیست باجماع و یک آیه هر
 حکم کمتر از یک آیه نیست * مسئله * مسافر در حالت سفر
 یا سوره فاتحه هر سوره را که خواهد بخواند بجهت آنکه

میروست که پیش از صلعم در سفر خواند است در لیا و فخر قل الجود
 حرب النلق و قل اعوذ برب الناس را و بجهت آنکه بسبب سفر
 ساقط می شود نصف مقدار قیاس پس بسبب آن که تصحیف در قراة
 قطریه اولی ثابت خواهد شد و آنکه مذکور شد و قتیبه است
 که سیر مسافرین بسبب عجز و سرعت یارشد پس از کسر شیخ مسافر
 در سنبل امین و قرآن را باشد باید که بخواند در قیاس و فخر سور
 ابراج و سورۃ النشیت را مانند آن زیرا که در این صورت میسر
 است و بدینکه رعایت سنت قراة نیز بیاید مع تحقیق و مقیم در
 حالت اقامت در قیاس فخر بخواند در دو رکعت چهار یا پنج بار
 آنکه را سوای سورۃ فاتحه و ضروریست از چهل آیت تا شصت آیت
 و آن شصت آیت تا صد آیت و در هر یک از این مقید از شصت و
 حدیث وارد شده است و وجه توفیق میان این روایات این است
 که اگر مقتدیان راغب باشند پس امام صد آیت بخواند و اگر
 آنها سست و کم رعیت باشند پس چهل آیت بخواند و اگر
 مقتدیان متوسط الاحوال باشند در کمال راغب نه کمال بی
 رغبت پس او پنجاه آیت تا شصت آیت هر چه مناسب دانست
 بخواند و بعضی روزی که گفتند این که اختلاف است

ز و ایتهای انتظار دزازی و کجوتنهاهی شیهاست و هم بنظر
 کثرت اشغال وقت نیست * مسئله ۱۱ * درازی قرائت
 در نیاز ظاهر مثل دزازی آن در نیاز قحجراست زیرا چه وقت
 نیاز ظاهر وسیع است مانند وقت قحجر و مضطرب در مبعوض گفتند
 که مقدار قرائت در نیاز ظاهر مانند مقدار قرائت قحجر است
 یا کمتر از آن زیرا چه وقت ظاهر وقت اشغال است پس مقدار قرائت
 در آن کم نبوده خواهد شد تا موجب تنالقوم نگردد * مسئله ۱۲ *
 مقدار قرائت در نیاز عصر و عشاء این است که بخواند
 در آن اوساط مفصلها باید دانست که از سوره حجرات تا
 اواخر قرآن مفصل می نامند و از اینجا از سوره حجرات
 تا سوره بروج طویل مفصل است و از سوره بروج تا سوره
 لم یکن اوساط مفصل است و از سوره لم یکن تا آخر قرآن
 قصار مفصل است که از او در اینجا * مسئله ۱۳ * مقدار قرائت
 در نیاز مغرب کم از نیاز عصر و عشاء است و آن این است که بخواند
 در آن سوره بقره که آنرا قصار مفصل می گویند یا یک دو است که
 فصل در این باب این است که بخواند در این سوره بقره
 یا شعری که بخواند در نیاز قحجر و طویل مفصلها و در نیاز

فَمَنْزَرُ وَعِشَاءَ يَتَوَكَّلُ فِي أَوْسَاطِ مُفَصَّلٍ وَأَوْسَاطِ مُفَصَّلٍ مَكْتُرَانِ قُلَّةً
 مُفَصَّلٍ وَأَوْسَاطِ نَاسِيٍّ اسْتِثْنَاءً كَذَلِكَ نَهَارٌ مُعَرَّبٌ كَوَقْتِ اسْتِثْنَاءِ
 تَعَجُّيلِ دَرَانِ سَرَاوَاهِ اسْتِثْنَاءً وَتَضْعِيفِ قِرَاءَةِ مَنَاسِبِ تَعَجُّيلِ اسْتِثْنَاءِ
 وَدَرِ نَهَارِ عَصْرِ وَعِشَاءَ تَحِيرِ مُسْتَعِجِلِ اسْتِثْنَاءِ هَسْ كَاهِلِ اسْتِثْنَاءِ
 تَحْلِيلِ قِرَاءَةِ وَاقِعِ مِيسُودِ دُرُوبِ عَوِزِ مُسْتَعِجِلِ اسْتِثْنَاءِ إِذَا خَوَانَهُنَّ أَوْسَاطِ
 مُفَصَّلِ دَرَانِ مَنَاسِبِ اسْتِثْنَاءِ * مَسْئَلَةُ ۴۱ * بَايَدُ كَدِّ مُفَصَّلِ دَرِ نَهَارِ
 قَعْرِ كَعْبِ أَوَّلِ رَا دَرِ اَزْ كَعْبِ اَوَّلِ نِسْبَتِ رَكْعَتِ هَوُمِ قَامِرِ دَرِ مَنَاسِبِ
 دَرِ نَهَارِ حَبَاثَتِ وَاحِدِ سَوْنَدِ هَمِ وَاقِعِ قَعْرِ وَاقِعِ خَوَابِ وَ
 خَوَابِ اسْتِثْنَاءِ وَاقِعِ رُفْتِ أَوَّلِ وَاقِعِ لَطَاسِ اسْتِثْنَاءِ * مَسْئَلَةُ ۴۲ *
 هَرِ دَوْرِ كَعْبِ طَهْرِ مَرَا بَرِ اسْتِثْنَاءِ وَاقِعِ نَرْدِ شَيْخَانِ رَحِ اسْتِثْنَاءِ وَاقِعِ
 رَحِ كَعْتَسَنِ كَدِّ هَسَنْدِ حَاطَرِ مَنَاسِبِ اسْتِثْنَاءِ كَدِّ دَرِ نَهَارِ رَكْعَتِ
 أَوَّلِ دَرِ اَرَكْرَهْ شُودِ دَرِ نِسْبَتِ رَكْعَتِ هَوُمِ بَحْثِ اسْتِثْنَاءِ كَدِّ مَرُوبِ اسْتِثْنَاءِ
 كَدِّ رَسُولِ حَدِ اسْلَعَمِ هَرَا رِ مِ يَكُودِ رَكْعَتِ أَوَّلِ رَا بِلَا نَسْبَتِ رَكْعَتِ هَوُمِ
 وَاقِعِ دَرِ نَهَارِ وَاقِعِ دَوَائِلِ شَيْخَانِ رَحِ اسْتِثْنَاءِ كَدِّ هَرِ دَوْرِ كَعْبِ
 نَبِ اسْتِثْنَاءِ قِرَاءَةِ بَرِ اَبِرِ اَبِرِ نَسْبَتِ بَرِ اَبِرِ عَوَا هَدِ شُدِ دَرِ مَعْدَارِ قِرَاءَةِ
 بِحِلَافِ نَهَارِ اَبِرِ حَدِ اسْتِثْنَاءِ وَاقِعِ خَوَابِ وَاقِعِ نَسْبَتِ اسْتِثْنَاءِ وَاقِعِ
 مَدَكُورِ مَحْبُولِ اسْتِثْنَاءِ بَرِ اَبِرِ اَبِرِ اَبِرِ اَبِرِ اَبِرِ اَبِرِ اَبِرِ اَبِرِ اَبِرِ اَبِرِ

۱۰۰۰ ثبوت رکعتی دیگر بجهت آنکه رکعت اول مستحب است بود
 و آن حدیثی است که در بعضی نسخ آمده است * و زیادتیه و کمی در قراة به قدر آن
 که ترا سه آیه اعتبار ندارد و زیاده احترازا زان میسر نیست بدو در هر
 * و منندله ۱۷ * در هیچ نیازی ندارد آن سوره معین و مقدر نیست باینطور که
 خواندن غیر آن در آن جایز نیست زیرا که آیه قرآن که درین باب است
 محالست و شامل است هر سوره و هر آیه را * و منندله ۱۸ * اگر
 کسی مقرر و معین نماید سوره معین یا آیه معین را برای نیازی
 از نیاهای پس این مکتوبه است زیرا که در آن دو چیز لازم می آید
 یکی ترک سوائی آن سوره و آیه و دوم قوه ای که آن سوره
 و آیه افضل است از سوائی آن و حال آنکه تمام قرآن بر این
 است * و منندله ۱۹ * معتقدی را نباید که قرآن بخواند
 در پس امام نه سوره فاشحه و نه سوره دیگر و شافعی فرج میگوید
 و معتقدی را باید که سوره فاشحه بخواند فقط زیرا که قراة قرآن
 رکن نهان است پس معتقدی را امام باید که در آن شریک باشد
 چنانچه در رکنهای دیگر چون رکوع و سجود و خیزه و نزود
 شریک اند و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم قومود است
 که هر که ویرا امام باشد پس قراة امام قراة وی است و بر این اجماع

فصحا دروغ است و جواب از دل شافعی روح این است که قرائه
اگر چه رکی زیاده است و ایکی نصیبه مقتدی سکوت و شنیدن قرائه
امام است چه بیغیر صلعم فرمود است که هرگاه بخواند امام
پس خاموش باشید و آن مصیبت روح مرویست که خواندن سوره فاتحه
بر مقتدیها مستحبی است بنا بر احتیاط و نزد شیخین روح مکرره
است زیرا که در آن وعید وارد شده است * مسلمندیم * مقتدیها
باید که بشنود قرائه امام را و خاموش ماند اگر چه بخواند امام
آیت ترغیب که در آن ذکر حنت است یا آیه ترهیب که در آن
ذکر دوزخ است اعنی نه قرآن بخواند و نه در شنیدن آیه
ترهیب سوال حنت کند زانه در وقت شنیدن آیه ترهیب احوذ بکلمه
من اللام یگوید زبانه شنیدن قرائه امام فرض است چه بآن امر را
نشده است در نص قرآن و خواندن قرآن و سوال حث و خواندن
احوذ بکلمه من اللام مجمل نمیدان است و هیچکس مقتدیها باید
که خاموش ماند در وقتیکه خطبه بخواند خطیب برای نماز جمعه
و هیچکس وقتیکه صلوات فرستند بر نبی صلعم احد شنیدن خطبه
فرض است پس باید که خطبه بشنود و خاموش ماند مگر در
وقتیکه بخواند خطیب در خطبه قرآن تعالی یا ایها الذین امنوا صلوا علیهم

رسیده را تسلیم پس درین هنگام کسیکه میشتود خطبه را باید که
 نخست درود بخواند. بزیغیر صلعم و اختلاف است میان
 علماء در جثه شخصی که از منبر دور است و آواز خطبه در
 گوش او نمیرسد اجنبی. بعضی گفته اند که ویرا جایز است که
 مشغول شود. بنماز یا دعا و بعضی گفته اند که او را نیکی
 لازم است که خاموش ماند و همین صحیح است زیرا چه
 شنیدن خطبه و خاموش ماندن هر دو فرض است پس
 اگر شنیدن آن بنسب دوری میسر نشد باید که خاموش ماند
 . واللہ اعلم

باب پنجم در بیان امامت * مسئله ۱ * نماز گزار درین
 بجهت بیعت موکده است زیرا چه بزیغیر صلعم فرموده است
 که جهات از سنت هدی است تخلف نمی ورزد از آن مگر مناقبه
 باید و البته که مراد از سنت هدی سنت موکده است
 * مسئله ۲ * اولی با امامت کسی است که عالم تر باشد
 و سنت بزیغیر صلعم و مرویست از ابن یوسف رح که اولی با امامت
 کسی است که در قراة قرآن قایت باشد از دیگران زیرا چه بقراة قرآن
 حاجت است در نیاز حاجت پسوی علم نپیشود مگر وقتیکه امری

از ریاضت و تقصای روی دهد و جواب آن این است که حاجت
 نسوی قراة در یک رکی بسیار است و حاجت نسوی علم در هر رکی
 بسیار است * مسئله ۳ * اگر چه جمیع بیاضان در نماز باشد در علم
 نسبت پس اول امامت از میان آنها کسی است که قراة یا شد در قراة
 قرآن بجهت قول الله السلام امامت قوم لایق است بکسی که در قراة
 کتاب الله قانع بود و اگر آنها را همراه علم حدیث و سنت و نبی بود
 پس اوی را بر همه کس است که معنی آنرا بشناسد و میان آنها سه مرتبه
 و بهر صلح در مورد است که هر که بیاضان را در مس عالم متقی
 پس او را بر گذارد در مرتبه پنجم * مسئله ۴ * اگر آنها را
 باشد در علم و قراة و متوی پس اولی امامت از میان آنها کسی
 است که مسی باشد بجهت آنکه پیغمبر صلح فرمود است که باید که
 امامت منی در میان آنها کسی باشد و بجهت آنکه
 امامت از داعی تکثیر حیات است * مسئله ۵ * امامت باید که
 مکرر است و بر احدی از اهل بیت و عسالیب منی باشد بجهت آنکه
 او در خدمت جوامع مشول می ماند و قراعت منی باشد که
 تحصیل علم می باید و هیچکس امامت بدوی احسنی اهل بیار
 مکرر است و بر احدی از اهل بیت و عسالیب است و هیچکس

با مامت فاسق مکروه است زیرا چه او اهل بیتام نمیکند و را بر
 دین و هیچکس آماج نیست زیرا مکروه است زیرا چه او از نجاست
 بحتراز نیست تواند کرد و هیچکس امانت و لذت را مکروه است
 بجهت آنکه چهل دروغالبامی باشد بسبب آنکه مرا و را بر
 نیست تا در تادیب و تعلیم او بکوشد و سستی نماید و بجهت
 آنکه امامت آنها باعث تقلید جماعت است زیرا چه هر مانی
 را اقتدا نمودن در پس آنها نقرت میدارند پس امامت
 آنها مکروه خواهد بود ولیکن امامت آنها جایز است زیرا چه
 بجهت صلح فرمود است که اقتدا نماید در پس هر کس
 خواه صالح و متقی باشد آنکس با فاسق و فاجر * مسند ۶ * امام را بایزد
 که بسیار دراز نکند زیرا چه بجهت صلح فرمود است که هر که
 امامت کند مرقوم را بایزد که نیافر کند مثل نیاز کسی که ضعیف باشد
 از میان آنها چه میان آنها کسی مریض است و کسی کبیر السن و کسی
 صاحب حاجت * مسند ۷ * اگر زنان فقط جماعت نمایند پس
 جماعت آنها مکروه است زیرا چه جماعت آنها خالی نمیشد از
 ارتکاب حرام چه امام از میان آنها استاد میشود و در وسط صنف
 و مقدم نمیشود مانند امام برهنگان و استاد شدن امام در وسط

بمنع حرام است پس حیاض زنان فقط مکروه خراشید بود و معنی آنکه
 زنان فقط حیاض نمایند باید که امام آنها استاده شود و در بعضی
 بعضی آنکه عایشه رضی الله عنهما باینطور چهار حیاض گذارده بود و ایکن این
 فعل عایشه رضی الله عنهما است میرایکه این را در مقتدای اسلام نبوده
 بوده و بعضی آنکه اگر مقدم استاده نشود و نیکه امام است از میان
 آن پس این تقدم موجب زیادتیکه کشف عورت است به نسبت او حالیکه
 آن نیز در بعضی مباح است چه در اسباب است سر عورت بوجیه
 احسن من تحقیق میشود * مسئله ۸ * اگر دو کس نیاز
 حیاض گذارند پس باید که مقتدی در جانب راست امام استاده
 شود و بپاچه او ای عباس رضی الله عنهما سر و دست که بپاچه صلعم و قتی نیاز
 گذارده و مقتدی او صلعم نبوده آن وقت مکرر این عباس رضی الله عنهما استاده
 کرد و بپاچه صلعم در جانب راست خود باید دانست که مقتدی
 در جانب راست امام برابر امام استاده نشود و از امام متاخر
 نباشد و از مقتدی روح سر و دست که مقتدی در مقتدی صورت بنهد
 انگشتان پای خود را میقایل باشند امام و آنچه اول مذکور شد که بر سر
 امام باشد ظاهر روایت است ولیکن اگر در صورت مذکور اساده
 نبود مقتدی در پس امام یا در جانب چپ او جایز است اما فاعل

این کنکار میشود چه این عمل مخالف سنت است
 * مسئله ۴ * اگر مقتدی دو کس باشد باید که امام مقدم از آنها
 استاده شود و از این فرستاد روح مرویست که امام درین صورت دو
 وسط آن دو کس استاده شود و ابو موسی و روح این را از عبد الله ابن
 مسعود رض نقل کرده است و دلیل طرفین روح این است که روزی پیغمبر
 صلعم امامت کرده و مقدم استاده و مقتدی دو کس بودند یکی انس
 رض و هم برادرش که او را یتیم میگویند پس ازین معلوم شد که مقدم
 استاده با امام افضل است در صورتیکه دو مقتدی باشد ویراجد این
 فعل رسول خدا صلعم است و آنچه ابو موسی و روح نقل کرده است از ابن
 مسعود رض پس آن دلیل ایاحت است * مسئله ۵ * نیایز نیست که
 مردی اقتدا نمایند بر زن امام باشد ویراجد پیغمبر صلعم فرمود است
 که زنان را مؤخر گردانید باینجهت که بعد از تعالی آنها را مؤخر گردانید
 است پس جایز نخواهد بود که زن امامت مردان نمایند و
 همچنین جایز نیست که صبی امامت مردان نمایند زیرا که آنها را
 صبی نقل است و نیاز مردان فرض پس اقتدا صی صاحب فرض در
 پس صاحب نقل جایز نخواهد بود پس ایضا دانست که در امامت
 صبی در نماز تراویح و غیره ای سنت است اختلاف است پس صاحب

بلیغ آنرا جایز داشته اند قال رض که مشایخ و نسا منکحی
 اهل بخارا آنرا جایز نداشته اند و نیز قال رض معتقد این است که
 امامت صبی جایز نیست در هیچ تیمار اگر چه نقل باشد بر اچه
 نقل صبی ضعیف و ادنی است به نسبت نقل بالغ چه صبی اگر
 بشکند نیاز نقل را بعد از شروع قضای آن بر او لازم نمیشود باجماع
 بخلاف بالغ چه او اگر بشکند نماز نقل را بخدا از شروع واجب
 میشود و بر او قضای آن پس نقل او قوی و اعلی است لهذا
 اقتدای بالغ در پس صبی جایز نخواهد بود اگر چه در نماز نقل
 باشد در برابر بنای قوی بر ضعیف معقول نیست سوال اگر ضعیفی
 نماز ظهر را مثلاً ادا کرده و فراموش کند و بعد از آن بدو نیت فرض
 ظهر شروع کند در چه رکعت قضای پس این نیاز نماز نقل است
 در حقیقت که بنگاه فرض در آن شروع کرد است و این نقل را
 اگر بشکند شخص مذکور و بعد از شکستی معلوم شود ویرا که
 در نماز ظهر گذارد است و این نیاز که در آن شروع کرده بود
 واجب نیست پس بر وقضای این نقل واجب نمیشود و مع هذا اگر
 او بشکند نقل مذکور را بلکه تیمار کند آن را و کسی اقتدای او
 کند در نقل مذکور پس این اقتدا صحیح است پس وجود یک

لفظ مذکور را در ثبوت وضعی است بدین جهت نقل آنیکس که اقتضا
 نموده است زیرا چه او بعد از شروع ذکر نقل اگر بشکند آنرا
 قضای آن بر او واجب میگیرد و پس معلوم شد که بقای قوی برضعیف
 جایز است جواب دوم در جواب قضای نقل هم ذکر اختیاری است
 است زیرا چه در فیرج قایل است باین که قضای آن واجب
 است بر شخص مذکور اگر بشکند آنرا بعد از شروع
 در آن و سقوط قضای آن نزد علما با عارض است پس
 عارضه که عبارت است از گمان شخص مذکور که در آن بگمان
 فرض شروع کرده است و اصل در نقل بالغ است
 که قضای آن واجب میگیرد و اگر بشکند آنرا بعد از شروع
 پس باعتبار اصل بر شخص مذکور نیز واجب است
 قضای نقل مذکور و سقوط آن نیست بعارض و امر
 عارضی معارض نمی شود و امر اصلی را بنا بر آن عارضه مذکور
 که اندک اعتبار نموده شد و در حق مقتدی مذکور لهذا قضای آن
 بر او واجب است اگر بشکند آنرا و هرگاه چنین شد پس
 حال امام و مقتدی در صورت مذکوره باعتبار اصل بر این است
 و نقل یکی یا نقل دیگر نیز باعتبار اصل بر این است

اقتدای مقتدی تا امام مذکور در صورت مذکور و صحیح گفتند
 و سخنان صبی چه سقوط قصاصی نقل در حق او حکمت عارضه
 نیست بلکه حکمت امر اصلی است که عبارت است از
 طفرایت او پس این امر اصلی در حق مقتدی کالعدم اعتبار
 نموده خواهد شد و هرگاه چه بن شد پس حال صبی و حال
 مقتدی او که بالغ است اگر انگشت پس اقتدای بالغ در برابر
 نفلان بزرگتر است حتی جایز نخواهد بود بحال اقتدای صبی
 و پس صبی حد نهار خرد و موافق است * و در ترتیب در
 صف نهار این است که اول صف مردان باشد و بعد از آن صف زنان
 و بعد از آن صف زنان ویرا حد پیر صلعم حنظل و در مواد است
 و اگر رنجی اقتدا کند در پس امام پس اگر امام نیست اما مبار
 کند فاسد میشود و نیز مرد یک آن زن معاذی آن مرد است
 بشرطیکه آن زن و مرد سر یک باشد و زنهای و این دنیا را استحصان
 است و مقتضای قیاس این است که فاسد نسود و بانی قایل است
 شاعری رح بعثت قیاس نیاز آن مرد بر نهار آن زن که فاسد
 نمیشود و در حد استحصان این است که حد نیکه سابق مذکور
 خداست دلالت میکند بر اینکه تاخیر زن و تقدیم مردان بر من

است زیرا چه بصیغه امر وارد شده است و جواب از شافعی رح
 این است که مکرر است باین که او مقدم استاده شد پس
 در صورت مذکوره ترک شد از وی قرض می‌گردد و این از او فاسد
 خواهد شد نه باینکه زن چنانچه معتقدی اگر مقدم استاده شد از
 امام پس نماز معتقدی فاسد میشود نه نماز امام پس قیاس
 بخودن شافعی رح نماز مرد را بر نماز زن صحیح نیست چه
 آن قیاس منقضی است و باید دانست که در صورت
 مذکوره اگر امام نیت امامت زن مذکوره نکند پس باینکه
 مذکور فاسد نمیشود بسبب محاذات زن مذکوره و این
 در بعضی صورت باینکه زن مذکوره جایز نمیشود چنانچه اقتدای زن در
 پس مرد معتقد نمیشود و نیت امام زیرا چه بسبب اقتدای
 زن لازم میشود مرا امام را که ترتیب نماید در مقام استادن
 معتقد یا پس صحت اقتدای زن در پس مرد موقوف خواهد
 بود بر التزام نمودن امام امامت او را چنانچه اقتدای معتقدی
 موقوف است بر التزام معتقدی باید دانست که این اشتراط نیت
 امام در حق زن در صورتی است که زن استاده شود
 بمحاذی مرد خواهد امام باشد آن مرد یا معتقدی و اگر استاده شود

بجای اینکه در بیولوژی او مرده نباشد پس در منصورت دور و اوست است
 بنا بر یکدیگر و اینست در منصورت نیز قریب است در حق او در حق
 است و اینها جزو اوست دیگر تر از نیست زیرا که در منصورت فساد
 چهار امام یا مقتدی لازم نیست پس بدین بخلاب صورت اولاده در آن
 فساد آنها را به نفسی لازم است زیرا که در آنست که در هر یک از آنها
 محاذات میان مزدور و مذکور یکدیگر این است که آن هر دو در یک
 چهارم یک باشند و دوم این است که آن نیاز مطلب باشد و سوم
 اینکه آن اهل سهوت بود و چهارم این است که میان آن زن
 و مرد چیزی حایل نباشد زیرا که فساد در منصورت معلوم شد
 است بنص هر خلاف قیاس پس رعایت کرده شود تا می چیزها
 را که مورد نص است * مسئله ۱۲ * در نیاز جماعت حاضر شدن
 در حق زنان حیوان مکرر است زیرا که در آن خوف فتنه است
 * مسئله ۱۳ * زن پیر اگر حاضر شود برای نیاز جماعت در وقت
 فجر و مغرب و عشاء پس در آن مضائقه نیست و این نزد ائمه است
 روح است و صاحب روح گفته اند که اگر زن مرد حاضر شود برای
 جماعت در هر وقت پس در آن باک نیست زیرا که حضور او موجب
 نمر نیست که رغبت مردان بسوی پسران و رغبت آنها بسوی

مردان کم میبایستند پیش حضور آنها برای جماعت نکرده
 بخوابند و چون آنکه حضور آنها در آنها نعیید مکرره نیست را بوحشیفت
 روح میگوید که اقراط شهوت باعث فتنه میشوید نسبت زنان
 و نیز پس باید که آنها در وقت ظهر و عصر و جمعه حاضر نشوند
 چه ترده فاسقان در این اوقات بیشتر است بخلاف فجر و مغرب
 و شب که آنها در وقت فجر و عشاء و خواب باشند و در وقت مغرب
 بیشتر بطل طعام و اما حضور بهتر زنان در آنها نعیید بصفت آن مکرره نیست
 که حیدر کلاه مکان وسیع می باشد پس ممکن است آنها را که در یکجا
 جانب آن علیحدده از مردان استاده شوند و این در مسجد محله
 منصور نیاست و باید دانست که فتوی ویرین زمانه بر این
 است که حضور زنان پیر در جمیع نمازها مکرره است چه این
 زمانه زمانه فتنه و فساد است و مراد از کراهیت در اینجا
 کراهت تحریمی است * مستند آنکه ۱۴ جایز نیست که اقتدا
 نماید غیر معذور در پس معذور و چون صاحب رعا فساد ایم و غیره
 که بمنزله مستکذا خوانند و هیچکس جایز نیست که اقتدا آنها را
 زن غیر معذور در پس زن مستکذا نموده زیرا که صحیح البدن قوی
 است از معذور و روشی متعصبین و مشتبه نمیشود بر چیزی که بالا

و دایت باشد اراکان و امام ضامن است باین معنی که نه با او متفحص
 نه با مقتدی است * مسئله ۱۵ * جایز نیست اقتدای قاری
 قرآن در رسامی که قرآن خواندن بمبدأ اجملا
 هیئتین جایز نیست اقتدای جامعه یوس و رس بر هفتد زیر اجه
 حمال قساری و جامعه یوش قوی است به نسبت امی و بر هفده
 * مسئله ۱۶ * جایز است اقتدای صاحب وضو در رس صاحب
 تیمم و این نزد شیعیان روح است و معبود روح گفتست که جایز نیست
 زیر اجه تیمم طهارت فبروریست و وضو طهارت اصلی و دلیل
 شیعیان روح این است که تیمم نیز طهارت مطلق است با سدر وضو
 و ضروری نیست و لهذا امتی و بقدر حاجت نیست بلکه جایز
 است که یک بسم از نفل و مرض هر چه خواهد کرد اراد
 * مسئله ۱۷ * جایز است اقتدای کسی که با حق وجود را مستقیم
 است در وضو و رس که یک مسیح کرده باشد بر موره و نیز اجه موزه
 مانع سرایت حدت است در بای و آنچه که بر موزه است پس آن
 نابل میشود بسبب مسیح پس امامت مسیح کننده جایز خواهد
 بود بخلاف کسی که بمنزله معتصم باشد است چه امامت او جایز
 نیست زیرا که حدت در وجود او است حقیقه و لکن سامع

۳ نرا اعتبار نکرد است * مسئله ۱۸ * اقتدای قائم در
 پس قاعد جایز است نزد شیعیان روح بنابر استعسان و نذر مستحب
 زح جان نیست و همین موافق قیاس است چنانچه حال قائم قری است
 به نسبت قاعد و وجه استعسان این است که مریض است کند
 پیغمبر صلعم در آخر عمر خود در حالت بیماری نشستند نیاز دارد
 و قوم اقتدا نمودند در پس پیغمبر صلعم در حالتیکه ۴ نهسا
 استاده بودند * مسئله ۱۹ * جایز است اقتدای مومنی در
 پس مومنی اعنی کسیکه بایما و اشار و رکوع و سجود ادا میکند
 زیرا چه آن هر دو برابر اند پس اقتدای یکی بدیگری صحیح
 خواهد بود مگر در صورتیکه مقتدی نشسته باشد و ایما کند و
 امام برپا و فاطمید ایما نکند چه اقتدای درین صورت صحیح
 نیست زیرا چه حالت قعود ترجیح دارد بر حالت اضطجاع که
 عبارت است از فاطمیدن برپا و * مسئله ۲۰ * جایز
 نیست که اقتدا کند کسیکه رکوع و سجود میکند در پس کسیکه
 رکوع و سجود بایما و امیتهاید زیرا چه حال این مقتدی توی
 تراست از حال این امام و در آن خلافت و قمر روح است
 * مسئله ۲۱ * جایز نیست که اقتدا کند کسیکه نیاز فرض

نمیکند از دوزین کسیکه نیاز نقل میکند از هر چه بنا بر
 نیاز مقتدی بر نیاز امام است و هرگاه در صورت مذکور
 فرضیت یافته نباشد در نیاز امام پس بنای مقتدی مذکور بر
 نیاز امام مذکور متحقق نمیشود چه بنای امز موجود
 از چیزی که معدوم است متصور نیست * مسئله ۲۲ *
 جایز نیست که اقتدا کند کسیکه نیاز فرضی است فرایض
 میکند در پس کسیکه فرض دیگر میکند از مثلاً شستن
 نماز عصر او میکند و اقتدا کند در پس او کسیکه قضای
 نماز ظهر می نماید پس این اقتدا جایز نیست زیرا چه
 اقتدا شرکت و موافقت است پس ضرور است که نیاز مقتدی و امام
 یک نیاز باشد و نزد شافعی روح در جمیع این صورتها اقتدا صحیح است
 زیرا چه اقتدا نزد شافعی روح ادای نیاز خود دانست بر سبیل موافقت
 و نماز هر یک از مقتدی و امام علیحده است و نماز امام منحصراً
 نماز مقتدی نیست و نزد علمای مائناز امام متضمن نیاز مقتدی
 است * مسئله ۲۳ * جایز است که ادالکتند نیاز نقل اقتدا
 نماید در پس کسیکه نیاز فرض میکند از هر چه بنا بر
 محتاج است پسوی اصل نیاز آن موجود است در نیاز امام پس

درین صورت بنای نیاز مقتدی متحقق میشود * مسأله ۲۴ :
 اگر شخصی اقتدا کرد رئیس امام و بعد از آن معلوم شد که امام
 بیوفاست پس لازم است آن شخص را که نیاز خود را اعاده
 نمایند بر آنچه پیش از این صلح فرمود است کند هر که امامت کند
 مرقوم را و بعد از آن ظاهراً شود که او بیوفا بود یا جنب پس لازم
 است که او اعاده کند نیاز خود را و قوم مذکور نیز اعاده نمایند
 و شافعی روح میگوید که یوم مقتدی لازم نیست که اعاده نماید بنابر
 آنچه مذکور شد که نزد او روح نیاز مقتدی واجب است و نیاز
 امام مستصحب آن نیست و نزد علیایی ما نیاز امام مستصحب است
 نیاز مقتدی را در حکم جوارح فساد * مسأله ۲۵ : اگر امامت گذر
 آید و رئیس او اقتدا نمایند و فریق دیگری امی و دیگر قاری
 قرآن پس نیاز امام و نیاز هر دو فریق فاسد میشود نزد امام
 ایضاً یعنی روح و صاحبین روح گفته اند که نیاز امام و نیاز میان
 صحیح است زیرا چه امام معذور است و امامت کرده است مرقوم
 را که بعضی از آنها معذور اند و بعضی غیر معذور پس نیاز معذوران
 صحیح خواهد شد چنانچه در صورتی که امامت کند بر هندی
 تومیرا که بعضی از آنها جامه پوش اند و بعضی از آنها پیراهن

و در منصورت نماز بر ایشان جایز است و همچنین در اینجا
 نیز و دلیل آنیست که در صورت مذکور امام ترک
 کرده است فرض را که قراة قرآن است با وجود قدرت و بر اجد اذ اگر
 اقتدا میکرد در مس قاری قرآن پس قراة حاصل میشد برای آنکه
 قراة امام مقتدی است و هرگاه امام مذکور ترک قراة کرده
 با وجود قدرت نهائیا و فاسد نخواهد شد و چون نه از امام فاسد
 گشت نه از جمیع مقتدیان فاسد نخواهد شد و مسئله امامت بر هندی
 که نظیر آن بوده اند آن را صاحبین روح پس جواب آن این است که
 امام در این مسئله قائم نیست بر پوشیدن نجاسه زیرا اجد اگر او اقتدا
 میکرده در مس جامعه پوش پس لباس امام لباس او میشد لکن لباس امام
 لباس مقتدی شهره نمیشود بخلاف قراة امام چه آن قراة
 مقتدی شهره میشود پس قیاس مسئله امامت امی که کلام
 و زبان است بر مسئله امامت بر هندی که مذکور شد صحیح
 نیست و اگر امی قتلها بکار نبرد و قاری قرآن قتلها
 نکند و دیگران اقتدای نکند پس نه از هر یک جایز
 میشود هیچی اصحیح است با وجودیکه در منصورت نیز امی
 ترک قراة کرده است با وجودیکه ترک قراة اگر امی که مذکور شد

در پیش تباری قراة حاجب میشود و برامعیندانه از هر باب جایز
 است زیرا چه درین صورت رغبت جهالت از آنها ظاهر نشده
 * مستند ۲۹ * اکثر امام در رکعت نهار ادا کرد و قراة
 بخواند در آن و بعد از آن وضوی امام مذکور شکست پس
 او مقدم کرده امی را و خلیفه کرد و او را بجای خود و رفت برای
 وضو پس درین صورت فاسد میشود و نیز از امام و نیاز چوب
 مقتدیان چه امی و چه غیر امی و زقر و ح گفتست که فاسد
 نمیشود زیرا چه امام سابق ادا کرده است قراة فرض را و دلیل علیای
 ما این است که هر رکعت نیاز است و هر رکعت نیاز قراة باید یا قراة
 حقه بقی یا قراة تقدیری و اگر امی قراة تقدیری نیز یافته نمیشود چه او
 اهل قراة ندارد و باید دانست که هیچکس نیست حکم اکثر مقدم
 کند امی را در قعد و اخیره در تشهد و اللد اعلم

باب ششم در بیان حد ثبکه روی دهده مصلی را
 در اثنای نیاز * مستند ۱ * اکثر شخص مصد شا

کرده در اثنای نیاز باید که همان سماعت بود و برای وضو پس
 اکثر آن شخص امام باشد باید که بعضی از مقتدیان خود را
 بجای خود خلیفه کنند باینطور که و مدتی پا جامه او گرفته

بجای خود استاده کند بعد از آن خود برای وضو رود و وضو
 میکند و بعد از آن بنشیند احسب مائنی نماز خود را ادا کند و این
 نماز استحصای است و مقتضای قیاس این است که آن شخص
 اگر قیام نهد احسب از سر نو نماز شروع نماید و بایستی
 قایل است با این روح و در قیاس این است که حدث منافی بهر است
 و روگردانیدن از قبله و مبطلی نمیشود که نماز است و روح
 استحصای این است که بیغیر صلعم فرموده است که هر که قیام کند
 یا خون از مینوس جاری شود یا مذی بر آید در انهای نیاز پس
 باید که برگردد از نماز و وضو کنند و مائنی نیاز را اینا کند
 یا با دست تکلم نکرده باشد و من بیغیر صلعم فرموده است و قیام که
 قیام کند یکی از چهار اشای نیاز یا خون جاری شود از بینی
 پس باید که بنشیند و دست خود را بر دهان خود و تکلم نکند
 و مقدم کند از میان مقتدیان کسی را که هیچ از نیاز
 او در پس اسام فوت نشده باشند و اینک مذکور شد
 چقدر است که حدث بیقصد پیش آید و اما اگر عید حدث
 کند پس بر ولاوم است که استیناف نماید زیرا حد در صورت
 هیچ ضرورت نیست و در صورت اول ضرورت است و باید دانست

که در صورت اول نیز استیناف افضل است چه اگر از سر نو نیاز
 بکند نیاز را داده میشود نزد جمیع علمای و ربانیهون آن
 اختلاف است بعضی گفته اند که استیناف افضل است در حق
 منفرد و در حق امام و معتدی بنا افضل است تا قضایات چهار است
 و در حق او ثابت و محفوظ ماند بعد از آن باید دانست که
 منفرد مختار است اگر خواهد تمام کند نیاز خود را در منزل خود
 یا در جاییکه برای وضو رفته است و اگر خواهد به عود کند
 به مکانیکه اول نیاز شروع کرده بود و معتدی را باید که عود کند
 در مکان اول مگر وقتی که امام او فراغت نموده باشد پس
 در این صورت در همانجا باقی نیاز را ادا کند و هیچکس در صورتیکه
 میان آنجا و میان امام چیزی حایل نباشد احسنی از اینجا اقتدای
 او در پس امام مذکور صحیح باشد پس در این صورت نیز
 در همانجا باقی نماز را گذارد و اقتدا نماید در پس امام
 مذکور * مسیله ۲ * اگر شخصی از مکان نیاز بیرون شود
 بنگاهان اینکه حدیث صادر شد است از پس اگر او از مسجد
 بیرون رود و بعد از آن یقین معلوم شود ویرای که حدیث از وی
 صادر نشده است لازم است بیرون که استیناف نماید و اگر از

به مسجد بیرون نهند، باشد پس بتائید و این بنا بر استعجال است
 و مقتضای قیاس این است که در هر دو صورت استیناف نیاید
 و این یک روایت است از معتمد روح و وجه قیاس این است که
 شخص مذکور بغیر عذر از جهت قبله انحراف نیوده است و وجه
 امتحان این است که شخص مذکور انحراف نیوده است
 بقصد اصلاح نه از حیثی که اگر متعجب میشد آنچه توهم
 نموده بود البته حائز میشد بنافس قصد اصلاح بمنزله عن اصلاح
 اعتبار نموده خواهد شد مادامیکه خسارح نشود از مسجد و
 و اینکه مذکور شد و قیاس است که کسی را جایزه نکرده باشد
 و اگر حلیفه کرده باشد کسی را نه از او و نه از جمیع مقتدیان
 فاسد میشود اگر چه شخص مذکور از مسجد بیرون نرفته باشد
 زیرا حلیفه نکردان عیال کثیر است بغیر عذر و اینکه مذکور
 مد بحال نیست که اگر او بیرون آید از بنای بکوان اینکه
 بیوفه شروع کرد است در بنای و بعد از آن بیعتی مداند که بارضو
 شروع کرد است حد درین صورت نه از او فاسد میشود و استیناف
 آن بر دو واجب میگردد اگر چه از مسجد بیرون نرفته
 باشد زیرا چه درین صورت بیرون نهادن نه است

بسا بنصورت که ترک آن نبود است زیرا چه اگر مستحب میشد
چیز بکند بنا بر آن از نیاز بیرون شد است استیناف لازم میشد
و باید دانست که مکان صفوف نیازیان در صحنه به همراه
مسجد است اگر در جانب پس رو و اگر در جانب پیش رو
پس تا آنکه ستره است به همراه مسجد است و این در صورتی
است که ستره باشد و اما در صورتیکه ستره نباشد پس به همراه
صفوف مصلیان که در پس امام است از جانب پیش به همراه
مسجد است و اگر مصلی منفرد باشد در صحنه پس به همراه
موضع سجده او از هر جانب به همراه مسجد است در حق او
مسئله ۳ * اگر شخصی در اثنای نیاز دیوانه گردد یا بخواهد
تا مکث کند شود یا بهوش شود پس واجب است سر او را که استیناف
کند نیاز خود را زیرا چه رویدادن این عوارض در نیاز نادر است
پس استیناف نیاز در صورتها می که این عوارض روی دهد موجب
حرج نیست لهذا میباید که استیناف نیاز نماید و بنا نکند
و همچنین استیناف نماید اگر خنجره قهقهه کند در نیاز زیرا چه
خند قهقهه بهتر از کلام است و کلام قاطع نیاز است
مسئله ۴ * اگر محصور شود اسلام از قراة قرآن اعنی ند نشود

و خواندن نخواند و لهذا مقدم کند شخصی را پس نماز آنها
 جایز است در صورتی فردا بیحیثیت روح و صاحب روح گفته اند
 که اجناسی نیست زیرا چه پیش آمدن این عارضه فایده داشت و دلیل
 این بیحیثیت روح این است که علت جزا استخلاف عجز است و این
 در صورت مذکور متحقق است و عارضه مذکور نادر نیست
 بلکه اکثر در پیش می آید و این وقتی است که امام محضر شود و
 پیش از خواندن آن مقدار قرآن که نماز بآن جایز نیست شود
 و آخر امام بعد از خواندن قرآن بیعت کند از مذکور معذور شود
 اگر اقامه پس در صورتی جایز نیست که کسی را خلیفه سازد برای
 خواندن قرائه و این متعلق علیه است و وجهش این است
 که در صورتی حاجت استخلاف نیست * مسئله ۵ *
 اگر از مصلی حدیث صادر شود بعد از خواندن تشهد پس باید که
 وضو کرده سلام بگوید و زیرا چه سلام گفتن بعد از تشهد لازم و
 واجب است پس برای اتمام آن وضو ضروری است و اگر بعد از تشهد
 عبادت کند یا تکلم نماید یا چیزی کند که متاخری ندارد
 پس نماز او تمام میشود و زیرا چه در صورتی معذور نیست
 که وضو کرده سلام بگوید چه عملی مذکور قاطع نماز است

و لیکن در یمن صورت اعاده نماز بر و قرض نیست زیرا چه شیعی
 و کثیری از ارکان نماز باقی نمانده است * مسئله ۴ * اگر صاحب
 قییم در اثنای نماز آب ببیند نماز او باطل میشود چنانچه سابق
 مذکور شده است و در باب تیمم و همچنین در صورتیکه مصلي
 صاحب مسح مونه باشد و مدت مسح منقضی شود در اثنای
 نیاز یا بکشد مونه را از پای بعملیکه عین کثیر نماند و همچنین
 در صورتیکه مصلي امیج باشد و در اثنای نماز سوره را یاد کند یا
 مصلي بر هتد باشد و در اثنای نماز بیاید جامه را یا مصلي که رکوع
 و سجود را بایها میکند و در اثنای نیاز قادر شود بر رکوع و سجود
 یا که یاد آید مصلي را در اثنای نماز نیاز یکبار پیشتر از این فوت
 شده است و او صاحب ترتیب است یا حادث صادر شود از مصلي قاری
 که امام است و او خلیفه کند بجای خود مقتدی را که امامی است یا
 آفتاب طلوع کند در اثنای نماز فحش یا داخل شود وقت عصر و
 کالیکه مضی در نماز جمعه است یا مصلي صاحب مسح نباشد بر جبهه
 و در اثنای نماز بخیره بیفتد بسبب شدن زخم یا مصلي صاحب
 صدف باشد چون مستحاضه و مانند آن و عذر او دفع شود در اثنای
 نماز پس در اینها و زنها باطل میشود نزد جمیع علمای ما و اکثر

این عوارض رویدد مصلی را بعد از نشستی بقدر خواندن تشهد
 پس نیاز او باطل میشود نزد اربعینفرد روح نه نزد صاحبی روح و بعض
 گفته اند که بنای این اختلاف بر آن است که خروج بقدر مصلی فرض است
 نزد اربعینفرد روح و نزد صاحبی روح فرض نیست پس روی دادن
 این عوارض بعد از تشهد مانند روی دادن آن است در اثنای نیاز نزه
 اربعینفرد روح و نزد صاحبی روح رویدادن آن در اینکالت مانده
 روی دادن آن است بعد از گفتن سلام و دلیل صاحبی روح این
 است که پیغمبر صلعم با این مسعود رض فرمود که هرگاه تشهد
 خواندنی یا بمقدار آن اثناسی پس تمام شد نماز تو چنانچه
 سابق مذکور شد است و دلیل اربعینفرد روح این است که
 ممکن نیست مصلی را که ادا کند نیاز دیگر را مگر بعد از خارج
 شدن از نیاز یکبار آن مستغول است پس خروج بقدر مصلی فرض
 نخواهد شد زیرا چه موقوف است بر آن ادای فرض دیگر و چیزیکه
 چنین باشد فرض میشود بدانکه مراد از تمام شدن نیاز که مذکور
 است در حدیث این مسعود و ص این است که قریب است به تمام
 * مسئله ۷ * اگر شخصی اقتدا کرد با امام بعد از گذاردن امام
 بیک رکعت نیاز او بعد از آن حدیث صادر شد از امام و او خلیفه

کرد بجای خود شخص مذکور را که مسبوق است پس این جایز
 است و ایکن اولی این است که خلیفه کند امام مد رک را اعنی
 مقتدی را که از ابتدا اقتدا نموده باشد چه او قادر است بر اتمام
 نیاز ولیکن در صورت مذکوره مسبوق مذکور را باید که قبول
 نمکند خلافت را و مقدم نشود بجای امام چه او قادر نیست بر اینکه
 نیاز تمام کند و سلام گوید و معین اگر مقدم شود باید که شروع
 کند نیاز را از جای که امام تا آنجا رسیده بود چه او قایلیم
 مقام امام است و هرگاه تمام کند رکعتی را که در آن
 سلام است مقدم کند مقتدی مد رک را تا از سلام بشکونید
 مع مقتدی آن دیگر پس اگر مسبوق مذکور بعد از اتمام
 نیاز امام در موقع سلام خنده قهقهه نماید یا عهدی حادث کند
 یا کلام گوید یا از مسجد خارج شود پس نیاز او فاسد نمیگردد
 نه نیاز قوم زیرا چه درین صورتها شکنند نیاز یافته میشود
 در اثنا نیاز در حق او در حق قوم یافته میشود بعد از تمامی
 نیاز آنها و اما امام اول که بعد از وضو اقتدا نمود است به مسبوق
 مذکور اگر او اثر نیاز فارغ شده مع قوم پس نیاز او فاسد
 نمیشود و اگر فارغ نشده باشد مع قوم نیاز او فاسد میشود و

ببین اصح اینست: ^۸ فاسد است. اگر امام بعد از نشستن بگذرد
تشهد در قعدۀ اخیر بخندد، قهقهه نکند بعد از حادث کند عهد
پس نیاز مسبوقان فاسد نمیشود. نه ذایب نیل روح و نزد
صاحبین روح فاسد نمیشود و اگر امام خندد قهقهه و جرث
نکند بلکه تکلم کند یا بر خیزد و خارج شود از مسجد پس
در این صورت نیاز مسبوقان فاسد نمیشود نزد جمیع علمای ما
که مذکور شد و دلیل صاحبین روح این است که بنا بر نیاز
مقتدی بر نیاز امام است در جهت صحت و فساد و در صورت
بخندد، قهقهه و حدث بعد از نیاز امام فاسد نمیشود پس نیاز
مقتدی فاسد نمیشود چنانچه در صورت سلام و کلام و
دلیل اینست که روح این است که در صورت مذکور، بسبب
خندد، قهقهه فاسد میشود از نیاز امام جزو یک خند، قهقهه
مقارن آنست پس مثل آن نیست از نیاز مقتدی نیز فاسد
خواهد شد ولیکن امام محتاج بنا نیست و مقتدی مسبوق
محتاج بنا است و بنا بر فاسد فاسد است پس نماز مسبوق
فاسد خواهد شد بخلاف سلام چه آن موجب فساد نیاز نیست
بلکه آن موجب اتمام نیاز است و همچنین کلام چه کلام بی نیاز

سلام است و یا یاید دانسته که اگر خنده، قهقهه کند مصلی بعد
 از نشستن بقدر تشهد پس در وقت صورت اگر چه نیاز از قیام
 نمیشود، ولیکن وضوی او می شکند * مسبب^۱ ۹ * اگر شخصی را در
 رکوع یا در سجده بخت پیش آید پس جایز است او را که وضو کرده
 و بنا نماید و این یکی آن رکوع و سجده معتبر نیست چه اتمام آن رکوع و
 سجده، تمام نشده باشد و بر آنچه اتمام آن با نقیصه است و خون در حالت انتقال
 جدید پیش آید اتمام آن یکی که در میان رکوع و سجده است
 بسیار قلیل باشد و این احادیث و روایات و این حدیث و روایات
 در این صورت اگر امام خلیفه کرده اند بعضی معتقدند بر این و رکوع
 یا سجده در پس آن خلیفه را باید که اتمام نماید بر رکوع یا سجده
 و در پس این دو ایام اتم میشود رکوع و سجده و مذکور
 * مسبب^۲ ۱۰ * اگر کسی یا ایام مصلی را در رکعت
 دوم که او در رکعت اول یک سجده کرده است و سجده دوم هر دو
 باقی است بنا بر آن برای قضای آن سجده از رکوع و سجده دوم
 و اینجا از آن را پس در این صورت باید که بعد از قضای سجده
 و مذکور را اتمام آن رکوع نیاید و همچنین در سجده رکعت
 دوم یا در آن و بعد از رکعت اول یک سجده نه و دانسته و سجده

که تکبیر از این جهت آورده است و آن برای تعین مسجده ملاک است و در
 هر از مسجده که در دارد و مسجد و مذکور را بعد از آنکه در آن صورت
 آورده باشد که ایستاده، نه باید مسجد را ترک کرد و در آن ایستاد است و در
 مسجد رکعت اول نباید دانست که این ایستاده ترک کعبه و از مسجد
 که مذکور شد اولی است تا افعال چهار و بقدر امکان تفریق بین
 متصلت شود و اگر اعادة این رکوع و مسجد نکند نیامد و بجا
 میشود و آنچه تفریق بین افعال چهار شرط نیست و به جهت آنکه
 انتقال باظهار شرط است و آن در صورت موقوفه است و از این
 پوشش روح مراد است که اعاده آن رکوع بر او لازم است و تراجم قومه
 نزد او روح فرض است * پس گفته اند * اگر امام ایستاد و
 مقتدی باشد و در احدث پیش آید و او سرای و قنوی نیز در مسجد
 زره پیش مقتدی مذکور بکافی امام امام میگوید و قیست
 استخلاف آن امام کند یا نکند و بر آن در این طریقت نماز
 مقتدی است و احتیاج نیست پس اینکه امام تعیین کند و در این
 امامت چه این احتیاج و قنوی میشود که مزاحمت نباشد و این
 مقتدی مسجد باشد و در صورت مذکور مقتدی بک
 است و مزاحمت نیست و در صورت امام را باید که بعد از وضو

ایام بگفته نیاز خود را در پس امتیاز دوم گرفتند و میگویند که کوراست
 چنانچه در بعضی حکم است در صورتیکه ایام بصدیق پیش آمدن
 حدیث خلیفه خود گفته اند یکی از مقتضای او و باید دانست که
 اکثر آن یکی مقتضای صبی باشد یا زنی پس در این صورت اختلاف
 است بعضی گفته اند که نیاز ایام فاسد میشود و باید دانست که
 میگوید ایام شد و صلاحیت امامت پیدا کرد و بعضی گفته اند که
 نیاز او فاسد نمیشود و باید دانست که او آن صبی یا زنی را قصد اخلیفه
 است یا قصد است و آنهم با صلاحیت امامت پیدا کند تا ایام شود
 والله اعلم بالصواب
 باب پنجم در بیان چیزهایی که بعضی از آن میکنند
 نیاز است و بعضی از آن میکنند و باید دانست که نیاز
 میباشد و اگر حکم کند کسی در نیاز و بعضی از او فاسد میشود
 و باید دانست که اگر حکم کند خود را یا خطا و شایع میگوید که هر
 صورت خطا و نیسان نیاز فاسد نمیشود و باید دانست که هر
 است که خطا و نیسان در حق امت می معاف است و دلیل علیهای
 و این است که پیغمبر صلعم فرمود است که در نیاز کلام کردن به مثل جنس کلام
 و باید دانست که در نیاز و جز این نیست که نیاز و تمسیح و تهلل

وقرآن قرآن است و بعد بگوید خلیل آمد و احسن شایع روح این
 معنی آن است که به سبب عطا و تصدیان گشتکار که به او امت من
 انحصار اگر خطا و سبب آن چیز می باشد از نظام در آید نسبت
 آن در عاقبت معلوم و منحور محو او هر چند * مسئله ۲ * اگر
 پس و سلام گوید کسی در تمام این دنیا را او فاسد است و در آنجا
 سلام از حبله اذکار است پس آن ذکر اعتبار نبوده و خواهد شد
 در حالت تسبیح و تکلم اعتبار نبوده خواهد شد در حالت تسبیح
 * مسئله ۳ * اگر آن را ناله گفتی در دنیا گریه کنی یا آن
 بلند پس اگر آن آه و ناله و گریه به سبب یاد نمودن بهشت و دور
 است پس به سبب آن دنیا را فاسد می شود و هر چه از آن ناله و گریه
 می آید از آن ناله و گریه می آید و آن آه و ناله و گریه به سبب
 و در دنیا محبوسیتی باشد پس به سبب آن دنیا را فاسد می آید و در دنیا
 ذکر آن اظهار و عجزی و فاسد است از این عجز و عجز آن را که
 تکلام انسان شمرده شود و از این عجز و عجز آن را که
 لفظ آه بگوید پس هر چه از آن ناله و گریه می آید و آن را که
 بگوید آن را فاسد می شود و بعضی گفته اند که قاعده از آن ناله
 از این است که اگر آن ناله و گریه باشد هر قدر که آن

[illegible]

در انبیای بسیار جواب عطا می‌دهد و می‌گوید
 بر حدیث الله پس بسیار او فایده می‌گیرد و بر آنچه جواب می‌دهد
 و در کلام انبیای است چه آن چنان می‌گوید بگوید بگوید و بگوید
 و بگوید که مصلی در انبیای بسیار الفایده بگوید بگوید
 که در باب صیبت شنیدن عطا می‌دهد و بگوید بگوید
 بپایان آنچه در آنها گفته اند و بر آنچه قوله الله بپایان
 متعارف نیست * می‌سندد * اگر شخص صیبت در انبیای بسیار
 فتح کند کسی را که * می‌سندد * اما او نیست و در صورت نیاز
 او فایده می‌شود و بر آنچه مصلی تعلیم و تعلم است پس بپایان کلام
 انسان است و مصلی او را می‌باید دانست که امام معصوم در این
 فایده شدن بسیار در این صورت تکرار فتح ضرورت دارد و مصلی
 در این جهت فتح کردن و غیر اینها بسیار نیست و قلیل از آن معاف
 نیست و در این جهت صغیر شرط تکرار این می‌گوید است و بر آنچه
 کلام است و کلام موجب فساد نیاز است و اگر چه قلیل باشد * می‌سندد *
 و بگوید مصلی فتح کند مر امام خود را پس این کلام شهره نیست و
 از روی امتحان و بر آنچه مصلی در این صورت محتاج است و بر
 و مصلی نیاز خود پس اینها را به اینها نیاز است از روی معنی و باید

بموافقت که در تصورات و قیود مطلق فتوح کند بر امام فیت فتح کند
 بآن نه نیت قرآن قرآن و همچنین فسخ است بر آنچه و نیز بجای
 است فتح نه قرآن و اگر امام انتقال کند آنرا بیکه در آن باشد شده
 بود بسوی آن که دیگر و بعد از آن فتح کند او را کسی از مشدیان
 پس بپایان آنکس فاسد میشود و در تصورات اگر بگوید امام فتح
 آنکس را بپایان امام نیز فاسد میشود بر آنچه یافته میشود و تعلیم
 و تعلم از شماز بغیر ضرورت و باید دانست که معتقد بپایان که
 بپایان بپایان که در فتح کردن امام و امام را بپایان که محتاج
 کند معتقد بپایان را بسوی فتح بایست که در جای که بنده و ویر کند
 و نکر زنده اند آنرا بپایان که در کوع کند اگر قرآن بگوید رسالت
 و واندان باشد و اگر نه انتقال بپایان بسوی آنست دیگر * مسئله ۸ *
 ابصر شکلی وراثتی بپایان در خواست شدن گوید لا اله الا الله
 پس ابن مسرر که کلام انسان المشرك و بشیبه آن بپایان فاسد
 میشود نزد طرفین رخ و ابو جوسف نیز گفته است که بشیبه آن بپایان
 فاسد نیست در بر آنچه آن تنای حد ایتغالی است یا قتل یا ضل
 پس بشیبه نیت آن شخص متغیر نخواهد شد و در لیل طرفین رج
 الهی است که آن شخص کلمه مذکور را در موقع جواب

گفتست و کلمه مذکور صلاحی این دلمه که جواب واقع شود
 پس جواب کرد اینده جواب شد ما بعد جواب خطبه
 و اکثر آیه ایسا لایه و ایسا لایه را میخوانند و در جواب کسی
 بخواهد در بی بی احتیالات است اما در آنچه که مذکور شد در کلمه
 لا اله الا الله و همین صحیح است و یکم اینست که احتیالات
 وقتی است که برادر جواب کسی که نه باشد ایسا را میخوانند
 اراده او اعلام باید بماند که او در بهار است پس در این صورت
 بسیار او فاسد میشود و احتیالات را در این صیغه صلیح در مود است که
 هر که احسان دهد در بهار باید که تصدیق کند
 * مسأله ۹ * اگر شخص شروع کند در نیای ظهر و بعد از گذشتن
 یک رکعت از آن میتة نیای ظهر کند و شروع کند در آن باینطور که
 تکبیرا محتاج بگوید یا میتة نیای ظهر کند و شروع کند در آن باینطور
 مذکور پس میسکند نیای ظهر کرد در این اول شروع کرده بود در این
 شرح او هم باید دیگر صحیح میشود پس او از نیای ظهر مذکور پیروی
 میشود و اگر بعد از گذشتن تکبیرات از نیای ظهر شروع کند در نیای
 ظهر مذکور برای آن تکبیرا محتاج بگوید پس او از نیای ظهر مذکور
 پیروی میکند و در رکعت دیگر گذارد است محسوب میشود در نیای ظهر

زیرا که او نیت شروع کرد در عین نیاز یکده او همان است پس نیت او
 لغو خواهد شد و نیاز یکده نیت آن کرد است اول بر حال خود خواهد
 بود بدستور سابق * مسئله ۱۰ * اگر امام قرآن بخواند از
 مصحف فاسد میشود نیاز او نزد ابیحنیفه روح و صاحبین روح کفایت
 اند که نیاز او فاسد نمیشود زیرا چه قرآن بخواند از مصحف
 عبادت است پس در صورت مذکوره این عبادت را اضاافه نموده
 است و فهم کرد است آنها بعبادت دیگر که نیاز است ولیکن نیاز او
 منکوره میگردد زیرا چه در آن تشبیه است بطریقه اهل کتاب چه
 آنها این عمل می نمایند و بیک دلیل ابیحنیفه روح این است که
 چرا داشتن مصحف و تشکاء کردن در آن و گم شدن او را اقسا آن
 دلیل کثیر است و در این است که در صورت مذکوره شخص مذکور
 تعلم قرآن میکند از مصحف پس چنان شد که تعلم قرآن کند باینطور
 که شخصی او را تلقین آن نماید و در صورت تلقین غیر نیاز فاسد
 میشود پس همچنین فاسد خواهد شد در صورتیکه از مصحف
 بخواند و باید دانست که بتایر این وجه نیاز فاسد میشود خواه
 مصحف را بدست گرفته قرآن بخواند خواه باینطور که بنده مصحف
 را بر او خیزد بر روی خود و آن را او پاره قرآن بخواند و بنده بر وجه

اردا فاسد میشود نیاز در صورت اول نه در صورت دوم چه مراد است
 مصحف و گردانیدن اوراق آن در این صورت یا نه همیشه
 تا عمل کثیر مستحق گردد * مسئله ۱۱ * اگر شخصی در اثنای
 نیاز نگاه کند در عبارتی که مکتوب است و بفهمد معنی آن را پس صحیح
 آن است که در صورت نیاز او فاسد نمیشود یا حایج بحال است که
 اگر شخصی قسم خورده باشد که مکتوب فلان کس را
 نصوا هم خواند و در آن اگر شخص مذکور مطالعه کند مکتوب
 آن کس را و بفهمد معنی آن را حایج نمیشود نه در معنی درج بجهت
 آنکه مقصود از خواندن مکتوب فهمیدن آن است و اما
 فساد نیاز پس آن تعلل دارد بعمل کشیدن آن پس فساد
 در صورت فهمیدن عبارتیکه مکتوب است * مسئله ۱۲ *
 اگر کسی گذر کند از پیش مصطفی پس نیاز او فاسد نمیشود و در آن
 بعد از صلعم فرمود است که سبب مرور کس از پیش مصطفی
 نیاز فاسد نمیشود و لیکن باید دانست که مرور کننده از پیش
 مصطفی که کار مأمور بجهت آنکه بعد از صلعم فرمود است
 که اگر مداند کسی که میگذرد از پیش مصطفی که حقه نگاه میشود
 پروهرا باید گفت که فرستادن از پیش مصطفی باید که استاده باشد چهل

اغنی چهل سال یا چهل ماه یا چهل روز لیکن باید دانست
 که کعبه رکنده از پیش مصلی وقتی گنہگار میشود که بشکوه
 از موضع سجده او چنانچه بعضی گفته اند و نیز شرط گنہگار
 شدن گذرنده از پیش مصلی این است که میان او و میان
 مصلی چیزی حایل نباشد و اگر مصلی نیاز میکند بر مکان بلند پس
 درین صورت شرط گنہگاری شدن گذرنده از پیش مصلی این است
 که اعضای او مصداق اعضای مصلی شود و باید دانست که درین
 مقام تفضیل است و آن این است که اگر در مسجد صغیر
 باشد مرور کننده از پیش مصلی مذکور گنہگار میشود و
 عطا و اگر مصلی در مسجد کبیر یا صحرای باشد پس
 درین صورت مرور کننده از پیش مصلی وقتی گنہگار
 میشود که مرور کند در موضع سجود او و لیکن باید دانست که مرور
 بعضی مشایخ موضع سجود عبارت است از سجده
 گاه او و مرور بعضی مشایخ عبارت است از موضعیکه نگاه
 مصلی می افتد بر آن وقتیکه نگاه کند در سجده گاه خود و همین
 اصح است * مسجله * اگر شخصی نیاز ندارد در صحرای
 پس سزاوار است و بر آنکه پیش روی خود ستره استاده کند زیراچه

اینچیز صلعم فرمود است که انگریکی از شهابها بر گذارد در عصر
 پس باید که ستره قایم کند و مشی روی خود * مسئله ۱۴ * باید
 که ضلوع ستره کم از مقدار ذراع بیشد و مراجه در حدیث نظر آن به مقدار
 موحده پالان شتر انداخت و آن مقدار از ذراع پیشور و بعضی
 بکند اند که رحمت آن به مقدار رحمت انگشت باید در مراجه
 کمتر از آن از دور و در نظر لیبی آن در مسامه مقصود است از ستره
 لم از حاصل پیشره * مسئله ۱۵ * باشد که مصلح
 قدرت ستره بسیار گذارد و دور از ستره استاده شود
 در مراجه پیچیده و حلیس فرمود است * مسئله ۱۶ * باید که ستره را
 به سادی از روی خود گذارد و از روی که باشد از چپ و راست
 به به سادی سنی برابر چه پس منقول است و لیکن اصل
 آنست که به سادی از روی راست گذارد * مسئله ۱۷ *
 ستره امسام در حلق مقتدی کافی است و برای هر مقتدی ستره
 هلیعه نهی باشد و مراجه پیچیده صلعم روی نیاز گذارد در طلعا
 که مرصعی است در مکه و قوره کو حکم را همش روی خود ستره نکر باید
 و در پیش شیعه که مقتدی لون ستره نبود * مسئله ۱۸ * باید
 که ستره را استاده نمایند و اگر بیند از نه آنرا معتبر نیست چه

مقصود از آن حاصل نمیشود و همچنین اگر مصای خطا کشد
پیش روی خود معتبر نیست چه مقصود از آن حاصل نمیشود
* مسئله ۱۹ * اگر پیش روی مصای ستره نباشد و کسی
خواهد که گذرد از پیش او یا ستره باشد و کسی خواهد که از گذرون
ستره گذر کند پس باید که مصای دفع کند آن را ز سراج بهیچ
صلح فرمود است که دفع کنی آنرا مانند امیکه طاقت دفع داری
و برای دفع آن و طریقت است یکی اینکه اشاره کند بر سرت
چنانچه بهیچ صلح و دوسرام سلمه رخ را بساینطور دفع کرده
بود و م اینکه تسبیح بگوید بقا بر حدیثیکه ساعت مذکور
شد است و اگر اشاره و تسبیح شود و را بهیچ آن رد پس این مکروه
است زیرا چه یکی از آن کفایت میکند و الله اعلم
فصل * مسئله ۱ * اگر مصای قتل عیث نهاید
با جامه خود یا ببدن خود در نهان پس آن موجب کراهت نهان
است بجهت آنکه بهیچ صلح فرمود است که خدا ایتعالی مکروه
میدارد و چیز را یکی از آنجهل قتل عیث است در نهان و
جهت آنکه قتل عیث در خارج نهان حرام است پس در نهان
بطریق برای حرام خواهد بود اینرا مکروه خواهد شد مسئله ۲ *

کر دانیدن سنگریزه از حای بجایگی در نماز مکروه است
 چه این نوعی از فعل عبت است پس مکروه خواهد بود مگر
 وقتی که سنگریزه در موضع سجده باشد و بدین دور کردن
 سنگریزه از موضع مذکور سجده کردن مگر نیامد پس
 درین هنگام حای است و مرا که یکبار دور کند سنگریزه را
 و مکان سجده را شیوار نماید بجهت آنکه پیغمبر صلعم باین در
 رض حای فرمود است و بجهت آنکه درین صورت اصلاح نماز متعلق
 است بعمل مذکور پس فعل عیب نخواهد بود چه فعل عبت
 عبارت است از عمایکه در آن غرض صحیح نباشد چون امثال
 کردن ریش مثلاً * مسئله ۳ * قرنعه در نماز مکروه
 است و آن عبارت است از در هم ضامنیدن انگشتان
 باین طریق که با انگشتان از آن وجه کراهت آن در نماز
 این است که در حدیث از آن نهی وارد شده است * مسئله ۴ *
 نهادن هر دو دست بر تهکاء در نماز مکروه است بجهت آنکه
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود است و بجهت آنکه نهادن دست راست
 بر دست چپ و پسن آن زیناف که مستنون است ترک میشود
 بسبب نهادن هر دو دست بر تهی کاء * مسئله ۵ * متوجه

بشدن به جانب چپ و راست در نماز مکروه است زیرا چه پیغمبر
 عرم فرمود است که اگر میدانست مصلی که یا که را میگوید
 در نماز التفات نمیکرد به جانب چپ و راست و اگر بگوشه چشم نگاه
 بکند مصلی به جانب راست یا به جانب چپ بی آنکه گردن
 خود را بگرداند تا بجانب پس این مکروه نیست زیرا چه
 پیغمبر صلعم بگوشه چشم نگاه میکرد پس و این عیب خود در نماز
 * مسئله ۶ * اقعا در نماز مکروه است و آن عبارت است از این که
 نشینند مصلی با بن وضع کند هر دو سرین خود را بر زمین نهاده
 و بر پا کند هر دو ساق را و بنشیند و دست را بر زمین و این
 نشستن مانند نشستن سنگ است و همچنین مکروه است که
 مصلی هر دو ذراع خود را در هنگام سجده فرش کند و بر زمین بنشیند
 مانند رویا یا زیرا چه ابوذر رض گفت که پیغمبر صلعم این سه
 چیز را منع کرد است یکی منقار زدن مانند منقار زدن مرغ
 در هنگام دانن چیدن دوم اقعا مانند اقعی سبب سوم
 دست را بر زمین فرش کردن مانند فرش کردن رویا * مسئله ۷ *
 مصلی را نباید که جواب سلام دهد نه بزبان چه آن کلام است
 و نه با اشاره از دست چو این اشارة سلام اجتهاد ترویج معنی

لهذا اشکر مصلی و زنیان مصافحه نمایند با کسی به نیت سلام
 زنیان از مہشکند * مسئلہ ۸ * مصلی را نباید کہ چار و زانو
 نشیند در زنیان مگر بسبب عذر تریح احد چار و زانو نشستن در زنیان
 مکروه است بجهت آنکہ بسبب آن خلوسی کہ حث است در زنیان
 ترک میشود * مسئلہ ۹ * اقباص در زنیان مکروه است و آن عبارت
 است از اینکہ موهای سر خود را جمع کند بر تارک و بر بند آن را
 بر سیمان یا با سیم بچسباند آنرا بصیغہ تراحدہ یا تراحدہ بر عرم
 نہیں فرموده است از زنیان گذاردن باینہ حالت و هیچ چیز مکروه است
 مصلی را کہ حبج کند و بردارد دامن چامہ خود را بر زنیان چاہی
 نوعی از بکیر است * مسئلہ ۱۰ * بدل در زنیان مکروه است زیرا چہ
 بختی بر صلعم ایران نہیں فرموده است و بدل عبارت است از اینکہ مصلی
 جادہ حرہ را بپندارد و بر سر و دوش خود اطرافیا جادہ را بگذارد
 از حوائج خود * مسئلہ ۱۱ * اگر طعام و آب بخورد کسی در زنیان
 او فاسد میشود خواه عید او بوده یا نہ آن را یا بقراموشی زیرا چہ اس عید
 کثراست و سبب سہو و نسیان مستہذر نیست زیرا چہ
 حالت زنیان را بہت یاه داستی است بخلاف روزہ چہ در آن جبری
 باعث یاد داشتن آن نیست * مسئلہ ۱۲ * اگر امام استاده

انور در مسجد نزد یک مخراب و سجده کند در طاق مخراب
 پس این مکروه نیست و اما اگر استاده شود در طاق مخراب پس این
 مکروه است زیرا چه درین مشایقه میشود یا شد کتاب چه ۲ نه یا
 برای امام مکان خاص را تخصیص می نمایند * مسئله ۱۳ *
 اگر امام تنها بر مکان بلند استاده شود پس این مکروه است
 بنا بر وجهیکه در مسئله سابق مذکور شد و همچنین مکروه است
 اگر امام تنها در مکان بغیت استاده شود و معتدیان در مکان
 بلند چه درین احسانت امام است و همین ظاهر و ایت است
 * مسئله ۱۴ * اگر شخصی نهار گذارد در پس پشت کسیکه
 نشسته سخن میگوید پس در آن مضایقه نیست زیرا چه بعد از آن
 این عذر در بعضی سفر چنین عمل کرد است * مسئله ۱۵ * اگر
 شخصی نهار گذارد در مکانی که در جانب قنبله او مصحف
 یا شمشیر معلق باشد پس درین مضایقه نیست زیرا چه کسی
 عبادت مصحف و شمشیر نمیکند و اگر چنین می بود نیاز در صورت
 مذکوره مکروه میشد * مسئله ۱۶ * مضایقه نیست در اینکه
 نیاز گذارد بر بساطیکه در آن تصویرها است چه بسبب استادن
 بر بساط مذکور اهانت تصویر است و اینک باید که سجده نکند

در تصویر چه اگر سجده کند ثمر آن بگروه است و هر آنکه در این
 تشبیه است عبادت تصویر و معتقد در مجسمه و بت است که لیا
 حکذا درین بر مساوی کند در آن تصویرها است مطلقا معکوره است
 و فرقی بگروه است در بیان صور نیکه سجده کند فصلی بر تصویر
 و میان صور نیکه و عطا استاده شود و اثرات مذکور و سجده
 بر تصویر یا ند و وجه آن ای است که مصلای عینی مباد و حیر مکرر
 و معظم است پس احوط مذکور را مصلحا گردانید و آنکه در آن است
 چه در آن تعظیم تصویر از تم منی آید و اما اگر تصویر بالای
 سر مصلی باشد در عقب مثلادش در مصلحت و در لیا مکرر است
 و در پیش انکرا پیش روی او یا بجانب راست یا بجا دین چپ
 یا بجاهای او باشد و همچنین انکرا در وجه مصلی باشد
 بالای سر او یا ^{مستقیم} در جانب رو یا در جانب راست و چپ او بر او
 در و بیست که جبر کمال درم فرمود است که باطل فرشته کمال در
 نه آیم در حائنه که در آن تصویر باشد یا سنگ و یا ^{سنگ} که مذکور شد در
 وقتی است که تصویر بزرگ باشد و اگر تصویر کوچک باشد بانی
 در حد که در نظر پدید آید و پیش و پس این موحی که اشیاء نیست در اجد چنین
 و تصویرها اگر عبادت نیکه کند * مسئله ۱۷ * اگر تصویر و تمثال سر برده

باشد پس این تصویر تهنیت نیست زیرا که تهنیت و تصویر سر بریده را یکی
 می‌دانند پس این چنان است که نیاز گذارد کسی بکجا نمی
 شمع یا چراغ بنا بر آنچه گفته آمد * مسئله ۱۸ * اگر باشد
 تصویر بر بالینیکه انداخته شد است یا بر قریش که فرش نهوده شده
 است پس این مکرر و نیست زیرا که تصویرها در این صورت با هم
 همیشه بخلاف آنکه با این برپا باشد یا باشد تصویر بر سر
 که آویزان است پس این مکروه است زیرا که در این صورت تعظیم
 تصویر است و باید دانست که لشکر است این است که تصویر
 در جای نامرئی یا مخفی باشد و بعد از آن این است که یا لای سر مصلی
 باشد و بعد از آن این است که در جانب چپ او باشد و بعد از آن این است
 که بر پس پشت او باشد * مسئله ۱۹ * اگر پوشد مصلی در
 حالت نیاز جامه را که در آن تصویرها باشد پس این مکروه است زیرا که
 مصلی در این صورت مشایه آنکس می‌شود که بت در بتل دارد و باید
 دانست که در جمیع این صورتها که مذکور شد نیاز جایز است
 زیرا که جمیع شرایط نیاز را که آن یافت می‌شود و لیکن مستحب
 این است که در تصویرتها نیاز اعاده نشود و وجهی که مشتعل بر

برای اینست نباشد و هیچکس هر شماریکه مع الکرافیه است ادا نموده شود
 پس اعاده آن بر وجه مذکور مستحب است * مسأله ۱۱ *
 تهنیت در ذی روح چنین در ختم و تحفیه مکنه نیست زیرا چه این
 تهنیت را کسی عبادت بهیچکده * مسأله ۱۲ * گشتن مار و کردم در
 نیار مضایقه نیست بجهت آنکه بیغیر صلعم فرمود است که بکشی
 مار و کردم را اگر چه در نیار باشد و بجهت آنکه در گشتن آن
 ازاله تسویش خاطر است پس حایر را حد شد مانند دفع نمودن
 ذبحی که مرور کند از پیش روی مصلی و باید دانست که گشتن
 هر نوع مار در بیمار رواست و تخصیص نوعی از انواع نیست و
 همین صحت است زیرا چه حدت مذکور مطلق است و شامل
 است مرجمع انواع مار را * مسأله ۱۳ * شمار کردن آیات و
 تسبیحات در نیار مکرر و است فرود آید تحفیه روح و هیچکس
 شمار کردن در نیار و مراد از شمار کردن این چیز ادر بن
 معناه این است که شمار کند آنرا مانگشته های دست یا
 مدانهای تسبیح و حد کرافیه آن این است که شمار کردن
 آن بطور مذکور را اعیال بیمار نیست و امر صاحب روح مرویست
 که در شمار کردن آن بطور مذکور مضایقه نیست در جمیع

نهار حاجه فرض و چند نفل زير اچه ميشمارد ترا بجهت مراعات
 بعد ديکه رعايت آن سنت است و جواب آن اين است که ممکن است
 بمصلحت را که بجهت نياز نهار شپا رکند آنوقت حاجت شپا کردن آن بعد
 از شروع در نماز باقي نماند و الله اعلم

فصل * مسأله ۱ * در وقت دفع حاجت بول و
 غائط و بقبيله نشستن مکروه است زير اچه بغير صلعم از ان
 لبي فرمود است و بنا بر بکسر وايت پشت بقبيله نشستن نيز مکروه
 است زير اچه درين ترک تعظيم قباله است و بنا بر روايت ديگر
 مکروه نيست زير اچه در صورت نشستن پشت بقبيله قرچ معطل
 قبيله نميشود و آنچه از بول و غائط خارج ميشود بزمين مي افند
 و سوي قباله نميرو و بخلاف آنکه اگر در بقبيله نشستن زير اچه
 در صورت قرچ مقابل قبيله ميشود و بول که از عضو خارج
 ميشود بسوي قبيله ميرود * مسأله ۲ * جماع و بول و غائط بر
 پشت بام مسجد مکروه است زير اچه سطح بام مسجد بمنزله
 مسجد است لهذا اگر اقتدا کنند کسی از بام مسجد در پس
 اماميکه در مسجد نماز ميگذازد پس اين اقتدا صحيح است
 و همچنین اگر معتكف در مسجد بالاي بام مسجد رود

اعتکاف از وی اطلاق نمیشود و هر چه درین حال است مرجع به رای که
 بالای پام مسجد استاده شود * **مسئله ۳۰** * اگر شخصی به
 جزوی از خانه خود را به مسجد بسازد و برای تهازل گذاردن
 مقرر نماید ولیکن آنرا حکم مسجد نداده و پس بالای پام آن
 نداند بول و غایب کردن مضایقه نیست * **مسئله ۳۱** * در
 مسجد را بندگان مکروه است زیرا چه این مشابه منع
 نبودن نهار است و بعضی گفته اند که بندگان و راه مسجد
 در غیر وقت نهار مکروه نیست و صورتیکه خوف این باشد
 که کسی متاع مسجد خود را بفروشد * **مسئله ۳۲** * منتش کردن
 مسجد بکاف یا یحویب ساکون یا بآب طلا مضایقه نیست
 اعنی گناه نیست و ایکی هیچ اجر نیست در آن و بعضی گفته اند
 که این عملها عبادت است و باید دانست که این گفتگو وقتی
 است که مالک از مال خود این عملها نماید و اما مبتولی مسجد
 را جایز است که صرف نماید مال و وقت را در چیزی که موجب
 استحکام مسجد است نه در چیزی که موجب احتیاج اکثر از مال
 و وقت جنین عمل کند ضامن خواهد شد و الله اعلم بالصواب
باب هشتم در بیان نیاز و تر * **مسئله ۳۳** * نیاز

همین است و قول دیگر این است که سه رکعت یا بیست و یک رکعت
 بعد از دو رکعت سلام بخواند و بعد از آن مگر گفت باقی بخواند
 و همین مختار امام مالک رح است و حدیث مذکور حجت است
 بر ایشان * مسئله ۳ * باید که بعد از صلا و دعای قنوت بخواند
 در رکعت سوم قبل از رکوع و شافعی رح گفتست بعد از رکوع
 بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم دعای قنوت خواند
 در آن حرثها و تر بعد از رکوع و دلیل علیهای ما این است که
 مرویست از پیغمبر صلعم که دعای قنوت خواند و صلعم پیش
 از رکوع و باید دانست که دعای قنوت این است اللهم انا
 نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نشوکل عابک
 و نشی عابک الحبر و الشکر و لا انا فک و صحاب و شرک
 من لا فک اللهم ایاک نعبد و ایاک نستعین و لا اله الا انت
 و لا شریک لک و لا یستغنی عنک احد و لا یفک عنک احد
 * مسئله ۴ * باید که دعای قنوت در نماز و تر همیشه در تمام
 سال بخواند و شافعی رح گفته که در نصف احمر و مصالح
 دعای قنوت بخواند در نماز و تر و در باقی سال بخواند و دلیل
 علیهای ما این است که پیغمبر صلعم هرگاه دعای قنوت کرد

و امام حسن رضی الله عنهما فرمود است این دعا را در نیا زوتر بخوان و در آن
 هیچ تعدیل نکرد که در نصف اخیر رمضان بخوان و در
 باقی سال بخوان * بمسئله ۵ * در هر رکعت نیا زوتر
 نرا از فرض است پس در هر رکعت آن سوره فاتحه
 بخواند و ضم کند بآن سوره دیگر را بجهت قول او تعالی که
 بخوانید در نیا زوتر که میسر شود از قرآن * بمسئله ۶ *
 هر کس که بخواند صدای که دعای قنوت بخواند باید که تکبیر
 بشکوند و هر دو دست را بردارد چنانچه در وقت تکبیر تحریر
 و سیمابر میارزد و بعد از آن دعای قنوت بخواند زیرا چه پیشتر
 صلعم فرمود است که دستها برداشته نمیشود مگر در هفت موضع
 یکی از آنچهار وقت خواندن دعای قنوت است در نماز و سر
 و سواي آنها زوتر در نیا زوتر های دیگر دعای قنوت نیست و شافعی رح
 میگوید که در نیا زوتر دعای قنوت مقرر است و علیای
 ما میگویند که عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما روایت کرده است
 که پیشتر صلعم در نیا زوتر یکبار دعای قنوت خوانده است
 و بعد از آن ترک کرده است * بمسئله ۷ * اگر حنفی مذهب
 در مس شافعی مذهب اقتدا کند در نیا زوتر قنوت پس در نیا زوتر

اختلاف است اعمی امام ابوحنیفه و معتزله، مرجع میگویند که معتزله
 مذکور در وقت خواندن دعای قنوت خاموش باشد و ابو یوسف
 مرجع میگوید که دعای قنوت بخوانند چه تبعیت امام چه معتزله تابع
 امام است و خواندن دعای قنوت نیاز ندارد متکلف فیه است
 و قطعا نسخ ناپسند را ابوحنیفه و معتزله مرجع میگویند که خواندن دعای قنوت
 در نماز فحش منسوخ است پس چه ترکیب منسوخ است در آن متابعت
 امام در معتزله لازم نیست و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند
 که معتزله مذکور استاء مانده در پس امام تا در قیام متابعت
 امام حاصل شود چه در آن متابعت اجتناب است و بعضی گفته اند که
 نشستن برای اظهار مخالفت چه اگر خاموش استاده باشد پس او
 شریک امام خواهد بود و خواندن دعای قنوت و قول اول اظهار
 اولی است و باید دانست که مسئله مذکوره دلالت میکند بر اینکه
 اندکای حنفی مذعب در پس شافعی مذعب جایز است و ایگی اگر
 حنفی مذعب بدانند که امام شافعی مذعب موصوف است بصفتیکه
 آن موجب فساد از آنست در زعم حنفی چنانچه معلوم شود که امام
 مذکور بعد از وضو قصد نبرد است و مع هذا نیاز میخواند پس
 در بنصورت اقلندای حنفی در پس شافعی مذعب روان نیست

* مسئله ۸ * مستحکم در خواندن دعای قنوت در تشر و قرائت
است چه آن دعاست و اصل و در عا، همین است که با خفا و اندک
مشغول و الله اعلم

بساب نهم در بیان نیاز نفل و سنت * مسئله ۱ *
سنت پیش از نیاز فجر دو رکعت است و پیش از نیاز ظهر چهار رکعت
و بعد از نیاز ظهر نیز دو رکعت است و بعد از نیاز مغرب دو رکعت
است و بعد از نیاز عشا دو رکعت است و اصل در آن قرل پیش از صلعم
است که هر که بعد از وقت نیاید این دو رکعت نیاز را در روز
و شب بنسب می کند برای او خدایت سالی خاتمه در بوش و لیکن
باید دانست که ازین حدیث ثابت نمی شود که این دو رکعت
نیاز سنت موكده است بلکه ازین استحباب آن ثابت می شود
پس اولی این است که دلیل آوردن شود بر آن باین طور که پیش از صلعم
بر آن دو رکعت موافقت نمود است و پس باید دانست که پیش از
نیاز عصر چهار رکعت مستحب است و همچنین پیش از نیاز
عشا نیز چهار رکعت مستحب است * مسئله ۲ * انسان در نفل
کذا رتن در روز میخوار است اگر خواهد دو رکعت بخواند
و اگر خواهد چهار رکعت بخواند و زیاده بر چهار رکعت

یک سلام بکنار دین در روز مکره است و اما در شب پس از نماز
 و بعد از نماز پنجگانه جایز است که تا هشت رکعت نفل بیک سلام گذارد
 و زیاده بر آن مکره است و صاحبین روح گفته اند که در شب
 زیاده نکند و در رکعت بیک سلام و در جمیع غیر مذکور
 نیست که در شب هشت رکعت نفل بیک سلام جایز است و دلیل
 کراهیت این است که پیشتر صلعم بر آن زیاده نهاده است و اگر
 زیاده بر آن مکره نباشد بود هر آینه زیاده بر آن بیک سلام
 میگذارد برای تعلیم و نزد شیخین روح افضل در شب همین است
 که در دو رکعت نیات نفل کند بیک سلام و در هر چهار رکعت
 نذر شافعی روح افضل دو رکعت است چه در روز چه در شب
 و نزد ایضاً روح در روز و شب افضل همین است که چهار رکعت
 رکعت بیک سلام اما نباید و دلیل شافعی روح حدیث پیشتر صلعم
 است که نیاز نفل در شب و روز دو رکعت است و دلیل صاحبین
 روح این است که او شای قیاس نبوده اند نیات نفل را بر نیات
 قرآنییم چه نماز تراجم نفل شب است و در رکعت
 گذاردن در آن افضل است و دلیل آنست که در یک رکعت
 است که پیشتر صلعم چهار رکعت نیات نفل بیک سلام گذارد

فشار این را عایشه رضی روایت کرده است و نیز پیغمبر صلعم مواظبت
 میکرد بر چهار رکعت نماز چاشت که ثقل است و دوم این است
 که در رکعت اربعه چهار رکعت نیاز بیک سلام مشقت زاید است پس
 نمران ثواب زیاده خواهد شد و این اگر نذر کند کسی که چهار
 رکعت نیاز بیک سلام خواهد کرد پس آن اگر چهار رکعت نیاز
 بیک سلام گذارد از عهد نذر بر بیرون میشود و اگر بعد از سلام
 نذر از عهد نذر بر بیرون نمیشود و اگر نذر کند که
 چهار رکعت نیاز بخوانم کرده بخوانم و سلام و بعد از آن چهار رکعت
 نیاز گذارد بیک سلام از عهد نذر بر بیرون نمیشود و جو آنجا
 از قیاس صاحبین رح این است که نیاز در ایح بعد از اعت گذاره
 نمیشود پس دو رکعت در آن اقل است تا انسان شود پس قیاس

تقله‌های دیگر بر آن معقول نیست

فصل در بیان قرائت نیاز * مسئله ۱ * هر نیاز
 فرض قرائه واجب است در دو رکعت اول و شافعی رح گفتست که قرائه
 واجب است در هر رکعت نیاز چنانچه پیغمبر صلعم فرمود است
 که نیاز صحیح نمیشود مگر بقرائه و هر رکعت نیاز است
 پس در هر رکعت نماز قرائه واجب خواهد شد و امام مالک رح

گفته که قراة در سه رکعت چهارگانه واجب است
و این بنا بر آنست که او روح اکثر رکعت را به منزله کد آن اعتبار
نموده است بحقیقت آسانی و دلیل علیهای ما این است که در نهاده
بعد از آنکه آنکه بخواند چیزی را که آسان شود از قرآن امر است و
امر بفعل مقتضی آنکه اگر نیست و جز این نیست که واجب کردیم
ما در رکعت ثانیه قراة را بعد از رکعت اولی نیز آنچه آن هر دو
رکعت بهر صورت متشاکل و متناهی اند اما در رکعت
دوم در نه از بعضی از حکم دو رکعت اول علیحد است چه
آن در ایام سفر ساقط میشود پس از روی صلت و قدر بدو رکعت
اول لاحق نخواهد شد و حدیثیکه روایت کرده است آنرا شاید
روح در آن لفظ صلوٰة بتصرف یح مذکور است پس منصرف خواهد شد
بشوی صلوٰة کما مله و آن از روی عرف دو رکعت است چنانکه
اگر کسی خلف کند رکوعی که لا یصلی صلوٰة بخلاف آنکه
خلف کند رکوعی که لا یصلی * مسئله ۲ * مصلی در دو رکعت
آخر مختار است میان سه چیز یعنی اگر خواهد خاموش ماند
و اگر خواهد سوره فاتحه بخواند و اگر خواهد سبحان الله گفته باشد
و این سه در دست از این حقیقت روح و هر یک بین سه و بیست از علی و این مسعود

و پاشیده رخصی الله عنهم و لیکن باید دانست که افضل این است
که سوره فاتحه بخوانند و بر آنچه پیشتر صلعم بر قراة سوره فاتحه
داد اومت نهاده است پس آن افضل است و واجب نیست
ولهذا اگر بمسح و ترک کند آنرا مصلی سجده سهو بر او واجب
نمیشود بنا بر ظاهر روایت * مسئله ۳ * در هر رکعت نهان
لقل قراة واجب است زیرا که هر دو رکعت از نیاز نفل چهار رکعتی
نیاز دلیده است و استاده شدن برای رکعت سیوم
بعد از تعدیه اولی در آن بمنزله تحریمه جدید است و لهذا ذکر نیت
کند کسی چهار رکعت نیاز نفل را و تعدیه بعد از آن
این تعدیه واجب نمیشود مگر در رکعت و همین روایت
مشهور است از علمای ما لهذا فقها گفته اند که در رکعت سیوم
باز تکبیر تعدیه بگوید و بساید دانست که در هر رکعت
نیاز و تعدیه قراة واجب است بنا بر احتیاط زیرا چه احتمال است
که سنت باشد چنانچه گفته اند بآن صاحبین روح و درین صورت
قراة در هر رکعت واجب خواهد بود * مسئله ۴ * اگر
شخصی شروع کند در نیاز نفل و بعد از آن بشکند آن را
پس قضای آن بر او واجب است و شافعی روح گفته است که قضای آن

برادر واجب دست و پا جدا و متفرع است و در آن و در متفرع چه بود
 لازم به تصور و علمهای مامور بگوید که هر قدر بسیار که بعد از
 شروع یا تمام شود جماعت است پس اتمام آن لازم است
 تا آن بعد از آن باشد است یا طلع نگردد پس اگر شخصی شروع کند
 در هر رکعت بعد و دوم رکعت آن را بگذارد یا بگذارد که قرائت
 بکند در آن و بعد از آن نسیبند بعد از تسبیح و بعد از آن
 بکند دو رکعت باقی را پس در صورت واجب است
 پس اگر که بکند دو رکعت را در آن در صورت
 دو گانه اول تمام میشود و استاده در این رکعت سیوم
 بپایان تمام میشود و استاده برای دو گانه آخر پس آن دو گانه
 بر نسیب شروع واجب خواهد شد و چون شکایت آنرا
 قصای آن برادر واجب خواهد شد و این وقتی است که شکسته
 باشد دو گانه آخر را بعد از شروع بیرون در آن و اگر ترک کند
 آنرا بعد از این دو گانه اول پس از شروع در دو گانه آخر پس
 در این صورت قصای آن دو گانه بر واجب میشود چه شروع
 در آن باقی باشد تا آن واجب میشود سبب شروع و از این
 دو سبب مبره است که در این صورت نیز قصای دو گانه اخیر و

واجب است بجهت آنکه ابویوسف شروع کردن نماز نفل را
قیاس کرده است بر نذر و در صورتیکه کسی نذر کند چهار رکعت
نماز را پس ادای چهار رکعت بر او واجب میشود و آنچه پیشین
در صورتیکه نیت چهار رکعت نماز نفل کند پس ادای آن
چهار رکعت بر او واجب خواهد بود لهذا در صورت مذکور
قضای دوگانه اخیر واجب میشود بر شخص مذکور و دلیل بر قیاس
روح این است که پسبب شروع لازم میشود چنانکه در آن شروع بیافتنه
میشود و هم لازم میشود چنانکه موقوف است بر آن صحت آن چیز
که در آن شروع نبوده است و در صورت مذکور صحت
در گانه اول بعد از گانه اخیر تعلف ندارد بخلاف رکعت دوم
که تعاقب آن بر رکعت اول ظاهر است و هر هر دو قیاس است
چهار رکعت سنت ظاهر بعد آن نیز نفل است و بعضی گفته اند که چهار
رکعت سنت ظاهر بهتر از یک نیا است پس اگر قصد کند دو گانه را
از آن قضای چهار رکعت واجب میشود احتیاطاً * مسند *
اگر شخص نیت کند چهار رکعت نفل را و بگذارد آن
چهار رکعت را و لیکن کمتر از بیست رکعت قراة فسخواند پس واجب است
بر او قضای دو رکعت نیاز نزد طریقین روح و از ابی یوسف روح مرویست

که در این صورت نیز اقتصای چهار رکعت واجب است و این مسئله بر
 هشت وجه است و باید دانست که بنای این اختلاف بر آن است
 که نذر محسب ریح ترک قراة در هر دو رکعت دو گانه اول یا در
 یک رکعت از آن موجب بطلان تحریمه است و بر اچه تحریمه منقذ
 میشود برای افعال نه از ونزه ابیوسف ریح ترک قراة در دو گانه اول
 موجب بطلان تحریمه نیست بلکه جز این نیست که سبب فساد
 ادای نیاز میشود چه قراة رکن زاید است لهذا نیاز یافتد میشود
 بدون قراة چون نماز امی زادکن بدون قراة ادای نیاز صحیح
 نمیشود پس ترک قراة موجب فساد او است و سبب آن تحریمه باطل
 نمیشود چه ترک او بعد از شروع موجب بطلان تحریمه نیست
 پس فساد آن موجب بطلان تحریمه بطریق اولی نخواهد شد
 و نذر ابیحنیفه ریح ترک قراة در هر دو رکعت دو گانه اول موجب
 بطلان تحریمه است و ترک قراة در یک رکعت از آن موجب بطلان
 تحریمه نیست زیرا چه هر دو گانه از نیاز نقل نیاز علیحد است
 پس اگر ترک کند قراة را در هر دو رکعت دو گانه اول باطل
 نخواهد شد و تحریمه نیز لایزال خواهد ماند و اگر در یک رکعت
 از آن قراة ترک کند تحریمه باطل نخواهد شد چه در فساد آن

بسبب ترک قراة در یک رکعت ازان اختلافت است پس حکم نبوده
 شد که بسبب ترک قراة در یک رکعت اثر دوگانه اول فاسد میشود
 آن دوگانه و قضای آن واجب میشود ولیکن تحریریه باقی
 می ماند احتیاطاً در حق لزوم دوگانه دوم حتی که دوگانه دوم نیز
 بعد از شروع در آن لازم میشود و بنا بر تحریریه اول و هرگاه
 قاعدۃ هر یک از علیای ثلاثه معلوم شد پس باید دانست که در
 صورتیکه قراة بخواند شخص مذکور در هیچ رکعت از نیاز
 مذکور پس بر او قضای در رکعت نیاز واجب میشود نیز در طرفین روح
 و بی راجه تحریریه درین صورت باطل بگشت نیز در طرفین روح بسبب ترک
 کردن قراة در دوگانه اول پس شروع در دوگانه دوم صحیح
 نخواهد شد و نیز ایبوسف روح تحریریه باقی می ماند پس شروع
 در دوگانه دوم صحیح خواهد شد و بعد ازان چون فاسد گردد
 جمیع نیاز را بسبب ترک کردن قراة در جمیع پس بر او قضای
 چهار رکعت واجب خواهد شد نیز ایبوسف روح و اثر شخص مذکور
 قراة خواننده دوگانه اول فقط پس درین صورت بر او قضای دوگانه
 اخیر است باجماع زیراچه درین صورت تحریریه او باطل نمیشود نیز
 پس صحیح خواهد شد شروع در دوگانه اخیر و بعد ازان

[illegible]

درین صورت نزد او باطل میگردد پس شروع در دوگانه اخیر
 یافته شد و ابویوسف روح انکار کرد ازینکه این روایت
 مصحح روح از و است و گفت بمصحح روح که روایت کرده ام از
 ابیصلیفه روح که لازم است مرآت شخص را قضای دوم رکعت این
 مصحح روح رجوع نکرد ازین روایت از ابی یوسف روح و اشکر
 قرائت خوانده و دیگر رکعت از دوگانه اول فقط پس بر او قضای
 چهار رکعت است نزد شیخین روح و نزد مصحح روح بر او قضای
 دو رکعت است و اشکر قرائت خوانده و یک رکعت از دوگانه اخیر
 فقط پس درین صورت بر او قضای چهار رکعت است نزد ابی یوسف
 روح و نزد طرغی روح بر او قضای دو رکعت است و آنچه پیشتر
 صلعم فرمود است لایصلی بعد صلوٰۃ مثل التفسیر آن این است
 که خوانده نشود در رکعت بقراءة و دوم رکعت بغیر قرائه پس حدیث
 مذکور بیان فرضیت قرائه در هر رکعت نه ساز نفل باشد
 * مسند ۴ * اگر شخصی نیاز نفل را نشسته گذارد با وجود
 قدرت بر قیام جایز است با جماع بجهت آنکه بجهت صلعم فرمود
 است که ثواب نیاز قاعده نصف ثواب نیاز قیام است و بجهت آنکه
 نیاز عمل نیک است و گذاردن آن با کسی شرمناک است و بسا

اوقات ایستادن شاق میشود پس انسان پس اگر ایستادن بر او
 نهان نفل واجب باشد پس انسان در اکثر اوقات از کذب کردن
 نماز باز خواهد ماند لهذا اگر کسی آن جایز داشته باشد
 باید دانست که در کیفیت نشستن برای نفل اختلاف است
 و مختار این است که نشیند بطوریکه می نشیند در حالت تشهد
 چه بسا این وضع نشستن در نماز و علوم و معبود است در شرع
 * مسئله ۷ * اگر شرع کند شخصی نهان نفل را در حالیکه
 ایستاده است و بعد از آن نشیند بدون تحذیم پیش نفل او جایز و
 صحیح است نزد ائمه و پیغمبر و تابعان و نزدیکان و غیره
 جایز نیست و همین موافق قیاس است زیرا چه شرع در نفل نهان
 ندارد و اگر نذر کند کسی که دو رکعت نماز ایستاده خواند
 گذارد پس جایز نیست ویرا که نشسته گذارد آن را بدون
 عذر پس در صورتیکه شروع کند نفل را در حالت قیام
 باید که نشسته گذارد و آن جایز نباشد و دلیل اینست پیغمبر
 این است که شخص مذکور در باقی نفل مباشرت بقیام نموده است
 و قدریکه در آن مباشرت بقیام نموده است در ابتدا صحت
 آن نیز بدون قیام ممکن است پس صحت آنقدر موقوف

بنحواهد بود برای نگه باقی نماز را بگذار و هرگاه چنین
 شد پس قیام در باقی نماز لازم نیست چه بسبب شروع
 لازم نمیشود مگر چیزیکه در آن شروع کرده است
 یا چیزیکه موقوف است بر آن بخت آن بطلان آنکه
 اگر کسی نذر کند که دو رکعت نماز استاده خواهد کرد چه
 در این صورت بر او لازم است که دو رکعت نماز استاده
 گذارد و نه هر چه او تصریح نکرده است نذر خود باینکه استاده خواهد
 کرد حتی که اگر تصریح نمیکرد باین بلکه مطابق میگفت پس
 بعضی از مشایخ گفته اند که استاده نماز گذاردن بر او لازم
 نمیشود * مسئله ۸ * اگر شخصی در بیرون شهر سوار باشد
 بر ستوری و نیاز نقل گذاردن بر پشت آن در رکوع و سجود بایضا
 و اشاره ادا نماید پس این جایز است اگرچه ستور مذکور متوجه
 نباشد بسوی قبله بجهت آنکه مرویست که عبد الله ابن شهر رهن
 گفتست که پیغمبر صلعم را دیدم که نیاز میگذارد بر پشت
 چهار رخا ایکه متوجه بسوی خیمه است و رکوع و سجود بایضا
 ادا مینماید و بجهت آنکه گذاردن نیاز نقل در وقتیکه از
 اوقات نیست پس اگر برای گذاردن نقل فرود آمدن از پشت مرکب

و متوجه شدن بسوی قلعه لازم شود پس لازم می‌آید که سوار
از نیاز نفل باز ماند یا او از قافله جدا افتد و اما گذاردن نیاز
فروض پس آن مختص است بوقتی که اوقات پس برای آن
فرود آمدن از پشت مرکوب و متوجه شدن بسوی قیام
بشاق نیست و باید دانست که نیازهای سنت که مقرر است
چون سنت ظاهر و خیره از قبیل نیاز نفل است پس گذاردن
آن نیز بر پشت سئور سوار را جایز است و از این جهت
ارج مرویست که برای سنت فجر باید که از پشت سئور فرود آید
چه آن موکده، ترمی، سته است و باید دانست که آنچه مذکور شد
درین مسأله که شخص مذکور سوار است بیرون شهر باشد
دالت میکند بر آنیکه برای جواز نفل بر پشت سئور حد سفر شرط
نیست و هم دالت میکند بر آنیکه ادای نفل بر پشت سئور در میان
شهر جایز نیست و از این بوسیله ارج مرویست که در شهر نیز جایز
است ولیکن ظاهر روایت این است که در بیرون شهر جایز است
و در شهر جایز نیست زیرا چه جواز بر پشت سئور بطور مذکور
خائب قیاس است و نص بجواز آن وارد شد است در بیرون
شهر پس بر آن اکتفا نموده خواهد شد و حال شهر و بیرون برابر

بایست که چند حاجت بشواری اغلب فرمودن شهر است * مسند ۹۰
اگر شروع کند کسی نفل را در خالی که سوار است بر پشت سوار
بعد از آن فرود آید پس جایز است و نیز آنکه آن و اگر بر روی زمین
استاده شروع کند نفل را و یک رکعت از آن گذارد
و بعد از آن سوار شود پس باید که استیناف کند بر آنچه تصریح کرده
و بطور اولی معتدل است بر وجهی که جایز است و چرا که از ستون
فرود آید و ادای رکوع و سجود نماید چه اوقاف است بر فرود
آمدن پس هرگاه آن ستون فرود آمد و رکوع و سجود آید اگر
جایز خواهد شد و در صورت دوم تصریح کرده منع شده است
بر وجهی که موجب رکوع و سجود است پس جایز نیست و چرا
که ترک نماید چیزی را که لازم شده است بر روی بغیر عدم
و این فرق که مذکور شد میان دو صورت بنا بر ظاهر روایت
است و آن این است که در صورت اول نیز باید
که استیناف نماید بعد از فرود آمدن از ستون و همچنین
در صورت دوم نیز که اگر فرود آید آن ستون بعد از ادای
یک رکعت بر پشت آن باید که استیناف نماید و اصح همان
ظاهر روایت است و الله اعلم

فصل در بیان نیاز فراویج در ماه رمضان
 * مسئله ۱ * بعد از نیاز نما در ماه رمضان باید که بیست
 رکعت نیاز گذارند با جماعت یا بنظر خود بعد از هر دو رکعت
 مستدام دهند و بعد از چهار رکعت مقدم آن نشینند و این نماز را
 نماز تراویح میگویند و هر چهار رکعت را ترویج می نامند
 و جایز است که بعد از ادای تیسار تراویح نیاز و تراویح با جماعت
 گذارند و باید دانست که قیام تراویح سنت است چنانچه
 روایت کرده است ابن راحسی و ابن ابی حلیفه روح و روح آن این است
 که مخالفی را شنیدیم بر این موافقت نموده اند و پیغمبر صلعم
 هر ترک موافقت عذر میسر نموده است و فرمود است که هر که
 موافقت می کند باین حواله که اکثر من موافقت نمی نمایند شاید
 بکبر است می فرض شود و باید دانست که جماعت در نیاز تراویح
 ضللت است و لو کسی بوجه کفایت حتی که اگر همه اهل مسجد
 ترک جماعت نمایند پس آنجا تا رکعت میسر شود و اگر بعضی
 آنرا جماعت نمایند در مسجد و بعضی از آنها در مسجد
 نماز نخوانند پس او تسارک سنت نیست و اگر این نیست که او
 او قبولت جماعت معصوم میبماند و رجوع آن آیه است که بعضی

از نمازها به رض نهان گزارد و در خانه تنها میگذارد و در جماعت
 حاضر نمیشد و باید دانست که چنانچه نشیمن در میان دو تراویح
 میباشد در یک تراویح میباشد و سبب است که در این مستحب است نشستن
 بمقدار مدتی که در میان تراویح و در میان نهان و تراویح میباشد
 باشد بلکه و مدینه است و باید دانست که احسن در نیت
 تراویح این است که نیت بنیت کند زیر اهر تراویح
 بنیت است و بعضی گفته اند که به نیت بطریق سنت ادا
 نمیشود بلکه نیت بنیت در آن ضرور است لهذا باید که
 در هر نماز نیت نیت بنیت کند تا نیت ادا شود و نزد جمیع
 علما مرفق نماید گزارد و بعضی میگویند گفته اند که مستحسن است
 استراحت بر سر هر پنج سلام اخیری بعد از رکعت لیکن این مستحب
 نیست و باید دانست که اکثر مشایخ گفته اند که وقت نماز تراویح
 بعد از گذاردن نماز عشا است تا آن زمان که نماز گذارد
 شود و بعد از گذاردن نماز و قروقت نماز تراویح باقی نمیماند
 واضح این است که وقت نماز تراویح بعد از گذاردن نماز عشا
 است تا دم صبح هم پیش از نماز و تراویح بعد از نماز و تراویح
 دانست که مستحب است که متعاز قرا را راه نماز تراویح ذکر نکرد

است ولیکن اکثر مسایح بر این اند که سنت در آن حتم قرآن
 است یکبار در چهار ماه رمضان و آن حجم را ترک نباید کرد
 و جهت کم و بیشی معتقد بآن اختلاف و عاها و یکده بعد از تشهد است
 چه امام را باید که ترک کند آنرا سببی کم و بیشی معتقد یا
 و مرا حده عاها مد کوره مستحب است و سنت نیست و باید
 دانست که بسیار و تریحیها عتقد کرده اند و نیز سود و غیر ماه
 رمضان و بر آن اجماع مسلمین است و الله اعلم -

باب دهم در بیان ادراک فریضه

* مسئله ۱ * اگر شخصی سه ماه شروع کرده باشد در بار طهر و نماز

پس اگر یک رکعت نماز طهر گذارده باشد و بعد از آن اقامت

نموده شود برای نماز طهر مذکور پس باید که شخص مذکور

در رکعت دیگر بخواند تا دو گانه نکرده و آنچه ادراک است

از نماز آن نگران معصوم ماند و بعد از آن سلام دارد داخل شود

در نماز چهار رکعت تا ثواب چهار رکعت در ماه و اگر شخص مذکور

در رکعت اول تا ضویر سجده نکرده باشد پس باید که قطع کند

نماز خود را و اعتدال نماید در پس از سلام و همین صحیح است

در آنچه قطع آن مقدم بر نماز برای تحصیل صیلت چهار رکعت حایر است

چه در آن اکیال نیست نه ابطال آن بخلاف آنکه شروع
 کرده باشد در نیایز بغل نیز چه قطع آن اکیال فرض نیست
 و منسکانه آن اگر اقامت نموده شود برای نیایز ظهور در حالیکه
 شخصی در نیایز سنت ظهر شروع کرده است پس باید که
 شخص مذکور در مکانه از آن تمام کرده داخل شود در نیایز
 چهار رکعت و همچنین اگر امام خطبه شروع کند در حالیکه
 شخصی در نیایز سنت چهار رکعت شروع کرده است پس باید که شخص مذکور
 در مکانه از آن تمام کرده سلام دهد و خاموش نشیند و این
 مورد نیست از ای یوسف رح و بعضی گفتند اند که آن چهار رکعت سنت
 و اتمام کند و اگر شخص مذکور سه رکعت از سنت مذکور خوانده
 باشد پس باید که تمام کند آنرا یا بنظر دیگر یک رکعت باقی را
 بخواند نیز چه اکثر شیعه و حکم کمال است پس باید که بعد از
 گذاردن سه رکعت از آن نشکند آنرا بخلاف آنکه اگر دو رکعت
 از آن گذارده برای رکعت سیوم استبداد شده باشد ولیکن هنوز در
 رکعت سیوم سجده نکرده باشد چه در این صورت باید که قطع کند
 رکعت سیوم را زیرا که رکعت سیوم هنوز ناقص است و ترک آن برای
 تحصیل قیامت جماعت جایز است و باید دانست که در این صورت

شخص مذکور محتار است اگر خواهد نشیند و شسته سلام گوید
 و بعد از آن استاده شود برای اقتداء و پس امام و
 تکبیر تصدیق بگوید و اگر نخواهد بنشیند بلکه چنانکه استاده
 است در همان حالت تکبیر تصدیق بگوید برای اقتداء و پس
 امام * مسئله ۳ * اگر شخص تنها یا ظهرگذار و بعد از
 تمام نماز و اقامت نوبت نبوده برای نماز جماعت پس باید یک
 شخص مذکور اقتداء کند در پس امام و یکی این نماز نفل خواهد
 شد ویراجه نماز فرض مکرر می شود در یک وقت * مسئله ۴ *
 اگر شخصی تنها یک رکعت نماز فحجر بخواند باشد و بعد از آن
 اقامت نبوده شود برای نماز جماعت پس باید که شخص مذکور
 قطع کند نماز خود را و اقتداء کند در پس امام ویراجه آن اگر یک رکعت
 مکرر خواهد جماعت فوت خواهد شد و همچنین اگر شخص مذکور
 اساده باشد یا سدرای رکعت دوم و هنوز سجده نکرده باشد
 باید که قطع کند نماز خود را و اقتداء کند در پس امام و اگر شخص
 مذکور تمام کرده باشد نماز خود را پس نباید که بعد از آن اقتداء
 کند در پس امام ویراجه این نفل است و نقل بعد از نماز فحجر مکرر نیست
 و همچنین اگر شخصی نماز عصر را تنه یا گذارده باشد و بعد از آن

اقامت نماز جماعت شروع پس اور انباید که اقتدا کند در پس
 امام چه این نقل است و نقل بخدا از نماز عصر مکروه است
 و همچنین اگر نماز مغرب تنها گذارد و باشد و اقامت نماز
 جماعت نموده شود پس پیرا نباید که داخل شود در نماز امام
 و ظاهر روایت زیاده که رکعت نماز نقل کردن مکروه است و اکثر
 و یک رکعت نماز نهی شده چهار رکعت کردند پس درین مخالفت
 امام میشود * مسئله * بیرون رفتن از مسجد بعد
 از اذان مکروه است انسان را مگر بعد از آنکه اذان
 کند نهار را زیرا که پیغمبر صلیم فرمود است که بیرون
 نپیروید از مسجد بعد از اذان مگر دو شخص یکی منافی و دوم
 شش هیکه بیرون رود برای دفع حاجت بقصد مراجعت بعد از
 دفع حاجت و یکی باید دانست که اکثر شخصی بعد از اذان اگر
 از مسجد مذکور برود بجهت آنکه انتظام جماعت در مسجد
 را بشکست و موقوف بر حضور و نیست پس درین صورت رفتن از مسجد
 جهت دوری جایز نیست زیرا که این رفتن برای تکمیل جماعت
 نیست که است نه برای ترک جماعت و اکثر شخص مذکور نهار
 نکرده باشد و وقت نماز وقت ظهر یا عشا نباشد پس درین صورت

جایز است و بنا بر آنکه بعد از اذان از مسجد بیرون رود و نماز را دعا و
 خدا را بکثرت حاجت فکرت است و کمتر در صورتی که در مسجد
 نشسته باشد تا آنکه نماز که مؤمن اقامت شرع نماید و در وقت
 از مسجد رود بلکه بجماعت نماز داخل شود چنانکه اگر در وقت
 برود و شریک جماعت نشود متهم خواهد شد به حیالیت
 جماعت و اگر وقت مذکور وقت نیکو یا عصر یا مغرب باشد پس
 جایز است و بنا بر آنکه از مسجد مذکور بیرون اگر چه مؤمن در اقامت
 شروع نماید چه اگر شخص مذکور در بین اوقات اقتدا نماید در
 پس امام و نماز جماعت گذارد پس این نماز نفی است
 و نه در اوقات مذکوره است * مسند ۵ * ۶ * انکر شخص
 در مسجد در آن وقت نماز نیکو و به پیوند که امام در نماز
 فرض داخل است و جماعت قائم است و حال آنکه شخص
 مذکور در وقت سنت نیکو را نداند که هست پس اگر آن شخص
 بداند که بسبب گذاردن دو رکعت نماز جماعت کوت خواهد شد
 و رکعت دیگر را خواهد یافت پس در این صورت بگوید که شخص
 مذکور در رکعت سنت را اولاً گذارد و نیزه در آن مسجد و بعد از
 داخل شود در نماز جماعت زیرا که در این صورت ممکن است و بنا

بکه فضیلت سنت و قضایات جماعت هر دو را حاصل نمایند و ایضا
 بخایف باشد از اینکه اگر مشغول شود با دای روزگارت
 سنت بکریکیت فرض را نیز بجماعت نخواهد یافت پس
 باید که ترک کند سنت را و در پس امام اقتدا نماید زیرا چه
 ثواب جماعت عظیم تر است و در ترک آن وعید است و آنچه
 هذکور شد حکم سنیت فحجر است و در سنت ظهر حکم این است
 که در هر دو صورت سنت را موقوف دارد و در جماعت داخل شود
 زیرا چه امامی سنت ظهر بعد از ادای فرض می کند است بخلاف
 سنیت فحجر چه ادای آن در وقت فحجر بعد از ادای نماز فرض
 جایز نیست بنا بر وجهی که ذکر آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی
 پس مشخص می شود که بعد از ادای فرض ظهر یا جماعت چهار رکعت
 سنت را ادا خواهد کرد و در وقت ظهر و این صبیح است و درین
 اختلاف نیست ولیکن اختلاف است میان ابی یوسف
 و مصنف روح در تقدیم آن هر دو رکعت سنت که بعد از فرض ظهر است
 اعنی اول و دوم پس می گویند که آن چهار رکعت پیش از اول
 بگذارد و بعد از آن و در رکعت سنت ظهر را ادا کند زیرا چه
 آن چهار رکعت را حق تقیم است بر دو رکعت مذکور

پس بقدر امکان مقدم نموده خواهد شد و مخدوم میگوید
 یعنی آن چهار رکعت را بعد ادای دو رکعت سب طهر ادا
 نماید که در آن از موضع خود فوت شده است و اگر آنرا
 مقدم گذارد و آن دو رکعت نیز از موضع خود فوت
 میشود و باید دانست که صدرش پیدایش احتمال را بر
 عکس نقل کرده است و باید دانست که آنچه مذکور
 شد که بعضی مذکور دو رکعت سب تحریر کرده و در آن مساجد
 کد دارد دلالت میکند بر اینکه کد اردن آن در مساجد
 و تنبیه امام در بهار و در ص با صد مکرر است و باید دانست
 که کد اردن جمیع است و بدل در حاشیه اصل است و همین
 بر ویست از بعضی صلعم * مسئله ۷ * اگر دو رکعت سب
 معروف شود از کسی پس آنرا بعد ادای فرض پیش از طلوع
 یا با بضا نکند و بر احد کد اردن دو رکعت در آن وقت
 بدل معض است و سب و کد اردن بدل در ینوقت مکروه
 است و همچنین آنرا قضا نکند بعد از بلند شدن آن با
 نرد شیخ حسن و مخدوم گفتند که احادیثی است که
 تصاکد آنرا بعد از بلند شدن آن قایم تا وقت روا

نیز را چه پیغمبر صلعم قضا کرده بود آنرا در صبح لیلة التعریس
بعد از بلند شدن آن کتاب و شیخین رح میگویند که اصل در
سنت این است که قضا کرده پیشتر چه قضا مختص است
بغیاث تبک و واجب است چه پیغمبر صلعم در صبح لیلة التعریس
قضا کرده بود آنرا بتبعیث فرض چه فرض را نیز قضا کرده
پس سوائی صورت تبعیث باقی خواهد ماند بر چیزی که اصل
است و سنت مذکور به تبعیث فرض قضا کرده میشود تا وقت
روال خواهد قضا کرده شود فرض بجایعت یا بغیر جایعت و اما
بعد از زوال قضا کرده میشود بتبعیث فرض یا نه پس در این
اختلاف است و اینکه مذکور شد حکم سنت فحرج است و
اما سنتهای دیگر پس آن قضا نموده نمیشود بعد از گذشتن وقت
بدون فرض و اما در قضای آن به تبعیث فرض اختلاف است
مشایخ است * فمندیله ۸ * اکثر شخصی در یاد یک رکعت
نیاز ظهور را با امام و سه رکعت قیامده پس نیماز او
درین صورت نیاز جایعت نیست و مبضد رح گفتست که ویرا
ثواب جایعت است زیرا چه او را آن آخرش در حکم ادراکه
نیست و لیکن نیاز او بجا نیست حقیقتة اینذا اگر

قسم خود را یا شد شطرنج مذکور که در آن اجتماعات نخواهد
کرد پس از آنکه میگردید بر این امر از آن اجتماعات نمود و اگر
قسم خود را یا شد که نیاز ظاهر بر اجتماعات نخواهد کرد و آنکه
نیاز آن از در میان صورت نیاز اجتماعات نکرد داشت * منسیده و *
و اگر شطرنج در آید در منسیده و آنکه در آن نیاز اجتماعات پیدا است
پس از آنکه نیاز اجتماعات کند از آن پیش از آنکه قرضه جایز است هر سستی
که باشد و آنکه این قرضه و قرضه است که وقت نیاز وسیع باشد
و اگر وقت نیاز و قرضه باشد پس باید که مشغول با دای قرضه شود
و نیاز این از دای قرضه مشغول باشد و قرضه نشود و بعضی گفته اند
که این حکم در غیر سنت ظاهر و قبیح است بجهت درین دو سنت زیاده
و کمبود است و در این بی غیر صلح و در حکایت سنت قبیح است یا را که
نمود و این است و قرضه است که یکد لرید سنت قبیح را با کفر چه
و مانع شهادت خود و در غیر صلح و در حکایت سنت قبیح است یا را که
هر که کند و چنانکه سنت و پیش از نیاز ظاهر است و این خواهد یافت
ابتدای مزای و بعضی گفته اند که در حکم مذکور جمیع سنت
و در این است و در این بی غیر صلح و موافقت نبود است برای در صورتیکه
لذا قرضه بجهت صلح نبود است و در این جمیع غایت و موافقت بر آن ثوابه

باشد است پس در حق منقر و سنت نیست چه سنت بدون
 مواظبت پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت دانست که نیازهای
 سنت موجب اضطرار قرض است پس فکد آوردن آن در هر حال
 اولی است خواه نیاز قرض بحیاجت ادا نماید خواه تنه یا ضعیف
 در صورتیکه نسبت تنگی وقت خوف آن باشد که اگر متخول
 نیست فقر و غرض قوت خواهد شد * * * اگر آید
 ششصد و هرحالیکه امام در رکوع غایت پیش افتد اگر در تکبیر
 قیام بیه شکست و استاده نماید تا آنکه نماز فیکه امام نماز رکوع
 پرده است پس آن رکعت در وقت شخص مذکور متعسرت
 قیام شود و زقرخ گفتند که رکعت مذکوره در وقت او معتبر است
 زیرا چه شخص مذکور یا قیام است امام را در حالیکه آن در حکم
 قیام است چه رکوع در حکم قیام است و علمای ما میگویند
 که شرط اعتدال این است که معتقدی شریک امام شود در افعال نماز
 و در رکعت مذکوره معتقدی شریک امام باشد تا در قیام نه در
 رکوع و اگر معتقدی شریک امام شود و قیام و پیشتر از آن امام
 در رکوع رود و بعد از آن امام رکوع کند پیش از آنکه او
 بمسرا از رکوع غرض از احضار کسی که شرکت در رکوع نمیشود

پس در این صورت چهار آن معتدی خاص است و در رکعت
 مذکورده و معتبر است و در حق او در هر روح میگوید که رکعت
 مذکورده معتبر است چنانکه در رکوع مذکور معتبر است و در احوال
 هر قدر از آن رکوع که پیش از امام بعد از آن است معتبر نیست پس
 هر چند معتبر است و هر یک از آن معتبر است چنانکه پس از
 اول است و دلیل علیهای ما این است که مضارکت در بعضی از احادیث
 رکن شرط است و آن در صورت مذکورده مستحق است و شرط است
 در جمیع اجرای آن شرط نیست و اگر نه در صورتیکه
 امام اول سر از رکوع بردارد و معتدی بعد از او را میسر
 نماید که رکوع معتدی معتبر نباشد و حال آنکه
 معتبر است و الله اعلم

باب یازدهم در بیان قصای باز* مسئله اول
 اگر بهای معصوم فوت شود مایه که قضا کند آن در اوقیتیکه
 یاد آید و بعد از آن بهای و باید که قضا کند آن را بهیسترا از بهای
 وقتی و اصل آن این است که ترتیب میان بهای بیکه فوت میشود
 و میان بهای بیکه ادا میکند آن را بعد از آن در وقت واجب است
 بهای علیهای ما و در بهای روح مستحب است و در احوال هر بهای

فرض اصل است بذا و شرط نیست برای نماز در شک و تردید
 جلهای ما این است که پیغمبر صلعم فرمود است که هرگز فوت شود
 نیازی بسبب خواب یا بسبب نسیان و فراموشی پس باید که
 بگذارد آن نماز را هرگاه یاد آید و پرا و نیز فرمود است
 که اگر فوت شود نیاز کسی بسبب خواب یا نسیان و یاد آید
 و پرا آن نیاز را حایکه او اقتدا نموده است در پس امام برای
 نیاز وقتی پس باید که ادا کند این نیاز را در پس امام و بعد از آن
 قضا کند نیاز را که یاد آمد است و پرا و بعد از آن اعاده کند
 نیاز وقتی را که در پس امام ادا نموده است باید دانست که
 بقدریم نیاز قضا بر ادای نیاز وقتی واجب است بشرطیکه خوفی
 را این نباشد که نیاز وقتی فوت خواب شد بسبب تنگی وقت و اگر
 خوف آن باشد پس در بنصورت اول نیاز وقتی را ادا نماید
 و بعد از آن قضا کند نیاز مذکور را و اگر چه ترتیب مذکور ساقط
 میشود بسبب تنگی وقت و باید دانست که هیچچنین ساقط نمیشود
 بسبب نسیان و سبب کثرت نیازهای قوایت چه اگر بسبب کثرت
 قوایت ترتیب مذکور ساقط نشود پس لازم می آید که انسان اول
 نیازهای قوایت را قضا کند و بعد از آن نیاز وقتی که از او این

بختیاری موجب آن میشود که نیاز وقتی فوت شود بسبب آنکه تمام
 وقت آن مشغول حواله دادن بقضا نبودن نیازهای کثیر که فوت
 شده است و باید دانست که اگر با وجود تمام وقت مقدم قضا
 کنند نیاز فایده را جایز است چه سرایه و جوان آن هم یافت
 میشود و نه آنکه باید است بر تقدیم آن و آمد است بر معنی که در غیر
 آن است و اگر با وجود وسعت وقت مقدم ادا کنند نیاز وقتی با
 بر قضا فایده نیاز وقتی جایز نمیشود مگر اگر ادا کرد آنرا پیش
 از وقت آن که بحدیب ثابت است * مسمله ۲ * اگر چند
 نیاز فرض فوت شود بر شخص را پس باید که آن نیازها را برترتیب
 قضا کند چنانچه ادای آن در اصل برترتیب فرض است و وجه آن
 این است که در روز جنگ حد قسای نیاز برترتیب صلعم فوت
 شده بود و پیغمبر صلعم آن را برترتیب قضا کرد و فرمود معاشران که
 نیاز را که دارید حنا بچسبید بینید که من نیاز میکذارم
 و اینکه هرگز و شده که ترتیب میان نیازهای فایده فرض است
 وقتی است که نیازهای فایده زاده از پنج نیاز نباشد و اما وقتی که زاده
 از پنج نیاز باشد پس درین صورت ترتیب میان آن مساقتا میشود
 زیرا که زاده از پنج نیاز کثیر است و بسبب کثرت نیازهای فایده

ترتیب میان آنها ساکن میشود چنانچه بسبب آن ساقط میشود
 ترتیب میان قایتد و میان و تکیه بنا بر آنچه سابق مذکور شد و
 بدینکه حد کثرت قوایت این است که نیازهای قایتد شش باشد
 بهتر از آن وقت که نیاز ششم و هفتم مراد چیزی است که در جامع
 تغییر مذکور است و آن این است که اگر قوت شود از شخصی زیاده از
 نیاز یک روز و شب پس بکفایت میکند او را نیازی یک روز شروع
 کرد است چهار وقتی که زیاده شود بر یک روز و شب شش نیاز میشود و آن
 مکتوب درج میروست که از اعتبار کرد است دخول وقت نیام ششم را
 لیکن اولی صریح است زیرا چه کثرت حاصل نمیشود مگر بسبب
 رسیدن بعد از تکرار آن نیست مگر در صورت اولی و آن وقت خروج
 نیام وقت ششم * مسأله ۳ * اگر نیازهای قایتد قدیم و
 جدید جمع شود و کثیر باشد پس درین صورت بعضی گفته اند
 که نیاز و قتی با وجود یا دیون نیازهای قایتد جدید و جایز
 نیست زیرا چه نیامهای قایتد قدیمه کالعدم شمرده میشود
 و جدید فقط کثیر نیست پس ترتیب میان آن و میان وقتی که عرض خواهد
 بود و بعضی گفته اند که در صورت مذکور نیام و قتی با وجود یا
 دیون نیازهای قایتد جدید جایز است بسبب کثرت قوایت چه

مجموع حد بدو قدر بمه کثیر است و ثروت فوایت موجب مستوط
 مرتب است و در همین قوی است * مسما ۴۲ * اگر ردمه
 ششصدی بیمار شاء و آینه بپایند و قضا کند سحر حق صد کوبه معنی از آن
 بیمار فائده را حتی که قلمل باقی ماند پس معنی گفته اند که در پس
 حکام معانی این باقی بیمار قوی شود و می کند بدستور سابق
 و در آن سه دست از معنی روح که اگر سحر معنی بیمار شایه
 و در آن ترک کند و بعد از آن در و ده شکر قضا کند آنرا با اینطور کم
 هیزه شرب و قوی قضا کند یک بیمار فائده را از سر شایه و در آن اول
 فوت شد است پس در مصور و قضا این بیمار شایه فائده
 صحیح معنود بهر حال خواه مقدم از وقت قضا می شود باشد یا
 موخر و بیمار شایه و قضا می شود معنود بهر حال
 بر راحه و او است و در صورت مقدم و تسخیر در حد قلد داخل
 است اگر بیمار شایه از آن صحیح معنود و راحه و در معنی
 صد کوبه در وقت که از آن بیمار شایه و راحه و در معنی
 * مسما ۵۰ * اگر سحر معنی بیمار گذارد با وجود یک
 یاد است و بیمار که او بیمار طهر ادا است است پس بیمار عصر از پس
 می شود مگر در صورت که مکه گذارد با سه بیمار عصر از آن

وقت آن و این مسئله ترتیب است ولیکن باید دانست که در صورت
 مذکور نیاز فرض مصر مذکور فاسد میشود اعنی اداي فرض
 نمیشود ولیکن آن نیاز فی نفسه باطل نمیشود بلکه نقل نمیکرد
 و این نزد شیخین روح است و همچنین روح میگویند که نیاز مذکور
 فی نفسه باطل میشود زیرا چه شخص منکر تصور کرده باشد برای نیام
 فرض بسته بود و هرگاه نیاز مذکور بطریق فرض صحیح نشین
 پس باطل نخواهد شد تصریح از مطلقا و شیخین روح میگویند
 که شخص مذکور تصریح اصل نیام بسته بود با وصف زاید که
 قرینیت است پس بسبب بطلان وصف که فرضیت است لازم
 نمی آید که اصل نیام باطل کرده و بعد از آن باید دانست که نیام مصر
 آن شخص فاسد میشود بفساد موقوف حتی که اکثر ادا کنند
 نیامش وقت را بعد از آن و اعاده نیاز ظاهر مذکور نکند پس
 نزد ائمه حنیفه روح کل آن نیاز جایز میشود و نزد صاحبین روح که
 آن فاسد میشود بفساد بات نه موقوف و بیان آن در موضع آن
 بالا گذشت * مسئله ۴ * اگر شخصی نیاز فحش گذاره
 با وجودیکه یاد است ویرا که نیاز و ترنجیز است پس نیام فحش
 او فاسد میشود نزد ائمه حنیفه روح و نزد صاحبین روح فاسد نمیشود

و این اختلاف بتأییر آن است که نیاز و تضرع را بی حقیقت روح
 واجب است و تضرع صاحبی رح منت است و ترقیب واجب نیست میان
 فرض و سنت و بتأییر آن اگر نیاز عشا ادا کرد کسی و بعد از آن
 وضو کرده سنت و تضرع ادا کرده و بعد از آن معلوم شد که نیاز عشا
 بیوضو کرده بود پس تضرع این چنینه روح اعاده خواهد کرد آنکس
 نیاز عشا و سنت آن را فدا نیاز و تضرع و تضرع صاحبی روح اعاده خواهد
 کرد نیاز و تضرع را نیز زیرا که نیاز و تضرع نیاز فرض عشا است مانند
 سنت و الله اعلم بالصواب

باب دوم در بیان سجده سهو مسئله ۱ *
 اگر شخصی بسبب سهو عملی یا قولی فریاده یا کم کند در نیاز
 باید که در آخر نیاز بعد از سلام دو سجده کند و بعد از آن باز
 تشهد بخواند و بعد از آن باز سلام گوید و نزد شافعی روح سجده
 سهو باین طریق کند که بعد از تشهد دو سجده سهو و بتجا آن بی
 آنکه سلام بگوید و بعد از آن تشهد بخواند و سلام بگوید
 زیرا که هر دو سجده سهو و پیش از سلام بتجا آورده است
 و دلیل علمای مایکی این است که پیش از صلعم فرمود است که برای
 هر سهو دو سجده است بعد از سلام و هر دو سجده که پیش از صلعم دو سجده

سهو بجای آورده است بعد از اسلام و این معارض آنست که شافعی رح آورده است
 آنرا پس میان دو روایت عمل پیغمبر صلعم تعارض واقع شد پس
 باقی ماند قابل تمسک قول پیغمبر صلعم که دلیل علیای ما است و
 دوم این است که سجده سهو مشروع است برای جبر
 نقصان و تکرار آن مشروع نیست پس باید که موخر نبوده
 شود از اسلام حتی اگر سهو کنند سلام را باینطور که بعد از آنست
 سلام نگزید و زمانی خاموش نشسته ماند یا برای رکعت
 پنجم استاده شود پس بسبب تأخیر نمودن سجده سهو
 از سلام جبر نقصان این سهو نیز میشود و باید دانست که
 این اختلاف میان علیای ما و میان شافعی رح در اولویت
 است و برای سهو دو سلام گفتنی صحیح است تا که این سلام
 مانند سلام معهود بود و باید که درود دعای مأثور را بخواند
 در جلسه که بعد از ادای سجده سهو است و همین صحیح است
 زیرا چه موضع دعا و درود آخر نماز است * مسئله ۲۰ اگر
 شخصی زیاده کند در نماز علی را که از جنس اعیال نیاز است
 پس لازم میشود وی اگر سجده سهو بجای آورد اعین سجده سهو
 واجب است و همین صحیح است زیرا چه سجده سهو مشروع

خداست بر این جبر نقصانی که در عبادت فیما بین می یابد پس
 واجب بر او احدث شد مانند قربانی ها گنجه در حج واجب میشود
 بسبب حمایت بر این جبر نقصان و فرگاه ثابت شد که مستحب
 می و واجب است پس واجب بر او احدث شد مگر ترک واجب یا تاخیر
 و کسی را از ارکان پیام بسبب سهو و همین صادر است و اما
 و خوب آن بسبب زیاد نبودن چیزی پس بجهت آن که بسبب
 زیادتی عمل قاحل ترک واجب لازم می آید * و مسأله ۳ *
 سجده سهو لازم می آید بسبب ترک واجب چون قرائت سوره
 فاتحه و دعای موت و تسبیح و تکبیرات پیام بعد از آن
 بپایان واجب است و مزاحمه بعبود صلیع بر آن را طلب نموده
 است مایطوره که یکبار هم ترک نکرد است و این علامت
 و خوب است و بجهت آنکه این حرها مسووب مسوود می شود
 تپامی بپا را بسبب دلالت کرد بر این که این حرها از حد ایمن
 بپا را است و از حد ایمن بپا را میسود مگر به خوب و هیچ نمی
 سجده سهو واجب میسود بسبب ترک قعده اولی تا قعده اخیر
 و همین معنی است حد آن بیرو واجب است * مسأله ۴ * امام
 اگر بجهت برخواستن قرآن را در بیای یکد احضار قرائت در آن مقرر

است یا با خفا خواند قرآن را در نماز یکده مرتبه مقرر
است پس سجده سهواً لازم می آید زیرا چه چهاروا خفا در موضع
بخود واجب است ولیکن اختلاف بر وایت است در مقدار آن
احسنی چه مقدار قرآن بجهر بخواند در موضع اخفا یا چه مقدار
قرآن با خفا بخواند در موضع جهر تا بسبب آن سجده سهواً
لازم آید و اصح این است که در هر دو صورت آن نیستند از معتبر است
که بآن نیاز چنانچه میشود بر آنچه احتراز نپذیرد از چهارقلیل معتذر است
و احتراز از کثیر ممکن است و مقدار یکده بآن جایز میشود نیاز کثیر
است ولیکن مقدار مذکور نزد ائمه حنیفه رح یک آیه است و نزد
صاحبین رح سه آیه است و این حکم در حق امام است نه در حق
منفرد زیرا چه چهاروا خفا از خصایص جماعت است * مسئله ۵۰ *
بسبب سهواً امام سجده سهواً واجب میشود که مقتدی زیر آنچه بسببیکه
موجب سجده سهواً است در حق اصل اعنی امام متقرر و متحقق
شد و ازین جهت لازم میشود هر مقتدی را حکم اقامت بسبب
نیت امام ولیکن اگر امام سجده سهواً نکند مقتدی نیز نکند
زیرا چه اگر آنها سجده سهواً کند مخالفت امام لازم می آید
و حال آنکه او التزام نموده است تبعیت امام را * مسئله ۵۱ *

اگر مقتدی میخواند پس بسبب آن سجده میخواند و بر امام
لازم نیست ایستادن در مقتدی زیرا که اگر مقتدی بسبب سهو خود
تنها سجده بخواند و بپوشاید آنرا مخالفت امام لازم نیست و اگر امام
نیز بتبعیت او سجده میخواند پس لازم نیست که اصل تابع
تابع شود * مسئله ۷ * اگر شخصی قعد اولی را فراموش کند
پس اگر بپوشاید یا در حالیکه بسوی قعدا قرب است پس لازم
است که نشیند و تشهد بخواند زیرا که چیزی که قریب از شپوه
حکم آن نیست میگیرد و بعضی گفته اند که درین صورت نیز سجده میخواند
کند بسبب تأخیر و بعضی گفته اند که سجده میخواند و رکعت نیست
و شخص سجده کورمانند کسی است که استاد نشد است و همین صحیح
است و اگر شخصی کور را یا بپوشاید یا در حالیکه
بسی قیام اقرب است باید که نشیند زیرا که او مانده
نستحب است که فی الحقیقت استاد شد است ولیکن سجده
سهو حرام است که در زیر احد ترک کرد است قعد اولی را که واجب
است * مسئله ۸ * اگر شخصی قعد اخیر را فراموش
کند و اسناد شود و بعد از استادن و بپوشاید پس لازم
است و بر آنکه بنشیند مادامیکه در آن رکعت سجده نکرده باشد

زیرا چه در نشستن اصلاح نیماز ویست و قدرت است او
 را بر آن زیرا چه در کم از بکر کعت ترک مضایقه نیست
 پس لازم است که نشیند و رکعت خامسه را که شروع در آن
 کرده او را لغو کرد اند زیرا چه او رجوع کند پسوی چنین بکه
 محصل آن سابق از این است یعنی قعده پس بگذارد آن
 رکعت را و بسجده سه و بر او لازم است زیرا چه او تا خبر و اجب
 نهود است و اگر شخص مذکور را یاد آید قعده مذکور را
 بعد از آن که بسجده کرده برای رکعت پنجم پس در بقعه و مرت
 ندره علیای ما باطل میشود نیاز فرض او که قعده اخیر در آن
 فراموش کرد است و زیرا چه درین هنگام مستحکم شده
 شروع او در نماز نفل پیش از آنکه بنیام و کمال ادا
 کرده باشد ارجحان نیاز فرض مذکور را پس لازم
 آید که او از نماز مذکور بیرون شد زیرا چه بسبب یکسجده
 یک رکعت نیاز حقیقه متحقق میشود حتی که حائث میشود از یک
 سجده کردن کسیکه پیشین کند که من نیاز نضرا هم کرد و لیکن آن نیاز
 فرض نفل میگردد نزد شیخین رخ و نذر محبه روح آن نیاز باطل
 میگردد مطلقانه بطریق فرض صحیح میشود نه بطریق نقال

پندار و سپه سنا بق مذکور شد است و شعبه مذکور را در مسرت
 اولی این است که رکعت ششم را بر تمام که مد و لمکن اگر رکعت ششم را
 تمام نکند مراد هیچ چیز لازم نیست آید و در آنچه او سهوا شروع
 کرد است و در بیان مذکور که عبارت است از رکعت و محکم و سهیم و اگر
 عهدا شروع میکرد و تمام آن را در آن بر میشد چه نعل و احب میکرد و
 بسبب شروع کردن در آن و قیامه شروع کند عمارت بعد از آن باید
 دانست که او یوسع روح میگوید که در صورت مذکور در عرض او باطله
 میگوید و بعد از آن معانی در عرض او و در آن و در آن در آن
 سجد و کامل است و معنی روح مذکورید که در عرض او باطله میشود
 و قیامه سر از سجده بود از در عرض شکام سجده مذکور تمام
 میسر و در آن تمام می شود با حرات آن تعلقات دارد و آن برداشتن سر
 است و آن صحیح است با حداث و شایخ علی مروزی روح گفته است
 که مختار قبول آن روح است و ثبوت این اختلاف است که اگر از
 شعبه مذکور در آن سر و داشتن سوار سجده رکعت پنجم حد
 صادر شود پس در سجده روح به شخص مذکور را بداند که بنا کند بسیار
 در آن را اعی تمام کند و در عرض مذکور را با این شرط که بعد از وضو
 نشیند بقدرت خود سلام بگوید و بر آنچه سجده مذکور و

نزد رُح صحیح نیست پس در رکعت پنجم سجده یا قعد
 نشد و نزد ابی موسی و عمار بنانی نیز از بران جا برنفتند و او شد شد زیرا چه
 سجده مذکور نزد او صحیح است پس در رکعت پنجم سجده
 یا قعد نشد * مسئله ۹ * اگر شخصی بعد از قعد اخیره بنشیند
 از سلام بسبب سهو برخیزد و رکعت پنجم شروع نماید و بعد از آن
 یاد آید ربه اگر قعد اخیره را سهو کرده است پس لازم است ویرا کعبه
 نشیند مادامیکه سجده نکرده باشد در رکعت پنجم و بعد نشستن
 سلام نکرده زیرا چه سلام گفته در حالت قیام غیر مشروع است و قدام
 است او بر اینک ادا ای سلام کند بر وجهی که مشروع است اعطی
 بقوه زیرا چه کم آن یک رکعت بی محل ترک است و اگر در رکعت پنجم
 سجده کرده باشد بعد از آن یاد آید ویرا سهو مذکور پس
 درین صورت باید که رکعت ششم را نیز تمام کند و درین صورت فرض
 او تمام میشود زیرا چه تمام ارکان آنرا با تمام
 رسانیده است و باقی نیست مگر لفظ سلام و آن واجب است و از
 ارکان نماز نیست و آنچه مذکور شد که رکعت ششم را تمام
 کند وجه آن این است که آنچه نیاز میکند بعد از برخاستن
 بعد از قعد اخیره نقل است پس باید که اکتفا نکند بر رکعت پنجم

و گفته شدیم و آنست که تمام کعبه نقل شود چه نیاز دیگر رکعت جایز
 نیست به جهت آنکه اگر آن نیست و اراده شد است و بعد از آن باید دانست
 که این دور رکعت قائم مقام دور رکعت سنت ظاهر نیست و در این صحیح
 است زیرا که پیغمبر صلعم بر آن دور رکعت سنت مواظبت نمود است
 و در تحریریه علیحدته و باید دانست که در صورت مذکور است
 و باید کرد زیرا که شخص مذکور آن را نیاز و قرغن خارج است بر
 مخالف طریق سنت و به جهت این داخل است در نهانی نقل برخلاف
 طریق سنت و مجموع آنست که یک نماز است در حق سجده
 سه و چهارم است آنکه برای نقل مذکور شکر بجهت سجده نکرد است
 و اگر شخص مذکور این نیاز نقل و تمام نکند و ترک کند آن را و اتصال آن
 فراوان نیست و چه اگر در آن سه و شروع کند لب نه از او اگر کسی
 اقتدا کند به شخص مذکور در این دور رکعت پس در سجده
 مقتدی را باید که پیش از رکعت نیاز را گذارد زیرا که اولیام مذکور این
 پیش از رکعت نیاز را بیک مصرع گذارد است و نیز در تثنی و تثنی و تثنی و
 مذکور در رکعت نیاز خواهد کرد زیرا که در خروج تمام مذکور نیاز را نقل
 مستحب است پس این دو گانه می نقل است و است و
 اگر بگویند که این فاسد کند نیاز نقل مذکور را بعد از شروع پس

نیز آن قضای آن واجب نمیشود چنانچه بر امام مذکور قضای آن
 واجب نیست و این نزد معصومین رح است و ابویوسف رح میگوید که
 او دو رکعت نیاز قضا خواهد کرد زیرا چه عارضه که بسبب آن قضا ساقط
 شد است در وقت امام مختص با امام است * مسئله ۱۰ * اگر
 شخصی دو رکعت نیاز نفل گذارد و سجده سهو و بجا آرد بسبب
 سهوی که در آن واقع شده بود و بعد از آن خواست که دو رکعت دیگر
 گذارد پس نباید که بنا کند این دو رکعت را بر تحریمه و گانه اول
 زیرا چه اگر چنین کند سجده که بجا آورده است باطل میباشد
 بسبب آنکه در وسط آن واقع میشود و موضع آن آخر نماز است
 پس نباید که در این صورت دو گانه دیگر را بنا کند بر دو گانه اول
 و مع هذا اگر بنا کند جایز است زیرا چه تحریمه اول هنوز باقی است
 بوضاحت مسافر چه اگر او را کند دو رکعت نماز را که در حق او
 فرض است و سجده سهو و بجا آرد و بعد از آن پیش از سلام
 نیت اقامت نهایند پس ویرایید که دو رکعت دیگر را
 بنا کند زیرا چه او اگر بنا نکند جمیع نیاز او باطل
 میشود * مسئله ۱۱ * اگر سلام داد از نیاز شخصی که سجده
 سهو و بجا آرد واجب است و در این هنگام کسی اقتضای آن کرد پس اگر

شخص مذکور سجده سهو و بجا آورد اقتدای آنکس صحیح
 میشود و تکرار سجده نه میشود و این نیز شیخی رح است و مذهب
 رح گفتست که اقتدای مقتدی مذکور صحیح است خواه
 سجده سهو کند امام مذکور یا نکند زیرا چه نزد محقق رح
 کسی که بر او سجده سهو واجب است بسبب سلام از نماز بیرون
 نمیشود اصلاً چه سجده سهو واجب است برای جبر نقض آن پس ضروری
 است که سجده سهو را داده شود در تکرار نماز و نیز شیخی رح
 رح آنکس بسبب سلام مذکور از نماز خارج میشود و خروج
 موقوف است اگر سجده سهو نخواهد کرد پس بسبب سلام
 مذکور خروج از نماز ثابت نخواهد شد و اگر سجده سهو
 بجا خواهد آورد خروج ثابت نخواهد شد و آنچه سلام فی نفسه
 موجب خروج از نماز است ولیکن اثر نمیکند بسبب حاجت بسوی
 ادای سجده سهو پس بدون ادای سجده مذکوره عدم
 اثر آن ظاهر نخواهد شد و باید دانست که ثبوت اختلاف
 یکی آنست که مذکور شد در صحبت اقتدای دیگرانی
 است که شخص مذکور اگر بعد از سلام مذکور خند، قیقه کند
 و قیوی او خواهد شکست نزد محمد رح نه نزد شیخی رح و

هم چنین اگر شخص مذکور مسافر باشد و بعد از سلام مذکور
 نیت اقامت کند چهار رکعت نیاز بر او فرض خواهد شد
 نزد مخرج نه نزد شیخین رح * مسأله ۱۲ * اگر بد نیت قطع
 نیاز سلام بشکونید شخصیکه بر او سجده سهو واجب است پس
 لازم است ویرا که سجده سهو بجا آورد و بر اچه سلام مذکور
 قاطع نیاز نیست اگر چه شخص مذکور بآن نیت قطع نیاز
 نکرده است چه این نیت لغو است زیرا چه این نیت بخلاف شرع
 است * مسأله ۱۳ * اگر شخصی را اشتباه شود هم
 اینکه سه رکعت نیاز گذارد * است یا چهار پس اگر این حالت
 اقل رود او است و بر ا باید بکه استیناف نیاز بکند زیرا چه
 در حدیث چنین آمده است و اگر این حالت اکثر و میوه
 او را پس باید که بنا کند بر مقدار یک که ثابت است در ظنی غالب
 و اچه در حدیث همچنین آمده است و اگر شخص مذکور را
 ظنی غالب در هیچ جانب نباشد پس درین صورت بنا کند بر
 بمقداری که متیقن است و آن اقل است زیرا چه در حدیث
 آمده است که هر کراشک عارض شود در نیاز و معلوم نکند که
 چه رکعت نیاز گذارد * است یا چهار رکعت پس بنا کند بر یک

اقل است از میان آن هر دو در صورتیکه استوفیه ساق
 رقیباید پس اولی این است که اول سلام مکتوبه از
 نماز که در آن شک واقع شد است و بعد از آن
 استیفاء باید و مراجع از شرع معلوم است که طریقه درون
 آمدن از رکعت به نماز سلام است نه کلام و بعد از نیت قیام به نماز
 بدون سلام یا کلام لغو است و باید دانست که در صورتیکه
 بتواند بر اقل مباد که بسینند در موضعی که آنرا آخر نماز گنجان
 تا قعدۀ اخیر که قرص است ترک نمود و الله اعلم

باب بیستم در بیان نیاز به نماز * مسئله ۱ *
 اگر بیمار، عاقل و بالغ باشد و استخوان پس حاکم است و اگر
 نشسته به نماز کند و اگر با متجاوز رکعت رکوع و سجود نماید و بجهت
 آن که معجزه صلعم بهر آن این جهت بر من فرموده است که
 نماز کند اگر استاده و اگر طاعت استخوان قیام پس نشسته نماز
 کند و اگر طاعت محسوس نباشد پیش بر بپوشد شاید به نماز
 گذارد یا بطور رکعت رکوع و سجود و یا با ادا کنی و بجهت آنکه
 تکلیف طاعت بحسب طاقت است * مسئله ۲ * اگر در
 صورت نشسته به نماز گذاردن طاقت ادا نمودن رکوع و سجود

نباشد باید که رکوع و سجود با یکدیگر باشد چه هفتین و صد و
اوست و لیکن باید که در ایما برای سجده سر را نگویند
و نسبت ایما رکوع زیر آنچه ایما رکوع و سجود قسایم
مقام رکوع و سجود است پس حکم آن خواهد گرفت و جایزه
نیست که چیزی را بردارد بپای پیشانی خود و بر آن سجده
کند زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که اگر قادر باشی بر اینکه
سجده نهایی بر زمین پس سجده بکنی و شکره پسرا اشاره بکنی
برای سجده و لیکن اگر چیزی را برداشته بر آن سجده نهایی
یا منظور که سر را نشکونی کند سجده جایز میشود چه درین
هنگام ایما یافته میشود و اگر سجده کند بر آن یا منظور که
آن چیزی را برداشته بر پیشانی خود بتهد پس درین صورت
سجده نهایی * مستحب * اگر بپای را طاق نشستن
نباشد پس باید که نهایی با منظور کند که بر پشت بخوابد
و هر دو پای خود بسوی قبله کند و رکوع و سجود با یکدیگر
باشد زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که نهایی گذارد بپای
نیستاده و اگر طاق است آن نباشد پس باید که نشسته نهایی
گذارد و اگر طاق نشستن نباشد پس بر پشت خوابد و نهایی

گذارد و بر کوع و صعود پایبند از امیای و اعراف طاقت آن نداشتیم
 پس او معذور است و امید است که الله تعالی عذر او را در حق حیر
 نه از قبول حد و اشد کرد و اگر بسیار مذکور بر هر چه مستحوا بود و بر و وجود را
 پسوی بداند و اند پس این نیز حایر است بقا بر حد نبی عمر آن
 از من حصین که سابق مذکور شد ولیکن اولی نرد علیای ما
 ایشان است که اول مذکور شد در هر احواله در صورت اشارت
 آن نیز سابق واقع میشود پسوی قوای کعبه و بیان نیاز
 ادا میشود و اشارت او در صورت دوم واقع میشود بحساب
 هر دو قدم و بعد بر د شایع در هر دو اولی است
 * مسئله ۴ * اگر بیماری را طاقت این نباشد
 که اشاره کند سر خود پس در بی حکام حایر است و اگر آنجا حیر
 کند در نیاز و موقوفه دارد آن را و آئینده اگر قادر شود قه' کند
 آن را و حایر نیست که معجزه اماره کند یا با رویا بیند یا بر حدیقه
 در مسئله سابق مذکور شد است بحتلاف قول و مرجح و بحکم آنکه
 این احوال حیر نکند و حد نبی مذکور است بحسب مراتب مسموع است
 و قیاس کردن امیای چشم و آبرو و دل و سر حایر نیست بر هر احواله
 رکن نیاز که «تجده» است ادا میشود به بیچشم و آبرو و دل را بید

و نیست که نیاز ساقط نمیشود از بیمار مذکور اگر چه او عاجز باشد
و یا در از یکشنبه تا روز یکشنبه بیهوش نشود یا شود و همین صحیح
است زیرا چه از مضمون خطاب شرع راجع می نماید بخلاف آنکه
بیهوش باشد زیاد از یکشنبه تا روز * منسلک * اگر بیماری
قادر باشد بقیام و قادر نباشد بر رکوع و سجود پس ویراقیام لازم
نیست بلکه باید که نیاز گذاردنشسته و رکوع و سجود بایها
نماید زیرا چه قیام را به جهت آن رکعت نیاز گذاردند است تا
آن وسیله گردد اتیاد شود برای سجده آنچه سجده غیر این وجه گردان
نیجوب کمال تعظیم است پس هر گاه بعد از قیام سجده متعوی
نباشد قیام زکون نخواهد ماند و مصداق مذکور مختار است اگر خواه
استاده نماز گذارد و اگر خواهی نشسته نماز کند و رکوع و سجود
بایها ادنیاید ولیکن این افضل است زیرا چه نشسته ایستاده
نشسته قراست بسجود * منسلک * ۴ * اشکر ششخصی بعضی
اجزای نیاز استاده ایستاده در حالت صحت و بعد از آن بپای رگردد
که بسبب آن طاقت استادن نماید پس جایز است ویرا که باقی
نیاز را نشسته گذارد بحواله رکوع و سجود کند اگر بران قادر باشد
یا ایها اشاره نماید برای رکوع و سجود اگر قادر نباشد بران و اثر

و نیز اوقات مستحبی نهاده پس جایز است ویرا که بر پشت حنظل و اقاقیا
 غبار را بکند و در زیر ابرو در روی هر دو صورت بنماید و می تواند بر امراض است
 پس حاکم حواحد صد مانند اقتدا احسنی اقتدای می تواند در
 پست فایم حایر است زیرا چه در آن بهای ادنی است سر
 امای پس همچنین در سحر نیز * مسئله ۷ * خطه یک
 و سبب بیماری بنشیند نهاده می کند و رکوع و سجود می کند اگر دم
 و ثانی بیماری را بدهد و قادر شود بر قیام پس ویرا حایر است که
 بماند بیمار را استواء کذا و نه در شیکون روح و معبد روح که تست در
 آن حاکم نیست بلکه لازم است ویرا که استیفاء بیمار
 نباید و این اختلاف بنام اختلاف آنهاست و در صورتیکه
 اقتدا بکند حاکم در پس قاعد چه نزد محمد روح ابن اقتدا
 جایز نیست و نزد شیخین روح حایر است و دلیل حائض
 بماند بقا مذکور شد است * مسئله ۸ * میباید رکوع و سجود
 جایز می نماید اگر صحت یابد و اثنا بیمار و قادر شود بر ادای
 رکوع و سجود پس ویرا حایر نیست که بتا کند یا بنظر که در باقی بیمار
 رکوع و سجود کند بلکه لازم است ویرا که استیفاء نباید و این
 متنت عامه است و وجه آن این است که اقتدای رکوع کنند و دم پس

کسیکه رکوع بایتما میکند جایز نیست پس هر چه تمییز بنای باقی نیاز
 کد در آن رکوع و سجود می نماید بر اول آن نیاز که در آن رکوع و سجود
 بایتما نمود است جایز نخواهد بود * و مسئله ۹ * اگر استاده
 شروع کند شخصی در نیاز نفل و بعد از آن عاجز شود از قیام پس
 مضایقه نیست ویرا که تکیه کند بر عصا یا بر دیوانی یا نشسته
 زیرا چه آن حدیث است و اگر بغیر عذر تکیه کند بر دیوار و غیره پس آن
 مکروه است زیرا چه این حدیث است و بعضی گفته اند که تکیه
 بر دیوار بغیر عذر مکروه نیست نزد ائمه صلی الله علیه و آله و سلم
 زیرا چه این حدیث است پس تکیه بر دیوار بغیر عذر مکروه
 نخواهد بود و در مضایقه پس مکروه است زیرا چه نشستن بغیر عذر
 ایشان جایز نیست پس تکیه کردن نزد ایشان مکروه خواهد بود و اگر
 نشینند شخصی مذکور بغیر عذر پس این مکروه است بالا تفاقی
 لیکن نیاز و جایز است نزد ائمه صلی الله علیه و آله و سلم
 و مسئله ۱۰ * نشستن نیاز گذار در رکعتی بغیر عذر جایز است
 نزد ائمه صلی الله علیه و آله و سلم و حاکمین رح گفته اند که نشستن
 نیاز گذار در رکعتی بغیر عذر روا نیست زیرا چه آن حدیث است
 رواست بر استادن پس روا نیست ویرا که ترک کند نیاز بغیر عذر

و دلیل اینست که روح این است که در کشتی بهشت و دوزخ سرعاً رخن
 میشود پس کویا متعجب است که امریکه بیشتر به دوزخ می آید
 متعجب شهیده میشود و لیکن استاده چهار کذا درین دران افضل است
 بجهت آنکه متعجب علیه میشود و اگر از کشتی برآمده بر روی
 زمین چهار کذا درین منصور باشد پس افضل این است که از کشتی
 بر روی رود و بر روی زمین نماز گزارد چه درین صورت دل قرام
 میگردد و حضور قلب در چهار حاصل میشود و با صد دانست که این
 احتیاطی که مذکور شد در صورتی است که کشتی روان باشد و کشتی که مربوط
 باشد در روان نباشد پس آن بهتر از زمین کنار دوزخ است و همین
 صیحه است * مسئله ۱۱ * اگر شخصی بهوش نباشد
 آن قدر مدت که پنج نوبت یا کمتر از آن بگذرد و
 خبره از فکر و پس قضای آن قدر نباشد از او لازم است و
 اگر ریاضه از پنج نوبت بگذرد پس قضای آن بر او
 لازم نیست و این فرق بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس
 این است که هر چهار که در تمام وقت این بهوش باشد انسان
 پس بر او قضای آن چهار واجب نباشد چه او از ادای آن عاجز
 است پس این بهوشی را نقد دیوانگی باشد و وجه استحسان

این است که مدت بیهوشی هرگاه در آن شود نیازهای کثیر
 قریب میشود پس اکثر قضای آن واجب شود خرج لازم می آید
 و اکثر آن مدت کوتاهی باشد نیازهای قلیل قریب میشود و
 در قضای آن جرح نیست و نیازها که نریاده باشد بر نیاز
 یک شبانه روز که پنج نیاز است پس آن کثیر است زیرا چه
 مکرر میشود و باید دانست که حکم جنون مانده حکم
 بیهوشی است چنین ذکر کرد است ابو سلیمان روح بخلاف
 خواب چه ناه راست که مدت خواب اینقدر دراز شود پس
 خواب بمنزله قصور انسان است در ادای نیاز بعد از آن باید
 دانست که نزد مصنف روح زیادتیی با اعتبار اوقات معتبر است
 پس هرگاه بشکرد وقت نیاز ششم قضا ساقط میشود زیرا چه
 تکرار نیاز در بین تکام متعطف میشود و نزد شیخین روح
 زیادتیی با اعتبار ساعات معتبر است پس هرگاه زیاده شود در
 یکروز و شب ساعتی ساقط میشود قضای آن و این منقول است از
 علی و ابن عمر رضی الله عنهما بالصواب

باب چهاردهم در بیان سجده تلاوت
 * مسئله اول * سجده تلاوت در قرآن چهارده سجده است

پای در آن حور سوره اعراف روم و سوره رعد و سوره یونس در سوره
 بابل و چهارم در سوره نمل اسرا نمل و سوره سجده در سوره مریم
 و هشتم در سوره حج در موضع اول و نهم در سوره مرقس
 و دهم در سوره بیل و یازدهم در سوره آل عمران و دوازدهم در سوره
 قن و یازدهم در سوره فتح و دوازدهم در سوره الفاتحه و سیزدهم
 در سوره اذ النبا است و چهاردهم در سوره احزاب و پانزدهم
 در سوره نساء است در مصحف عثمان و در آن اعتبار است و
 در موضع دوم در سوره حج سجده تلاوت بیست و یک بار و در
 سجده که در آن مذکور است سجده بیست و یک بار است به سجده
 تلاوت و باید دانست که موضع سجده در سوره فتح است و در
 قوله تعالی لا تسامون ایضا بنا بر قول غیر در آن و همین مختار است
 بر این احتیاط و باید دانست که سجده تلاوت در آن چهارده
 موضع واجب است هر کسی که تلاوت کند این آیتها را و هر کسی که
 پسندد آن را حواله مقصد و اراده سید و اسد آن را تا بعد قصد
 و اراده را در آن معجز صلعم فرمود است که سجده تلاوت واجب
 است بر هر کسی که پسندد آن را و هر کسی که نخواهد آن را
 و این حدیث مطلق است و مقید بهست یا هر که قصد آن را

مسئله ۲ * اگر امام در نماز آیه سجده را بخواند باید که
 سجده بجا آورد و مقتدی نیز همراه امام بجا آورد چه مقتدی التزام
 نموده است متابعت امام را و اگر مقتدی بخواند آیه سجده را
 به سجده تلاوت نکند امام و مقتدی نه در ابتدای نماز و نه بعد از فراغت
 از نماز و این نزد شیخین مرجع است و مجتهد مرجع میگوید که امام و
 مقتدی هر دو سجده تلاوت ادا نمایند بعد از فراغت از نماز
 زیرا چه سبب وجوب آن یافتند است و در حق هر دو هیچ چیز مانع
 ادای آن نیست بعد از فراغت از نماز به علل جالی که در چه
 در آن اگر اکتفا مقتدی فقط مخالفت امام لازم می آید و اگر امام
 نیز به تبعیت مقتدی سجده تلاوت نماید لازم می آید که امام
 تابع مقتدی شود و این بخلاف اصل است و دلیل شیخین مرجع این
 است که مقتدی مجبور است در حق قرائت قرآن و تصرف به سجود
 موجب حکم نمیشود بخلاف جنب و حیاض چه آنها را از قرائت قرآن
 نهی است و لیکن مجبور نیستند و اثر حجره هم اعتبار تصرف
 است پس قرائت معتبر نیست لهذا بر سامع آن سجده تلاوت واجب
 نمیشود را اثر نهی تحریم فعل است و تصرف معتبر است پس قرائت
 حیاض و جنب معتبر است لهذا بر سامع آن سجده تلاوت واجب

میشود سوال هرگاه چنین شد پس اگر حایض و جنب آن
سجده را بخوانند باید که سجده تلاوت بر آنها واجب شود و حال
آنکه بر حایض واجب نیست جواب ابی هر حایض بخواند آن
سجده را سجده تلاوت بر او واجب نمیشود بخلاف آنکه واجب نمیشود
بر او سجده تلاوت بسبب سستی آن یا سجده بجهت آنکه او را
اشیاء سجده بسبب اختلاف جنب زیرا که او اهلیت ندارد
بدر فیه الحال یا منظور که غسل کرده و نیاز ندارد * پس
اگر مقتدی بخواند آن سجده را و بگوید آنرا اشکبار که خارج
نهار است پس آن شخص را لازم است که سجده تلاوت را بخواند
و همین صحیح است زیرا که حکم ثابت است در حق مقتدی مذکور
و امام آن و کسانی که شریک ندارند در حق غیر آنها * پس
اگر شنوند کسانی که در نهار آن سجده را را شخصیکه
شریک آنها نیست در نهار پس بر آنها سجده تلاوت واجب
میشود و آنها را باید که بجا آورند آن سجده را بعد از
قراعت آنها روزه در اثنای نهار و در احد سید آن
آن سجده را از شخص مذکور افعال نهار آنهاست
و هرگاه سبب وجوب سجده تلاوت یافتند است در حق

۱. نه پس سجده تلاوت ادا نخواهند کرد بعد از فراغت از نماز و اگر
 ۲. نهاد را ثنائی نماز سجده تلاوت نمایند جایز نیست و زیاده
 این سجده ناقص است بسبب آنکه از آن نهی وارد شده است
 پس ادا نخواهند شد بسبب آن سجده کامل که واجب شده است
 ۳. نه پس بعد از فراغت از نماز اعادة آن خواهند
 کرد زیرا چه سبب آن متحقق شده است و اعاده نماز در کار
 نیست زیرا چه یک سجده زیاده گرون موجب فساد نماز
 نیست و در روایت نوادر آمده است که نماز آنها فاسد میشود
 و تراچه آنها زیاده کردند و چیزیکه از افعال نماز
 آنها نیست و بعضی گفته اند که این قول معتبره است
 * منقول * اگر آیت سجده را خواند امام در نماز و
 نشدند آنها را شخصی که مقتدی او نبوده بعد از آن شخص
 مذکور اقتدا کرد در پس امام مذکور در رکعتیکه آیت
 سجده در آن خوانده بود و لیکن بعد از آنکه امام سجده
 تلاوت ادا کرده بود پس مرشخصین کور را سجده تلاوت کردند
 در کار نیست زیرا چه شخص مذکور هرگاه شریک امام شد
 در رکعت مذکور پس سجده که امام مذکور کرد است

خت او نیز معتبر شد و چنان شد که تویاً او سجده تلاوت
 بجای آورد و است و اگر شخص مذکور اقتدا کند در پس امام
 مذکور پیش از آنکه امام مذکور سجده تلاوت کرده باشد
 و پس از سجده تلاوت همراه امام خواهد کرد و بر اجه از
 در یخورت اگر نبی تنید آیه سجده را از امام جداینه سجده
 می کرد همراه امام پس هر گاه شنید است آنرا بطریق اولی
 همراه امام سجده خواهد کرد و اگر شخص مذکور اقتدا
 نکرد در پس امام مذکور پس او تنها سجده تلاوت خواهد کرد
 و نیز اجه سبب آن متعین شده است * مبسوطه ۴ * هر سجده
 تلاوت که در نیاز واجب شود پس ادای آن در نیاز ضروری است
 و اگر در نیاز ادا نکند آنرا پس آن قضا کرده نمیشود بعد
 از فراغت از نیاز ویر اجه سجده کذا ادای آن در نیاز
 واجب میشود قضیلت دارد و سجده کذا ادا نموده میشود و
 غیر حالت نیاز ناقص است به نسبت آن پس سجده مذکور
 باین سجده ناقص ادا نمیشود * مبسوطه ۷ * اگر شخصی
 تلاوت کرده آیه سجده را و سجده نکرد حتی که نیاز شروع
 میکرد و در نیاز باز خواند آن آیه را و سجده تلاوت در نیاز

بیجا آوردن این سجده کفایت میکند برای هر دو تلاوت چه
 یک سجده دوم که در نماز کرد قوت دارد پس سجده اول تا بیع آن خواهد
 شد و در روایت دیگر نوازد آنست که یا ای که سجده دیگر
 بعد از فراغت از نماز نکند برای تلاوت اول چه سجده اول بمسبب
 آنکه ساق است نیز قوت دارد پس هر دو سجده در ثبوت برای هر
 ثبوتند و جواب روایت نوازد آنست که نه سجده ثانیه را بیجهت آنکه
 متصل به قصد است قوت و ترجیح است بر سجده اولی * مسند ۸ *
 اگر کسی بعد از تلاوت کرده ایته سجده را و سجده آن بیجا آورد
 و بعد از آن نیاز شروع کرد و در نماز همان ایته را خواند پس سجده
 دیگر در نماز خواهد کرد زیرا چه این نه سجده دوم تا بیع اول نمیشود
 چه سبب این اکنون در نماز یافته شد است پس بسجده اول ادا
 نند خواهد شد و گرنه تقدم مسبب بر سبب لازم می آید * مسند ۹ *
 هر که مکرر بخواند آیت سجده را در مجلس واحد پس او را
 سجده واحد کفایت میکند و اگر تلاوت کند آیت سجده را دوبار
 در دو مجلس یا دو سجده لازم می آید پس اگر اول را بیشتر
 ادا کرده باشد بار دوم یک سجده خواهد کرد یا بد آنست که در
 سجده تلاوت تعدیل سبب است نه تعدیل سبب اعنی اگر چند

بار تلاوت کند آیت سجده را پس آن چند بار بمنزله
 یکبار مشهوره میشود و در حق وجوب سجده تلاوت برای
 دفع حرج حتی که اگر محض تلاوت کند آیت سجده را و سجده
 کند برای آن و بعد از آن حیوان آیت را در همان مجلس بام و یگر
 تلاوت کرد سجده و یگر لازم نیست و تعدا اخل سبب لایق قراست
 و مساوات زیرا که در این احتیاط واجب است پس اگر
 تعدا اخل در حتم شود در سبب لازم آید که سبب موجب
 تلاوت یا قهراً شود و در این ترک احتیاط است
 و تعدا اخل مسبب بقوبات لایق قراست زیرا که در این احتیاط
 نیست بلکه احتیاط در آن دروغ آن است ولیکن این تعدا اخل
 در صورتی است که چند بار تلاوت کند آیت سجده را در مجلس
 واحد زیرا که مجلس واحد جامع متفرقات است و هرگاه چند
 بار تلاوت کند در مجلس متعدد پس آن تلاوت سبب متعدد اعتبار
 نمیدهد و خواهد شد حنا فیه در اصل متعدد است پس سجده و یگر
 متعدد لازم خواهد آمد * و مسأله ۱۰ * اگر کسی در مجلس
 تلاوت بر حذر پس بپا در خاستن اختلاف و تعدا مجلس
 میتواند پیشوای اختلاف آنکه اگر شوهر اختیار طلاق دهد

این خود را و مختار شود و آنرا بایستد و هر که بگوید بزن خود و زن
 را بیکه نشتر است اختاری نفست پیش این اختیار دادن
 به قید است. محاسب که در این اختیار داد است و بعد از تنبیر
 مجلس زن مذکور در اختیار طلاق باقی نمی ماند حتی که اگر
 بعد از تنبیر مجلس مذکور طلاق دهد خود را زن مذکور طلاق
 و این همیشه بود و مجلس مذکور بمجرب و برخاستن زن مذکور دستخیز
 میگرد و مجلس دیگر میشود حتی اگر بعد از این طلاق دهد خود
 را طلاق و افح همیشه و وجه آن این است که برخاستن از
 مجلس مذکور دلالت میکند بر اینکه زن مذکوره اعراض کرد از
 اختیار کردن طلاق و اعراض در منتهی موجب بطلان اختیار
 است * و مسند ۱۱ * شخصی که برای باقیدن پا رجه می زند
 تا رهای آن را و است میکند آن تارها و برای تولید آن
 آمد و رفت می نماید پس رفتن او از اینجا تا با آنجا یک مجلس
 است و آمدن او از آنجا تا با اینجا مجلس دیگر است
 حتی که اگر دوبار آن سجده بخواند درین دو مجلس دو
 سجده دبر او واجب میشود و همچنین اگر شخصی بالای
 درخت از شاخه بشاخی انتقال کند پس بسبب انتقال از شاخه

باشد. چنانچه احتیاط و تعدد و محاسن متعقبات میشود و همین اصرار
 است و همچنین هر کوفتی حرمی از برای احتیاط * مسأله ۱۲ *
 اگر متکبر و متعبد شود مجلس سامع در مجلس قاری پس سجده
 تلاوت مکرر واجب میشود در سامع مذکور در هر احد سبب و حرم
 سجده تلاوت در حین او سجده ای که سجده است و همچنین
 سجده تلاوت مکرر واجب میشود در سامع بسبب تعدل مجلس
 قارئه و این بنا بر قول بعضی از مسامع است و اصرار این است
 که سجده مکرر واجب میشود در سامع بسبب تعدل مجلس
 قاری و لفظ جهت آنکه مذکور شد که در صورت آن در حق
 او شهادت آیه سجده است پس تعدل محاسن شهادت در حق
 او مشتمل است بر تعدل مجلس تلاوت قاری * مسأله ۱۳ *
 هر کس خواهد که سجده تلاوت بجا آورد پس طریق آنست که
 تکبیر بگوید و سجده کند و در وقت تکبیر دستها را در برابر پاها
 در تکبیر تحریمه کنار دستها بر میدارد و بعد از سجده تکبیر
 کند سر را بر سجده بردارد و در سجده * چهار و این مرسوم
 از این مسعود رسیده و سجده تلاوت تسبیح و سلام بسبب رها
 تشهد و سلام برای بیرون آمدن از تحریمه است و این معنی

چونست که بیشتر تعریبه باشد و در این جمعا تعریبه نیست
 * مسأله ۱۱ * اگر شخصی بخواند سوره را و ترک کند آیه
 سجده را از آنجمله پس این مکروه است خواه در نماز باشد یا
 یا در غیر نماز زیرا چه ترک آیه سجده با التخصیص دلالت میکند
 بر اینکه شخص من کور از سجده عالمی دارد و اگر بخواند آیه
 سجده را فقط و بگذارد ماسوائی آنرا پس در آن مضایقه نیست
 چه در این میل او بسوی سجده معلوم میشود و مصیبت روح گفتندست
 که احب نزد من این است که از بالای آیه سجده یک آیه یاد
 آیه را بخواند زیرا چه در اکتفا نبودن بر آیه سجده گمان
 این میشود که او آیه سجده را تفصیل میدهد بر آیت های دیگر
 و بسبب ضم نه بودن یک دو آیه دیگر یا آیه سجده گمان مذکور
 دفع میشود * مسأله ۱۲ * مشایخ روح مستحسن داشته اند
 اخلاقی آیه سجده را یعنی اگر قاری قرآن در تلاوت آن
 آیه سجده را بجهر بخواند مستحسن است و در سامعین
 سجده تلاوت واجب نشود و الله اعلم بالصواب
 یا نسب پانزدهم در بیان نماز مسافر * مسأله ۱۳ *
 پیغمبریکه موجب تأخیر احتکام است عبارت است از اینکه قصد کند

انسان از جای خود جای نرا که میان اینها و میان آنجا
 مسافت سه شبانه روز باشد بسم آد می یا حیرت بر اعنی سیر متوسنا
 ازین هر واحد و بر اچه و پیچید و صلعم رخصت مسیح موزه داد است مقیم را
 یک شبانه روز و مرمسا فراسه شبانه روز و این ولالت میکنند که
 هر مسافر را انتقدر مدت مسیح مرموزه جایز است و مرا جدا الف لام
 که هر لفظ مسافر در حدیث مذکور است برای جنس است نه برای عهد
 و این کلیه وقتی راست می آید که مدت سفر کم از سه شبانه
 روز نباشد و گرنه ای کلیه راست نیست نهی آید حد و در بصورت استا نیکه
 قصد کند مکانی را که میان او و میان آن مسافت یک شبانه
 روز است نیز مسافر است و در حدیث او جوان مسیح مرموزه تا مدت
 سه شبانه روز متصور نیست پس معلوم شد که مدت سفر کم از
 سه شبانه روز نیست و باید دانست که اگر دو مسافر در مدت سفر
 از و روز و اکثر روز سیوم تقدیر نبوده است و هر یک قول شافعی رح
 تقدیر آن یک روز و شب است و حدیث مذکور رخصت است برای
 یوسف و شافعی رح و از مسیح در مرموست که او تقدیر آن
 بمنزل نبوده است اعنی مسافت مذکوره سه منزل است و ای قریب
 است از اول که مذکور شده و اند از آنجا بعد از آن قریب است

نیست و همین قضاخ است و آنچه مذکور شد که میان هر دو مکان
 مسافت سه شبانه روز باشد بمسیر ۵۲ می یابیم شتر پس آن
 معتبر است در سفر خشکی و قنبد بالای کوه نباشد و اما در سفر دریا
 پس معتبر است در آن آنچه می باشد بهر دریا است و هیچ چینی در سیر
 بالای کوه نیز معتبر است آنچه می باشد ۲ است و باید دانست که
 درین مسئله معنی مسافر و مسافر چه نام شد پس
 ناید دانست که مقیم ظهر و نماز است و ثابت در سفر
 ۲ می باشد و در وقت ظهر و عصر و شام هر رکعت نیاید
 فرض است و باید که درین اوقات هر دو رکعت نیاید فرض و باید
 نکرده و این را قصر میگویند و شافعی و حنفیست که در اوقات مذکوره
 اصل نیاید فرض هر مسافر چهار رکعت است و هر رکعت نیاید فرض
 گذاردن بر او را بطریقی رخصت است چنانچه روزه رمضان
 هر مسافر فرض است اگر روزه دارد خوب است و معذور او را
 روزه خوردن نیز جایز است بطریقی رخصت و هر کجا چنین شده پس
 او را چهار رکعت نیاید فرض خواهد شد و دلیل علیهای ما این است که اگر
 مسافر در اوقات مذکوره دو رکعت نیاید گذارد و در رکعت را ترک کند
 یا بطوریکه آن را اصلاح نکند گناهین پس او بسبب ترک کرده هر رکعت

از خروج از بلاد خود منیم نشود **نکته** آنکه داخل شود در بلاد
 یا قریه دیگر و قصد اقامت نماید در آنجا یا نزد روز یا زیاد
 از آن و اگر در آنجا کمتر از پانزده روز قصد اقامت نماید
 منیم نمیشود زیرا چه مسافر بسبب مطلق درنگ نمودن در جائی
 منیم نمیشود چه سفر خالی نباشد از ینگ مسافر گاهی در جائی
 بنا بر حاجتی درنگ میکند پس ضرور است که برای منیم شدن
 مسافر در جائی مدتی معین نبوده شود و انداز آن نبوده شد
 اقل مدت طهر بجهت آنکه اقامت موجب اتهام نیاز چهار رکعت
 است چنانچه طهر موجب نیاز است و بجهت آنکه تعیین مدت
 مذکور منقول است از ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهما
 در چنین امر مانده حدیث است و باید دانست که قریه بلاد و قریه
 که مذکور شد دلالت میکند بر این که نیت اقامت در هر دو صحت
 نیست و همین ظاهر روایت است * **مسئله ۴** اگر داخل شود
 مسافر در شهر یا بن قصه که فردا یا پس فردا از آن شهر حرم سفر خواهد کرد
 و مانند آن در شهر مذکور بقدر مدت اقامت مقصود و بی نیست
 پس او منیم نمیشود اگر چه باین حالت سالها بماند زیرا چه این عمر
 رضاشایماند با ذریعگان و نیاز قصر میگرد و مثل این عمل

منقول است از بهاء عقی اراد سعادت و تقییر صلعم * مسند ۷ هـ
 انر لشکره سلیمان داخل شود در دار حربه و قیامت اقامه نمایند
 در آنجا پس این قیامت معتبر نیست بلکه آنهارا باید که قصر
 نمایند نهار را و هیچ نمی است حکم در صورتیکه محاصره نبوده باشند
 آنها در دار حربه شهر یا قلعه را از کفار هر لحظه در حربه چای اقامت
 نیست بیهوش آنها که لشکره سلیمان قادر نیستند بر اینکه اقامت نمایند
 در آنجا بسبب آنکه احتمال است که آنها در قیامت دهند کار را
 و این اقامت نمایند و هم احتمال است که آنها در قیامت نهند
 در دست کافران پس بگردند و هیچ نمی اگر لشکره با عدا دل در
 دار اسلام محاصره نماید مریضیان را در محاصره یا در هرمانیت
 اقامت آنها معتبر نیست و آنها بسبب قیامت اقامه در آنجا مقیم
 قیامت شوند زیرا که حال آنها منافقین حرم اقامت است و نزد فرج
 آنها در هر دو صورت بسبب قیامت اقامت مقیم میشوند و قتی که آنها
 صاحب سوکت باشند چه درین هنگام ظاهر این است که آنها
 بر اقامت قادر اند و فردایی یوسف روح نیز قیامت آنها صریح
 است و قتی که آنها باشند در خانه های کلی یا خسته چه این
 موضع اقامت است و اگر در حیچه و خرگاه باشند قیامت اقامت

۴. آنها معتبر نیست * مسئله ۸ * اهل بادیه که در صحرای و بیابان
 در خیمه می باشند پس آنها اگر نیت اقامت نیاورند در آنجا بعضی
 گفته اند که این نیت صحیح نیست و مرویست از ابی یوسف ر.ع
 که نیت آنها در آنجا صحیح است و همین صحیح است زیرا چه
 اقامت آنها را آنجا ابد است پس اقامت آنها بسبب انتقال آنها
 از چارکها به بصره کاهی باطل نخواهد شد چه باین انتقال
 آنها را قصد سفر نیست * مسئله ۹ * اگر اقتدا کند مسافر
 در پس مقیم در وقت نیازی ظهر مثلا پس باید که مسافر مذکور نیز
 چهار رکعت نماز گذارد زیرا چه به تبعیت امام بر او نیز چهار رکعت
 فرض شده است چنانچه اگر مسافر خود نیت اقامت کند در وقت
 نماز چهار رکعت نیاز فرض میشود و بالعکس آنکه وقت نماز سبب
 وجوب نماز است و چون نیت اقامت کند در وقت پس نیت اقامت
 که موجب تغییر فرض مسافر است مقارن سبب مذکور یافت میشود
 لهذا نیاز او چهار رکعت میگردد و این علت یافت میشود در صورت مذکور
 نیز چه تبعیت امام مذکور نیز موجب تغییر نیاز مسافر مذکور است
 * مسئله ۱۰ * اقتدای مسافر در پس مقیم در نیاز قضا جایز نیست
 زیرا چه فرض او چهار رکعت نمیشکند بعد از انقضای وقت نماز پس

در صورت مذکور، قعد اولی از امام تحرکت مسامه مذکور
 قعد، احمر، میسود پس لازم می آید که اقتداء در پس امام
 مذکور در قعد مذکور، اقتداء صاحب فرض مسامه در پس
 صاحب فرض و این حساب بیست و شش مسامه در دور تکمیل
 احمر اقتداء کند و در پس مقیم پس این نیز حساب بیست
 و شش اقتداء صاحب فرض در پس صاحب فرض لازم می آید
 در وقت قراة * و مسامه ۱۱ * اگر مسامه را مسامه باشد
 و متعینان در پس او احد آنها باشد پس در صورت با یک
 امام مذکور بعد از ادای دو رکعت بیار سلام نگردد و معتدیان
 چهار رکعت بیار خود شارق اتمام بیارند و در آخر معتدیان
 در صورت التزام تبعی امام نکرده اند مگر در دو رکعت پس
 باقی بیار را تنها خواهند گذارد ماسبق ولیکن آنها را باید
 که قراة بخوانند در باقی بیار و همین اصح است و در آخر
 آنها در باقی بیار معتدی اند در حقیقت تعریفه بیار اگر چه
 در احوال باقی بیار معتدی نیستند و فرض قراة بر اداسد است
 پس باید که آنها قراة بخوانند بخلاف مسبوق که شریک
 امام میشود در دو رکعت احمر چه او در باقی بیار خود قراة

میخوانند زیرا چه او شریک امام شده است در قرائت که نقل است
 پس قرائت که قرض است ادان شد است لهذا مسیوق مذکور
 قرائت میخوانند در باقی نیان خود و باید دانست که در صورت
 مذکور مستحب است که بعد از سلام بشکویید بختند یا
 خود که چهار رکعت نیان خود را تمام کنید چه من مسافر
 زیرا چه پیغمبر صلعم در مکه مشافربود و اهل مکه در پس او صلعم
 افتاد اند و نه و بودند و پیغمبر صلعم بعد از سلام مقتدایان
 این کوران را چنین فرمود است * مسلسل ۱۱ * هرگاه
 مسافر داخل شود در بلده خود پس لازم است ویرا که چهار
 رکعت نیان بخواند اگر چه نیت اقامت ننموده باشد و زان
 بلده زیرا چه پیغمبر صلعم و اصحاب او در آن سفر میکردند و
 بعد از رسیدن به وطن خود مقیم میشدند بی آنکه نیت جدیدی
 نمایند برای اقامت * مسلسل ۱۲ * اگر شخصی از وطن
 خود انتقال نیاید و در جای دیگر وطن گیرد و بعد از آن مسافر
 شده داخل شود در وطن اول پس بسبب داخل شدن در وطن اول
 بغیر نیت اقامت مقیم نمیکرد و ویرا قصر نیاز در آن جایز است
 زیرا چه وطن اول وطن او باقی نماند لهذا پیغمبر صلعم بعد از آن

در مراجعہ اقامت شخص متسوب میشود بسوی مکاتیکه ذواتها
 بنیاد میکنند و اگر چه در روز برای کار و حاجت در جایهائی
 دیگر میگردند و مثلاً در محل ۱۰ اکثر آنها شخصی در ایام سفر
 قوت نشود پس او بعد از مقیم شدن در رکعت نیاز قضا خواهد کرد
 و هر چه در این اشک و نیاز او قوت نشود در ایامیکه او مقیم بود پس از بعد
 از آن مسافر که شستن چهار رکعت نیاز قضا خواهد کرد و اگر چه تقصیر
 به سبب این است و نباید دانست که در اقامت و سفر آخر وقت نیاز
 معتبر است (علی السنان) اکثر آخر وقت مقیم باشد چهار رکعت
 نیاز بر او فرض میشود و اگر در آخر وقت مسافر شود
 در رکعت نیاز بر او فرض میشود مثلاً در احکام
 سفر خروج قصر از غیره شتر متعین و غیر متعین هر دو
 احکامی از احکام مذکوره چنانچه معتبر است و راجح کتب است
 حج منیر و زائچین معتبر است و راجح کتب است برای روزی
 و راجحی سفر منی نباید و شافعی راجح میگویند که سفر متعین
 احکام مذکور در این است زیرا که احکام مذکور
 موجب رکعت مسافر بر این است و باقی است پس متعلق
 ندارد به غیره و معتبر است و جهت ثانی نیز قیاسی است و در این

علمای مابین آن نصیحا است که دارد کرده است و این باب
 چه آن نصیحا مطلق است و شامل است هر دو سفر اول و دوم این
 است که نفس سفر معصیت نیست بلکه معصیت است فعل دیگر
 که ارتکاب آن نپساید بعد از سفر یا در سفر پس نفس
 سفر جلا حیت این دارد که منید احکام مذکوره شوم
 و الله اعلم

باب شانزدهم در بیان نیاز جمعه * مسأله ۱ *
 نیاز جمعه صحیح نیست مگر در شهر جامع ماه رفتن آن و در دیگر
 جای نیست مگر در احد پیغمبر صلعم فرمود است که جایز نیست
 نیاز جمعه و نه تکبیر تشریف و نه نیاز جمعه و نه نیاز جمعه اصعب
 مگر در شهر جامع و باید دانست که شهر جامع عبارت است
 از موضعی که در آن امیر و قاضی باشند و تنبیه احکام شرع
 و اقامت حدود نمایند و این تعریف نزد اهل علمه مرجع است و نیز
 مروریست از ابی یوسف و سرح که آن عبارت است از موضعی که اکثر اهل آن
 موضع جمع شوند و اکبر مساجد آن پس آن اهل آن مسجد ننگینند
 و تفسیر اول مختار که در شرح است و همان ظاهر روایت است و تفسیر
 دوم مختار یا صحیح است * مسأله ۲ * نیاز جمعه جایز است

در منار قتیبه که امیر حجاز اقامت نماید یا خلیفه وقت که بشهر در آنجا
آمدند باشد مثلاً و امیر موسی حج را نمیبرد که نیاز جمعه در منا
ند این باید چه ویرا ولایت است بر امور یکدیگر تعلف دارد فقط
و این نزد شیخین رح است و مسجد رح گفتست که نیاز جمعه
در منا اصلاً جایز نیست زیرا چه متبادیه است و شهر نیست لهذا
نیاز جمعه در آنجا شک دارد و نمیشود و دلیل شیخین رح این است که
نیاز در ایام موسمی حج شهر میگردد و نیاز عید در منا شک دارد
نمیشود و بجهت تضعیف روح مردمان همه آنها درین ایام
بهنا سبکست حج مشغول میباشند پس اگر نماز عید لازم
گیرد انبیه بشود حرج لازم آید و عمالیه این است که نماز جمعه
فرض است و نیاز عید سبب است یا واجب پس
قیاس نماز جمعه بر آن مقبول نیست * مسئله ۳ *
نیاز جمعه جایز نیست در عرفات نزد جمیع طلبای ما زیرا چه عرفات
فضا و صحرای محض است بخلاف منا چه در آن بنا و عمارت است
پس صلاحیت شهری دارد * مسئله ۴ * اقامت نیاز جمعه
روا نیست مگر سلطان را یا کسی را که سلطان و برادر کند
پس آن زیرا چه نیاز جمعه از آن بوده میشود بجماعت عظیم و گاهی

نراغ واقع میشود میان آنها در تقدم و تاخر و کمال و نقص و تدوین
شمر و حساب و در امر و مکر و من و مروت و است و کمال سلطان یا کسی که قائم
مقام او باشد انانیت قیاس حیه نیاید تا از نیاز حیه انصاف یا در
* نمیدانند * پادشاه دانست که برای نیاز حیه چند شرط است
یکی ارا و رقت نیاز طهر است و نیز اجداد و پیغمبر صلعم فرمود است که
هر گاه آقا پسر آمد که در دین نیاز حیه در آمد و این را با جهالت
پس نیاز حیه در وقت مذکور صحیح است و بعد از آن که نهی آن
صحیح است پس لهذا اگر بگذرد وقت مذکور و وقت نیاز عصر
در آمد در حالیکه ایام در نیاز حیه است پس باید که نیاز حیه
و اگر بگذرد و نیاز ظاهر را بر این مبنای کنند بلکه نیاز ظاهر را بر سر
شروع میباشد به پیش تصاویر و بعد از آن بر سر نیاز حیه خطبه است
و بعد از آن به پیش صلعم و بعد از آن صلعم نیاز حیه را بدین
خطبه ادان کرد است و باید دانست که خطبه نیاز حیه پس از نیاز
است و اول خطبه است و اول است از حضور رسالت پناه صلعم و خطبه را
باید بشنود و خطبه بخواند و میان دو خطبه اندکی فاصله
در میان خطبه اول و خطبه دوم و خطبه اول صلعم است و نیز باید که
پس از آن خطبه بخواند و خطبه اول صلعم است و نیز باید که

و وقت رسول خدا صلوات بر او و آلائه و انست که خطبه در شباه شرط
 برای ایت است پس و ضروری آن را مستحب خواهد بود چنانچه
 و ضروری آن را مستحب است ^۶ مسیله ^۷ اگر امام
 نشسته یا بوضو خطبه بخواند جایز است نه در آنچه انچه مقصود
 از خطبه است حاصل میشود و لیکن بیکر و است بجهت آنکه
 مخالف معمول است و بجهت آنکه در بعضی وقت فصل لازم
 می آید میان خطبه و میان نماز و اول بعد از فراغت از خطبه
 برای وضو خواندن ^۸ مسیله ^۹ اگر خطیب در خطبه
 که گفتا باید بر قیام الله تعالی جایز است نزد ائمه حنفیه و ح و
 صاحبین ^{۱۰} گفته اند که ضروری است که در خطبه آنقدر ذکر
 خدا و غیره را باشد که اثر از خطبه گرفته شود نه در آنچه خطبه
 واجب است و مقید است به و تصدیق بر خطبه تسبیح و شافع
^{۱۱} گفته است که کمتر از دو خطبه جایز نیست چه همین در خطبه
 معمول و متعارف است و قیام الله تعالی ^{۱۲} است که
 خدا را تعالی در قرآن مجید فرموده است که یاد آورید و بیاید بسوی
 ذکر الله و این آیه مطلب است و مقید نیست یا اینکه آن در آن
 باشد یا در خطبه باشد و منویست که چنان رضی و رضی را برای

منیر مرآمد و کعبه الحیدر و صحن قدس گفته بود چکه مند
شد و روز داده گفتی قادر شد پس از منبر قرود آمد و نیاز
جبهه ادا کرد و این مرید مذکور است بحقیقه روح است
* مسئله ۸ * بقدری از شرافت با روح جبهه حیا عیاس زیر آید
جبهه مستند است از حیث ساعت و در آنکه اقل حیا عیاس که کثایست
میگردد برای حو از نماز جمعه شد مقتدر است نه و این مقتدر روح
و نرد صاحبین روح دو مقتدر است قسالت روحی که این قول آتی
یوسف روح است بسا بر روانت اصبح و مگر روح موافق است بحقیقه
روح است و دلیل آن یوسف روح این است که در و کس نیز
حیثیت است که معنی احتیاج در آن یافتد میشود و دلیل ظریفین
روح این است که جمیع صحیح نیست مگر سه چیز که آن را
جمیع می نامند و هم معنی جمیع در آن متعین است و حیثیت شرط
عده شده است و امام هر طریقه ای که پس ضروری است که شوای امام
عد و حیثیت یافته شود پس اگر معید مان بکار یزدان پیش او آنکه
امام سجده کند و باقی نماید از عقیدت بیان در پیش امام مگر
رمان و حیا عیاس امام ایستاده روح گفتست که در تصور است
نفسا روح جبهه صحیح نه پیش و در مساجد امام را که تنها در ظاهر

شروع نماید و صاحبین روح نکند اند که اگر مقتدیان
 بشکرینند بعد از آنکه امام افتتاح نیاز کرده باشد باید که امام
 نیاز جمعه را تمام کند و اگر مقتدیان بروند بعد از آنکه امام
 یک سجده کرده باشد پس درین صورت امام نیاز جمعه تمام
 خواهد کرد و براین اتفاق ایدیه حقیقه و صاحبین روح است برخلاف
 قول زفر روح چه او میگوید که جهانت شرط است پس ضرور است
 که این شرط یافته شود تا آخر نیاز مانند شرط دیگر که وقت است
 مثلاً و صاحبین روح میگویند که جهانت شرط اعتقاد تکریبه است
 پس بهرام بقای آن ضرور نیست مانند خطبه و ابوحنیفه روح میگوید
 که تکریبه معتقد میشود بسبب شروع در نماز و شروع در آن
 معتقد نمیشود مگر وقتی که یک رکعت تمام شود چه کمتر از آن
 نیاز نیست پس ضرور است که تا تمام یک رکعت شرط مذکور
 یافته شود بخلاف خطبه چه آن منافی نیاز است و بکسای آن
 تا تمام رکعت معتقد نیست و باقیماندن زنان و صبیان در پس امام
 معتقد نیست زیرا چه بسبب این معتقد یسار تکریبه نیاز جمعه
 معتقد نمیشود پس بسبب آنها تمام نخواهد شد نیاز جمعه
 و جهانتی که شرط نیاز جمعه است یافته نمیشود * مسیله ۹ *

نیاز چیه و واجب نیست بر مسافر و نه بر رکن و نه بر مریض و نه بر بنده *
 و نه بر نایب و بر اجد الکفر بر مسافر و ریض و نایب تا نیاز چیه
 واجب شود بر آنها حرج لازم می آید و هیچکس نیست که وزن معذور
 است چه بنده یا بخند مت شواجه مستغول است و زن بخند مت
 شوهر پس نیاز چیه بر آنها واجب نیست و لیکن اگر آنها حاضر
 شوند و نیاز چیه ادا نمایند صحیح میشود و نه مراجه آنها را بسبب
 کد بر معذور داشته شده بود و چون حاضر شدند برای نیاز چیه
 و ادا کردند آنها صحیح خواهد شد چنانچه مسافر اگر در ماه
 رمضان روزه ندارد معذور است و معذور اگر روزه دارد روزه
 صحیح میشود * مسند ۱۰ * اگر مسافر یا بنده یا مریض
 امامت کند در نیاز چیه جایز است و زفر روح گفتند
 که جائز نیست زیرا چه نیاز چیه بر آنها فرض نیست پس آنها
 ما فقه صبی و زنند و امامت صبی و زن جایز نیست * همچنین
 امامت آنها نیز جایز نخواهد شد و علیهای ما میگویند که آنها را
 قمر که نیاز چیه بطریق رخصت جائز بود پس اگر حاضر خواهند شد
 و نیاز چیه خواهند کرد پس این نیاز فرض واقع خواهد شد بنا بر
 آنچه بیان نموده شد اما بعد از این پس او اهلیت آن ندارد و مسافر

پس از صلاحیت ندارد که امام مردان شود * مسأله ۱۱ *

انگردد نیاز چیه مقتدی در پس امام نباشد مگر
 مسافر یا بتدایا مریض نیاز چیه صحیح میشود زیرا چه
 هرگاه آنها را صلاحیت امامت است پس صلاحیت اقتدا بطریق
 ایجابی خواهد بود * مسأله ۱۲ * اگر شخصی نیاز ظاهر گذارد
 در خانه خود پیش از آنکه امام نیاز چیه گذارد باشد و حال
 آنکه آن شخص را هیچ عذر نیست پس مکروه است ولیکن
 نیاز او جایز میشود و زقرح گفتیم که نه بماند او جایز نیست
 زیرا چه نزد زقرح فرض اصلی در روز چیه نیاز چیه است و
 نیاز ظاهر بهتر از بدلتان است و بسا وجود قدرت بر اصل رجوع
 بسوی بدلتان نیست و علمای ما میگویند که فرض اصلی در روز چیه
 نیاز ظاهر است و همین ظاهر است ولیکن مکلف مامور است باسقاط
 آن بادی نیاز چیه و وجه آن این است که مکلف تنها قادر
 است بر ادای نیاز ظاهر نه بر ادای نیاز چیه چه ادای نیاز چیه
 موقوف است بر شرایطیکه مکلف آن را بجا آوردن نمیتواند
 و مدار تکلیف شرعی بر قدرت است پس اگر شخص مذکور
 بعد از گذاردن نیاز ظاهر اراده نماند چیه نماید و متوجه

شود بسوی آن در حالیکه امام هنوز در ثبوت چهار چوبه متغیر است
 پس به مجرد متوجه شدن در قی برای نیاز چهار چوبه نیاز ظاهر او
 باطل میشود فردا ببعثت روح و صاحب این روح گفته اند که نیازی
 ظاهر او باطل نمیشود تا آن زمان که داخل شود در نیاز چهار چوبه
 و اقتدا نماید در رس امام مذکور و بجز رفتن بقصر نماز
 جمعه نماز ظاهر او باطل نمیشود و نیز برای چه رفتن عیال آن است
 به نسبت نیاز ظاهر پس بسبب این عیال باطل نخواهد شد
 نیاز ظاهر او که تمام شده است و نیاز چهار چوبه فوق نیاز ظاهر است
 پس بعد از دخول در نیاز چهار چوبه ظاهر او باطل نخواهد شد و پیشتر
 از آن باطل نخواهد شد چنانچه باطل نمیشود در چه مرتبه
 ششم کور متوجه شود بسوی نیاز چهار چوبه بعد از فراغت امام
 از نیاز چهار چوبه و دلیل اینست که روح این است که سعی نمودن
 در رفتن بسوی نیاز چهار چوبه از خصایص نیاز چهار چوبه است پس این
 سعی نمودن در رفتن بهتر از نیاز چهار چوبه اعتبار ندارد و میشود
 در حد بطلان نیاز ظاهر مذکور احتیاطا بخلاف آنکه
 سعی نماید بعد از فراغت امام از نیاز چهار چوبه این سعی بسوی
 نیاز چهار چوبه نیست * مسئله ۱۳ * مکروه است که معذوران

در روز جمعه نیات ظهر را با جماعت شب گذارند و رتبه و هیبتی
 مکرره است گذاردن نیات ظهر با جماعت مرکباتی را که معذور
 اند و رتبه یحسانه زیرا چه جماعت آنها موجب اختلال نیات
 جمعه میشود بسبب آنکه اکثر معذوران جماعت نیاتند کسی
 غیر از معذوران نیز در پس امام معذوران اقتدا خواهد
 کرد بخلاف اهل قریه چه آنها را گذاردن نماز ظهر
 با جماعت روا است زیرا چه نیات جمعه بر آنها فرض
 نیست و باید دانست که اکثر معذوران و غیر معذوران
 با هم نیات ظهر با جماعت ادانیاتند در روز جمعه پس نیات ظهر آنها
 صحیح میشود زیرا چه شرایط صحت آن یافتن میشود
 * مبدل ۱۴ * هر کس یا پدر امام را در نیاز جمعه پس باید که
 اقتدا کند در پس او و بعد از آن هر قدر نیاز که از نیاز جمعه
 در پس امام نیاید پس آنرا بعد از فراغت امام بنا کند زیرا چه
 پیغمبر صلعم فرموده است که هر قدر نیاز را که یابید در پس امام
 پس آنرا در پس امام کنید و هر قدر که قوت شود در پس امام آن
 واقضا کنید پس اگر امام را در نیاز جمعه در تشهد در یابد یا در سجده
 پیوسته در یابد باید که اقتدا کند و پس او و بعد از فراغت امام

بنا کند نیاز جمعه را نزد شیخین روح و معبود روح میگویند که
 اگر در یابد در پس امام اکثر رکعت دوم را بنا کند بر آن نیاز جمعه را
 و اگر قلیل آن در یابد در پس امام پس بنا کند نیاز ظاهر را
 چه آن نیاز درین صورت نیاز جمعه است در حق او من وجه و نیاز
 ظاهر است من وجه بجهت فوت شدن بعضی از شرایط نیاز جمعه
 در حق آن مقتدی پس باید که چهار رکعت نیاز تمام کند
 باعتبار اینکه نیاز مذکور نیاز ظاهر است من وجه و باید که بعد از
 دو رکعت بقررت شهر نشینند و این ضرور است باعتبار آنکه
 نیاز مذکور نیاز جمعه است من وجه و نیز باید که قراة بخواند
 در دو رکعت آخر بجهت آنکه احتیال است که آن نقل باشد و شیخی
 روح میگویند که شخص مذکور در یافته است نیاز جمعه را
 در حالت مذکوره لهذا شرط است که او نیت نیاز جمعه کند و نیاز
 جمعه دو رکعت است پس دو رکعت تمام خواهد کرد و آنچه معبود
 روح گفتست وجه ندارد زیرا که نیاز جمعه و نیاز ظاهر دو نیاز
 مختلف است پس بنا کرده نخواهد شد یکی بر تعبیه دیگر
 * مسأله ۱۵ * و قیام در روز جمعه امام بالای منبر برآید
 ترک نمایند هر زمان نیاز را و کلام را تا آن زمان که امام

از خطبه فارغ شود قال راض که این نزد ایی کفایت رح است و صاحبین
رحمهم الله گفته اند که بعد از برآمدن امام بالایی منبر تکلم
نمودن مضایقه نیست پیش از آنکه شروع کنند در خطبه و همچنین
نزد صاحبین رح تکلم مضایقه نیست بعد از فرود آمدن امام
از بالایی منبر تا آن زمان که تکبیر تصریحه بشکوبد زیرا چه
گراحت تکلم نیست مگر بمسبب آنکه شنیدن خطبه فرض است
و تکلم موجب اختلال است در شنیدن آن و در اوقات مذکوره امام خطبه
نمیخواند تا بشنود آنرا پس کلام در بین اوقات مضایقه نیست
بغلاف مشغول شدن نیاز چه آن مکروه است زیرا چه اشتغال
بنماز گاهی هم از میشود و دلیل ایی کفایت رح یکی این است که
پیغمبر صلعم فرموده است که امام هرگاه بالایی منبر نرسد پس
نہ نیاز است درینوقت و نه کلام و این حدیث مطلق است و تفصیلی که
بپایان نموده اند آنرا صاحبین رح در آن مذکور نیست و دوم
این است که کلام نیز گاهی دراز میشود باقتضای طبیعت پس
کلام مانند نیاز است * مسأله ۱۴ * و تیکه در روز جمعه
در وزن اذان اول بشکوبد باید که مردمان ترک نیایند بیع
و شرار و متوجه شوند بسوی نیاز جمعه زیرا چه حق تعالی در قرآن

میپایند فرمود است که هرگاه اذان گفته شود در روز جمعه

بسی سعی نماید بسوی ذکر الله تعالی و ترک گفتن بیع را

* مسئله ۱۷ * هرگاه امام بالای منبر برآید باید که نشیند

و مودن اذان بگوید بپای منبر و بعد از آن خطبه بخواند

و چون از خطبه فراغت نیاید اقامت بگوید مودن زیرا که

همین معقول و منقول است و باید دانست که نبوده در عهد پیغمبر صلعم

مگر همین یک اذان 'مقابل منبر بعد نشستن امام بالای آن'

اینجا بعضی گفته اند که همین اذان معتبر است در حق و خوب

سعی بسوی ذکر الله تعالی و در حق حرمت بیع ولیکن صحیح

این است که در حق و خوب سعی و حرمت بیع اذان اول معتبر

است اگر اذان اول بعد از زوال باشد زیرا که بسبب آن اعلام

محصل میشود والله اعلم

باب هفتم در بیان نیسار عیدین

اعنی عید الفطر و عید اضحی * مسئله ۱ * نیسار عیدین

واجب است بر کسی که چهار جمعه بپوشد واجب است و گذرخ در جامع

فتاوی تصریح نموده است که نماز عیدین سنت است چه

در این مذکور است که نهانزد عید اگر منتهی شود در یکروز

اعنی نماز عید و نماز جمعه پس اول سنت است و دوم قرض و هیهیچیک را
ترک نباید کرده و دلیل سنت آن این است که اعرابی بی حضور
پیغمبر صلعم آمد و سوال کرد که اسلام چیست پیغمبر
صلعم در جواب او چند چیز بیان فرمود که از آنجمله پنجگانه
نماز است در شب و روز و چون این را پیغمبر صلعم
بیان فرمود اعرابی مذکور سوال کرد که آیا سوای نیساز
پنجگانه نباید دیگر بر من واجب است پیغمبر صلعم فرمود که نه
ولیکن اگر خواهی نماز نقل کنی پس ازین حدیث معلوم شد
که سوای نماز پنجگانه نمازهای دیگر همه نقل است و لیکن
آنچه مذکور شد که واجب است مرویست از آنست که پیغمبر صلعم
واجب است زیرا چه پیغمبر صلعم بر آن مواظبت نهوده است
و در حدیث اعرابی پیغمبر صلعم وجوب آن را بجهت آن
بیان فرمود که نماز عید برای اعرابی مذکور واجب نبود
استیصال است که در جامع صغیر آنرا بجهت آن سنت گفتند
که وجوب آن سنت ثابت است اعنی حدیث مستند ۲
در روز عید فطر چند چیز مستحب است یکی این که پیش از
وقت بسوی عیدگاه چیزی از قسم شیرین بخورد و دوم این که

فصل نهم در سبب و سبب مساوی کند و چهارم اینکه احتیاج
 به شنبه و نه نهاید و راحه مروت کند و پنجیم صلح و پیش از
 رفتن بسوی عید کاه چیری تناسل میفرمود و در هر دو عید
 فصل میگرد و نیز هر عید روز احتیاج است پس فصل و استعمال
 هوشیوه را آن سنت حواله بود و چنانچه در روز عید استعمال
 آن سنت است و همچنین مستحب است در روز عید که
 پیوسته شد بهترین حامی خود را راحه مروت و سبب که بود و پنجیم
 صلح و راحه از تنگ یا از صوفای محلی چشم که می پوشید
 آنرا در روز عید و قنک بمحلی پوشین است * مسئله ۳ *
 باید که در روز عید الفطر صدقه قطره اول ادا کند و بزرگ
 آنرا بفقیران قنک فقرای بی شمار شوند و دل آنها فارغ
 از احتیاج صدقه مایل نیامد و بعد از آن متوجه سود بسوی
 عید کاه * مسئله ۴ * در روز عید قطره کاه متوجه سود
 بسوی عید کاه در آفتاب راه تکبیر بجهت نگریدن نرد و بیست و
 روح و صانعین روح میگویند که باید که تکبیر بجهت بگویند
 چنانچه در روز عید اقصی میگویند و دلیل اینست روح این است
 که فصل در زکری و ثماله است و در وقت بخت آن در روز عید اقصی

وارد شد است چه آن روز و روز تکبیر است و روز عید الفطر
چهارمین نیست * مسئله ۵ * باید که در عید گاه پیش از نیاز
عید نیاز نفل نکند چه مکرر و سه است زیرا چه پیش از صلعم نیاز
نیل در عید گاه نکرده است با وجودیکه جناب آنحضرت
براکر سال رغبت بود در رکذاردن نیاز بعد از آن بدانکه بعضی
گفته اند که کراهیت نیاز نفل مخصوص بعید گاه است و بعضی
گفته اند که کراهیت مذکور عام است و مخصوص بعید گاه نیست *
زیرا چه پیش از صلعم در روز عید نیاز نفل نکرده است اصلاً
در عید گاه و نه در غیر آن * مسئله ۶ * وقت نیاز عید از
وقتیکه آن کتاب بلند شود تا وقت زوال است و هر گاه زایل شود
آن کتاب وقت نیاز عید باقی نمی ماند زیرا چه پیش از صلعم نیاز
عید می گذارد در جاییکه آن کتاب بلند شود بعد از یک نیزه
پایه و نیزه را اگر گواهی می دهند گواهان به اذن عید
بعد از زوال آن کتاب امر می کرد به مرد میان که فردا
برای نیاز عید بعید گاه بروند * مسئله ۷ * نماز عید
دو رکعت است باین ترتیب که امام در رکعت اول تکبیر تحریریه
نکند و بعد از آن ثنا خواند و بعد از آن سه تکبیر بشکونید

و بعد از آن سوره فاتحه و سوره دیگر بخواند و بعد از آن تکبیر
 بگوید و رکوع کند و در هر رکعت دوم اول قرائت بخواند و بعد
 از آن سه تکبیر و بعد از آن تکبیر چهارم بگوید و رکوع کند
 و در آنکه این ترتیب که بزرگوار مسجد قول عبداللہ این مسعود
 رخصت است و این مذهب علیای مامیت و این عباس رخصت گشت
 که در هر رکعت اول بعد از تکبیر تعریف و نماز پنج تکبیر بگوید
 • و در رکعت دوم نیز اول پنج تکبیر بگوید و بعد از آن قرائت
 بخواند و در رکعت دوم و ابیحای پنج تکبیر در رکعت دوم
 چهار تکبیر آمد است و در می ماند عهد عامه حلیف بقول
 این عباس رخصت است بسبب امور کردن حلفای عباسیان و علیای
 ما میگویند که عهد کردن موافق قول این مسعود رخصت اولی
 است زیرا حد تکبیرات زاید سنابر قول این مسعود رخصت
 کم است از تکبیرات زاید که در قول این عباس رخصت است
 و این تکبیر زاید و دستیار داسن در آن خلاف معهود است
 پس عهد کردن مطابق قولیکه در آن تکبیرات زاید
 کم باشد اولی است و بعد از آن باید دانست که تکبیرات
 مذکوره از اعلام دین است لهذا بجهت تکفیر میسود پس

باید که ضم کرده شود تکبیرات زاید با تکبیر اصلی و لیکن
 تکبیرات زاید در رکعت اول ضم نبوده میشود با تکبیر
 تحریره زیرا چه آن قوی است بجهت آنکه فرض است و سابقه
 و در رکعت دوم تکبیرات زاید ضم نبوده میشود با تکبیر رکوع
 چه سواي آن در آن تکبیر مکرر نیست و شافعی رح علیه
 کرده است بقول ابن عباس رضی اللہ عنہما و یست از ابن
 عباس رضی اللہ عنہما که در رکعت اول هفت تکبیر میگفت و در رکعت
 دوم شش تکبیر که مجموع سیزده میشود و در روایت دیگر
 آمده است که در اول هفت تکبیر میگفت و در دوم پنج
 و مجموع آن دوازده است و در مذهب شافعی رح پانزده یا شانزده
 تکبیر میگویند پس مذهب شافعی رح چگونه مواضع
 بقول ابن عباس رضی اللہ عنہما خواهد بود و جواب شافعی رح این سیزده
 پادوازده تکبیر را بر تکبیرات زاید حمل نموده است بنا بر آن
 تکبیرات زاید مع تکبیرات اصلی که عبارت است از تکبیر
 ششم و دوم تکبیر رکوع پانزده یا شانزده میگرد و باید دانست
 که مصلی در تکبیرات زاید دستها بردارد چنانچه در تکبیر ششم
 هر یک از این دو چیز پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود است که دستها برداشته نشود

مگر در حقیقت موضع و یکی از آن هفت موضع تکبیرات عید است
 است و از این موضع راجع به ویست که دستها برداشته نمی شود
 زحمت مذکور حاجت است بر او * مسئله ۸ * بعد از فراغت
 نیاز عید باید کرد و خطبه بخواند امام زیرا که همین معمول
 است و منقول است بنقل متواتر و باینکه در خطبه تعلیم صدقه
 قطر و بیان احکام آن نباید زیرا که خطبه برای همین مشروع
 شد است * مسئله ۹ * هر که نیاز عید را در پس امام نیاید
 پس تنها قضای آن نکند زیرا که نیاز عید بصفتیکه از شرع معلوم
 شده است و شرایطیکه دارد است بآن از منفرد تمام نمیشود
 * مسئله ۱۰ * اگر هلال عید بسبب امر یا عیار دیده نشود و بعد
 زوال آفتاب گواهان برسند و گواهی دهند بهلال عید پس باید
 که نیاز عید را قریب دانند و باینکه از این تاخیر بنا بر عذر راست
 و در آن حدیثی وارد شده است چنانچه سابق مذکور شد
 پس اگر فردانیز عذری حادث شود که مانع نیاز باشد پس
 نیاز عید بعد از فردا گذاردن نمیشود زیرا که اصل در نیاز عید
 این است که قضا کرده نمیشود مانند نیاز جمعه و لیکن گذاشتیم
 ما اصل را بنا بر حدیث و حدیث وارد شده است در این که نیاز عید

قضاء الهوده میشود در روز دوم بسبب عذر * مسلسل ۱۱ * در روز
 عید اضحیٰ مستحب است غسل و مسواک و استعمال خوشبو بنابر
 آنچه در عید الفطر مذکور شد * مسلسل ۱۲ * در روز عید اضحیٰ
 مستحب است که پیش از فراغت از نماز عید چیزی نخورد و در آنچه
 خبریست که بیغیر صلعم در روز عید اضحیٰ پیش از فراغت از نماز
 چیزی نخورد و بعد از فراغت از نماز چون از عید کساء مراجعت
 می نمود پس از شکوشت قربانی تناول میفرمود * مسلسل ۱۳ *
 در روز عید اضحیٰ هر کساء متوجه شود بسوی عید کساء باید که
 در آذنای راه تکبیر گویان روزه نگیرد و بیغیر صلعم در آذنای راه تکبیر
 میگفت * مسلسل ۱۴ * نماز عید اضحیٰ مانند نماز عید الفطر
 دو رکعت است و همین منقول است * مسلسل ۱۵ * بعد از نماز
 عید اضحیٰ دو خطبه بخوانند و در آنچه بیغیر صلعم چنین کرد است
 * مسلسل ۱۶ * باید که در خطبه عید اضحیٰ تعلیم قربانی
 و بیان احکام آن فرماید و هم تعلیم نماید تکبیرات تشریف را
 و در آنچه آن مشروع است و این وقت و خطبه مشروع نشد است مگر
 برای تعلیم آن * مسلسل ۱۷ * اگر در روز عید اضحیٰ عذری
 در پیش آید که مانع از نماز عید باشد پس باید که بگذارد نماز عید را

روز دوم و روز سوم و بعد از گذشتن آن و ائیسست زیرا که
 نیاز عید اضحیٰ اموات است بوقت قربانی نبودن پس
 گذاردن آن صحیح خواهد شد و رایا میکند قربانی ادا
 کردن در آن جائز است ولیکن اگر بقره در تسخیر نماید
 گناهکار میشود بسبب مخالفت آنچه منقول است * مسند ۱۸ *
 تعریف عبادت نیست و آن عبارت است از این که هر
 روز هر چه محتاج شوند مردمان در بعض مواضع و مشابیه
 نمایند باشد عرفات و ایی قبل را بعضی مردمان می نمایند و
 عبادت می شمارند و این عبادت نیست زیرا که هر روز هر چه
 استاده شدن در عرفات گذاردن مناسک حج است عبادت
 مخصوص است در مکان مخصوص پس آن در غیر آن مکان
 عبادت نخواهد بود چنانچه ادای مناسک حج سوای آن هم
 بجای دیگر عبادت نیست والله اعلم

فصل در بیان تکبیرات تشریف
 * مسند ۱ * باید که مصلی تکبیر تشریف شروع نماید
 بعد از تهار قمره روز عرفه و اختتام آن نماید بعد از نیاز
 آن عصر در روز عید و ایی نزد پیغمبر و روح است و صاحب ریح

گفته اند که ختم کند آنرا بعد از نماز عصر در روز اخیر از
روز یکشنبه آنرا ایام تشریف میگویند و باید دانست که درین
مسئله اختلاف صحاحیه رض است و صاحبین روح عمل کرده اند
بقول علی کرم الله وجهه بجهت عمل نبوه با کثر چه در جهادات
همین احتیاط است و امام ابوحنیفه روح عمل نبوه است بقول
این مسعودی رض بجهت عمل نبوه با قل چه چهار در تکبیر بدعت
است * و سیریه ۲ * تکبیر تشریف عبارت است از اینکه
مصلی بعد از نیاز قرین یکبار بگوید الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر والله الصمد و همین منقول
است از خلیل عزم و باید دانست که بعد هر نیاز قرین که ادا
شده شود یکجا بجهت مستحبه یا چنانچه مردمان تکبیر مذکور
شکستن واجب است بر مصلی بشرطیکه مصلی مذکور مقیم
باشد در شهر پس در صورتیکه صرف زان یا چنانچه نیاز
گذارد بر آنها تکبیر شکستن واجب نیست و همچنین واجب
نیست بر چنانچه مسافران و قتی که کسی مقیم نباشد میان آنها
و این نزد ابیحنیفه روح است و صاحبین روح گفته اند که تکبیر
مذکور واجب است بر هر مصلی که نیاز قرین یکبار از چهار

گفتن تکبیر مذکور قاع بهار فرض است و دلیل اینست
 روح یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که نیست نماز همه
 منه تشریق و نه نماز عید الفطر و نه عید الاضحی مگر در شهر جامع
 چنانچه سابق مذکور شد است چه مراد از تشریق درین حدیث
 تکیه تشریق است و هرگاه ثابت شده که برای تکیه تشریق
 شهر جامع شرط است پس باقی شرایط نیز ثابت خواهد شد
 و درم این است که تکبیر بعد از گفتن حلافت است و سریع
 وارد شد است بآن در صورتیکه نیاز قرع کذا رده شود بشرایط
 مذکوره و لیکن برتر آن نیز واجب میشود در صورتیکه اقتدا آنها کنند
 در پس مرد و انچه بن و واجب است بر مسافر این در صورتیکه
 اقتدا آنها کنند در پس معیم و این وجوب تکبیر در حق آنها بسبب
 تبعیت امام است و بدانکه اگر امام بسبب سهو ترک نماید
 تشریف را باید که مقتدی ترک نکند آنرا حنا نچه منقول است
 که امام ابو یوسف رح نه بار مغرب معیانت گذارد و بود در
 عرفات و امام ابو حنیفه رح در مقتدی یا بود امام ابو یوسف رح
 کذا امام بود در نماز مذکور فراموش کرد تکبیر را و امام ابو حنیفه رح
 تکبیر گفت پس معلوم شد که اگر امام فراموش کند آنرا

وقتند بی بگویند سر آن آبی است که تکبیر مذکور در آئینای نیاز گفته
نمیشود بلکه بعد از فراغت از نیاز گفته میشود پس برای گفتن آن
تبعیت امام ضروریست بلکه مستحب است که امام اول شروع
کند و مقتدیان شریک او شوند و الله اعلم

باب پنجم در بیان نیاز کسوف و خسوف
مسئله ۱ * وقتی که آفتاب را کسوف عارض شود پس باید

که امام دو رکعت نیاز جابت گذارد بطور نفل احسن می
از آن واقامت و خطبه و در هر رکعت یک رکوع نماید و شاقی رخ
گفتست که در هر رکعت دو رکوع نماید زیرا چه عایشه رض چنین
روایت کرده است و دلیل علمای ما این است که ابن عمر رض روایت
کرد است موافق مذهب علمای ما و روایت ابن عمر رض ترجیح
دارد بر روایت عایشه رض زیرا چه مردان قریب امام استاده
میشوند پس هر آنها احوال امام بوجه احسن معلوم میشود
مسئله ۲ * باید که امام قراة دراز بخواند در دو رکعت
نیاز کسوف و باید که قراة باخفا خواند نزد ایبکینیفه رح
و صاحبین رح گفته اند که بخبر بخواند و مرویست که قول
بمقتدی رح مثل قول ایبکینیفه رح است و بسایه دانست که

تطویل قراة در نهار کسوف افضل است و تعقیب قراة نمرحان
است ریاضه مستنون این است که بنهار و دعا وقت کسوف را
استیجاب نمایند پس اگر تعقیب نمایند در یکی از نهار و دعا
باید که تطویل نمایند در دیگر تا استیجاب وقت مذکور بنهار
و دعا حاصل شود و باید دانست که شایسته رخص روایت کرده است
که معجز صلعم در نهار کسوف قراة بچهار خواند است و
این دلیل صاحبی رح است و این عباس و سیرة رخص روایت
کرده اند که پیغمبر صلعم در نهار کسوف قراة یا دعا خوانده
و این دلیل ادیبی رحمه رح است و روایت آنجا ترجیح دارد بنابر
آنچه که سابقاً مذکور شد و بجهت آنکه نهان کسوف
نهار و روز نیست و در آن احوال قراة است * مسئله ۳ *
باید که بعد از نهار بعد از نماز مسغول باشند تا آن زمان که آفتاب
یا در حال کسوف برآمد و روشن نگردد زیرا که پیغمبر صلعم
فرمود است که هرگاه به بینند حین مرا که موجب خوف است
چون کسوف آفتاب و خسوف ماه تاب و زلزله و غیره
پس مسغول بدعا شوند بسوی خدا تعالی و نیز مرویه است که
پیغمبر صلعم در صورت کسوف آفتاب فرمود است

که ذکر خدا نمایند و استغفار بخوانند و طلب مغفرت
نمایند از و بپایند انست که سنت این است که مشغول بدعا شوند
بعد از فراغت از نیاز * مسئله ۴ * یا چه که امامت کند
در نیاز کسوف کسی که امامت میکند در نیاز بجهت و اگر
خاص نباشد باید که هر کس تنها نیاز گذارند و این به جهت
آنست که اگر کسی از آنها امام شود شاید که مردمان با امامت
او راضی نشوند و این موجب قتل و قساد است * مسئله ۵ *
در کسوف ماهتاب نیاز چپاعت نیست زیرا چه کسوف در وقت
شب بوجود می آید و در آن وقت اجتماع مردم مانع متعذر است
و نیز خوف قتل است پس باید که نیاز کسوف هر کس تنها
گذارد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر گاه بد بینید
چیز را ازین چیزهای خوف ناگ پس مشغول شوید بنیاز
* مسئله ۶ * در نیاز کسوف خطبه نیست چه آن منقول

لایست والله اعلم

باب نوزدهم در بیان نیاز استسقا
و آن بمحیی طایب باران است در شرع * مسئله ۱ *
ایام ابو حنیفه راجح گفته است که در استسقا نیاز با چپاعت

مستون نیست پس اگر مردمان نیارتنها گذارند جایز
است راستقا عبارت است از دعا و استغفار و غیر احد خدا ایتعالی
در قرآن مجید فرمود است که طلب مغفرت نماید از هر روز و گاهی
خود بدست که او تعالی غفار است هیچ و غفاری که باران میفرسند
و هیچکس مرد نیست که پیغمبر صلعم یکبار استغفانمود و نیاز
در آن مردی نیست و باید دانست که طریق استغفان این
است که امام مامردان پیاده رود و بصحرا تاسه روز
و نیم در ای صحرا و شوع در لباس کهنه بعد از دادن صدقه هر سه
روز و باید که در صحرا و انچه شیشید و شای خدا و رسول نمایند
و استغفایین دعا بخوانند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
و اتوب الیه و بعد از آن امام بدعاى طلب باران مسئولى شود
و بگوید کفانا چه کفمت پیغمبر صلعم اللهم اسق عبادک
و بهایک و الشرحمک و سوائی آن هر دعا یکبار مسئولى
باشد و مردمان آمین بگویند و صاحب روح مقتداند که امام را باید
که در رکعت نیار استغفا گذارد زیرا که مویست که پیغمبر
صلعم در رکعت نیار استغفا گذارد است مانند نیار عید
و این را روایت کرده است این عباس رضی و جواب قول صاحب روح این است

که پیش از صلعم یکبار نیاز ذکر است و بار دیگر نکرده است پس ثابت
 نشد که نیاز آن سنت است و نزد صاحبین روح در آن دو رکعت نیاز
 قرائت بچهار است زیرا چه در حدیث مذکور آمده است که پیش از
 صلعم دو رکعت نیاز استسقا گذارد است مانند نیاز عید و در نیاز عید
 قرائت بچهار است و باید که بعد از نیاز استسقا خطبه بخواند زیرا چه
 مرویست که پیش از صلعم در نیاز استسقا خطبه خوانده است و بعد از آن
 باید دانست که آن خطبه نزد صاحب روح و خطبه است مانند
 خطبه عید و نزد ابی یوسف روح خطبه واحد است و نزد ابی حنیفه
 روح در آن خطبه نیست زیرا چه خطبه تابع جماعت است و نزد او
 در نیاز استسقا جماعت نیست ^{مسئله ۲} در وقت دعا برای
 استسقا باید که رو بقبله باشد زیرا چه مرویست که پیش از صلعم
 در وقت دعا رو بسوی قبله کند انبیه و تحویل کرده ای خود را
 لهذا مسجد روح میگوید که امام زاید که تحویل رده اکنه با اینطور
 که طرف اعلی را اسفل کند و اسفل را اعلی و جانب راست را
 چپ گرداند و چپ را راست و نزد ابی حنیفه روح تغلیب رد است نیست
 زیرا چه استسقا نذر او دعا است مانند دعاهای دیگر و آنچه
 مرویست که پیش از صلعم تحویل ردانیه و استسقا پس آن بطریق

تغول است و مقتدیان را بپایند که بگوید در آنجا است و بپایند و بپایند
 معقول است که معین صلعم مقتدیان را آن امر کرد است
 * مسئله ۳ * در حالیکه استسقا بپایند مسلمانان باید که
 قهقی در آنجا حاضر شود و بپایند استسقا طلب برود و رحب است
 و بر ذمه ی نعت بار لایسود واللہ اعلم

ما است پیغمبر در میان نیاز خوب * مسئله ۱ *
 وقتیکه مقاتله واقع شود میان تکر مسلمانان و کافران و مجاربه
 رود و هر وار کافران خوف شدیدی باشد باید که امام مردمان
 را دو کروه بپایند کروه را روی کافران متوجه
 گرداند و کروه دیگر را در پس خود گرداند و سالسی کروه
 بکند امد تکر کعب نیاز را و خون یک رکعت نیاز
 تمام کند و سرار سجده دوم بر دارد باید که اس
 کروه دوم بروند و متوجه بخوند بر روی کافران
 و کروه دیگر بپایند و اقتدا کنند در پس امام مذکور در
 رکعت دوم و امام با این کروه نیر یک رکعت نیاز کند
 و تسبیح بخواند و سلام بگوید و آنجا که اقتدا پیوده بودند
 در رکعت دوم سلام بگویند بلکه بروند بر روی کافران

و بیایند آن کروه اول و یک رکعت باقی را قتها بقتها تمام نمایند
 بغیر قراة زیرا چه آنها لا چنانند اعتی آنها اول نیاز را در پس
 ایام در یافتند و آخر آنرا در نیافتند و لا احتی در آن قدر نماز
 که آنرا علیحدّه از امام اول نماید قراة نمی خوانند پس آنها قراة
 نمیخوانند ولیکن تشبیه خوانند و سلام گویند و بعد از آن هر کدام
 بر روی کعبه ایستاده و بیایند این کروه دوم و یک رکعت نیاز را
 تنها آنها ادا نمایند و قراة بخوانند زیرا چه آنها مسبوق
 اند اجنبی آخر نماز را و بر پس امام در یاقیند و مسبوق قراة
 بخوانند در مقدار نماز یک علیحدّه از امام میگذارد و بعد از تمام
 رکعت تشبیه بخوانند و سلام بگویند و اصل درین مسئله این
 است که این مسعود رضی و ایت برد است که پیغمبر صلعم
 نیاز خوف بطور مذکور گذارد است و ابو یوسف روح میگوید
 که درین زمانه نیاز خوف بطور مذکور مشروع
 نیست و روایت این مسعود رضی حجت است بر او این که مذکور
 شد در صورتی است که آنها مسافر باشند و اما اگر امام
 در نیاز خوف مقیم باشد پس باید که با کروه اول دو رکعت
 نماز گذارد و با کروه دیگر نیز دو رکعت نماز گذارد زیرا چه

در رکعت که بیغیر صلعم نیاز ظاهر گذارند است یا دو رکعت
 در دو رکعت * مسئله ۲ * در چهار رکعت باید که امام
 یا کمره اول دو رکعت نیاز گذارد و با ثلوه دوم یک رکعت
 و در اجه تنصعا یک رکعت تسبیح نیست پس آن را با کمره
 اول گذاردن اولی است پنجت آنکه ثلوه اول باقی است
 * مسئله ۳ * در عین حالت نیاز آنهارا قتال کردن روا
 نیست پس اگر در عین نیاز قتال نمایند نیاز آنها باطل خواهد
 شد و مراجعت از بیغیر صلعم در روز حنگ غنّدق چهار نیاز بسبب
 استعمال یکبار رافوت شد پس اگر از آنجا تسبیح اشتغال
 به جنگ جایز منی مود خواهد بود چهار رکعت نیاز را ترک نمی‌کند
 بیغیر صلعم * مسئله ۴ * اگر خوف شدید باشد از
 کافران یا بدکه مسلحان سوار شده قتل آنها نیاز گذارند
 و رکوع و سجود با یسار آدا نمایند بهر حائث که خواهد
 و قتیکه قادر نباشند بر ایستادن متوجه شوند بسوی قبله و بپا
 در قرآن مجید قرمود است که اگر حایف یا شهید باشند نیاز
 بگذارد در حالیکه پیاده هستید یا سوار و متوجه شدن
 بسوی قبله نیز در ضرورت ساقط است بسبب ضرورت و اگر مکه

طرح منو نیست که درین حالت ثمن یا چنانچه گفتار زده و این
 حدیث نیست بجهت آنکه آنجا که مکان برای نیکو چنانچه
 شرط است و آن قوت میشود در تصویرت و الله اعلم بالصواب
 یا اینکه بیست و یکم در بیان احکام چنانچه
 بالفصحیح اعنی نیست * مسئله ۱ * وقتیکه قریب بهر
 و شد کسی با بطور که در حالت شرع باشد پس نباید که او را
 بر بگوید راست بخواب یا نه یا بطور که بر او بگوید یا نه
 قدر بچنین کیفیت میت را می نهند و او قریب آن رسید است
 و میخواهد در بلاد مسافر این است که در میت می بخوابند زیرا که
 در تصویرت جان یا سانی می بود و اول میت است * مسئله ۲ *
 باید که آنکس را تلقین شهادتین نماید زیرا که پیشتر صلعم
 فرمود است که تلقین کنید موتها را کلمه اشهد ان لا اله
 الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و مرا
 از موتها درین حدیث کسی است که قریب بهر آن است و نباید
 و این است که طریق تلقین کلمه شهادت این است که مردمان
 نزد آنکس کلمه شهادت را بخوانند تا او بشنود و بخواند
 و نباید که امر نمایند آنکس را بخواند آن کلمه شهادت را

* مسئله ۳ * بعد از شستن بدن بکنند دهن او را اگر آب باشد
 و نیز چشبهایی او را بکند نه بایند زیر لبه این معقول و منقول است
 و نیز در آن تحسین صورت زی است و الله اعلم
 فصل در بیان غسل میت * مسئله ۴ *
 هرگاه بخواهند که میت را غسل دهند باید که بپوشانند میت را
 بر تخته تا آب مستعمل از وجود او جدا شود و بریزد و هیچ بنی نباید
 که بپوشد بر صورت او یا رخنه را برای ستر صورت و در بعضی حالت
 اگر بپوشانند بر پوشیدن صورت غلیظه بجهت آنکه درین
 آنسانچه است دم غسل دادن و همچنین صحیح است و نباید که
 بکشند از بدن او یا جامههایی را تا تا نظیف و تطهیر منکسر
 شود و باید که وضو دهند و بر آب غیر مضربه و استنشاق زیر آید
 وضو سنت غسل است و لیکن هرگاه اخراج آب از دهن او پیش
 متعذر است مضربه و استنشاق قاترک نبوده خواهد شد و بعد
 از آن هر یزد آب را بر بدن او چنانچه در حالت حیات
 همین طور غسل میکرد * مسئله ۵ * تحقیق که میت را بر آن وضو
 نهاده باید که آنرا بخوابانند یا بپوشانند که عود را در منکسر
 سوزند و آن منکسر را بکشد آن تخته بکشد یا در

آن به سخنه مذکور بر سر سوزن رانند و آنچه در آن تعظیم میت است و این عمل را مکرر نمایند بقدر طاق تر و آنچه پیشتر بر صلعم فرموده است که الله تعالی طاق است و درست میدارد و طاق را * مسئله ۳ * آبی که غسل میدهند بآن میت را بسایند که گرم نیایند آنرا با اینطور که برگ کفار یا اشکان در آن اندازند چنانچه بسبب آن قنطریف و طهارت بوجه احسن حاصل نمیشود و اگر برگ کنار و اشکان میسر نباشد پس آب خالص کافی است آنچه بآن نیز مقصودها صلاست * مسئله ۴ * بسایند که نموی سوز و ریش میت را بخیایی بشویند تا خرب پاک و صاف گردد و بعد از آن بغلطانند میت را بر پهلوی چپ پس غسل دهند ویرا از آبیکه برگ کنار در آن جوش داده باشند ختمی که معلوم شود که آب رسیده بپای و بی که متصل است به تخت و بعد از آن بغلطانند آنرا بر پهلوی راست و غسل دهند ویرا تا آنکه معلوم شود که آب رسیده بپای و بی که متصل است به تخت و پس این ترتیب غسل داده و بجهت آن است که شروع کردن از جانب راست سنت است و بعد از آن تکیه داده بنشانند و شکم ویرا نرم ببالند پس اگر چیزی برای از شکم او

۱. ترا بشویند و اعصابه نشیما یزند غسل را و نه وضو را برآید
 غسل میت از نص معلوم شد است و بسیاری حساب صل شد است
 و بمایده است که مایلین شکم میت بجهت آنست که اگر
 چهری برآید پس هیچی وقت برآید که اگر بعد از او شاییدن
 کفن دوزی برآید کفن ملوث خواهد شد و بعد از غسل آمدن
 وی آب را بچینند بپارچه تا کفن تر نگردد و بعد از آن بنهند
 میت را بالای کفن و بمالند حوضی را که آنرا حوض مدک و بند
 در سروریش او و همچنین بمالند کافور را بر شتابند ام که آنرا
 در وقت سجده بر روی می نهاد و مراحمه حوشتو مایلین بر بدن
 میت سنب است و اعصابی مدکوره بآن سراوار است
 بسبب آنکه لایق تعظیم و کرامت است * مسئله ۵ * موی
 سروریش میت را شانه نباید کرد و همچنین نیاحی و موی
 او را نباید تیرا تیرید بجهت روایتیکه از عا یسه رضا
 مرویست و بجهت آنکه این چهره را برای زینت است و میت را
 حاجت آن هست و تراشیدن تلخی و موی زنده مانده حلال است
 چه در آن تبیط میباشد از چرکها که در زیر آن جمع
 میشود و الله اعلم

فصل در بیان تکفین * **مسئله ۱** * سنت این است
 که کفن مرد سه بار چیده یا شش یکی از او و دوم قیصر و سوم
 لقا قه بجهت آنکه مرده است که کفن پیغمبر صلعم سه بار چیده
 شایسته است و لقا قه بود و شش یکی است یا مرده است از زمین
 و بجهت آنکه اکثر لباس انسان در حالت حیات
 سه بار چیده است پس بعد از مرگ نیز مناسب است که تکفین
 شود در سه بار چیده و اگر آنکه تنها نباشد بر سه بار چیده که
 از او لقا قه است چایز است و این را کفن کفایت نمیکویند
 و بجهت آنکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرموده بود که این هر دو
 بار چیده مرا بشویند و بآن تکفین کنند و بجهت آنکه ادنی
 لباس انسان در حالت حیات دو بار چیده است و باید دانست که
 از او جدا است از چادر یکبار و از سر تا قدم بزرگه دو لقا قه نیز
 چنین است و قیصر از گردن تا بقدم و ایکن بخیر گریبان و آستین
 و طریز * **مسئله ۲** * هرگاه بخواهند که کفن را بر میت
 به پیچند باید که اول از جانب چپ بگردانند و بعد از آن
 از جانب راست چنانچه انسان در حالت حیات به همین وضع چادر
 می پوشد و باید دانست که طریق گسترده کفن این است

که اول لغاده را گسترده نالای T ق اراد را و بعد ازان
 مدت را به من پوشانده بهید سالای اراد و به پیچید اراد را
 حاسب حسب و بعد ازان از حاسب راسب و بعد ازان لغاده را
 در میان تقریب و پیچید و ای که T ها را خوب باشد که در
 رتبت برد این حماره که می میب و ای و احادیث باید که به بدند
 T در اراده ها چه تا از راس و معوضه ماند * مسیله ۳ *
 که این راس و معوضه است یکی در معوضه این قسم و دوم
 اما در سوم چهارم این هر امد از وجهی لغاده و به معوضه حرقه
 که مان دستمای و پیرانه بدند بهیچ T که ام عظیمه رص
 و است کرد اسب که به معوضه صلعم هر ای کن پنج بار حده داد
 بر یا نیکه عجل مند از بد و قبه رص و حتر به معوضه صلعم را و بهیچ
 T نکر در حالت حیات به چ ما رجه و نشیده و سر و حانه میگرد
 رص بهیچ پس کنی او بر معوضه بار حده حواحد صد و اس کنی
 سب است در حق رن و اگر در کنی و بر سه بار حده انگه
 نماید حاضر است و آن سه بار حده اراد و لغاده و چهار است و
 این کنی کفایت است در حق رن و که تر ازان مکروه است
 و در حق هر د انگه میبودن بر یک یا به چه مکروه است مکرر

حالات ضرورت و قورا ملک با مکر و نه نیست زیرا چه مصعب این چنین
رض و قتی که شهید شد تکفین نموده شد در یک پارچه و این
را کفن ضرورت میگوید و باید دانست که قیام و قیام در تکفین
آن این است که اول درج پوشانیده شود و بعد از آن موی سر
او و وضویه نهائیت و بنیت آنرا بر سینه بنالای درج و بعد
از آن بنالای آن چهار پوشانده و بعد از آن از آن
بعد از آن لفافه * در سجده * که باید که پیش از نهاده
میت در کفن کفن را در شش و نهائیت بنا و بنظر که عود را
در مکه بسوزند و مکه را بشکند کفن کرده اند تا دود آن
یک کفن رسد و این عمل را بعد طاق نهائیت اعلی سه بار یا پنج بار
و در آنچه پیش بر صلعم امر کرده است بخوشید و کردن کفن دختر خود
بعد طاق و چون آن تکفین فراغت نمایند نیاز جنازه گذارند
بر آن چه نیاز جنازه فرض کفایت است والله اعلم

فصل در بیان نیاز جنازه * مسئله ۱ *
اولی امامت در نیاز جنازه سلطان است اگر حاضر باشد زیرا چه
تقدم در امامت بر سلطان اهانت او است و اگر حاضر نباشد
پس قاضی اولی است نسبت به دیگران چه او صاحب ولایت است

و اگر قاضی حاضر نباشد پس مستحب آنست که امامت نباشد
 کسیکه امام است در مسجد معمله که او را امام العی میگویند
 و راجحه میت در حیات خود را خلی بود تا امامت او بعد از آن اولی
 با امامت اولیائی است اند بقوتی که مذکور خواهد شد در کتاب
 الکراج پس اگر نیاز حناره نکند از رد غیر ولی و سلطان پس ولی
 را میبرد که احاده آن نه ساید اگر خواهد بجهت آنکه
 بعد کومسد که حق امامت مرا ولای میت است و اگر ولی میت نیاز
 حناره نکند از رد دیگر برانهرسد که احاده آن بیاید بر راجحه
 و میت نکند از رد ولی نیاز حناره را جرمن ادا میسود رجعت امر آن
 اگر کسی دیگر بکند دارد و اگر دیگر پس آنی بعد خواهد بود و نیاز
 حناره بطریق بعد مسرور نیست لهذا مردمان نیاز حناره نمیگذارند
 در قدر بهر صلعم و حال آنکه حسد مبارک آن حضرت موجود است
 در قبر الان کہاں * مسئله ۲ * اگر بفرستند از حناره دفن
 کرده شود میت پس بر مقتضای مقتضای حناره گذارد میسود و راجحه
 بفرست صلعم نیاز حناره نکند از رد است بر قیور و بی از قوم اصغار
 ولیکن مانده است که نیاز حناره بر قبر گذارد میسود تا آن زمان
 که حسد میت منتسج نشود و رجعت بر او آن نفس غالب است و همین

و جمیع است و تعیین آن بحدوث و میملا و منصوص نیست
و بر آنچه تفسیح چسبده است مختلف میشود بنا بر اختلاف قلب احرار و معتد
و بنا بر اختلاف زمان و مکان اجنبی چسبده زود و متفسیح میسر و
به نام است چسبده لاغر و با بچنین در بعضی زمان و مکان زود
و متفسیح میسر و زود نسبت زمان و مکان دیگر * مسئله ۳۴
چهار چسبده چسبده است از اینکه اول تکبیر تحریر
بشکونید بصلی و بعد از آن ثنیا بخوانید و بعد از خواندن ثنیا
تکبیر دیگر بشکونید و بعد از آن درود بخوانید و بعد
از خواندن درود تکبیر دیگر بشکونید و بعد از آن درود
بخوانید برای خود و برای میت و برای مسلمانان و آن دعا این است
اللهم اغفر لحینا و میتنا و منشاهدنا و غایبنا و ذکرتنا و انشائنا اللهم
من احییتنا فاحیه علی الاسلام و من توفیتنا فتوفه علی
الایمان بعد از آن تکبیر چهارم بشکونید و سلام بشکونید از جانب
راست زیرا چه پیغمبر صلعم چهل تکبیر گفتست در نماز چسبده
که در آخر چهل تکبیر است پس آنچه پیش از آن بود منسوخ
گشتست لهذا اکثر پنج تکبیر بشکونید امام معتدی متابعت
نکنند بخیلاف از فرج چه آن منسوخ است ولیکن برای

سلام انتظار را امام نباید و همین متختر است و نباید در است
 که خواندن دعا طلب آمرزش است برای محبت و ابتداء کردن بنا
 بعد از آن بدرود سب و عالیب و طلب آمرزش برای بالغ است
 برای صدایم و یا هر یک که بر چنانچه صبیح خوانده میشود این است
 که بگوید اللهم اجعله لنا فرطا و اجعله لنا اجرا و ذخرا و اجعله لنا
 شایعا و منفعیا و اگر میت صبح باشد چنین گوید اللهم اجعلها
 لنا فرطا و اجعلها لنا اجرا و ذخرا و اجعلها لنا شایعا و شفعا
 * مسأله ۴ * اگر شخصی بپایان برای نماز چنانچه بدن را نکند
 امام یک تکبیر گفته باشد یا دو تکبیر گفته باشد پس آن شخص را
 بپایان که تکبیر بشکود بلکه منتظر باشد و تکبیر بگوید و قیام
 امام تکبیر دیگر بشکود در حضور او و آن نیز در طرفین رح است
 و او در سب رح گفتست که شخص مذکور تکبیر اول بگوید و قیام
 او حاضر شود و برای آن انتظار امام نکند زیرا که تکبیر اول
 تکبیر افتتاح است و مسبقا تکبیر افتتاح میشود
 و طرفین رح بشکوند که هر تکبیر از تکبیرات نماز چنانچه
 قیام مقام یک رکعت نیاز است و مسبقا ابتدا نمیکند بچهار
 فوت میشود پس امام در اجد آن منسوخ است * مسأله ۵ *

شخصیکه حاضر است بر جنازه لکر تکبیر نگوید با امام پس او را
 جایز است که تکبیر اول بگوید و برای آن انتظار امام نکند
 تا آن زمان که تکبیر دیگر بگوید و این متفق علیه است زیرا چه
 شخص مذکور بهتره مقتدی مدرک است که از اول با امام
 تکبیر میگزیند * مسئله ۶ * امام را باید که برای نماز جنازه
 بپیکادی سینه میت استاده شود خواه آن میت مرد باشد یا زن
 زیرا چه سینه موضع دل است و در آن نور ایمان است پس امتدادن
 بپیکادی آن اشاره است بسوی اینکه شفاعت در حق میت
 جهت ایمان وی است و از اینک سینه روح مریست که استاده شود
 امام بر جنازه مرد بپیکادی سر او و بر جنازه زن بپیکادی کمر او
 زیرا چه انس رض چنین کرده و گفت که این سنت رسول خدا صلعم است
 ولیکن تاویل آن این است که این جنازه مستور نبوده مثل جنازه
 زنان که آنرا مستور می نمایند یا بنظر که بالای آن مثل محفله
 میسازند پس انس رض حایل شد میسر آن و میان مردمان
 * مسئله ۷ * اگر نماز جنازه گذارند مصلیان در حالیکه سوارند
 پس این جایز نیست بنا بر استحسان و مقتضای قیاس این است که
 جایز نباشد زیرا چه نماز جنازه دعایست و وجه استحسان این است

کد نیار حناره نیا راست من و حایب است که در آن تصریح شده است
 پس قیام در آن فرض است و بغير ذکر ترک آن حایر نیست و اشد
 بود احتیاطاً * مسأله ۸ * اگر کسی میباید از امامت دشد عیبر را
 برای نیار حناره مضاعف نیست و بواجب امامت حقیقی است پس
 میرسد او را که حقیقت خود را باطل گرداند بسبب ادن صد کور و در بعضی
 مسکاهی جامع صغر مدکور است که پاک نیست و نیار حناره
 باد آن رآن اعلام مرد مانی است تا که حقیقت را ادا کنند
 * مسأله ۹ * نیار حناره در مسجد نباید گذاشت و بجهت آنکه
 و بغير صلح برمود است که هر که نیار حناره گذارد در مسجد پس او
 را احریت است و بجهت آنکه بنای مسجد برای ادای نیارهای مردم
 است و بجهت آنکه در گذاردن نیار حناره در مسجد احتیال است
 که در پی از بدن مذهب بر آید و مسجد ملوث گردد و اگر حناره را
 بدون نیت و نیار یا در مسجد اساده شوند پس در آن صورت
 احیاناً اسباب ورود بعضی امور مسایح مکرره است و بود بعضی مکرره
 نسبت و همچنین در عکس آن نیز احتیال است * مسأله ۱۰ *
 فرزند نکه بعد از تولد آوار کند و بپندارد آن بی مردس او نام نهاد
 میشود و غسل داد و میسوه و نیار حناره بپوشاند و میسوه بجهت

آنکه بر بطن پیوسته فرمود است که اگر آواز کند مولود نیاز جنازه بر او
گذارد و می شود و مولود یک بعد از ولادت آواز نکند نیاز بر او گذارد
نیست و بجهت آنکه آواز کردن دلالت میکند بر حیات و بعد از آن
چون بپزد متعجب خواهد شد در حق او آنچه سنت است و رحمت
صیت * **مسئله ۱۱** * مولود یک بعد از تولد آواز نکند باید
که او را در خرقه پیچیده و فن نیایند بجهت کرامت بلی آدم
بر آن نیاز جنازه گذارد نمی شود بنسب حدیثی که
مذکور شد و در غیر ظاهراً روایت آمده است که آنرا نیز غسل
نداشند و همین متخلف است چه آن جزو آدمی است پس
وجه آدمی شمرده می شود * **مسئله ۱۲** * اگر صبی از در حربه
آید یا یکی از پدر و مادر و بپزد پس نیاز جنازه بر او گذارد
نیست چه آن صبی تابع پدر و مادر است و اگر آن صبی عاقل
باشد و مسلمان شود پس بر او نیاز جنازه گذارد می شود
چه اسلام او صبیح انت است آنکه سنانا و هیچنین اگر یکی از پدر
و مادر او مسلمان شود نماز جنازه بر آن گذارد می شود
چه آن صبی درین هنگام تابع آن مسلمان است و اگر یکی
از پدر و مادرش همراه او نباشد بلکه تنها آن صبی در بخت

آن مذهب باشد پس درینصورت بر آن چهار جنازه گذاشته میشود
 زیراچه او در منصور و مسلمان سپرده میشود به تبعیت دار اسلام
 مانند لقیط * مسئله ۱۳ * اگر پیغمبر و کافری که ولیح او
 مسلمان است بسایند که ولی مذکور غسل دهد و بر او تکلیف
 وی نهاید و دفن کند او را و بر او پیغمبر صلعم کنند امر کرده
 بود علی رض در حق پدر او که ابطال شود و امکان باشد است
 که ظرف غسل و تکفین و دفن آن امس است که تسویه آنرا
 مانند نیستی پاره ناپاک و به پیچید آنرا در پاره و میکند برای
 دفن او کودی و در آن رعایت سنت نهاید نه در غسل و نه در
 تکفین و نه در کوری اینطور که بعد سارد و بپایند که پیند آرد
 آنرا در کورده آنکه بنهد آنرا در آن چنانچه مسلمان را می پسند
 والله اعلم

فصل در بیان برداشتن جنازه

* مسئله ۱ * هر کس جنازه میت را بردارد باید که
 بگیرند هر حرام یایه آنرا چه آن سنت است و هم در آن تکثیر
 جماعت و تعظیم میبایست و نمیر معاقبت چنانچه است از اقامدن
 و ساعی روح گفتست که سنت این است که بردارند جنازه را

و کس با اینطور که ششتم مقدم بنهد آنرا بر شکر دادن نمود و
 ششتم دینگر بنهد آنرا بر سینۀ بخود زیرا چه جنازه سعد بن
 معاذ سه مرتبه بطور یم داشته شده بود و علی ای مذحیب مسا جواب
 مید شد که آن بسبب آن دهام ملا یک بود چه بر جنازه سعد
 ملا یک بسیار حاضر شده بودند * مسئله ۲ * آنجا که جنازه
 می برند باید که سرعت مشی نمایند ولیکن بسا ید که بوی
 ندهند زیرا چه پیغمبر صلعم چنین فرمود است * مسئله ۳ *
 هر گاه جنازه را نزد قبر هر سالنه پس پیش از نهادن جنازه بر
 زمین سر و میان را نشستن مجزوه است زیرا چه بعض وقت
 حاجت میشود بغرود آن و ره جنازه بسوی میت دو با بسته شده و اندن
 زیاده قدرت است بر اعانت * مسئله ۴ * کیفیت برداشتن
 جنازه این است که یک شخص مثل یک پا بمقدم جنازه را بر منکب
 راست خود بنهد و ریه قدم رو و مثلاً بعد از آن پایه موخر آن بر منکب راست
 شود بنهد و ریه قدم رو و بعد از آن پایه دینگر را از مقدم جنازه
 بر منکب چپ خود بنهد و ریه قدم رو و بعد از آن پایه دینگر
 را از موخر جنازه بر منکب چپ خود نه و ریه قدم رو و تا اینکه
 یدایت از جانب راست شود و این ترتیب وقتی است که نویته

بندوبت بگیرند حناره را و الله اعلم

فصل در بیان دفن میت * مسئله ۱ * سنه ۱

گفتن قبر این است که لحد نهاید ویرا حناره پیغمبر صلعم تر موه

است که لحد برای مایان است و شعبا برای بکران و باید دانست

که لحد عبارت است از شعیکه مایل به چنانچه چیده باشد و شفت

در وسط می باشد * مسئله ۲ * باید که میت را از جانب قبله

در گور و احل نه پند و تاقی رح میگوید که جنازه را در دم جانب

محرک گور نیند و میت را از آن جانب در گور کنند ویرا حناره

مر مرست که جسد مبارک پیغمبر صلعم به پیش طوره و جبر کسیده اند

و دلیل علیهای مایان است که جانب قبله معلوم است پس در آوردن

به میت در گور از جانب قبله مستحب خواهد بود و روایات در

احوال پیغمبر صلعم و رفیر مستطرب است * مسئله ۳ * و قتی که

میت در لحد نهاده شود باید که نهاده آن بگوید بسم الله و تعالی

بسم الله و تعالی گفتند بود پیغمبر صلعم در وقتیکه

او در حناره را در قبر نهاده بود * مسئله ۴ * باید که میت را در

بقبله نهند در گور و بانی امر کرد است پیغمبر صلعم * مسئله ۵ *

بعد از نهادن میت در گور و او را بکنند بنده های گمراخته در دنیا

هنگام حاجت آن نیست و بعد از آن خشتیای خام را برابر
 کنند بر روی لحد زیرا چه بر روی لحد پیشتر صلعم خشتهها
 نهاده شده بود * مسند ۵ * باید که قبر زن را بیک چادر
 پوشیده و مانند آن زمان که از نهادهای خشتها بر لحد فراغت
 نمایند و قبر مرد را نباید پوشیده و نیز آنچه ستر و پوشیدن متناسب
 احوال زنان است و حال مردان بر عکس آنست پس در
 پوشیدن قبر مرد شباهت او میشود با زن و این
 منزع است * مسند ۷ * نهادهای خشت پخته و نهادهای چوب
 بر قبر مکروه است زیرا چه خشت پخته و چوب برای استحکام
 بدناست و قبر موضع استحکام نیست بلکه موضع فساد است
 و نیز هر خشت پخته اثر آنش است پس باید که از آن احتراز نمایند
 بطریقت ثنائی و لویایید دانست که در نهادهای قصب اخصی نمی بر قبر
 مضایقه نیست و با کچنیز و زچو بیکه مجوف باشند و در جامع
 متین مذکور است که نهادهای خشت خام یا قصب برگزیده مستحب است
 زیرا چه بر قبر بقیه بر صلعم یکپشتاره قصب نهاده شده بود * مسند ۸ *
 بعد از فراغت از نهادهای خشت یا قصب باید که تراب بیندازند
 در قبر و انباشند آنرا * مسند ۹ * باید که قبر مستقیم نمایند

اغتسی مانند گویان شترک ارد و مرتفع نمایند سجد ار
 و حب یا رپاره قدر قایل و مستطیع و مربع نسا و قدر و راحه پیغمبر
 صلعم اراں به فرمود است و کسانیکه مشاهده میورده اند قبر پیغمبر
 صلعم را میگویند که قبر سرب و مسهم است و الله اعلم

باب بیست و دوم در بیان شهید

و احکام آن مسئله ۱^م مسلمانیکه کشته شود مدسب کافران

یا باقند سوه در معرکه مانع صعب که بران اثر قتل باشد

چون رخم شمشیر یا براید خون ار راه طیر محتاج چون چشم

و صیره داکشند آنرا مسلمانان مظلم نمایند و که آن کشتن

موجب دت نباشد پس او شهید است و حکم آن این است که

تکفیری نبوده میشود و هم نهام حناره گذازد می شود بر او لیکن

قتل داده بهیچ سود و راحه اینها کار معنی شهیدان حنک

احد اند و پیغمبر صلعم در خف شهیدان حنک احد فرمود است که

هم پیغمبر آنها را و بار حه اینها با رحیم و حوهای ایم او تسل

ند شد آنها را و هر کس که مظلم کشیده شود بچیر یکد تیر است

چون شمشیر و صیره در حالیکه با نفع و عاقل است و حنک نیست

و مدسب کشتن آن دیت لازم نباشد پس آن کس در معنی شهیدان

جنگ اعدا است پس حکم آنها بران جاری نموده خواهد شد و شافعی
 روح میگوید که نیاز جنازه نیز گذارده نمیشود بر شهید زیرا چه
 بسبب کشته شدن بشر شمر مقتول از کناهان پاک میشود و حاجت
 نیاز جنازه نهی مانند چه نیاز جنازه برای شفاعت است و علمای ما
 میگویند که نیاز جنازه برای اظهار کرامت و تعظیم میت
 است و شهید احق است بتعظیم و کرامت و علاوه این است که
 پاک از کناه مستغنی نیست از دعا مانند نبی صلعم و صبیح
 مسئله ۲ مسلمانانی که بکشتن آنها احرار بیان یا باغیان
 یا راهزنان پس او را غسل داده نمیشود بهر چیزیکه کشته باشند
 آنها را بر آنچه جمیع شهیدان احد کشته شمشیر و سلاح نبودند
 مسئله ۳ اگر شهید شود کسی در حالت جنابت پس او را
 غسل داده میشود و نیز ایدئیکتفه روح و صاحبین روح گفته اند که
 او را نیز غسل داده نمیشود زیرا چه غسل کرده واجب بود بسبب
 جنابت سابقا گشت بسبب موت و غسل دوم که بسبب موت است آن
 نیز ساقط است بسبب شهادت و دلیل ایدئیکتفه روح این است
 که شهادت مانع ثبوت نجاستی است که بسبب موت عارض شود
 نه رافع نجاستی است که باقی است است بسبب جنابت پس غسل جنابت

دادند نخواهد شد و بر روایت صحیح آمده است که هرگاه خنظله رخت
 شپید شد در حالت جنابت غسل داوند او را فرستگان و بایده
 دانست که هرچنین اختلاف است در حقن حیض و صاحب
 نفاس که شپید شوند بعد از پاک شدن از حیض و نفاس
 و هرچنین اختلاف است در صورتیکه شپید شوند آنها پیش
 از انقطاع خون حیض و نفاس و شپین صحیح است و هرچنین
 اختلاف است در صبی که شپید شود و دلیل صاحبین رح این است
 که سقوط غسل در حق شپید بطریق کرامت است و صبی اختا
 است بسایر کرامت و دلیل این حدیث رح این است که سقوط
 غسل در حق شپیدان احدی بسبب این است که شهادت پاک کرده
 آنها را از کناهان و این سبب یافته نمی شود و صبی ولد کناه
 نیست بر صبی پس صبی در معنی شپیدان اخذ نخواهد بود
 * مسأله ۴ * خون از بدن شپید شسته نمی شود و نه کشیده
 میشود از بدن او یا چه شای او که از جنس گفنی است چون
 جاذز را از بنا بر حدیثی که سابق مذکور شد و لیکن کشیده
 میشود از بدن او بوسیله و کلاه و جامه که در آن حشو باشد
 و هرچنین کشیده میشود و موزه و سلاح زیر آنچه این چیزها

اگر جنس کفنی نیست و زیاده دانست که جامها گویند بر بدن .
 شهید است اگر کم باشد از کفنی باید که زیاده نپایند
 در قدر که کم باشد و همچنین اگر زیاده باشد باید که کم نپایند
 در قدر که زیاد است تا عدد کفنی تمام شود * مسئله ۵ *
 ساقی اگر ثنات نپاید کسی بعد از نهم کاری و بعد از آن بهر
 پس او غسل داده میشود و ارتنات عبارت است از اینکه زخمی
 بخورد یا بنوشد یا بخوابد یا دوانه شود یا زنده بگذرد
 کرده شود از معرکه در جای دیگر و دلیل مسئله این است که
 شخص بعد از سبب ارتنات بعضی از منافع زندگانی میگیرد
 این اثر ظلم خفیف میگردد پس آن شخص در معنی شهید این
 احد نمی شود چه شهید آن احد تشنه جان دادند یا وجود یک
 پر آنها بیانه آب دور میگردند و نپایند می آب بخوردند
 از خوف اینکه شاید شهادت آنها ناقص گردد و باید دانست
 که اگر بر داشته شود زخمی از معرکه تا باقیال نکرده و بر پای
 اسپان پس این ارتنات نیست زیرا چه او هیچ راحت و آرام
 نکرده است * مسئله ۶ * اگر زخمی در خیمه یا خرنه
 آرام گیرد ارتنات او ثابت میشود چه او راحت و آرام

کفرقت * مسئله ۷ * اگر زخمی آنقدر زنده ماند که وقت
 نهان فرض بگذرد و حالیکه او یا خوش است و قادر بر ادای نیازی
 است پس درین صورت اربثات او ثابت میشود و نیز آنچه آن نیازی
 دین و واجب میشود بر ذمه او و این اثر احکام زنده است و این
 مریض است از ای یوسف رح * مسئله ۸ * اگر زخمی وصیت کند
 چیزی از امور آخرت پس بسبب آن اربثات او ثابت میشود
 نزد ای یوسف رح زیرا چه بسبب وصیت مذکوره انتفاع کفرقت
 از حیات دنیا و نزد معبود رح بسبب وصیت مذکوره اربثات او ثابت
 نمیشود زیرا چه وصیت مذکوره اثر احکام موت است
 * مسئله ۹ * اگر شخصی کشته یا قتل شود در شهر پس او
 غسل داده میشود زیرا چه درین صورت قصاص و دیت واجب است
 و لکن اگر معلوم شود که شخص مذکور بظلم کشته شده است
 بجز قتل چون شمشیر مثلاً و مع هذا معلوم شود قاتل او
 بعینه پس درین صورت آن شخص غسل داده نمیشود زیرا چه
 درین صورت قصاص واجب است و قاتل را از آن خلاصی نیست بلکه
 قصاص گرفته میشود از وی و دنیا یا هر آن عزت و بسایند دانست
 که نزد صاحبین رح چیزیکه زخم آن فرصت نمیدهد بمغفور را

از مرگ و بسبب قرب آن می میرد و درنگ نمی کند پس آن چیز
 بی نیاز ششمر است و بیان این اختلاف مع دلیل جا نبین
 در کتاب الحجایات خواهد آمد انشاء الله تعالی * مسئله ۱۰ *
 شیخ صدیقه کشته شود بجهت حد یا قصاص پس او غسل داده میشود
 و نیاز جنازه بر او گذارده میشود بجهت آنکه او بدل کرده است
 جان خود را برای ایفای حقیقه بر او واجب شده است و شهید آن
 حد جان داده اند برای مرضی خدا یتعالی پس او در حکم شهیدان
 احد گردانید، نخواهد شد * مسئله ۱۱ * هر که از باغیان
 و رهنان کشته شود پس بر جنازه او نیاز گذارده نمی شود
 زیرا چه علی رض نیاز جنازه نکرد است بر جنازه باقیان
 والله اعلم بالصواب

باب بیست و سوم در بیان گذاردن نیاز
 در خانه کعبه * مسئله ۱ * نیاز گذاردن در اندرون خانه
 کعبه جایز است خواه قرض باشد آن نیاز خواه نقل بخلاف
 شافعی رح چه نزد او هیچ یک از قرض و نقل در کعبه جایز نیست
 و امام مالک رح گفتست که نیاز نقل جایز است نه قرض
 و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم در روز فتح مکه

چهار کدام است در آمدن خون حائضه و دوم آن است
 که در چهار مذکور جمیع شرایط بپایبافتد میشود چه توحه
 مصالحی بسوی بعضی احرای حائضه که به مقتضای اعتبار و متوجه شدن
 بپیکاری جمیع احرای آن شرط نیست * مسئله ۲ * اگر در
 آمدن خون حائضه که بپایبافتد چهارده و بعضی از معدیان
 بیش از ده و پنج است پس امام نباید پس بسیار او حائض است
 نه در احدی مقتدی مذکور بر سر قیله متوجه است عقبت امام
 و امام را بر هر دو مطالبند و اختلاف مسئله تحریری که سابق
 بر مذکور شد است و اگر بعضی از معتقدان پس کمد بسوی روی
 امام پس بسیار او حائض نیست و بر احدی او مقدم را امام استاده است
 * مسئله ۳ * اگر امام چهار کدام دارد و مسعد حرام و مروه مان
 حلقه شود حائضه که وقتد ایمانند در پس امام مذکور پس اگر
 بعضی از معتقدان بر دیگران باشد بختا فقه که به سبب امام بسیار او
 حائض است بر طمکه معتدی مذکور در حائض امام نباید بر پراچه
 در بد صورت تقدم او را امام ناست همیشه و تاحر و تاحر
 طاسا هر مسود که مقتدی و امام هر دو در یک محاسب باشند
 * مسئله ۴ * اگر شخص بپایبافتد چهار کدام در پیش امام حائضه که

پس نیاز از جایز است نزد علمای ما و شافعی رح میگوید که جایز
 نیست و دلیل علمای ما این است که کعبه نزد ایشان عبارت است از
 عرصه خاص و از هوا نیکه فوق آنست تا آسمان و از بنای خاص
 عبارت نیست چه آن قابل نقل و برداشتن است لهذا اگر کسی بخواهد
 شکواری بر بالای کوه بوقییس نیاز او بنا جز میشود با وجودیکه
 بسبب ارتفاع آن کوه بقا بطروی او هیچ از بنای خانه کعبه
 نیست ولیکن شکار در نیاز بر پشت بام خانه کعبه مکروه است
 زیرا چه در آن ترک تعظیم خانه کعبه است و نیز نیازان و رفته
 است از پیش بر صلعم چه او هر پره رض روایت کرده است که
 پیغمبر صلعم از آن گذاردن در هفت موضع نهی کرده است
 یکی حای سلخ نمودن شتر و غیره و دوم مزبله و سوم مقبره و
 چهارم حمام و پنجم شاهراه و ششم جای بسن شتران و هفتم
 پشت بام خانه کعبه **والله اعلم بالصواب**
کتاب در بیان احکام زکوة * مسئله ۱ * زکوة
 فرض است بر کسیکه آزاد و عاقل و بالغ و مسلمان باشد بشرطیکه
 مالک نصاب باشد بملکیت تام و نصاب در ملک او باشد تا یک
 مال تمام را در این احوال حول میگرداند و وجه فرضیت آن این است که

خدایتعالی در قرآن مجید بآن امر کرده است و فرموده است که
 زکوة بدهید و سرور دهد بآن و خداست که ادای زکوة بپا کند و سر
 بران احبهاست و خداست و وحده استراط حرب این است که کمال
 ملکیت نسبت آن باب میشود و وحده استراط عقل و بلوغ مذکور
 خواهد شد ان شاء الله تعالی و وحده استراط اسلام این است که
 ادای زکوة عبادت است و عبادت ابرکار است و عبادت بپسود و وحده
 استراط ملکیت این است که پیغمبر صلعم سبب و حوب زکوة را بآن
 معذور نبود است و وحده استراط دولان دول یکی این است که
 مدتی برای تحقیق ثبای مال ضروری است فادران بپای آن
 مقتضای سود و صاحب سرع اداره آن بیک سال نبود است حد رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است که زکوة واجب نیست
 در مال تا آنکه یک سال بپایان نگیرد و دوم این است که در مدت
 مذکوره مالک متعاقب قسادم میسود و این است که بپایان حاصل
 کند حد مدت یکسال مستعمل است هر چهار فصل و غالب این است
 که مرجع مال در این معاوب میگردد پس مدار حکم در مدت مذکوره
 نموده شد و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که ادای
 زکوة واجب است فی العدم بعد از آن حول و تراخیه مقتضای

امر همین است و بعضی گفته اند که ادای آن واجب است
 در تمامی عمر بتر اخی و از بی جهت است که تاوان زکوة واجب
 میشود از هلاک شدن نصاب بعد کم شدن آن * مسئله ۲ *
 هر صبی و مجنون زکوة واجب نیست و شافعی رح میگوید
 که زکوة حقی است که متعلق ببال است پس آن واجب خواهد
 شد بر آنها مانند حقوق دیگر چون نفقه زوجه و عشر و خراج
 و عیای ما میگویند که زکوة عبادت است پس ادا نخواهد
 شد مگر وقتی که ادا کند آنرا مکلف با اختیار خود و صبی
 و مجنون را اختیار نیست چه اختیار بقفل تعلت دارد و آنها را
 تعلل نیست بخلاف خراج چه آن موکنت زمین است و همچنین
 در عشر نیز معنی موکنت غالب است و معنی عبادت در آن تابع
 است * مسئله ۳ * اگر مجنون را در بعض ایام سال
 افاقه شود و هوشیار کرد پس آن افاقه بمنزله افاقه وی است
 در بعض ایام ماه رمضان و مرویست که نزد ابی یوسف رح اکثر
 سال معتبر است اعنی اگر در اکثر سال باهوش باشد
 زکوة بر او واجب می شود و اگر در اکثر سال دیوانه باشد
 زکوة بر او واجب نمیشود و باید دانست جنون اصلی

و عارضی هر دو برابر است و اصلی عبارت است از: بیکه
ادل دیوانه گردد و بعد از آن ماله شود در حالت دیوانگی و
عارضی عبارت است از: بیکه در حالت ثبات مقل ماله
شود و بعد از آن دیوانه گردد و آری حیند رج مردست
که اگر در حالت دیوانگی ماله شود و بعد از آن شیء اگر گردد
در صورتی که ابتدا ای سال اعتبار میبوده می شود از وقت
افتاد از زمانیکه صر اگر ماله شود ابتدا ای سال اعتبار میبوده
و اگر سود از وقت بلوغ او * مسئله ۴ * هر مکاتبه که در مال
و اکتسابیست و مراجه از بیعت و حقه مالک آن نیست چه او بدیده
و چه نه و آن ماله مالکست و بدها می تواند که آزاد
نشد خود را * مسئله ۵ * شخصی که مرده او در آن متکفل است
دین او را باید بپایانده از مال او پس در لور که واجب می شود
و باقی رج میگوید که واجب می شود مراجه میب و حوب آن
عبارت است از ملک نصاب یا می و آن متکفل است و علیهای ما
میگویند که آن نصاب خارج نیست از حاکم اصلی او
و لهذا آن نصاب معدوم اعتبار میبوده می شود همانچه آن بیکه
متکفل و موجود است پس بوجوب حق تسکینی معدوم اعتبار

نبوده، می شود در حق جو از تیسیم ذی الحجه بدان که بموشیدن
 آن حاجت است محروم شمرده میشود در حق وجوب
 زکوة و اگر مال او زیاده باشد از مقدار دین او پس در آن مال
 زاید زکوة واجب میشود بشرطیکه آن زاید بقدر نصاب
 باشد و هم فارغ باشد از حاجت اصلی و باید دانست که مراد از
 دین درین مسئله آن دین است که مطالب آن انسان باشد پس
 دین نذر و کفاره مانع وجوب زکوة نیست و باید دانست
 که درین زکوة مانع وجوب زکوة است در حالت بقای نصاب چه
 بسبب آن نصاب ناقص میگردد و همچنین دین زکوة تابع زکوة است
 بعد از استقلاک نصاب و صورت بقای نصاب این است
 که مالک نصاب مال خود را نگه دارد و دو سال گزشت
 و زکوة آنرا ادا نکرد پس زکوة سال دوم بر او واجب
 نمیشود زیرا چه بمقدار چهل یک حصه از نصاب
 مشغول گشت بدین زکوة سال اول پس بقدر
 نصاب باقی نماند در سال دوم و صورت استقلاک
 نصاب این است که مالک نصاب مال خود را نگه داشت
 تا آنکه یک سال کامل گزشت و زکوة آنرا ادا نکرد

و نصاب مذکور را خرج کرده و بعد از آن مالک نصاب
 دیگر شود و بر این نصاب دیگر نیز یک سال کامل گذشت
 پس در بین نصاب دیگر زکوة واجب نمیشود زیرا چه
 مقدار چهل یک حصه آن مشذول است مدین زکات
 نصاب اول که آنرا خرج نمود است و باید دانست
 که در این مورد و صورت خلاف رفد روح است و مروریست که ابو یوسف
 در صورت دوم اختلاف کرده است و وجه مانع شدن دین
 زکوة از وجوب زکوة این است که مطالبه دین زکوة انسان است
 و بر اوجه مطالب آن امام است و رسوا هم و نایب امام است در
 اموال تجارب و مالک نایب امام است در غیر رسوا هم و غیر مال
 تجارب مستند است و در بار چهره آن و در امانت البس و ستوریکه برای
 سوار است و در بندگی و آن خدمت است و در سلاحی که برای
 استعمال است پس در بین اموال زکوة واجب
 نیست و محبت آن که در حاجت اصلی قانع نیست
 و هم مال نامی نیست و همچنین است کتب علم در حق اهل علم
 و آلات اهل حرفه در حق آنها و آنها را بآن حاجت است

۱۰ مسئله ۷. اگر شخصی را دین باشد بر ذمه کسی و آنکس
 انکار آن نماید و همین حالت چند سال بگذرد و مر آن شخص
 را باینه نباشد و بعد از آن اقرار کند آنکس به حضور مردم آن حتی
 که بر اقرار او بیعت قایم شود پس بر شیخ خصم کور و واجب نیست که
 زکوة سالهای ماضیه را ادا نماید و باید دانست که چنین مال را
 ضایع میگویند و در آن اختلاف زعفر و شافعی بر آنست و باید دانست
 که مال نکم شده و بنده زکری بچند و مال منقول و مبیع که نهان بیند
 قیام شد و مالیک در دریا افتاده یا شد و مال مد فون در صحرای که
 ممکن آن فراموش شده یا شد و یا لیکد آن بر سلطان بطریق
 مجبوره بظلم بکسر قید باشد از قبیل مال ضایع است و باید دانست
 که در وجوب صدقه فطر برای بنده کفر بختند یا مغموب یا گم شده
 نیز همین اختلاف است و دلیل زعفر و شافعی بر آنست که سبب
 وجوب زکوة عبارت است از ملکیت نصاب در بنصورتها
 متعطف است ولیکن آن نصاب در قبضه مالک نهاده و ایامیکد آن
 مال ضایع بود و این متافی وجوب زکوة نیست چنانچه اگر مال
 مسافر در خانه او نباشد زکوة بر او واجب است با وجودیکه آن
 مال بالفعل در دست او نیست و آنچنین در این مسائل نیز

و در لیل علیهای مایکی این است که علی رضی عنہ در مود است که رکوة
 واجب نیست در مال صیاره در آن است یک سب و خوب رکوة
 مال مای است و مال مای به مسوره مگور و حتی که مالک قادر باشد
 بر تصرف آن و مالک قادر بر بیع هر تصرف در مال صیاری اختلاف
 مسافر یک مال دارد در حایه خود و او قادر است مای که تصرف
 میسازد در آن بدست نایب خود * مسئلہ ۸ * مال مدد در
 در حایه مالک مال صیاری نیست و بر احوال یافتن آن آسان است
 و مای که مدد خود باشد در زمین دیگر و رای حایه خود بستان مثلا
 پس در آن اختلاف مسافر رج است * مسئلہ ۹ * مالک مدد
 باشد در مدد مدیون مقر پس در آن مال رکوة واجب است
 حواله آن مدد بون عتی باشد یا فقیر بر احوال یافتن آن مال آید
 یا بواسطه تحصیل مہکی است و اگر مدیون مکر باشد پس
 در مصروف نیز در آن مال رکوة واجب است شرطیکه بین
 باشد در آن مافاضی مطلع نباشد در آن در بصورت بی یافتن آن
 مال مہکی است و اگر مدیون مقر معلش باشد یا مدد یابد مہی
 قضی حکم کرده باشد یا نه که او مقاس است پس در بصورت
 سر در آن مال رکوة واجب است بر او بحدیقه رج بر احوال

انكتم قضا في بنا قلانن كسي صحيح قسست نزه او زح و قزه
 مصد رح زكوة دران مال واجب تيست زير اچه نزه او حكيم
 قاضي يا فلاس انسان صحيح است و بنا بر حكم قاضي افلاسن
 او ثابت ميشود و وايوني مستف رح موافق مكنند رح است
 قنوت افلاس بحكم قاضي و موافق ابي حنيفة رح است و زوجوب
 نكوة هر سال مذكور بجهت رعبايت جانب فقهران
 * مسيله ۱۰ * اكر خریده كند کسی كنيز را براي تجارت
 و بعد از آن مقرر كند آن را براي خدمت و نيت آن نپايد پس
 نكوة دران واجب نميشود زير اچه آن نيت متصل است بعبه
 كه عبارت است از ترك تجارت و نيتي كه متصل بعمل باشد
 معتبر است و بعد از آن اكر نيت تجارت نپايد دران براي
 تجارت نميشود زير اچه اين نيت متصل نوست بعبه پس آن
 كنيز براي تجارت نخواهد شد مكر و قتيكه بقرشد آن را
 پس درين هنگام نكوة واجب ميشود در بهاي آن زير اچه نيت
 متصل بعبه نشد چه او تجارت نكرد پس نيت معتبر نبود و از اين
 سبب مسافر متقيم ميشود بهجر نيت و متقيم مسافر نميشود بهجره
 نيت مكر بهباشت سفر * مسيله ۱۱ * اكر خریده كند

کسی چیزی را به نیت تجارت پس آن چیز برای تجارت
میگردد و سبب اتصال نیت تجارت به عمل که عبارت است از
خریدن به اختلاف آنکه اگر مالک چیزی شود کسی بفارقت
میراث و نیت تجارت نباید چه آن چیز بسبب نیت تجارت
برای تجارت نمیشود زیرا چه نیت مذکور متصل به عمل نیست
* مسئله ۱۲ * اگر مالک چیزی شود کسی بسبب شریک یا
وصیت یا نکاح یا خلع یا صلح از قصاص و نیت تجارت کند
در آن پس آن چیز برای تجارت میگردد نزد این یوسفی
و سبب آنکه نیت مذکور متصل به عمل است و اگر محبوس روح مرده است
که آن چیز برای تجارت نمیکود زیرا چه نیت تجارت درین صورت
متصل نیست به عمل تجارت که عبارت است از بیع و شرا و
یعنی گفته اند که اختلاف برعکس است * مسئله ۱۳ *
دادن زکوة جایز نیست مگر به نیتیکه موجود باشد در
وقت ادای آن یا در وقتیکه جدا کند بمقدار زکوة را از مال
نصاب زمره ادای زکوة عبادت است پس نیت هر آن ضرور
است و اصل در نیت آنست که مقارن ادا باشد ولیکن هرگاه
دادن زکوة بفقر و مساکین بدفعات اتفاق میشود لهذا اکتفا

فیروزه شده به نیتیکه موجود باشد و وقتیکه مقدار زکوة را از
 مال خود جدا کند برای آسانی چنانچه تقدیم نیت هر روز چنانچه
 است برای آسانی * مسئله ۱۱ * اگر شخصی تصدیق نماید جمیع مال
 خود را بدون نیت زکوة پس زکوة قرض از ذمه او ساقط میشود
 از روی استحصان و بیزار چنانچه واجب برای ادای زکوة این است که
 چیزی از مال خود بدهد و هرگاه چنانچه مال خود را بدهد پس
 آن جزو رای داخل است لهذا حاجت این نیست که آنرا متعین
 کرده اند به نیت * مسئله ۱۲ * اگر بدهد بفقرا یا
 از نصاب خود را بدون نیت زکوة پس ساقط میشود از ذمه او
 زکوة آن مقدار نزد محبوس روح نیز چنانچه واجب است
 شایع است در جمیع نصاب پس هرگاه پاره از نصاب داده
 شود جزو یک بمقابل آن واجب است در ضمن آن می رود
 و نزد ابی یوسف روح زکوة آن ساقط نمیشود نیز چنانچه
 آن بعضی برای زکوة متعین نیست چه باقی نصاب مجلد ادای
 واجب است بخلاف وقتیکه کل نصاب را بدهد چه
 در صورت جزو یک واجب است بقیما می رود در ضمن کل
 والله اعلم

باب در بیان رکوة سوانم چون شتر و غیره
 باید دانست که سوانم جمع سیاه است و آن مرد و قها مارت
 است از شتر و گاو و گوسفند که در اکثر ایام سال در
 چراگاه چرید پس اگر در نصف سال در چراگاه چرید و در
 نصف آن سوانم چرید سوانم بیست و این باب مشتمل
 است بر چند فصل

فصل اول در بیان رکوة شتر * مسند ۱ *
 در کتب اربعه ستر رکوة واجب است و رکوة در پنج شتر یک
 کوسند است بشرطیکه آن ستوان در چراگاه چرید
 و یک سال تمام بگذرد و هرگاه که رکوة واجب بیست
 مایل در شتر یک در چراگاه چرید و شتر را یک در چراگاه
 چرید و باید دانست که اگر پنج سوانم ستر همی یک کوسند
 واجب است و چون ستر باشد پس در آن دو کوسند واجب
 میشود تا پنجاه و چون پانزده کوسند پس رکوة آن سه
 کوسند است تا مورد و چون بیست شتر شود رکوة آن
 چهار کوسند است تا بیست و چهار شتر و چون بیست و
 پنج کوسند پس در آن یک کوسند است واجب میشود تا بیست و پنج

شتر و بنت مخاض عبارت است از شتر ماده یک ساله که یک سال تمام
 بران گذاشته باشد و اگر از بیست و پنج زیاده شود و می
 ویشش کرده پس در آن یک بنت لیون واجب می شود
 تا به چهار و پنج و بنت لیون عبارت است از شتر ماده که
 دو سال تمام بران گذاشته باشد و چون چهل و شش گزده پس
 در آن یک حقه واجب می شود تا بهشت شتر و حقه عبارت است از
 شتر ماده که سه سال تمام بران گذاشته باشد و چون شست و یک شتر
 گزده پس در آن یک حقه واجب می شود تا هفتاد و پنج شتر و حقه
 عبارت است از شتر ماده که چهار سال تمام بران گذاشته باشد و چون
 هفتاد و شش شتر گزده پس در آن دو بنت لیون واجب می گردد تا
 به نود و شتر و چون نود و یک گزده پس در آن دو حقه واجب می شود
 تا یک صد و بیست شتر و باید دانست که زکوة شتر باین ترتیب
 مذکور است در مکتوباتی که به غیر صلعم بعاملان بخود نهاده است
 و بعد از آن هرگاه زیاده شود بر یک صد و بیست شتر پس در آن زکوة
 واجب می شود بترتیب اولی آنی در پنج شتر که زاید شود بر یک صد
 و بیست شتر یک گز و سقند واجب می شود مع دو حقه که در یک صد و
 بیست شتر واجب شده بود و همچنین دو گز و سقند واجب می شود

در ده شتر که زاید شود بر یکصد و بیست شتر و در الزده شتر که
 زاید شود بر یکصد و بیست سه گویند و واجب میشود و در
 بیست شتر زاید چهار گوسفند واجب میشود و در بیست و پنج شتر زاید
 یک بنت مخاض واجب میشود تا یکصد و چهل و نه شتر و در یک
 صد و پنجاه شتر سه حقه واجب میشود بعد از آن در پنج شتر که زاید شده
 بر یکصد و پنجاه شتر یک گوسفند واجب میشود و در حق
 و در یک صد و شصت که در آن یکصد و پنجاه و نه زده شتر زیاده
 است سه حقه و دو گوسفند و در یکصد و شصت و پنج شتر سه حقه و
 سه گوسفند و در یکصد و هفتاد شتر سه حقه و چهار گوسفند و در
 یکصد و هشتاد و پنج شتر سه حقه و یک بنت مخاض و در یکصد و
 هشتاد و شش شتر واجب میشود سه حقه و یک بنت لیون تا یکصد
 و نود و پنج شتر و در یکصد و نود و شش شتر چهار حقه واجب میشود
 تا دصد شتر و بعد از آن زکوة واجب میشود همیشه بترتیبیکه بیان
 نموده شد در پنجاه شتر زاید بعد از یکصد و پنجاه شتر و این ترتیب
 که در زکوة شتر مذکور شد نزد علمای مال است و شافعی رح میگوید که
 هرگاه یک شتر زیاده شود بر یکصد و بیست شتر پس در آن سه
 بنت لیون واجب میشود و هرگاه یکصد و سی شتر شود

پس در آن یک حقه و دو بنت لبون واجب می‌شود و بعد از آن
 زکوة واجب می‌شود یاقین حساب که در هر چهل شتر
 یک بنت لبون واجب می‌شود و در هر پنجاه شتر یک حقه
 و یک بنت لبون و بیست شتر پس در هر پنجاه شتر یک حقه واجب
 می‌شود و در هر چهل شتر یک بنت لبون واجب می‌شود و در آن بهمان
 نفر مرد است که بر سر پنج شتر یک گوسفند واجب می‌شود و آن
 ابتدا و علی‌ای می‌توانند که پیغمبر صلعم در آن کار و این حرم
 رض را نوشته بود که آنجا که آن باشد پس در هر پنج شتر یک
 گوسفند است پس بر این عمل نبود و بخراشد زیرا چه درین عمل
 نیز یاد است چه در حدیثیکه بمناسک شافعی است چیزیکه
 منافعی آن با شریعت نیست و باید دانست که در زکات شتر
 جایز نیست مگر اده و زردران جایز نیست مگر با اعتبار قیمت
 زیرا چه همین منصوص و منقول است * مسئله ۲ *

شتر بختی و شتر عربی هر دو را یک حکم است زیرا چه
 اسم شتر هر دو را شامل است والله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة کفار * مسئله ۱ *

در کتب ارسیه که زکوة نیست و در سی و گاه که در اکثر ایام سال در رحمتگاه
 چو دو یک سال تمام می‌باشد یکصد و سی و پنج و واجب می‌شود در آن یک تبع
 یا یک تبعه احبی که ساله در یا ماده که در سال دوم یا نهاده
 باشد و در چهل و یک و واجب می‌شود یک مسی یا مسند احبی
 که ساله در یا ماده که در سال دوم یا نهاده باشد و یا در
 یا در امر که است و بیست و پنج و غرض را و هرگاه زیاده
 شود در چهل و یک و در این بیست و پنج زکوة در آن واجب
 می‌شود به حساب آن تا آنکه بیست و یک و در آن یک و یک
 زیاده شود در چهل و یک و واجب می‌شود ربع عشر مسته و در آن
 یا ماده نصف عشر مسته و در آن یک و در آن ربع عشر مسته
 واجب می‌شود تا آنکه بیست و یک و در آن یک و در آن یک
 و این مسته است و در آن است که سقط زکوة و در آن
 در میان سی و چهل و بیست و یک و در میان سی و چهل و بیست و یک
 یعنی ثانی است بر خلاف قیاس و نص نیست در پنج
 در میان چهل تا شصت و در میان سی و چهل و بیست و یک
 در آن در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

تبعه واجب میشود زیرا چه بقای ثنائب نگار و ران است
 که در مابین دو عقد جوانی سب و چهل چیزی واجب نشود و بر سر
 هر عقد چیزی واجب شود و صاحبین رج شکفته اند که در آنچه
 که زاید شود بر چهل گنجا و چیزی واجب نیست تا به نجات
 و نه و این یک روایت است از ائمه و گفته اند رج و وجه آن این است
 که به غیر صلعم به عاظم فرمود که مگر از انقاض نگار چیزی را
 که به این فرمود که مابین چهل تا شصت اوقاص است و جواب
 آنکه صاحبین آنست که مراد از اوقاص که در حدیث مذکور است
 شکو ساله ها است و بعد از آن بایند آنست که نه شصت نگار و
 و گویا که یک ساله واجب است تا به شصت یا ماده و نه هفتاد نگار و
 یک مسمه و یک تبعه واجب است و نه هشتاد نگار و مسمه واجب است
 و در نود نگار سه تبعه است و در صد نگار دو تبعه و یک مسمه
 است و به این هر سه هر سه نگار و متبدل میشود فرض زکوٰه از تبعه
 به مسمه و از مسمه به تبعه و به آنچه به غیر صلعم فرمود آنست که در هر
 صبی نگار و تبعه یا تبعه است و در هر چهل نگار مسمه یا مسمه
 است پس از این که بگوید و نگار و مسمه و یک تبعه واجب
 میشود و در نگار و تبعه نگار چهار تبعه واجب میشود و بایند

فانعت که شکاومیش هر حکم ثار است و بر اجد لغت بقدر که در حدیث
آمد است هر دو را شامل است چه کاکاومیش نیز نوعی از بقدر
است ولیکن در عرف دیار ما از بقدر شکاومیش نهید نه پیشود
ولهذا انکر کسی قسم خوره باینطور که بگوید والد گوشت بقدر
لخرا هم خورد پس او سبب خوردن گوشت کاکاومیش حساب است
انچه بگذره والد اعلم

قصه سال سوم در بیان زکوة گوشت
در مسأله ۱ * در کتبی از جهل گوشت زکوة نیست و اگر
بجهل گوشت باشد و در اکثر ایام سال در چراگاه چرد و سال
تعیام بر آن بشکند پس در این یک گوشت واجب میشود تا یک
صد و بیست گوشت و هرگاه بر این یک گوشت زیاده شود پس
از این در گوشت واجب میشود تا بیست و صد گوشت و هرگاه
زیاده گوشت زیاده شود بر دو صد گوشت پس در آن صد گوشت
واجب میشود تا بیست و صد و نه گوشت و هرگاه بجز از صد گوشت
گذرد پس در آن چهار گوشت واجب میشود و بعد از آن بیست و صد
یک گوشت واجب میشود و بر آنچه هم بقیه بیان برادر شد است
در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب این بجز در آن که بیاید

ن کوه نوشته بود و بر این اجماع منعقد است و باید دانست که پیش
 و بزهرد و برابر است زیرا چه لفظ غنم که در حدیث آمده است
 این هردو را شامل است * و مسند ^۵ ۲ * در ترک زکوٰۃ گویند ثنی
 گرفته میشود و جذع روان نیست و این ظاهر روایت است از ابی
 حنیفه روح و ثنی بزغال یک ساله است که در سال دوم پانزده
 باشد و جذع عبارت است از بزغال که اکثر ایام سناله
 بر آن گذشته باشد و سال نگذشته باشد و صاحبین روح گفته اند
 که جذع از پیش گرفته میشود و این یک روایت است از ابی حنیفه
 روح نیز و وجه آن یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است
 که حق از زکوٰۃ در این جذع و ثنی است و دوم این است که بسبب
 قربانی نهوه ^۱ جذع قربانی ادا میشود پس هیچکس
 زکوٰۃ نیز ادا نخواهد شد و وجه ظاهر روایت یکی این است که علی
 رضی را بت مکرم است که گرفته نمیشود در زکوٰۃ مگر ثنی یا انچه
 از ثنی بزرگ باشد و دوم این است که در زکوٰۃ شکر سنند دان
 گویند مترسقا واجب است و جذع از پیش متوسط نیست بلکه
 کوچک است لهذا در زکوٰۃ بزجذع نیز جایز نیست و جواب از وجه
 اول صاحبین روح این است که مراد از جذع که در حدیث مذکور است

جذاع شتر است و جواب از وجه دوم این است که ادای قربانی
 بآن از نص معلوم شده است * و مسئله ۳ * در زکوة کوسلند
 ذکر قن مادی و نذر هر دو صحیح است زیرا چه لفظ شاة که در حدیث
 آمد است هر دو را شامل است والله اعلم

فصل چهارم در بیان زکوة اسپ

* مسئله ۱ * و قتی که اسپ نر و ماده با هم آمیخته باشند و هر
 اکثر ایام سال در چراگاه چرند پس صاحب آن مختار است
 اگر بخواهد به قیابل هر اسپ یک دینار بدهد و اگر بخواهد اسپان را
 قبیله نماید و اگر هر دو صد درهم پنج درهم زکوة دهد و این نزد ایهنیه
 روح است و همین مختار از فرج است و صاحبین روح گفته اند
 که در اسپ زکوة واجب نیست زیرا چه هم غیر صلعم فرموده است
 که زکوة نیست بر مسلمانان و نه در بنده او نه در اسپ او و دلیل
 ایهنیه روح این است که پیشتر صلعم فرموده است که زکوة
 بر اسپ سایه بک دینار یا ده درهم است و حدیثی که صاحبین روح
 آورده اند تاویل آن این است که از اسپ ذران اسپ غازی
 مراد است و این مقول است از زید بن ثابت رضی و باید دانست که
 کعبه زمیان عادی که دینار و میان قبیله نبودی اجنبی مقول است

از عهده رخصت و در اسپان که فقط نرباشد زکوة واجب نیست زیرا چه
توالد و تناسل از آن نمی شود و همچنین در صورتیکه فقط ماد
باشد زکوة نیست و این یک روایت از ابیحنیفه رح است و روایت
دیگر این است که زکوة در آن واجب است زیرا چه توالد و تناسل
در آن می شود باین طریق که عاریت گرفته میشود نرا زده یکر
بمثال و قتی که فقط نرباشد چه از آن توالد و تناسل
هم صورت پذیرد و می دانست از ابیحنیفه رح که در اسپان که فقط نرباشد
نیز زکوة واجب است * مسنده ۲ * در خود و استر زکوة واجب نیست
نیز بر آنچه پیشتر صلعم فرمود است که در باب زکوة خرد و استر چیزی
در میان آن حکم نازل نشده است ولیکن اگر خرد و استر برای تجارت
باشد پس در آن زکوة واجب میشود زیرا چه درین هنگام تعلف
زکوة بهایبت ۶ نیست مانند سایر اموال تجارت و الله اعلم
فصل پنجم در بیان زکوة بچه گوسفند و شتر و گاو
* مسنده ۱ * در بچه گوسفند و شتر و گاو که کمتر از یک ساله
باشد زکوة واجب نیست نزد ابیحنیفه رح اخصی اگر خرید کند
کسی یا مست و پنج شتر بچه را یا چهار یا بزرگاله را یا سی
گوسفند را یا یک سال تمام بران بگذرد از وقت ملک پست

و از آن زکوة و احب نمیشود بلکه هرگاه یک سال بران نگذرد
 از وقت بزرگ شدن آن بجهت پارس و درین هنگام زکوة
 آن واجب میشود و اینست که مذکور شد آخر اقوال است که در
 است و همین مختار میباشد روح است و ابوحنیفه روح اول قایل بود
 باین که زکوة واجب است چنانچه واجب است و میباید شایسته
 مختار زکوة و مالک روح است و بعد از آن از من رجوع نکرد و گفت
 که واجب است در آن که یکتا از آنهاست و در همین قول
 ای یوسف و شافعی روح است و بعد از آن از من رجوع نکرد
 و گفت که چیزی در آن واجب نیست و روح قول اول این
 است که لغت ساه و غیره که در حدیث آمده است کوچک و بزرگ
 همه را شامل است و وجد و اول و دوم این است که هر واجب
 کرد آید و یکتا از آنهاست و عایب جانبی است افتوح
 جانب صاحب مال و جانب فقیر چنانچه در صورتی که همه لا غیر
 باشند یکتا از آنهاست و گفته میشود و وجد قول اخیر این است
 که در تعیین مقدار قبضه را داخل نیست و هرگاه در آن
 واجب کرد آید و بجزیر که در شرع وارد شده است متصور
 نشد پس چیزی در آن واجب کرد آید و نخواهد شد و اینک

بعد گزیده و قتی است که در آن مسنه نباشد اصلاً و اگر یک
 مسنه هم باشد میان آن بیایس درین هنگام همه آنها را
 تابع آن مسنه گردانید؛ میشود در حق تصدق نصاب نه در
 پنج ادای زکوة حتی اگر یکتا کوچک را بدین از جهده
 زکوة بیرون نچشود بلکه واجب میشود در آن آنچه وارد
 شد است در شرع و اگر هلاک شود آن مسنه بعد از گذشتن
 سال قیام زکوة ساقط میشود نزد طوین رح زیرا چه وجوب
 زکوة در بقصور متبلی است پس مسنه مذکور چه اگر
 آن نهی یوه زکوة واجب نیست و هرگاه چنین شد
 پس بسبب هلاک شدن آن زکوة ساقط خواهد شد و بعد از آن
 باید دانست که نزد ابی یوسف رح زکوة واجب نمیشود در کمتر
 از چهل درغاله و در کمتر از سی کوساله و واجب میشود
 در بیست و پنج شتر بجه یک شتر بعد و بعد از آن چیزی دیگر
 واجب نهی شود تا آنکه هفتاد و شش گردد و درین هنگام واجب
 میشود و شتر بجه زیرا چه در هفتاد و شش مسنه دوینت لبون
 واجب است و بعد از آن در زیاد از دوشتر بجه چیزی واجب
 نهی شود تا آنکه یکصد و چهل و پنج شتر بجه شود و در آن مسنه

بستر بچه واجب است و در آنجا بکشد و بچد و پنج و پنجاه مسند و رفته
 و یک نیت مخصوص واجب است و در یک روایت از ائمه یوسف
 رح در کتیر از بیست و پنج ستر بچه چوبی واجب نیست
 و روایت دیگر این است که در پنج ستر بچه چوبی یک شتر بچه
 واجب است و در ده شتر بچه دو چوبی یک شتر بچه واجب است
 و علی هذا القیاس و در روایت سیوم از ائمه یوسف رح این
 است که ملاحظه نمایند در قیمت چوبی یک ستر بچه از پنج شتر
 بچه و ملاحظه نمایند در قیمت یک گوسفند پس هر کدام
 که از میان هر دو کتیر باشد واجب است و در صورتیکه ستر
 بچه ملاحظه نمایند در قیمت دو گوسفند و در دو چوبی یک ستر
 بچه * مسئله ۲ * اگر بر شخصی در ادای رکوة مسند
 واجب شود ولیکن مسند در سال او یافت شود بلکه اعلی
 از آن باشد میسود یا ادنی پس حاصل تحصیل رکوة را میسود
 که در صورت اول اعلی را بگیرد و او پس دهد مستحب است که
 از قیمت آن مراده باشد در قیمت مسند و در صورت دوم نگیرد
 ادنی را مع قیمت مسند ولیکن باید دانست که در صورت
 اول برای قبول بودن اعلی مع او پس دادن زیادتی قیمت

چهر نپوده، نهيشود. نه عاامل مذکور بلکه ميرسد اورا که اعلیٰ را
قبول نکند و مطالبه نپايد بر آي عین واجب که مستند است
با مطالبه. نپايد قيمت آنرا زير آنچه فکر رفتن اعلیٰ بخاور مذکور
شراست است من وجه و بر قبول آن چهر نيست بختی اکثر صاحب
متال عامل مذکور را از فکر رفتن اعلیٰ مزاحمت نکند پس
عامل مذکور قابض آن گردانيد، نهيشود و در صورت دوم
براي قبول نبودن ادنی مع تنبه قيمت مستند چهر نپوده ميشود
بر عاامل مذکور بختی اکثر صاحب مال آن ادنی را مع تنبه قيمت
مستند به عامل مذکور به دهد باینطور که اورا از گرفتن آن مزاحمت
نپايد پس عاامل مذکور همينطور قابض آن
شمر دانيد، بهي شود زير آنچه درينصورت بيع و شرا نيست
بلکه اصحاب مسال آن ادنی راه رقيت مستند ميدهد لهذا
تنبه قيمت مستند را نیز مع آن ميدهد * مسند ۳ * اکثر
صاحب مال در زکوٰۃ يعوض عین واجب قيمت آن بدهد پس اين
جائز است نرد علياي مار هفتچيني در گفاره و صدقه فطر و فشر
و نذر و شافعي رح گفتست که آن جائز نيست چنانچه منصوص
عليه است و بديله آن جائز نيست چنانچه در هدي و قربانان

تبدیل آن به حیث جائز نیست و بیان معنی هدیه در کتابه
صحیح خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دلیل علمای ما این است که
نقد این تعالی با دای زکوة و بدادن آن بفقرا امر کرد است
و این دلالت میکند بر اینکه مقصود امران این است که رزق
مربود با آنها برسد و حاجت آنها دفع شود و این مغلول است
و ازین معلوم شد که خصوصیت زکوة مستند مقصود نیست
پس تبدیل این بقیه جایز خواهد بود چنانچه در جزیه جایز
است بخلاف هدیه و قربانی و عین ریشخون و بخت آن بافقرا
که ذبیح کرده شود قربت و عبادت است و این خلاف قیاس است
پس قیاس امر دیگر بر آن حاکم نخواهد شد * مسأله ۴ *
شتر و گاو که برای عمل و کار است جویبار بر داری و قلیه
و انبی پس در آن زکوة نیست و هیچینی زکوة نیست در صورتیکه
حلف خورند در نصف مال یا در اکثر آن و امام مالک بر حلف بر خلاف
این میگوید بنابر ظاهر نصوص چه آن بمسبب ظاهر مطلق
است و دلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است
که در شتر و گاو بار بر داری و در کار یک قلیه رانی میکند
و آن زکوة نیست و دوم این است که مسبب وجوب زکوة مال

ثامی است و دلیل لها دو چیز است یکی چنانچه در چراغشاه و
 دوم مهیا و آماده داشتن برای تجارت و یکی از آن یافته
 نمی شود در شتران و گنایان مذکور و سیوم این است که
 در تجویر تیکه جانوران مذکور علف خورند مؤنت بسیار در
 بکار میشود و مال بسیار خرج میشود پس در تصورات باعتبار
 معنی نهی آن متصقف نیست آنکه چه باعتبار ظاهر باشد
 * نمیبیند * ۵ * شامل مذکور را نباید که بگیرد و زکوة
 بهترین مال را از بدترین را بکاهد باید که بشکیرد مال متوسط را
 بجهت آنکه پیشتر صلح فرموده است که بشکیرد از بهترین
 اموال مردمان و بشکیرد از اوساط آن و بجهت آنکه در
 گرفتن متوسط رعایت جانبی است آنکه جالب فقیر و جانب صاحب
 مال * مسئله ۴ * هر کرا نصاب مال باشد و ویرا حاصل شود
 در انسانی سال مالها از جنس آن نصاب پس بناید که ضم
 بکند آنرا بآن نصاب و زکوة مجموع آن بدهد
 ائمان و شفاعتی رح میگوید که آن را ضم نکند
 بنصاب اول زیرا چه آن مال اصل و مستقل است در حق ملک پس
 هیچچنین اصل خواهد بود در حق زکوة بخلاف اولاد و ربح که

حاصل شود در اثنای سال چه ایی تابع اصل مال است در حق ملک
 لهذا آن مملوک مبعوث به تبعیت اصل پس این ضم نموده میشود
 باصل مال و دلیل عیای ما ایی است که علت ضم نمودن اولاد و ربح باصل
 مال جنسیت است چه هرگاه مالها یک جنس باشند قیاس میان آنها
 مشکله میشود و لهذا دشوار می شود اعتبار نمودن متولان حول
 برای سرمایه مستفاد و حال آنکه حولان حول اعتبار نموده نشاء است
 فکرها برای آن سانی پس ثابت شد که علت ضم نمودن اولاد
 و ربح باصل مال جنسیت است و این علت یافته میشود
 در صورتیکه کلام در آن است * مسند ۷ * باید دانست که
 نزد شیخین زکوة واجب است در نصاب نه و غنود نزد معتمد روح و
 و فقر روح در نصاب و غنود و اعثی در معجم و واجب است و ثمره این
 اختلاف این است که اگر هاذک شود غنود باقی ماند نصاب پس
 نزد شیخین تمام مقدار زکوة که واجب شده بود باقی می ماند
 و نزد معتمد و فقر روح به حساب آن زکوة نیز ساقط میشود و دلیل
 معتمد و فقر روح این است که زکوة واجب شد است برای شکر نعمت و
 محتاج به نصاب و غنود است و دلیل شیخین روح یکی این است
 که پیش از صلح فرمود است که زکوة پنجم شتر یک گوشتند واجب است

و در زاید بر آن چیزی واجب نیست تا آنکه ده نگردد و هر چه چنان
 فرموده است بیغیر صلعم در هر نصاب و نقیصه کرده است و جوب زکوة را
 از عفو و ماین است که عفو تابع نصاب است پس اگر هلاک شود از مال
 که مجموع نصاب و عفو است پس آن هلاک اولاً اعتبار نموده خواهد
 شد و عفو که تابع است چنانچه هلاک اعتبار نموده میشود اولاً در هر
 در مال مضاربه نه در راس مال مضارب نه و لهذا گفته است ابو حنیفه
 در آنکه هلاک اولاً اعتبار نموده میشود در عفو و بعد از آن در نصاب
 و غیر اینست و بعد از آن در نصاب یک مایلی آن است و هر چه چنان اعتبار
 نموده میشود تا آنکه تمام شود نصابها زیرا چه اصله های نصاب
 اول است و نصابها یکدیگر زاید بر آن است تا به آنست و نزد ابی یوسف
 هر هلاک اعتبار نموده میشود اولاً در عفو و بعد از آن اعتبار نموده
 نمیشود در نصابها بطریق شیوع * مسئله ۸ * اگر خوارج و
 باغیان مساط شوند بر قومیه زکوة سوایم از آنها بشکیرند پس باید
 که بعد از دفع نمودن باغیان امام عادل یا مدعی زکوة
 مال مذکور نگیرد آن قوم مذکور زیرا چه امیام مذکور حیایت
 آنها نکرده است و حق شکرفتی زکوة بر امام عادل را بنابر
 حیایت است ولیکن فقها فتوی داده اند باینکه قوم مذکور

را باید که اعداد آن زکوة نبرایند و باریکتر از آنها نباشند
 آنرا سه حراج را زباده حوارج و باغیان مصرف حراج اند
 بهر نیت آنکه مصرف حراج غاریان اند که با عربیان قسماً
 می نهایند و حوارج و باغیان نمراس کار میکنند و مصرف
 زکوة نبرایند و حوارج و باغیان زکوة را بفقرا نهاده شد لهذا
 باید که زکوة را ببار دیگر ادا نمایند تا به مصرف هر سه نهد
 حراج را در بعضی از علمای گفته اند که اگر قرع مذکور در وقت دادین
 زکوة بحوارج و باغیان نیت تصدق نباشند هر آنها
 و آنهارا مالک گروانند پس در صورت زکوة ساقط میشود
 از قوم مذکور و ادا زکوة بهر جای و طالع هر چه حکم دارد
 و در احده حوارج و باغیان و طالعان هر چند که به حسب ظاهر
 مالدار باشند در جمیع فقیر اند به جهت حقوقیکه بر ذمه آنها
 است اما آنچه اول مذکور شد که قوم مذکور را باید که از ای
 زکوة باز بگیرند اولاً و احوط است بر هر چه در صورت
 ادای زکوة بقیما حاصل میشود * مسئله ۹ * بر صبیح
 بتی معلی زکوة سوا سمی واجب نمیشود و بر نسای آنها واجب است
 آنچه واجب است بر مرد سال آنها بر راحه از آن صلح نموده

اند است برایتکه گرفته شود از آنها دو چند آنچه گرفته
 میشود از مسلمانان و از زنان مسلمانان زکوة گرفته
 میشود پس گرفته خواهد شد از زنان بنی تغلب دو چند آنچه
 گرفته میشود از زنان مسلمانان و از صبیان مسلمانان زکوة
 گرفته نمیشود پس از صبیان بنی تغلب چیزی گرفته نخواهد
 شد * و در بیان ۱۰ * اگر بغیر استهلاك مبالغه شاک شود
 مال بعد از وجوب زکوة اعنی بعد از حلال حول پس ساقط
 میشود زکوة آن و شافعی راجح گفته است که اگر هاک شود مال
 بعد از آنکه مالک بر ادای زکوة آن قادر شود یا اینطور که
 مستحب زکوة طلب آن نماید یا مالک بپاید مستحب آن را
 اگر چه او طلب نکرده باشد پس درین صورت مالک مال ضامن
 زکوة آن میشود زیرا چه واجب بر ذمه وی است و ادای آن
 نکرده است با وجود قدرت پس او ضامن آن خواهد شد مانند
 هدی قه قمار و نیز اگر بعد از طلب مستحب ندهد زکوة را بوی
 پس این بمنزله استهلاك آن است و دلیل علی این است که
 زکوة که ادای آن واجب است جزوی از نصاب است پس آن
 هاک میشود بسبب هاک شدن نصاب پس زکوة ساقط

بخیر شد چنانچه اگر چنانکه گفته شد کسی واجب میشود بر
 آنکس دفع آن بنده بولی حنایت و اگر متدی قبل از دفع آن بولی حنایت
 هلاک گردد پس دفع آن بنده بر مالکش واجب نمیشود بلکه ساقط
 میشود و جواب اردبیل هم ساقط بر آن است که مستحق زکوة
 نیست مگر نفیر مکه معین نباید آنرا مالک برای دادن زکوة
 و طلب از او مستحق نشد است و اگر عامل تحصیل زکوة طلب نباید
 و بعد از طلب مالک زکوة را بوی نداده و بعد از این هلاک شود نصاب
 پس در این صورت میان علیای حنفی اختلاف است بعضی گفته اند
 که در این صورت مالک ضامن آن میشود و بعضی گفته اند که
 در این صورت نهضامی آن نمیشود زیرا چه است هلاک از جانب
 آن نیست * مسئله ۱۱ * اگر بعد از حوالان حول هلاک شود
 بعضی از نصاب چون ثلث یا نصف مثلاً پس ساقط میشود از زکوة
 بحساب آن چنانچه در صورت هلاک شدن کل نصاب کل زکوة ساقط
 میشود * مسئله ۱۲ * مالک نصاب اگر ادای زکوة آن نباید
 بیش از حوالان حول پس آن جایز است که بپردازد او را انهد است
 بعد از وجود سبب و حوب زکوة که عبارت است از نصاب
 پس جایز نخواهد شد چه ادای واجب بعد از وجود سبب و حوب آن

باید است چنانچه اگر کفار دهد مخرم بعد از آنکه معتبر روح
 کرده باشد صید را و خنوت آن صید گرفته است و درین مسئله اختلاف
 مالک رح است * مسئله ۱۳ * اگر مالک یک نصاب پیش
 از حولان حول زکوة چند مال ادا نماید یا نه کوفه چند نصاب
 ادا نماید پس این جایز است زیرا چه نصاب اول اهل است هر
 سینه و پنج کوفه را ده بتوان پیخته تا پنج آنست و درین مسئله

اختلاف نیز مرتج است والله اعلم

باب بیان زکوة اموال چون طالع و نقره
 و غیره و آن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان زکوة نقره * مسئله ۱ *

هر کمتر از دوصد درهم زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر
 صلعم فرمود است که هر کمتر از پنج اوقیه زکوة نیست و باید
 دانست که اوقیه چهل درهم است * مسئله ۲ * نصاب زکوة
 در نقره دوصد درهم است پس اگر شخصی مالک دوصد درهم
 باشد و حولان حول شود بر آن پس زکوة آن پنج درهم واجب
 میشود زیرا چه پیغمبر صلعم بیعاً درض نوشته بود که زکوة بلایر
 از دوصد درهم پنج درهم را و از بیست مثقال طلا نیم مثقال را

*مسئله ۳۰ آنچه را داد خود مرد و صد درهم پس در آن زکوة بذات
 تا آنکه بپول درهم برسد و هرگاه چهل درهم کرده پس در آن یکدهم
 واجب میگردد و بعد از آن در هر چهل درهم یکدهم واجب
 میگردد و در کمتر از آن چیزی واجب نیست و این مرد ایضا
 در مال و صاحبی روح شکفته اند که در هر قدر که بپایند باشد
 مرد و صد درهم پس زکوة آن بحساب آیه است و همین قول صاحبی
 روح است و بجهت آنکه این مرد صاحب روح و مال باشد و مال
 که آنچه را داده خود مرد و صد درهم پس زکوة آن بحساب
 آن است و بجهت آنکه و چون زکوة بر انسان نراندی شکر نعمت
 مال است و ایکی که امتداد شرط بوده شد اسب که مال و در
 نصاب باشد تا مال معنی گردد و بدو مال پس/ اند که در سایر
 نیز آنچه را داده شود بر نصاب تا آنکه در نصاب نگرند زکوة آن
 بحساب آن واجب شود و حال آنکه زکوة خراج واجب نیست بلکه
 آن مرد است و جواب مقتضای قیاس همین است و لکن آن
 دعواست بجهت آنکه اگر در آن بحساب آن زکوة واجب
 نکرد امیده شود لازم می آید تسقیص اعنی انصاب حروری
 اما حراری شیئی حتی که آن شیئی مستمک گردد میان مستحق آن

نیز و میسران مالک آن شی و دلیل اینست که روح یکی این است
 که پیغمبر صلعم فرمود است هر عاقلی که از کسور چیزی متکبر و نیز
 فرمود است در حدیث عبرانی حزم نکند و زکات را از چهل درهم
 زکوة نیست و نه و مابین است که در واجب نکردن دیدن زکوة
 در کسور درج است به جهت آنکه اطلاع بر آن معتذر است و جریمه
 بر شرع مانع قوع است * منسبانه که * بدانکه نصاب نقره
 که در صد درهم است پنجاه معتبره و آن وزن سینه است و آن این است
 که در ده درهم آن هفت و نیم مثقال یا شش و چهارم همین و وزن
 معتبر بود در ده یوان غیر روض و بر آن استقرار یافته است و وزن در ده
 * مسئله * و هر چه که در آن نقره غالب باشد پس آن نقره
 اعتبار نیوید * میشود و حکم نقره در آن جاری است اگر چه
 چهره آن نقره در آن باشد و در هر چه که شش در آن غالب باشد
 پس آن نقره شهره نمیشود بلکه آن در حکم متاع و رنست است
 و قیمت آن معتبر است حتی اگر قیمت آن بقدر نصاب باشد
 زکوة واجب نخواهد شد بشرطیکه نیت تجارت در آن باشد چنانچه
 این شرط معتبر است و در جمیع انواع متاع و رخت مگر در صورتیکه
 در آن به قدر نصاب نقره باشد پس در این هنگام نیت تجارت

« ران شرط نیست و بعد از اعتبار رسیده میشود و قیمت آن حد در حق
 نذر، بین بحسارت و قیمت معین نیست و دلیل مسئله این است
 که در هم از حق دلیل خالی هیچ باشد و در هر احد نقره حاضر
 قابل صرف نیست حد آن نقش پند بر تمسویه مگر و قیاسه چیزی در این
 نقش باشد و این معنی کثیر حای میباید پس اعتبار نهیوه سد علیه
 اعمی اگر نقره غالب باشد نقره است و اگر غش غالب
 باشد نقره نیست و عامه عبارت است از یک که زیاده از
 نصف باشد چه حقیقت باشد همین است والله اعلم
 فصل دوم در بیان زکوة طلا * مسئله ۱ *
 در کبتر را نیست مثقال طلا زکوة نیست چه نصاب آن
 نیست مثقال است و زکوة در آن نصاب مثقال است و قیاسه
 حولان حول نمود برای بجهت حد بیشکه در فصل اول مذکور
 شد و باید دانست که مراد از مثقال همان مثقال است که در
 هر هم هجرون شعب مثقال میشود و مثقال نیست قیراط است
 و قیراط پنجم حرمیاند * مسئله ۲ * آنچه زیاده سود بر
 بیست مثقال پس در هر چهار مثقال آن دو قیراط زکوة واجب
 میشود و در احد زکوة واجب ربع است و در هر اربع

چهار مثقال است و در کمتر از چهار مثقال که زاید شود بر
 زیادت مثقال زکوة نیست نزد اهل بیت و نه در صاحبین
 روح هر قدر که زاید شود پس در آن زکوة به حساب آن واجب
 میشود و این بنا بر آن است که کسی که زکوة اهل بیت روح معاف
 است و نزد صاحبین روح در آن نیز زکوة است چنانچه در فصل
 اول مذکور شد و وجه بقول اهل بیت روح این است که قیمت
 دینار و درهم است در شرع و دینار و مثقال هم وزن است پس
 قیمت چهار مثقال طلا چهل درهم خواهد بود پس در کمتر از
 چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد چه آنکه بمنزله کمتر
 از چهل درهم است و در کمتر از چهل درهم زکوة نیست بنابر
 حدیث عمر بن حزم که سابق مذکور شد پس همچنین در کمتر از
 چهار مثقال طلا نیز زکوة واجب نخواهد شد * مسئله ۳ *
 زکوة واجب است در طلا و نقره غیر مفسر و سب که آن را تاج و
 میگویند و همچنین زکوة واجب است در زیور طلا و نقره و
 ظروف طلا و نقره خواهی خواه مباح باشد استعمال آن چون
 انگشتر نقره و غیره یا مباح نباشد و شایع روح گفتست که
 در زیورهای زنان زکوة واجب نیست و همچنین در انگشتر

نقره که برای مردان باشد چه استعمال آن مباح است پس آن
 مانند پارچه پوشیدنی است و دلیل علمی ما این است که سببی
 وجود زکوة مال فاقمی است و دلیل نهی در طلا و نقره موجود
 است تا خلقت طلا و نقره برای تجارت است و موضوع اسب برای
 آن و اسب دلیل نهی است و معتبر برای وجود زکوة دلیل نهی است
 نه حقیقت آن به خلاف پارچه که برای پوشیدن است چه در آن دلیل
 موجود نیست والله اعلم

فصل بیوم در بیان زکوة متاع و ریخت

* مسئله ۱ * زکوة واجب است در متاع تجارت هر متاعی که باشد
 و متاعی که نیست آن مقدار نصیب یا سه خواء بقدر نصیب نقره باشد خواه
 مقدار نصیب طلا و نقره آن که بیغیر صلعم در حقیقت متاع تجارت بر مود است
 که قیمت بر اینند آنرا پس در هر صد درهم پنج درهم زکوة بدهند
 و قیمت آن که مال مذکور را مالک آن میا و موضوع کرد است برای نهی
 پس آن مانند طلا و نقره خواهد بود که موضوع اسب برای نهی و ریخت
 سرچ لیکن قیمت تجارت در این سرطانی بوده سه تا ثابت شود که آن
 متاع برای نهی موضوع سه اسب و بعد از این باید دانست که متاع
 ریخت گفتند که قیمت آن باید کرد بنصایب که فاقع باشد در حق نقره

و مساکین اعتسی اگر قیمت کرده شود بدرهم بنصاب آن
رسد و اگر قیمت کرده شود بدینار بنصاب طلا نرسد پس
در صورت قیمت آن بدرهم باید کرد و اگر اثر بر عکس
باشد قیمت آن بدینار باید کرد و این یک تفاوت است از این
حقیق که در محاسبه در مبسوط گفتند که مالک مختار است بنصاب
که خواهد قیمت آن نماید زیرا چه طلا و نقره هر دو چنین است و در
اندازه نبودن قیمت اشیا هزه و برابری است و از این جهت یوسف در
مروءیت که قیمت متاع نباید بچیزیکه بخرد است آن را اعتسی اگر
آنرا بدرهم خریده باشد باید که قیمت آن بدرهم نماید و اگر
بدینار خریده باشد قیمت آن بدینار نماید و این در صورتیست
که آنرا بدرهم و بدینار خریده باشد زیرا چه آن در معرفت مالیت
ابلاغ است و اگر خریده باشد آنرا بغير درهم و دینار پس باید که قیمت
کند آنرا بنقدیکه رواج آن غالب است و از مجتهد روح مروءیت که در
هر حال قیمت کند آنرا بنقدیکه رواج آن غالب است چنانچه قیمت
مغضوب نموده میشود بنقد غالب در هر حال * مسئله ۲ * اگر
نصاب کامل باشد در اول سال و هم در انتهای سال پس بسبب نقصان
آن در آنسالی سال مذکور ساقط نمیشود و زیرا چه اعتبار کمال آن

در اثنای سال د ضرر است و اما در ابتدای سال ضرر را نیست که نصاب
 کامل باشد تا سبب وجوب زکوة منعقد گردد و معنی غناست که
 شود و همچنین در اثنای سال نیز ضرر را است که نصاب کامل موجود
 باشد تا ادای زکوة واجب گردد و در اثنای سال چنین
 نیست زیرا حد آن حالت بقا است بخلاف صورتیکه
 هلاک شود کل نصاب آنچه در آن حولان حول باطل میشود
 و زکوة واجب نمیکرد و بجهت انعدام نصاب فی الجمله و در مسئله
 اولی ایضا چنین نیست زیرا حد بعضی نصاب در آن باقی است
 پس اعتقاد وجوب زکوة باقی خواهد بود * مسئله ۳ *
 ضم نهوده میشود قیمت متاع و رخت بطلا و نقره اغنی اگر نیز
 مالک متاع باشد که قیمت آن صد درهم است و هم صد درهم
 باشد پس قیمت متاع مذکور را با صد درهم ضم نموده
 میشود تا مجموع نصاب کرده و زکوة آن واجب شود و در حد
 وجوب زکوة در مال مذکور باعتبار این است که آن مال
 مہیا و موضوع برای تجارت است اگر چه جهت تجارت در آن
 مختلف است باعتبار این که جهت تجارت در متاع از جانب
 بیار اندت و جهت تجارت در درهم و دینار از جانب

بشرع است * مستأنه * ضم: نهوده میشود طالا بنقره
 زیر آنچه هر دو یک جنبه اند یا اعتبار قیمت و این هر دو باعتبار
 قیمت سبب وجوب زکوة اند و بعد از آن بسایند دانست که
 نزد این صنف روح طالا بنقره ضم میشود باعتبار قیمت و نزد صاحبین
 روح باعتبار اجزا و این یک روایت است از این صنف روح نیز
 و تفاوت اختلاف این است که اگر شخصی را صد درهم نقره و
 پنج مثقال طالا باشد که قیمت آن بصد درهم موزن پس بر شعبین
 صد و نوزده زکوة واجب میشود نزد این صنف روح نه نزد صاحبین
 روح و ایشان میگویند که در طالا و نقره بهتر مقدار آن است
 نه قیمت آن لهذا زکوة واجب نمیشود در مظهر قب نقره در
 صورتیکه وزن آن کمتر از در صد درهم باشد و قیمت آن دو
 صد درهم یا از آن زیاد از آن باشد یا بوجوه روح میگوید که ضم یکی
 از طالا و نقره بدیگر بسبب محبانست است و محبانست میان
 آنها متعاقب میشود باعتبار قیمت نه باعتبار صورت پس
 باعتبار قیمت ضم نهوده خواهد شد و الله اعلم
 باب در حکام کسی که میگذرد
 از نعل عاشر بدانکه مراد از عاشر کسی است که متصرف

۱. نباید که از سلطان بر سر مال تاراج و تاراج مال بگوید
 ۲. مسلمانان اگر شخصی را به حدود بکشند و فرد عاقل
 و بشکرید که چندین سال است که این مال بدست من آمده است
 و سال تمام بگذشت است یا بشکرید که پدر من دین
 انسان باقیست و قسم خورده پس شاید عاقل را که قصد نجات
 نماید و از دین حیرت نشکیرد و بپایان شخص مذکور منکر و حوب
 از کوه است و قول منکر مع قسیم معبر است و هیچ چنان اگر بگوید
 زکوة ادا کرده ام زکوة این مال را داده ام آن را بعاشق
 سابق مقبول میشود قول او و بر احد عاقل و شکرش زکوة
 او این است و زکوة نرد او امانت می آید مانند پس دعوی
 شخص مذکور دعوی نهادن امانت است در موضع آن و این
 مقبول است در صورتیکه در آن سال عاقل شکر بوده
 نماید بخلاف آنکه اگر در آن سال عاقل شکر ثابت نباشد
 ناعده درین صورت کذب او یقیناً ظاهر است و هیچ چنان اگر بگوید
 که من در شهر خود ادا کرده ام زکوة این مال را و بغیر آن
 آن شهر داده ام پس قول او مقبول است و بر احد صاحب مال مادمیکند
 در شهر خود است و ادای زکوة مال او و دعوی مقصود است منکر و قبیح

از شهر خود بیاورد و مع مال نزد عاشر بگذرد چه درین هنگام
 ولایت گرفتنی زکوة مرعاش را است بجهت آنکه درین هنگام
 مال صاحب مال در حیات او داخل میشود و باطل آنکه درین
 چهار صورت مذکوره قول صاحب مال مقبول است
 و همچنین قول صاحب مال در زکوة سوایم مقبول است
 و در سه صورت اول و دوم صورت چهارم مقبول نیست اگرچه
 قسم خورد باینکه من زکوة آنرا بقراردادم در شهر خود و نذر
 بشافعی رج قول او درین صورت نیز مقبول است زیرا چه او حجب را
 بهستندگی آن رسانید است و دلیل علیهای ما این است که حجب
 گرفتنی زکوة سوایم بر سلطان را است پس صاحب مال را نیز رسد
 که حجب سلطان را باطل کند بخلاف زکوة مالهای دیگر که آنرا
 اموال باطنه میگویند چه ادای زکوة آن صاحب مال مغوض
 است و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که در زکوة
 سوایم زکوة قرض همان اول است که صاحب مال آنرا بخود
 ادا کرده است و بار دیگر گرفتنی عاشر از و بطریق سیاست
 است و بعضی گفته اند که همین زکوة قرض است و آنچه اول داده
 است نخل میگرد و در همین صحیح است و بعد از آن باید دانست

که در صورتیکه قول صاحب مال مقبول است آیا در آن شرط است که خراج
 ابر او دست آویز خود را ظاهر کند و بنماید یا شرط نیست پس
 صحیح در جمیع صغیر شرط آن نکرد است و در مبسوط شرط نهد
 است آنرا و همین روایت حسن روح است از امام علی علیه السلام و وجه
 آن این است که صاحب مال دعوی پراگندگی کرده است و هر صید قبیله
 این دعوی علامتی است پس لازم است که ظاهر کند آن را
 و وجه روایت جامع صغیر این است که خطا شاید بضاعت میشود
 پس آن علامت اعتبار نهد و نمیشود * مسئله ۲ * در چیزی که
 قول مسلمان مقبول است پس در آن قول ذمی نیز مقبول است
 زیرا چه گرفته میشود از ذمی و چند آنچه گرفته میشود از مسلمان
 پس شرطیکه در مال مسلمان است در مال ذمی نیز رعایت و جاری
 نبوده خواهد شد باینکه دو چند یک گرفتن زکوة متعقب شرع
 * مسئله ۳ * اگر هر بی بیال تعاریت بگذرد نیز در عاشر سلطان
 پس باید که عاشر مذکور بگیرد از آنچه گرفته میشود از خربان
 و مطابق قول او عمل نکند در صورتها گویکه در آن قول مسلمانان
 و ذمی مقبول است اگر چه قسم خورد مگر در حق کنیزان او
 اگر بگوید که این کنیزان امهات اولاد من اند و زرا اموال من بگر

قول او قابل التفات نیست زیرا چه آنچه گرفته میشود
از زکوة نیست بلکه آن بهجت حیایت کمرسته میشود و آنچه
در دست اوست از مال محتاج است بنحایت پس باید که بگیرد
از وی آنچه گرفته میشود از حریبان و التفات نکند بسوی
قول وی مگر در حق کتیز که این ام ولد من است چه این قول
مستوع است و مقبول است زیرا چه حریبی اکثر اقرار کند به نسب
کتیز که در دست وی است و بگوید که این فرزند من است پس این
اقرار صلیح است پس هیچکس نمیتواند صحیح خواهد شد اقرار او با مومنت
ولد چه اموال و ولد میتی بر ثبوت نسب است پس درین هنگام
کتیزان مال نمی‌مانند و کمرسته نمیشود چیزی مگر از مال
* سند ۴ * گرفته میشود از مسلمان ربع عشر مال او از مین
نصف عشر و از حری عشر زیرا چه عیوض چنین امر کرده بود
بعاشران خود * سند ۵ * اگر گذر کند حری نزد عاشر
و همراه آن حری منال پنججاه در هم است پس در صورت از
چیزی گرفته نمیشود مگر و قتی که حریبان میگیرند از مسلمانان
از مال پنججاه در هم پس درین هنگام از حری نیز کمرسته میشود
از مال او که پنججاه در هم است زیرا چه کمرستن از حریبان

بمطریقت معجزات و میادله است بحال مسلمان و ذمی هر دو
 هر قدر مسرود از آنها رکوة است یا دو چند رکوة پس ضرور است
 که مال آنها بقدر نصاب باشد وانی در جامع صغیر مذکور است
 و در کتاب الرکوة از مسرود مذکور است که اگر همراه حریم مساله
 قلیل باشد اثنی کم از نصاب پس از و حیري کمتر ندهد بشود اگر چه
 آنها از مسلمانان منکیرند از مال قلیل بحیث آنها که مال قلیل
 همیشه عدو است و بحکمت آنها که مال محتاج نیست بدو و حیانت
 چه قدر قبیل از مال همراه بدارد و مسافر برای زار و راه
 و در دامن سدی مال قبیل کم التماس می نمایند جهت
 ذمت آن * مسأله ۴ * اگر حریمی نرده عاشر بکند
 و همراه او دوصد درهم باشد و معلوم نباشد که آنها
 از مسلمانان از بی مقدار مال چه قدر میگیرند پس در بقدر
 هر قدر ندهد میشود از حریمی مذکور بحیث قول همراهی که اگر
 مستبد شود حال بر شایند باید که عاشران حریمی از سپاه
 میگیرند پس گرفته خواهد شد از حریمی عاشر و اگر معلوم
 شود که آنها از مسلمانان ربع عشر یا نصف عشر میگیرند
 پس بپانصد و اربعه گرفته خواهد شد و لیکن اگر معلوم

شود که آنها از مسلمانان کلمه مال میگیرند پس عاشر مسلمانان
 و انبایند که از مال بگیرد زیرا چه این عدد را احتیاج بود
 عهد است و اکثر معلوم شود که آنها از مسلمانان هیچ نمیگیرند
 پس از آنها نیز هیچ نباید گرفت بجهت آنکه تا آنها تشکیب ندهند از
 بقاچر مسلمانان و بجهت آنکه هرگاه حریان سلوک نیکو
 نپایند یا مسلمانان و هیچ نکیرند پس مسلمانان را پاینده
 هیچ نگیرند از آنها چه مسلمانان را سزاوار است که موصوفه
 باشند بکارم اخلاق * مبدئیه ۷ * اگر حری بکشند
 نزد هاشور یکبار و عاشر مذکور از و عشر بشکیرد و بعد از این
 اگر زیاده بکشور بگذرد نزد عاشر مذکور بار دیگر از و عشر
 بشکیرد مگر بعد از حوالان حواله بجهت آنکه بسبب شکره حق عشر
 هزار بار در یکسال استیصال مال لا زعم می آید اعنی مال باقی
 نمی ماند و حق گرفتن آن نیست مگر عاشر را مگر برای محافظت
 مال و بجهت آنکه حکم امان طول باقی است در آن سال تا آنکه
 سال دیگر در آید و بعد از آن صد سال دیگر امان جدید
 و حق او متعلق میشود زیرا چه حری را نکذاشته نمیشود
 که زیاده از یکسال اقسامت نماید در دار اسلام پس بعد از

گذشته سال دیگر مالدی که عسکرها خواهند شد اروپا
 به این استیفاء مال لازم نیست و آنچه که مذکور شد در قی
 است که حریفی مذکور ندارد حرب برفته باشد بعد از گرفتن
 عشر و اگر بعد از گرفتن عشر ندارد حرب برود و بعد از آن
 مراجعت بپایند و اگر اسلام پس در مصورت باز دیگر عشر
 گرفته میشود و اگر حریفی مذکور در هر روز که عسرها داد است
 همان روز ندارد حرب برود و بعد از آن همان روز مراجعت بپایند
 و اگر اسلام اتصال دارد بین مراجعت در مصورت
 مراجعت میشود است و اگر اسلام پس از آن حد و در
 پس باز دیگر گرفتن بعد از مراجعت دارد و حرب است اتصال
 مال لازم نیست و چه او هر مالدی که حرب میرود و مصلحت
 حاصل می نماید * مسئله ۸ * اگر درین مع حریفان حریف نگذرد
 مرد عاقل پس عاقل مدعو عسکر نماید و حریف او ندارد حریف
 او و مراد از گرفتن عشر حریفان است که عسکر بگیرد از قبیله حریف
 به از عین حریفان که مدعو عسکر شد میان حریف و حریف
 به ظاهر و اذیت است و ساقی روح گفتست که از هیچکس از حریف
 و حریف عسکر نگذرد و مزاجه این فوقیه ندارد و در روح گفته است

که بشیر بشکیرد زیرا چه هر دو دم مالیت برابری است نزد زمینان
 و ابو بکر سید رح گفت است که از هر دو عشر کسر کرد و تقی که خیر
 و خنزیر هر دو و مجاهله را به کسی مذکور باشد و گویا که ابو یوسف
 رح دم این صورت خنزیر را تابع خیر کرد انید است لهذا گفتند
 که اگر یکی از خیر و خنزیر تنها همراه او باشد پس از خیر عشر
 بشکیرفته میشود نه از خنزیر و وجه ظاهر روایت دیگری این است
 که قیمت شایع از ذوات القیم بهتر از عین آن شی است و خنزیر
 من حیله ذوات القیم است و قیمت شایع از ذوات الا مثال بهتر از
 عین آن شی نمیشود و خنزیر من حیله ذوات الا مثال است و دم این است
 که حق شکر فتن عشر مره اش را بحیث حیث است و من حیله آن را
 میسر است که حیث است و محافظت خیر خود نماید برای سر که ساختن
 پس هیچچنین جایز است و میرا که حیث است کند خنزیر را و نه هر سه
 مسلمان را که حیث است و محافظت کند خنزیر خود را بلکه
 لشکر مسلمان شود و نمی که در ملک او خنزیر است پس واجب است
 بر او که یله کند خنزیر خود را و بگذارد آن را و هر گاه مسلمان
 حیث است و محافظت نمی کند خنزیر خود را پس هیچچنین حیث است
 نمی کند خنزیر غیر را پس عاشر مذکور حیث است نمی کند خنزیر

۱۰۰۰ را * مسأله ۹ * اگر صبی یا رفی از منی تطلب مع مال
 نمود بگذرد نرد عاشر پس باید که از صبی چیزی نگیرد و اگر بی
 مختوبه بگیرد آنرا فسخ کرده میشود از مرد تطلبی بخواهد
 مدفون شد در زنت و سوا هم * مسأله ۱۰ * اگر شخصی مع
 صد در هم بخت بد نزد عاشر و غیره صد عاشر مذکور را با اینکه
 در خانه او صد در هم دینتر است و مولان حلال بران شده است
 پس قهر سه عاشر مذکور را که بکوه بشکیرد از صد در هم
 که هر سه آن شخص است و نه از صد در هم که در خانه وی است
 زیرا که اول قلیل است و صد در هم که در خانه وی است در حیات
 عاشر مذکور داخل نیست * مسأله ۱۱ * اگر شخصی بگذرد
 نزد عاشر مع دو صد در هم که نرد او بطریق مضاعف است پس بایند
 خند عاشر آن او را بگیرد و هر اوجه شصت و یک را از جانب مالک مال
 هادون نسبت بادهای زکوة آن و شصت و یک از آن مال نرد آن بطریق
 مضاعف بماند و همین قول صاحبین صحیح است و او را حقیقه روح در اول
 میبخت که عاشر آن برفته شود و احتیاط قوت حق مضاعف است که در میان را
 نه هر سه که باز دارد مضاعف را از تصرف کردن در مال مضاعف الزام
 مال از قسم عرفی باشد پس مفسرین را به تزلزل مالک دانسته شود

و بعد از آن رجوع نموده است بسوی قول صاحبین رجوع آن است
 است که مضارب نه مالک مال است و نه ناصب وی است در ادای رکوة
 پس از رکوة اول مذکور گرفته نخواهد شد مگر قتی که در آن مال
 آن نقد در دست باشد که نصیب مضارب مذکور از آن بهیچ دارنصاب رسد
 پس درین هنگام رکوة آن مقدار از رکفته خواهد شد چه او مالک
 آن است * مسئله ۱۲ * اگر مع دوزخ در هم بشکند نزد عاشر
 بنده مساوی کند بدون کسی نیست پس رکوة آن گیرد از وی
 و باید دانست که ابو یوسف رج گفتست که معلوم نیست که ابر حنیفه
 رج ازین قول رجوع کند است و قایل شد است باینکه رکوة از بنده
 مذکور بشکند عاشر مذکور یا رجوع نکند است از آن و لیکن رجوع او
 در حق مضارب بسوی قول صاحبین رج گفتست که رکوة مال مضارب از او
 گرفته نمیشود مقتضی آن است که در حق بنده مذکور نیز قایل
 باشد باینکه رکوة مال مذکور از او گرفته نشود چه بنده مذکور مالک
 آن مال نیست بلکه مالک آن مال خواهد بود وی است و جزاین نیست که
 ویرا تصرف است در مال مذکور پس بنده مذکور مانع از تصرف مضارب
 است و بعضی در بیان قریب میان بنده مذکور و میان مضارب
 گفته اند که بنده مذکور در آن مال تصرف نمیکند برای خود

این آیه که آن مروی است و آنچه در ادعای آن لاحق می شود
 از بهر تکبیر آن مرا^۱ و حواحد خود مانده خود فروخته می شود و برای آن
 و هرگاه حذقی شد پس از حذر معذرت است بسوی حیایت و خلاص
 مصارف چه از تصرف می بایدد و مال مصارف بطریق بیاسب لهذا
 آنچه از آن منسوخ و فراداده آن منکدر آن را از مال پس از
 و لا محاله است بسوی حیای و هرگاه این رقی است میان سنده
 و داور و میان مصارف پس در دعوی ایضا و در حق مصارف
 بسوی ای که زکوة مال مصارف است از او نایر و ما شبر مصارف این
 نیست که فایده شود در حق سنده مذکور با آنکه زکوة مال مذکور از
 ناید گرفت و بایدد است که در مسئله مذکوره اگر حواحد سنده
 مذکور شهره آن سنده باشد پس درین صورت زکوة آن بدل عاشر مذکور
 خواهد گردید و حواحد مذکور را و مالک آن مال پس زکوة آن مال
 گرفته خواهد شد از او مگر و قتی که هر سنده مذکور آن قدر
 قدر باشد که معینا باشد به مال مذکور پس درین هنگام
 زکوة آن گرفته همیشه و از خواجه مذکور حد درین هنگام
 فردا یعنی در ملک او باقی نماند و نزد صاحبش روح بهال
 مذکور متعلق میشود و حق نمیکند درین است * مسئله ۱۳ *

این قول را چرا که حولی حول شرط نهوده شد احتیاط مکنس برای
 دها و مال مذکور عن بها است پس حادث حولان حول نیست
 در آن برای بها و دلیل علیهای مانگی این است که پدید صلح
 غیر مرد است که در رکاب و حیس است و لغت رکاب معادن و ابی
 شامل ادب و دوم این است که آن معادن در دست کفار بوده در
 دست مسلمانان برود و علیه رسید است پس آن غنیمت است و هر
 مال غنیمت حیس واجب است با کمال صید حد صید و دست کسی
 نبود سوال اگر معادن مذکوره مال غنیمت است پس باید
 که بمسوم مبروه شود میان جمیع فارسان حوایب دست جمیع
 فارسان بر معادن مذکوره حکایتا باشد باعتبار ثبوت دست
 آن مسا بر ظاهر و روی و من و دست کسی که یسایه است
 آن را حقیقه بدان رسید است پس ثبوت دست فارسان
 در حلق حیس اعتبار مبروده مدبر احاطه آن حکمی است و دست
 یابنده آن در حلق چهار حیس اعتبار مبروده شد حد آن حقیقه است
 لهذا چهار حیس آن برای ارکب دایده شده * مسند ۲ * اگر ناید
 کسی معدنی را در خانه خود پس در آن هیچ واجب نیست و مرد
 است بکنید روح و مرد صاحب روح بر آن در حیس است و چه حد پیکه

بسا بقا مذکور شد چه آن مطلق است و شامل است بر این
 معدن را نیز و دلیل اینست یعنی روح این است که معدن از اجزای
 زمین است و متصل است بآن در اصل خلقت و در هیچ از اجزای
 زمین مذکور چیزی واجب نیست پس هیچ چیز واجب نخواهد شد
 در جزو مذکور که معدن است زیرا چه جزو مخالف کذا نمیشود
 به خلاف کثر چه آن متصل نیست در زمین در اصل خلقت بلکه
 شماره است در آن کسی * مسئله ۳ * اگر بیاید کسی
 معدن نیی را از معادن مذکوره در زمین میسر است خود که بیوای
 خانه است عسری باشد آن زمین یا خراجی پس در این صورت
 از اینست یعنی روح الله و روایت است یکی این است که در آن
 نیز هیچ چیز واجب نمیشود مانند خانه و این روایت مبسوط است
 و دیگر این است که در آن خپس واجب است و این روایت جامع
 صغیر است و وجه آن این است که زمین خانه خالی است از مؤنث
 و در آن چیزی واجب نیست حتی اگر در آن رخنه درخت
 خراب باشد که خند کر خرابا از آن پیدا شود در آن هیچ چیز
 واجب نمیشود به خلاف زمین دیگر چه آن از عسر و خراج
 خالی نیست پس هیچ چیز واجب نخواهد شد خپس نیز در

بعد نیکه یابد آنرا در غرض مذکور * مسند م * اثر مایه
 شکی نیست که اگر را اعنی کثر را واجب میشود در آن خمس با جهای
 بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد نیز احوال لغز رکاز که
 مذکور است اطلاق نموده میشود هر گز نیز حد معنی رکز
 اثبات است و آن یافته میشود در آن و بعد از آن باید دانست
 که اگر در آن ضرب اهل اسلام باشد چون کلیه عبادت متلاسم
 این گز به توله لغز است و حکم آن مذکور است در کتاب اللغه
 و اگر در آن ضرب اهل حاصلت باشد حوی صورت است متلاسم
 در آن خمس است در هر حال بقا بر وجهیکه مذکور شد و بعد از آن
 باید دانست که اگر یابد آنرا در زمین مباح پس چهار
 خمس آن برای کسی است که یابد آنرا و اگر
 او احرار آن نبود است بجهت آنکه در غیر فارسان را
 در آن اطلاع نیست پس او بان مختص خواهد شد همچنین
 حکم است اگر یابد آنرا در زمین مملوک خواه مملوک
 او باشد یا مملوک غیر و این نیز دایمی و سفوح است بجهت
 آنکه استحقاق بسبب احرار است و احرار آن نبود است آنرا
 و باید که آن و نزد طرفین روح چهار خمس آن مرکب است که

مالک آن زمین گردد انید است او را امام در وقت اول قتل آن
 دیار و آن ملک ~~مستطاد~~ میگویند و وجه آن این است که
 در آن زمین اول دستگیر او رسید است به خصوص پس او بمیدان آن
 مالک خواهد شد چیزی را که در باطن آن زمین است اگر چه
 دست او بر ظاهراً رسید است چنانچه اگر شخصی شکار
 کند ماهی را که در شکم او در پی است پس آن شخص مالک آن
 در میشود اگر چه دست او بر ظاهراً رسید است و او نهید است
 که در شکم آن در است همچنین در اینجا نیز ~~این~~ باین
 دانست که اگر مستطاله بفروشد زمین مذکور را آن کس از
 مالک او بیرون نبرد و زیرا چه کس چیز نیست که نهاده شده است
 به خلاف آن چه آن از اجزای زمینی است پس بسبب فروختن
 زمین داخل میشود در ملک مشتری مدعی نیست که در آن است و باین
 دانست که اگر مستطاله معلوم نباشد که کدام است پس در این صورت
 بنا بر آنچه گفته اند داده میشود آن چهار خمس هر کسی را که
 صایق ترین مالک آنست در عهد اسلام احلی شخصیکه بیشتر
 از آن مالک آن زمین کسی معلوم نیست و اگر مشتبه باشد
 ضرب آن و معلوم نشود که ترمب اهل اسلام است یا غیر

اهل جا هلیت پس آن کفر درین صورت بنسایت ظاهر و اوست
 جا هلی کفر دانیده میشود چه آن اصل است و بعضی گفته اند که
 اسلامی کفر دانیده نمیشود در زمانه ما و در آنچه عهد
 اسلام درین زمانه قدیم شده است * مسئله ۵ * اگر شخصی
 امان گرفته داخل شود در ارض حرب و یا باند در خانه بعضی از آنها
 و گاه راخواه محملین باشد یا کنز بساید که واپس دهد
 آنرا یا اهل آن قافله بعهده بگذرد لازم نیاید زیرا که آنچه
 در آن داراست بدست صاحب آنست و مخصوص و اکثر یا بدست شخص
 مذکور و گاه را در مسکن و پس آن کار مراد را است زیرا که اهل
 و گاه در دست کسی نباشد و مخصوص پس گرفتن آن عهد شکنی
 شمرده نمیشود و در آن خمس لازم نیست چه آن سال غنیمت
 نیست زیرا که شخص مذکور بهتر از دین و غیر محاسب است
 * مسئله ۶ * خمس واجب نیست در فیروزه که یا بد آنرا کسی
 در کوه یا در فیروزه سنگ است و بقیع بر صلعم فرموده است که در
 سنگ خمس نیست * مسئله ۷ * در سیاهاب خمس است نزد ائمه
 و بنابر قول اخیر او هیچ قول معین در آنست غیر خلاف قول
 ائمه و سنا رخ و در هر دو آیه و بقیع بر صلعم نیست نزد ائمه

و متعبد روح را بویوسف روح میگوید که در این و در هر زیوریکه
از دریا برآورده میشود خمس است زیرا چه هر روض خمس گرفته
است از اعتبار و دلیل طرفین روح این است که بزقعه دریا قهر و غلبه
واقع نباشد است پس آنچه گرفته شود از قهر دریا مال غنیمت
نخواهد شد اگرچه آن چیز طلا و نقره باشد و آنچه مزویست
از غرض که از عین خمس گرفته است پس آن در صورتی بوده که
دریا آنرا برکناره انداخته بود و درین صورت طرفین نیز قایل
اند باینکه در آن خمس است * مسئله ۸ * اگر یابد کسی
در زمین مباح دقیقه مساع و رخت را چون ظروف و پارچه
پس آن مرکبی را است که باید آنرا و در آن خمس است زیرا چه آن
شتمین است بپنجاه طلا و نقره و الله اعلم

باب در بیان زکوة زراعت و ثمره * مسئله ۱ *
هر چیزی که از زمین حاصل شود در آن عشر است نزد ائمه و غیره روح
خواه قلیل باشد آن چیز یا کثیر خواه سیراب کرده باشند
آن زمین را یا آب نهرهای جاری چون صحن و بستان
یا سیراب نبوده باشند آنرا یا آب آسمان مگر هر هیزم و درختی
و گناه چندی چیزها عشر نیست و صاحبین روح گفته اند

که عسر واحد بیسود مشکی در هر یک شیره آن باقی ماند
 پس در آن عسر واحد میسود در هر طایفه آن پیچ و سف باشد
 و سف عسار است از سف صاع صاع رسول خدا صلعم و در
 بقولاب عسر واحد بیسود در صاحبین روح پس معلوم شد که احتیالات
 میان این عسر و روح و میان صاحبین روح در دو موضع است یکی
 در استراطاب که روح و سرق است و دوم در اشتراط بقا و دلیل
 صاحبین روح در دو موضع اول یکی این است که پیچ هر صلعم فرموده است
 که در رکبه و آراء روح و سف رکوة بیست و دوم این است که عسر صدقه
 است پس برای وجوب آن عسار شرط نهاده خواهد شد تا عسار
 متعلق شود و دلیل این عسر روح این است که پیچ هر صلعم فرموده
 است که هر یک که حاصل شود از زمین پس در آن عسار است و این
 حدیث مطلق است و در آن تفصیل مقرر نیست و جواب صاحبین
 روح این است که ادعیه روایت کرده اند آن را صاحبین روح پس تاویل
 آن این است که مراد از آن رکوة تکسار است از پیچ و سف که در
 تکسار در آن پیچ میسود که مقدار آن پیچ و سف که در آن تکسار
 میسود و حدیث آن در انحصار و سف و سف چهل در هم بود در آن زمان
 پس قیمت پیچ و سف و در صد در هم میشود و وجوب عسر به عسار

زمین متعلق است بخاصل زمین و اعتبار مالک آن نیست لهذا
واجب میشود عشر در علم زمین و قفب پس چگونه اعتبار نموده
خواهد شد صفت مالک که غنا است لهذا حولان حول نیز در آن شرط
نیست زیرا چه اعتیاد حولان حول برای آنهاست و غله زمین همه
نیاست و دلیل صاحبین روح در موضع دوم این است که پیشتر صلعم
فرموده است که در خضر و اواب اعتیاد بقولات صدقه نیست و مراد از صدقه
چیز است چه زکوة متقی نیست زیرا چه بشرط نصاب زکوة واجب
نیست و دلیل اینست که روح بکلی آن خدیت است که مذکور شد
برای وی در موضع اول و جواب صاحبین روح این است که حد بیش که
روایت کرده اند آنرا صاحبین روح مراد از آن صدقه است که میگیرند
آنرا عاشق و اوجنیفه روح نیز قایل است باینکه عاشق نمیگیرد صدقه
آنرا و دوم این است که گاهی کاشتمی شود در زمینی چیزی یکد باقی
باقی ماند چون خر بره و خیار و این نیای زمین است و سبب وجوب
عشر زمین نامی است و لهذا واجب میشود در آن خراج و ما هینرم و نی
و گپا پس بستان برای این چیزها موقوف نیست عاده بلکه اکثر این
چیزها از بستان دومی نیامند حتی اگر کسی زمینی برای این چیزها
آباد نماید و این چیزها از آن مقصود باشد پس درین صورت عشر

در آن را جب میشود و باید دانست که مراد از فی مذکور این
 بود یا است و اگر نیشکر باشد یا نمیکه آنرا قصبه الذریعه میگویند
 پس در آن عشر واجب است زیرا چه این چیز از غله زمین است
 و مقصود است از زمین بخلاف شاخ درخت خرما و تین اجنبی
 نمائیکه از آن دانه پیدا میشود چون درخت گندم و نخود و غیره
 زیرا چه مقصود از آن ثمره و دانه است نه عین آن نبات * مسئله ۲ *
 زمینیکه سیراب نمیشود بدلتو بزرگ که آنرا غروب میگویند یا
 بدولاب یا بشترا و گاهی آنرا یکش پس در آن نصف عشر است نه
 اویمکنه روح و نزد صاحب روح انزوحا صحت روح بشرطیکه آن چیز
 باقی ماند و بقدر پنج و سق باشد و نزد ابی حنیفه روح با بن
 شرط نیست بدلیل مسئله ایی است که در زمین مذکور موانع
 بسیار در کار میشود بخلاف زمینیکه سیراب گردد همیشه بآب
 آن سهان یا آب نهرها * مسئله ۳ * زمینیکه سیراب نگردد
 هیچ شود در بعضی ایام سال بآب نهرها و در بعضی ایام آن
 بدولاب پس معتبر در این اکثر ایام سال است اخنبی اگر در اکثر ایام
 سال سیراب نموده شود بآب نهرا پس در آن عشر است
 و اگر در اکثر ایام آن سیراب نموده شود بدولاب پس در آن

نصف عشر است و ابو یوسف راج گفتست که هر چیزی که پیمانه
 نبوده همیشه بوسق چون زعفران و پنجه پسر در آن عشر واجب است
 و شرطیکه قیمت آن بزرگتر قیمت پنج بوسق باشد از آنرا چیزی را بگو
 که پیمانه نبوده همیشه بوسق چون ارزن در بین زمانه و نیز آنچه
 چیزها نمیکه بوسق نبوده همیشه بوسق است و شریعت پس اندازه نبوده
 قضای آن بحساب بوسق ممکن نیست لهذا قیمت آن اعتبار
 نبوده شد چنانچه قیمت معتبر است در متاع تجارت و منصف راج
 گفتست که عشر در آن واجب است بشرطیکه به پنج عدد رسیده
 از اعلیٰ چیزی که بآن اندازه نبوده میشود نوع آن پس معتبر در پنجه
 این است که پنج خیل باشد و هر خیل سه عدد می و معتبر در زعفران
 این است که پنج می باشد زیرا چه زعفران اندازه نبوده میشود
 پدر احم و استار و مطلد و می و اعلیٰ از میان اینها می است
 پس پنج عدد آن اعتبار نبوده خواهد شد زعفران و وجه اول محمد
 راج این است که اعتبار بوسق نیست در گندم و غیره مگر
 بجهت آنکه بوسق اعلیٰ پیمانه است که بآن اندازه نبوده
 میشود نوع آن پس همچنین اعتبار نبوده خواهد شد
 در غیر آن نیز اعلیٰ چیزها نمیکه بآن اندازه نبوده میشود

اربع آن * مسئله ۴ * در شهادت عشر واجب است در هر رتبه که
 گرفته شود از می عشر و شایع است که گفتست که در سید
 جبرئیل واجب نیست در واحد شهادت متولد است از حیوان پس آن
 مایه ابریشم است و دلیل علیای مایه کی این است که پیغمبر صلعم
 بر مرد است که در شهادت است و دوم این است که ممکن است که
 شهادت می کند از مشکوفاً هار از میوه ها و در هر حال
 حرام است به پیغمبر عشر واجب خواهد شد و شهادت نیز حد آن از آن
 تجاوز است بخلاف آنکه ابریشم در آن ترک نمیکرد
 و در بزرگ عشر نیست و بعد از آن باید دانست که عشر واجب است
 در شهادت نه ایست در روح قلیل یا ساد آن شهادت یا کثیر حد او
 نصاب اعتبار نمی کند و از ادای یوسف روح مرویست که او اعتبار
 میکند قیاس آنرا حنا نهد قاعده وی است و نه مرویست
 از ادای یوسف روح که در آن هیچ واجب نیست مگر و قاعده است
 که قرب رسد و قرب به نجات می است و وجه آن این است که نبی
 شهادت ادای عشر می کرد دید به پیغمبر صلعم از مقدار می گذرد
 نه و بکشته از آن و بعد از ادای یوسف روح مرویست که نصاب شهادت
 پنج می است و نه میصد در نصاب آن پنج حرف است و قرب

یعنی و شش رطل است زیرا چه قریب اعلیٰ است از میسان
 چیزها بیکه بیان اندازه نبوده همیشه شده مانند
 و سق در باب گندم و خیره و همچنین در نیشکر اچنی نبرد
 نخل در نیشکر حشر واجب میشود و وقتیکه بمقدار پنج فرس
 نبرد بیکه حاصل میشود از آن * منبتله ۶ * شده و ثمر
 بیکه یاخته شود از کوه در آن عشر است و همین ظاهر روایت است و
 از این دو سق روح مرویست که در آن هیچ چیز واجب نیست زیرا چه
 منبتله ۶ و ۷ آن که در زمین نایب است یاخته نمیشود و وجه ظاهر
 روایت این است که مقتضای نیست از زمین نایب مگر حاصل
 آن و حاصل در صورت مذکور موجود است * و منبتله ۶ *
 آنچیکه حیا حاصل شود از زمین عشری پس عشر از مجموع آن
 گرفته نمیشود و اجرت عمل کنندگان و اجرت کاروانان از آن
 وضع کرده نمیشود زیرا چه بنوعی صلعم حکم بگردانست
 بتفاوت واجب بشبه تفاوت مؤنت و قرضود است که در زمین
 که سیراب کرده میشود یا آب باران پس در آن عشر است و در زمین
 که سیراب کرده نمیشود بقریب و دولا پس در آن نصف عشر است
 و فرنگ چنین شده پس وضع نمودن مؤنت معنی ندارد * منبتله ۷ *

در رومن عتري ار تعلی دو حد عشر گرفته میشود در اچه برای
 اجماع صحابه و اصحاب و از مذهب روح سر ویست که در رومن
 پسری که تعلی گرفته باشد آنرا از مسلمانان یک نفر است
 در اچه برد مذهب روح و طبعه رومن از مذهب و روح متعبر میشود
 پسبت متعبر شدن مالک آن * مسئله ۸ * اگر خرید کند
 کسی از تعلی رومن و بزرگ که آن دو حد عشر گرفته میشود
 پس حکم آن بدستور سابق باقی میباشد از مذهب و چند عشر
 گرفته میشود از مذهب مذکور بزرگ و آن مرد و بیعت علیهاست
 در اچه مساعف گرفتن از مذهب حاکم است پس اگر کسی با مال
 تجارت کند بدعا سر گرفته میشود از او دو حد عشر
 گرفته میشود از مسلمانان و بیعت پس حکم رومن مذکور
 بدستور سابق باقی میباشد در صورتیکه خرید کند آنرا از مسلمانان
 از تعلی یا مسلمانان گردد تعلی که مالک آنست و آن مرد
 اینکیده روح است خواه آن رومن در اصل مسلمان باشد
 یا نباشد آنرا تعلی از مسلمانان و در هر صورت حکم
 آن گرفتن دو حد عشر است و باقی میباشد در صورتیکه
 خرید کند آنرا از مسلمانان در اچه این مساعف گرفتن و طبعه

آن زمین بمقتدر شد است نزد ابیحنیفه روح پس آن زمین در صورت
 مذکوره مع وظیفه آن منتقل خواهد شد بسوی مسلمان چنانچه
 همین حکم زمین خراجی است و ابو یوسف روح گفتست که در صورت
 مذکوره در زمین مذکور عشر واجب میشود و و چون عشر در آن از
 مسلمان گرفته نمیشود زیرا چه باعث آن نبوده مگر کفر مالک
 آن زمین و آن زایل شکست و در قد وری گفتست که همین قول
 صحیح روح است بنا بر روایت صحیح ولیکن اصح این است که
 در صورت مذکوره قول صحیح روح موافق قول ابیحنیفه روح است
 در باقی مانده و وظیفه زمین مذکور که عبارت است از
 شکر قن مضاعف عشر ولیکن این قول صحیح روح در صورتی است
 که زمین مذکور ملک ابدی تغلبی باشد زیرا چه در صورتیکه
 بخردیده باشد زمین مذکور را از مسلمان از آن عشر شکر قن
 میشود نزد صحیح روح نه مضاعف آن زیرا چه وظیفه زمین نزد او
 متغیر نمیشود بسبب متغیر شدن مالک * مسند * و * اشکر
 مسلمان بفر و شد زمین خود را به دست نصرانی که ذمی است و تغلب
 نیست رقبض کند آنرا نصرانی مذکور پس از آن خراج شکر قن میشود
 نزد ابیحنیفه روح زیرا چه خراج لایق حناله کافر است و نزد

این موقوفه در وقت عشر گرفته میشود از آن و مصرف آن
 میشود در مصرف خراج چنانچه گرفته میشود از ثقلین و مصرف
 آن میشود در مصرف خراج و این است که این تر است به نسبت
 قدیم عشر بسوی خراج و نذر میخورد روح زمین مذکور عشری
 است بدستور سابق چه عشر موقت آن کشتیست پس متغیر
 و متبدل نخواهد شد مابین خراج از بعد از این بناید و آنست
 که عشر مصرف آن میشود بجز مصرف روح در مصرف زکوة
 و این یک روایت است از معتمد روح و روایت دیگر این است که
 مصرف آن میشود در مصرف خراج و باید دانست که اگر بخواهد
 شفعه بکند آن زمین را مسلمانان از تصرف آنی مذکور یا
 و این داده شود زمین مذکور بنای آن که مسلمانان است بسبب
 فساد شدن بیع پس درین مورد و صورت زمین مذکور عشری
 است بدستور سابق اما در صورت اول پس بجهت آنکه عقد
 بیع راجع کشت بسوی مسلمانان مذکور که شفعه است پس
 چنان شد که گویا از خرید آنست آنرا و اما در صورت دوم پس
 بجهت آنکه بسبب و این کشتی آن زمین بنا بر فساد بیع
 چنان کرد و اندک میشود که گویا بیع آن اصلاً متحقق نشده

بود و بجهت آنکه بسبب بیع و شرای قاسد حق مسلمان مذکور
 منقطع نشد است چه در بتصور رد آن مبیع واجب است پس
 زمین مذکور در بتصور عشری است بدستور سابق * مسأله ۱۰ *
 اگر مسلمان بیعتی بستان کرد اند سرای خود را که ملک قدیم
 وی است اعیان او مختطاله است پس بر او عشر در آن لازم
 می آید و قتی که سیراب کند آن را بآب عشر و اگر سیراب
 کند آن را بآب نحران پس بر او نحران آن واجب میشود و هر چه زمین
 مذکور در اصل نه عشری است و نه نحران و در چنین زمین مدار
 نمونت آن بر آب است * مسأله ۱۱ * بر مجوسی بجهت سرای
 او هیچ چیز از عشر و نحران واجب نمیشود و هر چه عرض مسکن را
 فرو کرده است و اگر مجوسی سرای خود را بستان کرد پس
 بر او نحران آن واجب میشود اگر چه سیراب کند آن را بآب عشر
 و هر چه آب حباب عشر بر او متعذر است چه در آن معنی قربت و عبادت
 است و کافرا هلیت آن ندارد پس نحران در حق او متعین است و آن
 لایق حال وی است بجهت آنکه آن عقوبت است و بنا بر قبایس
 قول صاحبین روح عشر بر او واجب میشود در صورتیکه سیراب کند
 آن را بآب عشری و لیکن نه بجهت روح یک عشر و نه ابی و سنی

روح دوشو و وجه آن سابق مذکور شده است * مسئله ۱۲ *

بدانکه آب باران و آب چاه ها و چشمه ها و دریاها که در زیر

ولایت کسی نیست عسری است * مسئله ۱۳ *

آند اند ترا پادشاهان و هم چون نهر بزر و حر و سملاند راجی است

* مسئله ۱۴ * آب نهر خوارزم که آنرا جیحون میگویند عسری

است نرد مصبد روح و همچنین آب نهر ترک که آنرا سینخون

میگویند و همچنین آب نهر بغداد که آنرا دجله میگویند

و همچنین آب نهر کوفه که آنرا قنات میگویند زیراچه این نهرها

در تحت ولایت کسی نیست و کسی حیات آن نمیکند پس آن

مانند دریاها است و نزد ابی یوسف روح خراجی است زیراچه بر این

نهرها بیل بسته میشود از کشتیها و این بیل بستن تفسه است بدان

* مسئله ۱۵ * حکم زمین صبی و زن از قوم تغلبی حکم زمین

مردان آنها است یعنی در زمین عسری و عسراست و در زمین

خراجی خراج واحد است زیراچه صلح واقع شده است بر دو چند

گرفتن صدقه نه بر دو چند گرفتن مؤنت معض و خراج مؤنت

مخص است و بر صبی و زن مسلمان عسراست پس دو چند

نهی نمیکند خواهد شد از صبی و زن و تنیکه از قوم تغلبی باشند

مسئله ۱۴ * در چشمه قیر یا شکر و زکوة چیزی واجب نیست
و تیکه آن چشمه در زمین عسری باشد غیر اچه قیر و زکوة
آن رو کید گی زمین نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه
بر آید و هر مالک چشمه مذکور خراج است در صورتیکه
چشمه مذکور واقع شده باشد در زمین خراجی و مساوی
و قنیه است که هر دم آن صالح زراعت باشد غیر اچه خراج
متعلق است پس اینکه صاحب آن قنادر باشد بر تر اعیان
نمودن در آن والله اعلم

باب در بیان مصرف زکوة اعنی کسیکه دادن
زکوة با وجب است و در بیان کسیکه دادن زکوة با وجب
نیست * مسئله ۱۵ * باید دانست که مصرف زکوة در اصل
هشت نوع است یکی فقیر و دوم مسکین و سوم عامل تحصیل
زکوة بشرطیکه هاشمی نباشد و چهارم مکاتب که زکوة باو داده
نمیشود برای خلاصی رقبه او تا آزاد کرده و پنجم مدیران
مالک نصاب نباشد و ششم فی سبیل اللہ و هفتم ابی السبیل و هشتم
مولاة القلوب و این هشت نوع در اصل مصرف زکوة است
پنجم آنکه ابی هشت نوع در قرآن مجید مذکور است

اكله حشر و خدا تعالى در قرآن مجید فرمود است که صدقه
 حلال نیست مگر برای فقرا و مستاکین و عاملاً مسکده تصدیه
 آن می نمایند و مولد القلوب و فی الرقاب و غار میں و فی سبیل
 اللہ و ان السبیل پس سوای اینها کسی مصرف زکوة نیست
 ولیکن اگر آنچه مولد القلوب بخدا از زمان رسول خدا
 صلعم ساقط شد است و مراده رسول خدا صلعم زکوة آنها
 میداد تا آنها بطمع مال شر برپا نمایند ما ما مان بلکه
 معین و مدد کار مسلمانان باشد و چون حق تعالی اسانم
 و اهل اسلام را قوت داد مستغنی کرد مسلمانان را از
 مولد القلوب و بر سقوط آنها اجماع صحابہ و ائمه منعقد شد است
 و بنا بر دانست که فقیر آنرا میگویند که چیزی قلیل کم از
 مقدار نصاب داشته باشد و مسکین آنرا میگویند که چیزی
 نداشته باشد و ان تفسیر فقیر و مسکین مرودست از این معینه
 رح و بعضی عکس آن گفته اند و اکل وجهه هر مولیها
 و بهمان قسم فقیر و مسکین که یک است داد و در کتاب و صایا
 بخواند آمد انشا الله تعالی * مسأله ۲ * باید که امام
 یا مل مذکور را بدهد از زکوة بقدر عمل او پس آنقدر بدهد که

که کفایت کند ویرا و اعوان ویرا و حصه مقدار بشین نیست
 چنانچه شافعی رح بان قایل است باینکه او رح میگوید
 که مصرف زکوة هشت نوع است و یکی از آن عامل مذکور
 است پس بحق او ثمن است و دلیل علیهای ما این است
 که استحقاق کسوف زکوة مرعامل مذکور را بطریق
 کفایت نیست بجهت عمل و بطریق صدقه نیست لهذا عامل
 مذکور حق خود را میگیرد از زکوة اگرچه او غنی باشد و اگرچه
 عامل مذکور بجهت عمل خود میگیرد بطریق کفایت نه بطریق
 صدقه و لیکن در آن شبهه صدقه است لهذا عامل هاشمی نخواهد
 گرفت آنرا تا اقربای بیغیر صلعم از شبهه خوردن مسال
 زکوة که چرب است محفوظ بمانند و اقربای بیغیر صلعم
 بجهت تعظیم قرابت بیغیر صلعم مستحق تعظیم و کرامت
 اینرو غنی را بر آن نهان نیست در استحقاق کرامت پس شبهه
 مذکور در حق او اعتبار نموده نشد و باید دانست که لفظ
 فی القرآن که در قرآن در باب بیان مصرف زکوة مذکور است
 از آن مکاتب مراد است و این منقول است از بیغیر صلعم
 و همچنین از شارحین که در قرآن در باب مذکور است مدیون

مذکور مراد است و ساقی روح گفتند که مراد از آن کسی است
 که تعهد عوام و قوام نبوده باشد برای اصلاح ذات البین
 و بخواهد اصلاحی پس همه میان دو گروه و باید دانست که
 دو کس که میان آنها یکدیگر لال و ماحوشی باشد آنها را
 ذات البین میگویند * مسئله ۳ * و مراد از لفظ سبیل الله
 که در آن مذکور است منقطع الخرات مراد است خود این سبب
 روح باید دانست که منقطع الخرات آنرا میگویند که از
 میان حاربان بسمت دور باشد و سبب بی اساسی برای
 رفتن حاربان * و آمد و ایستاد این سبب روح این است که از لفظ
 فی سبیل الله منقطع الخرات متبادر است در عرف و معنی روح
 گنبد که مراد از آن منقطع الخراج است بجهت آنکه مروت
 که سبب منقطع خود را تعهد قبیه نبوده بود فی سبیل الله عرف علم
 پس بمعنی صلح مردم که سوار کند بران ستر حادیان را و معنی
 منقطع الخراج را از معنی منقطع الخرات قیاس باید
 کرد و دانده است که مرد عیالی ما و کتوة داده میسود عاری یکد
 نمی باشد در احوال مصرف و کتوة بیست مکر فقیران و باید
 دانست که مراد از آن سبیل کسی است که مال او در وطن باشد

وارد در مکان دیگر است و در آنجا تهی است است و هیچ ندانند
 * مسئله ۴ * هفت گروه که مذکور شدند اینها مصرف
 زکوة اند و مالک مال مختار است اگر خواهد تقسیم نماید
 زکوة میان این هفت گروه یا بنحوی که بهر گروه چیزی بدهد
 و اگر نخواهد بکس نهد باید هر گروه واحد و این نزد علمای
 ما است و شافعی رح شگفتست که مالک را ادای زکوة جایز نیست
 مگر با اینطور که بعد از هر گروه چیزی بدهد و دلیل
 شافعی رح این است که در قبول خدا میفرماید انما الصدقات للفقراء
 الا یهد اضافة صدق بصرف لایست و آن برای استحقاق و تملیک
 است و دلیل علمای ما این است که معلوم است که زکوة حباب و ملک
 بالله تعالی است نه حقیقتی پس آن اضافة بصرف لایست برای
 بیان مصرف است نه برای استحقاق و تملیک و برای
 مصرف شدن استیفاء هفت گانه مذکوره برای
 زکوة علت نیست مگر فقر و وجبات فقر در آنها مختلف باشد
 و باید دانست که مذهب علمای ما مرویست از پیغمبر و ابن عباس
 رض * مسئله ۵ * دادن زکوة بزمی جایز نیست زیرا چه
 بینه بر صلح به عذر رض فرمود که بکس ترا از اغنیای مشایخ نان

ویداد ترا بپرداز مسلمانان = مسأله ۴ * روای دیگر صدقه
دیگر داده میشود بدی سر و شاخ و روح میگویند که آن دانه
میشود بدی مانند رکوعه آن یک روايت است از ابی موسی
روح درود لیل علیه ما این است که معین صلعم در مودا سب
که سدی با گردن با خیل خردن رهایی ما میگویند که اگر
چندست معارض بین بود نامکو میگویند در رکوعه را
بیرید می * مسأله ۵ * اگر از مال زکوة مستحق نماند
یا کسی دهد مرده را رکوعه ادا میشود و هر چه زکوة را دای
رکوعه این است که قبل از آن بماند بپشت و آن در پست و رت
یا در کمر میشود * مسأله ۸ * اگر از مال زکوة ادا نموده شود
بدی منت رکوعه آن میشود و هر چه ادا بدی در مرتبه بپشت
آن از آن در میشود خصوصاً و قیاس که بدی بپشت با سم
* مسأله ۹ * اگر از مال رکوعه بدی در آن کند
ادای رکوعه میشود و امام مالک روح میگویند که در صورت
رکوعه ادا میشود بدی آن که روح میگویند که مراد از آن
بی الزام است که در آن مذکور است همین است که بدی
در آن را در کمره سود و لیل علیه ما این است که اگر در

بنده اسقاط ملک است و تملیک نیست * مسئله ۱۰ * دادن
 زکوة با شتیا جایز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
 که صدقه حلال نیست مرغی را و شاقی روح تنجو یز نهاده است
 زکوة را بقاری که غنی باشد و این حدیث بسبب طلاق حجت است
 بر او و هیچکس حجت است بر او حدیث معاذ رضی که سابق
 مذکور شد * مسئله ۱۱ * مالک را جایز نیست که زکوة ده
 بپدر خود یا پسر خود یا پدر خود نمود اگر چه بالار و دوشهچنین
 جایز نیست و پیرا که زکوة ده بفرزند خود یا بفرزند فرزند خود
 بکنگر چه با همین زکوة زیرا چه منافع ملک میان مالک و میان آنها
 متصل است ازین هر یک بحال دیگر ارتفاع میگیرد پس تملیک
 در وجه کیا ندارد و نصرت یافته نمیشود * مسئله ۱۲ * مالک را
 جایز نیست که زکوة ده بزوج خود زیرا چه منافع مال میان
 زن و شوهر مشترک می باشد از روی تعادلت و هیچکس جایز نیست
 از زن را که زکوة مال خود دهده بشوهر خود نزد آید و حنیفه رفع
 و تا به وجهی که در مسئله تروجه مذکور شد و صاحبین روح گفتند
 که دادن زکوة بشوهر جایز است زیرا چه تروجه عین اللہ بقرین
 معبر در رض تریه پیغمبر صلعم سوال کرده اند اینک صدقه دهده

شوهر خود را و بی غیر صلعم جواب او فرمود که ترا درین دعورت
 در اجراء است یکی اجرد صدقه دوم اجرد صلعه و غلبا از طرف
 ایی صنفند رح جواب میدهند و میگویند که مراد از صدقه که
 درین حدیث مذکور است صدقه نقل است * مسند ۱۳ *
 مالک را جایز نیست که زکوة مال خود بدهد به کاتب خود
 یا به پدر خود یا به پسر خود زیرا چه درین صورت ها تمام
 باقی نماند و به جهت آنکه مالیکه مورد بهیلولک از آن خواجه
 میگردد و همچنین خواجه را احتیاج است به مال کاتب او پس
 بهیلولک او مرا را تمام نمیشود * مسند ۱۴ * جایز نیست
 مالک را که زکوة بدهد به پند خود که جزوی از اجزای آنرا
 آزاد کرد است نزد ایی صنفند رح زیرا چه بنده مذکور نزد
 او بهیلولک مکاتب است و نزد صاحب رح زکوة دادن بنده
 مذکور جایز است زیرا چه بنده مذکور نزد شان آزاد میدیون
 است * مسند ۱۵ * جایز نیست زکوة دادن بهیلولک
 رختی زیرا چه انکر تهلیک آن نموده شود بنده مذکور
 پس آن میلولک خواجه او میگردد و خواجه مذکور غنی است
 و تهلیک زکوة مرا را جایز نیست و همچنین جایز نیست

دادن زکوة بغير زندگانی و قتی که فرزندان مذکور صغیر باشند
 چه فرزندان مذکور غنی شهرده میشود بهال و در بخلاف آنکه
 فرزندان غنی کبیر و فقیر باشد چه او غنی شهرده نمیشود بهال
 و اگر چه نفقه او نیز بر پدر است و بخلاف زوجه غنی زیرا چه
 او اگر فقیر باشد غنی شهرده نمیشود بهال شوهر و پندار نفقه
 غنی نمیشود * مسأله ۱۴ زکوة دادن به بنی هاشم جایز
 نیست زیرا چه بمغیر صلعم فرموده است که یا بنی هاشم بدو ستمیکند
 الله تعالی حرام گذاشته است و حتم شایع است که مردمان
 و چرک آنها را و عوض آن برای شایع کرده اند است خمس
 خمس را از مال خمس نیست و مراد از عسالة در حدیث
 زکوة مال است پس ای جا بزن نیست مرینی هاشم را بخلاف
 صدقه نفل زیرا چه مال زکوة بهتر از آب مستعمل است که
 استعمال نموده شود برای اسقاط فرض و آن ملوث میگردد
 به نجاست نا مان لهذا وضو بآن روا نیست بخلاف صدقه
 نفل چه آن بهتر از آب است که مستعمل شده باشد برای معوض
 تبرد و خنک و این ملوث نمیشود لهذا وضو بآن روا است
 و باید دانست که مراد از بنی هاشم آل علی و آل عباس و آل

بمعروف آن قبیل و آن حارث ایی عبد المطالب اند زیرا چه اینها
منسوب اند بسوی هاشم بن عبد المطلب و مراد از هاشم
در حدیث مذکور همین هاشم است که خود پیغمبر صلعم
است چه نسبت قبیله باو کرده میشود اگر چه بنام هاشم
اشخاص دیگر نیز باشند و باید دانست که موالی بنی
هاشم نیز در حکم بنی هاشم اند بجهت آنکه مر ویست که یکی از موالی
پیغمبر صلعم سوال کرد از جناب رسالت مآب صلعم که آیا صدقه
بخلاف است برای ما پس پیغمبر صلعم در جواب او فرمود که ای زائر اجد
تو مولای من هستی بخلاف آنکه اگر زاد کند قریشی بند لا خود
را که نصرانی است جدا و مر حکم قریشی اعتبار نموده نمیشود و
تخت سقوط جزیه بلکه جزیه ازو گرفته و اعتبار نموده میشود در حق
او حال او نه حال خواجه زائر اجد همین موافق قیاس است
و لایحاق آن بخواجه در حق خرمی زکوة بنص معلوم شد
است و نص در آن یافتی شد است فقط اند در حق احنکام دیگر
مسئله IV * اگر کسی زکوة مال خود داد بشخصی باین
گمان که او مصرف زکوة است و بعد از آن معلوم شد که شخص
مذکور غنی است یا هاشمی یا کافر یا ادب زکوة را بشخصی در شهر

ساریک در بعد از اذان ظاهر گشت که شخص مذکور پدر او است یا پسر
 او پس در این صورت چهار کوزه را می‌شود عاده آن بر او واجب نیست
 و این نزد طرغین رح است و ابویوسف رح گفتست که در صورتی
 مذکور عاده زکوة هر آن کس واجب است بجهت آنکه آن کس را
 در یافتن حال شخص مذکور ممکن بود یا بنظر یکدیگر پرسیدن حال
 ویرانگری یا آن مرد بان و با وجود آن هرگاه خطایی او یقیناً ظاهر
 گشت پس اجتهاد او باطل گشت و عاده زکوة بر او لازم شد چنانچه
 اگر چند آن بودند آن کس که بعضی از آن پاک است و بعضی از آن ناپاک است
 یا چند یا همه که بعضی از آن پاک است و بعضی ناپاک با هم مختلط
 باشند لیکن پاک در عهد ذرا پدید باشد و شخص تعجری نبوده (امری)
 آن روزی از آن آنند ها و ضرکتند یا پارچه از آن پارچه ها بپوشد و نه آن
 گذارد و بعد از آن یقیناً ظاهر شود خطایی او پس بر این شخص عاده
 فیهان مذکوره واجب می‌گردد و دلیل طرغین رح یکی این است که
 هر ویست که وکیل یزید پدر معنی زکوة مال او داده بوده به پسر
 وی که معنی است و ویرا معلوم نبود و بعد از آن چون این ماجرا نزد
 ویرا رسید معلوم مذکور شد فرمود به یزید مذکور که موثر است
 آنچه نیت آن کردی و بنوعی فرمود که موثر است آنچه گفتی

و دوم این است که اطلاع بر احوال انسان چون فقر و غنا
 و غمره و طریقی و احتیاج میسود به آن طریق تقطع و یقین
 پس بنسب بوده حوادث و احوال شخص میگوید که در آنچه
 ثابت بود در کمال آن کس حایجه معتبر است کمال انسان
 در صورتیکه ملایم مستجاب گردد و او تصریح کرده نیاز کند و از استغنی
 رح مروست که در غیر صورت چنان رکوة او ادایب شود ولیکن
 ظاهر روایت همان است که اول مذکور شد و این که مذکور
 شد وقتی است که آن کس رکوة داده باشد به شخص مذکور پس
 آن بکس بعد از تحریری طی میبوده بود که شخص مذکور مصرف
 رکوة است و اگر تحریری نکرده باشد یا بعد از تحریری ویرا
 سک مانده باشد در آنکه شخص مذکور مصرف رکوة است یا بعد
 از تحریری طی نبوده باشد که شخص مذکور مصرف رکوة نیست
 پس در این صورتها رکوة ادا نمیگردد مگر آنکه بعد از آن
 معلوم شود که شخص مذکور فقر و مصرف رکوة است و همین
 صحیح است * و مسأله ۱۸ * اگر رکوة داد کسی به شخص
 و بعد از آن معلوم شد و مرا که شخص مذکور بتدوی است یا
 مکاتب و بی پس آن رکوة ادا نمیشود و هر چه در این صورت

تملیک یافتند نمیشود بنابراین آنکه بنده و مکاتب را اهل بیت تملیک
 نیست و تملیک هر کس ادای زکوة است چنانچه سابق مذکور
 شد است * مسئله ۱۹ * دادن زکوة صحیح نیست بکسی که
 مالک نصاب است از هر مال که باشد بجهت آنکه شخص
 مذکور غنی است زیرا چه در شرع مالک نصاب را غنی میگویند
 و اینک شرط ثنائین است که نصاب مذکور از حاجت اصاب
 نماید باشد و اینقدر زکوة حرام میشود و اما ثنائین بجهت
 بدان دلیل پس آن شرط وجوب زکوة است و بسایند دانست
 که زکوة دادن بشخصی که مالک کم از نصاب باشد جایز است
 اگر چه آن شخص صحیح البدن و قادر بر کسب باشد بجهت آنکه
 شخص مذکور فقیر است و فقیر مصرف زکوة است و بجهت آنکه
 اطلاع بر حال انسان که حقیقة محتاج است دشوار است پس
 مدار حکم بر دلیل حاجت است و عدم ملکیت نصاب دلیل
 حاجت است * مسئله ۲۰ * اگر کسی بدهد بشخص
 واحد بقدر دو صد و رم یا زیاده از آن مال زکوة خود پس
 این مکروه است ولیکن جایز است و فرج گفتست که جایز
 نیست زیرا چه در صورت غنائی آن شخص مقارن ادای زکوة

میسرد پس لازم می آید که رکوة بغی داده شود و در این
 علیهای ما این است که عتای آن شخص اثر ادای رکوة است
 در صورت مذکوره پس عتای او بعد از ادای رکوة متعقب
 خواهد شد نه متقارن و این شریکاء در صورت مذکوره
 حصول عقد قربی ادای رکوة است پس مکروه خواهد شد حیثاً
 مکروه میشود و بیارد در صورتیکه بیارکذارد کسی در مکانی
 که قرب آن نجاس است * مسئله ۲۱ * اگر حیثاً درج
 کند که احب بر من این است که آن نقد در رکوة داده شود
 یعنی که او را در روز او سوال مستعنی گردد * مسئله ۲۲ *
 عمل بیرون رکوة از شهری به شهری دیگر مکروه است
 بلکه باید که رکوة در شهر بیست و عتای آن بهتر داده
 شود به جهت حد بی معاذرتی که سابقاً مذکور شد و بجهت آنکه
 در آن رعایت جفا جوار است مگر آنکه نقل کند برای اقربای خود
 یا برای قومی که محتاج تر باشند از اهل شهری و بیارکذار در صورت
 اولی عمل به حیث است و در صورت دوم باید دفع حاجت است
 و باید دانست که برای شیراینها فعل کردن رکوة بهر دیگر اگر چه
 مکروه است و این رکوة ادا میسرد در مراحه مصرف رکوة مطلقاً

فقر را اند از روی تن و الله اعلم

فایده در بیان صدقه فطر * منسب له * صدقه
 فطر واجب است بر مسکینان اگر او بشرطیکه مالک نصاب باشد
 یا بنظر که نصاب مذکور فارغ باشد از مسکین او و چاهایی او و ثلث
 ائیت و اسب و سلاح و بقدر او اما وجوب صدقه فطر پس آن ثابت است
 بجهت آنکه مروریست که پیغمبر صلعم در خطبه عید الفطر فرمود
 که بدید از هر آزاد و بنده صغیر یا کبیر نصف صاع از شکندم
 یا یک صاع از غنایا یک صاع از جو و غنایا حدیث را روایت کرده است
 تعبیه بن صغیر و غنایا صغیر غنایا و غنایا حدیث که از احادیث
 آنجا است وجوب ثابت میشود نه فرضیت و باید دانست که شرط
 نبوده باشد خیریت تا متحقق شود تهلیک و شرط نبوده باشد اسلام
 تا متحقق شود معنی قربت و عبادت و شرط نبوده باشد
 که مالک نصاب باشد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است
 که صدقه داده نمیشود مگر از قوت غذا و شافعوی رح گفتند
 که صدقه فطر واجب است بر کسیکه مالک زیاد باشد بر قوت یکروزه
 خود و عیال خود و حدیث مذکور حجت است بر او و باید دانست
 که غذا اندازه نبوده شده است بقدر نصاب چه اندازه غذا در شرع

بآن وارد شده است ولیکن شرطیکه آن نصاب از حاجت اصلی
 زیاده باشد ویراچه آنچه مشغول باشد بتجارت اصلی پس آن
 بجز آنکه معدوم است و نسیا در آن شرط نیست و باید دانست که
 پاس نصاب سه چیز متعلق است یکی حرمت صدقه و دوم وجوب
 قریبایی و سوم وجوب صدقه فطر * مسئله ۲ * صدقه فطر واجب
 است بر انسان بچهار حالت خود یا بر او یا بر غیره و بر او است
 که بغير صلعم صدقه فطر قرض کرد است بر انسان مرد یا زن
 * مسئله ۳ * بر انسان واجب است که صدقه فطر را بر آنها
 ارا را بدهد هر چند و مراحد سبب وجوب رکوة فطر قوله علیه السلام
 است گذر از سهو و یلی غلید یعنی شخصیکه مؤنت آنها
 تراوست و ولایت او است بر آنها و رکوة مضایف میشود
 بسوی راس حنا بچه میگویند زکوة الراس اعني زکوة سکن و آن
 اصدقة علامت شیب است و اما اضافه رکوة بسوی فطر حنا بچه
 میکنند صدقه الفطر پس بنا اعتبار آنست که فطر وقت
 آنست و این بجهت متعدد میشود زکوة فطر بسبب تعدد
 راس اعني سکن با وجوه اتحاد و تفرق سبب وجوب
 صدقه فطر راس اعني شخص مذکور شد که مؤنت آنها بدهد

او است و ولایت او بر آنها است پس اولاد صغار او که بمعنی وی اند
 با و ملحق خواهند بود حاصل آنکه او ولی آنها است و موکنت
 آنها بر ذمه وی است پس صدقه آنها نیز بر او خواهد شد چه صدقه
 مذکوره نیز از جمله موکنت است و هیچکس نمی خواهد داد صدقه
 فطر از کنیز و بنده خود چه او ولی آنها است و موکنت آنها
 بر وی است و اینهمه که مذکور شد وقتی است که بنده و کنیز برای
 تجارت نباشد و اولاد صغار را مال نباشد چه اگر مر آنها را
 مال باشد پس صدقه فطر از آنها از مال آنها ادانیه خواهد
 شد نزد شیخین رح و محمدرح هر یک مسئله مخالف او شان
 است و دلیل شبخین رح این است که شارع صدقه فطر را بجای
 نفقه جاری نپوشد است پس آن مانند نفقه است * مسئله ۴ *
 بر انسان واجب نیست که صدقه فطر از زوجه خود ادانیه
 بجهت آنکه در ولایت و موکنت در حق زوجه او قصور است
 نه بر آنچه شوهر ولی زن نیست مگر در حقوق نکاح و در غیر
 حقوق نکاح شوهر ولی زن نیست و هیچکس موکنت زن نیست
 بر شوهر مگر در رواتب چون خوراک و پوشاک و سکنی و غیره
 و در غیر رواتب موکنت آن بر او نیست چون علاج و هیچکس بر

انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد گیاره خرد
 اشکر چه آنکه اگر عیال او داشته نه را چه و بی‌اولادیت نیست در حق
 آنها ولیکن اشکر انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد گیاره
 و غیر زوجة خود بقیه امر آنها چنانچه است از روی استیجابان چه
 این آنها تا پت است از روی عادت * مفسر ۵ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید او مکاتیب خود بسبب
 * عد و ولایت و همچنین بر مکاتیب واجب نیست که از ذات خود
 صدقه فطر ادا نماید چهار قیر است * مفسر ۶ * واجب
 است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مرد و زن و آزاد و برد
 و بر اولادیت است در حق آنها * مفسر ۷ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیز که برای تجارت
 است و شافعی روح مذکور که صدقه فطر واجب است بر بنده
 و کنیز که برای تجارت است و اندکی آن مینویسد بخواجه و زکوة
 آن واجب است بر خواجه و حاصل آن که وجوب صدقه فطر بر
 بنده و کنیز مذکور آن است و وجوب زکوة آن بر خواص
 آنها است و نسبت این بر زوایا حده است و هرگاه چنین
 شد پس نسبت وجوب بر زوایا که از صدقه بر خواص ده

یکسال بجهت مال واحد لازم نمی آید و نزد علمای ما وجوب
 صدقه فطر بجهت مملوک برخواجه وی است چنانچه در کتب
 آن نیز برخواجه است و هر تکالیف چندین شد پس بسبب وجوب
 هر دو لازم می آید برخواجه که بجهت یک سال در یکسال دو صدقه
 واجب شود و آن جایز نیست چه به تمیز صلح از ان نهی کرده است
 و مسند ۸۰ * بجهت پند ۴ مشترک صدقه فطر واجب نیست و
 هر هیچ یکی از دو خواجه ز برآید در هر دو خواجه قصور و کوتاهی و
 هر دو است و هر چند در پنده های مشترک صدقه فطر واجب
 نیست هر هیچ یکی از دو خواجه نزد ایستادگی روح و صاحب من روح
 گفته اند که در یقین بر هر یک از دو خواجه صدقه فطر واجب
 میشود آن مقدار حصه او که پند تمام است چون یک یا دو مثلاً
 بجهت یک از آن چون نصف در ربع اعنی اگر مشترک باشند میان
 دو کس پنج بنده مثلاً پس درین صورت بر هر یک از آن دو
 کس صدقه دو بنده واجب است نه صدقه دو نیم بنده و این
 اختلاف بنابر آن است که نزد ایستادگی روح قسمت جاری نیست
 در رقیب و نزد صاحبین روح جاری است و بعضی گفته اند که در صورت
 مذکور اختلاف نیست بلکه قول صاحبین روح موافق قول

اینکه بگوید روح است و مراحد حصه شو تکارد و سر تک جمع برود ۴
 نه مسود در تک مدد و ار مدد شای مسرک پیدار و مسودت بهوش آن
 پس در صورت مذکوره رای ضمیمه آمد و حواحه مدد و کماله ریام
 و مسود * مسود ۹ * بر مسلیلی واجب است که صدقه قطره را در پاد
 آرند و کما در پنجم حدیث ثعلبه و دوی که با نماند کوم شد
 است حد در آن ذکر مطلق مدد است و معدن مسود و انکه مسلیلی
 باشد و پنجم آنکه در حدیث امی عباس رضی الله عنه است که پیغمبر
 صلعم فرمود که صدقه قطره را که در هر روز را دو مدد و دوی باسد آن
 یکنه و با صدرا می و ما معنوی و پنجم آنکه سبب و حوب آن
 در بنصورت بر متکنت است و حواحه شایع و حوب آن دارد
 و سایر روح میگوید که در بنصورت صدقه قطره واجب بر مسود
 و حوب صدقه قطره بر مدد است و بر حواحه او و مدد مذکور
 اهل بیت آن ندارد چه از کافر است و اگر مدد مسلیلی باشد و حواحه
 از کافر پس در بنصورت صدقه قطره واجب بر مسود با لاتفاق
 * مسود ۱۰ * اگر در هر روز کسی مدد خود را استوار که
 حساس باشد هر یکی از مایع و مستری را در روز و بعد از نظر
 مدد قطره از آن مدد واجب است بر کسی که آن مدد از آن کرد

بالآخره درم فروج گفتست که صدقه آن واجب است بر صاحب
 خیربار زیرا چه ولایت آن بنده مراد است و شافعی رح گفتست
 که صدقه آن واجب است بر کسی که مسالک آن است بالفعل
 و آن کس در صورت مذکوره مشتری است نه دشافعی رح و
 وجه قول شافعی رح این است که صدقه مذکوره از احکام ملک است
 مانند نفقه و دلیل علیها این است که ملک آن در صورت
 مذکوره موقوف است چه اگر صاحب خیر قبیح نیاید بیع را
 پس آن بنده در قدیم ملک باید عود خواهد کرد و اگر اجازت بیع
 دهد و بیع را نافذ کند باین صاحب خیر و ملوک مشتری خواهد شد
 از وقت بیع و هرگاه ملک آن موقوف ماند پس موقوف خواهد
 ماند چیزیکه بر آن مبتنی است بخلاف نفقه چه آن برای
 دفع حاجت بالفعل است و آن قابل این نیست که موقوف
 ماند و باید دانست که اگر بنده مذکور مال تجارت بسا شد
 پس در زکوة آن نیز اختلاف مذکور است والله اعلم

فصل در بیان مقدار صدقه فطر و بیان
وقت و جواب وقت ادای آن * مستنبطه * مقدار
 صدقه فطر از یکدهم و آرد و پست آن و از مویز خشک نصف صاع

است و از حرما و حویکه صاع است و صاحبین روح گفته اند که مویز
 خشک به نزله حواست و این یک روایت است از ابی بصیرت روح نیز و
 آنچه اول مذکور شد در روایت جامع صغیر است و شافعی روح گفتست
 که مقدار صد قد عیار و جمیع آنچه مذکور شد یک صاع است به جهت
 آنکه ابوسعید حدادی رضی گفتست که ما بیان در عهد
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم صد قد قرار هر جنس به قدر یک صاع
 ادا میکردیم و دلیل علیهای ما حدیث ثعلبیه عذری است که ما یک
 مذکور شد است و مذهب حیا عتی انصاری در حدیث رضی حوا
 را شدیم و غیره موافق مذهب علیهای ما است و حدیث ابی سعید
 حدادی رضی که دلیل شافعی روح است مصحح و است هر یک از مقدار
 و احب ریاء میدهد و بطریق نقل و دلیل صاحبین روح را اینکه مویز
 به نزله حواست این است که مویز و حرما در مقدار متقارب است
 پس مویز به نزله حواست و خواهد بود چنانچه خرامانند حواست
 و دلیل ابی بصیرت روح این است که مویز و حرما در مقدار متقارب است در معنی
 زیرا که قنیر میخورده آنرا کسبم را مع سوس آن و شافعی
 میخورد مویز را مع خست آن به علاقه حرما که آن مانند
 حواست به جهت آنکه انداخته میشود خسته آن چنانچه انداخته

می شود بنویسند و باید دانست که اگر دو مانند جو است و اری
 این است که در آن یک گندم وجود هیچی در پست هر دو رعایت قدر
 و قیمت هر دو فرود شود احتیاطا اگر چه در بعض احادیث ذکر
 آرد نیز آمد است و مراد از رعایت قدر و قیمت این است که اگر
 قیمت نصف صاع از آن گندم برابر قیمت نصف صاع گندم
 باشد پس دادن نصف صاع از آن کفایت میکند و اگر نه
 کفایت نمی کند و همچنین در آن دو و این در جامع صغیر مذکور نیست
 بجهت آنکه غالبا قیمت آن گندم از قیمت گندم و جوی همیشه
 بلکه غالبا قیمت آن گندم از قیمت گندم و جوی زیاده می باشد
 و باید دانست که در نان قیمت معتبر است و همین صحیح است
 نیز باید دانست که نصف صاع از گندم از روی وزن معتبر
 است بنا بر آنچه مزیست از این صنف و از معتبر روح مزیست
 که از روی کیل معتبر است. ^۴ مسمل ۲ * آن گندم اولی
 است از گندم و در هم اولی است از آن و بنا بر آنچه مزیست
 از این صنف و همین مختار فقیه ابو جعفر است زیرا چه
 از در هم زیاد دفع حاجت و از آن دفع حاجت میشود
 بخلاف گندم چه در آن حاجت آرد ساختن است

و میگوید که امروز که این روح میگوید که کندم افضل است
از آرد و در هم ریزا چه نسبت دادی کندم صدقه عطر ما دهن
اذا مسود حده در آرد و در هم احملا کما ساقی روح است * مسند ۳۴
صاع برد است صاع و صاع روح نسبت رطل است بر رطل عا را قصب
و امروزه سارح گفتست که ۲ رطل است و یک رطل و هفت
قول ساقی روح است و ترا حده و چه صلعم فرمود است که صاع ما
کو حک است از صاعهای دیگر و دلیل ظم فی روح است که
هر نسبت که رسول خدا صلعم و صومع کرد مید که دور رطل است
و عمل میکرد صاع که نسبت رطل و هفت و هشت بود صاع غیر مع
و این صاع کوچک است نسبت صاع شامی و مردمان
اسمیه یا المیه و در صاع شامی را * مسند ۳۵ و حویب صدقه
سار معتل است و وقت طلوع فجر و عید العطر اعنی شرط
و حویب آن وقت مذکور است و ساقی روح گفتند که
و حویب آن معتل است و وقت عید آفتاب در روز آخر
رمضان و فائده این اختلاف آنست که اگر مسلمان کرده
کسی با فریدی موالد سوم هر کسی را در سیم عید النصار
چون صدقه عطر او را فرزند و احب مسود بر د عیای ما

و بزرگ شایسته روح و اجاب نمیشود و اگر بزرگ در شب و مذکور
 کسی از او لایق یا از کفایت و پند های شخصی پس صدقه فطر
 از آنها واجب میشود نزد شایسته روح و نزد علمای ما واجب
 نمیشود و دلیل شایسته روح این است که صدقه فطر بطریق اختصاص و تعارف
 در دین چنانچه اخذ است صدقه مذکور به بی فطر و لایق میکند
 بر آن و وقت غروب آفتاب در روز اخیر رمضان وقت فطر است
 و علمای ما میگویند که اختصاص آن اخذ است و اختصاص
 فطر بر روز است نه پیش از این و این روزم الفطر گفته میشود و این است الفطر
 گفته نمیشود پس و جهت صدقه فطر میستحق خواهد بود
 بصرح روز عید الفطر نه شب آن * مسنده * مستحب
 این است که ادا نمایند سه ماه صدقه فطر را روز
 عید الفطر پیش از انکه متوجه شوند به سوی عید گناه
 برای نماز عید و جهت آنکه بفرستند صلح چنان میگرد و جهت آنکه
 امر با دای صدقه فطر برای آن است تا فقرای بسبب آن از سوال
 مستغنی شوند و بخاطر جمع مشغول شوند بپایان عید و این مقصود
 حاصل میشود در صورتیکه صدقه فطر مقدم از نماز عید ادا
 نموده شود و اگر مقدم از آن باشد صدقه فطر را از روز عید

جایز است زیرا که اجبه اداء واجب بعد از تحقیق سبب آن جایز است
 مانند اداء زکوة پیش از خولان حول بعد از تحقیق نصاب
 و در اینجا نیز سبب و جوب و صدقه فطر منتهی تحقیق است و باید
 دانست که در تقدیم ادای صدقه فطر بر روز عید تفصیل مذکور
 نیست بلکه تقدیم آن بر روز عید بعد از تحقیق سبب مطلقا جایز
 است و همین صریح است * مسند ۴ * اگر کسی ادا نکند
 صدقه فطر را در روز عید پس بعد از گذشتن روز عید صدقه
 فطر ساقط نمیشود بلکه باید که بعد از آن نیز ادا نماید آنرا
 زیرا که وجوب آن برای دفع حاجت فقیر است و این امر معقول
 است و این یعنی بعد از گذشتن روز عید نیز باید سپیداند پس
 ضرور است که بعد از گذشتن روز عید صدقه فطر نیز ادا نماید
 بخلاف قربانی چه آن ساقط میشود و بعد از گذشتن ایام
 نحر بر آنچه ریختن خون و ذبح پیش از قربانی و در آن عبارت
 است و این موافق قیاس نیست و عبادت گشتن آن معلوم
 شد است در ایام نحر بر خلاف قیاس پس بعد از گذشتن ایام نحر
 قربانی نموده نمیشود و الله اعلم
 کتاب فرائض و در بیان زکوة و روزه و زکوة است

یکی واجب دوم نقل و واجب نیزه و نوح است یکی آنکه تعلات
 دارد بر زمان معین چون روزه ماه رمضان و روزه نذر معین
 و این روزه جایز میشود اگر نیت آن نیاید از شب و اگر در
 شب اتفاق نیت آن نشود حتی که صبح گردد پس در این صورت
 اگر نیت آن نیاید بعد از صبح تا وقت نماز واجب است و
 شافعی رحمه الله میگوید که این نیت صحیح نیست بلکه ضرور
 است که نیت آن از شب نماید تا روزه مذکور صحیح شود
 * مسئله ۱ * بایده دانست که روزه ماه رمضان فرض است
 بجهت آنکه خدا ایتعالی در قرآن مجید فرموده است که
 فرض کرد اینک شد است بر شما روزه ماه رمضان و کم بر آن
 انجاء امت است لهذا اگر کسی انکار آن نماید کافر میگردد
 * مسئله ۲ * روزه نذر واجب است بجهت آنکه خدا ایتعالی
 در قرآن مجید بایغای نذر امر کرده است و بایده دانست که
 سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است لهذا امضاخت است
 بسوی ماه رمضان و مکرر میشود بسبب مکرر شدن
 ماه رمضان و لیکن هر روزه از ماه رمضان سبب
 وجوب روزه آن روز است و هر چه پیش از سبب وجوب

زنده اند و زنده است * مسئله ۳ * قیامت در هر روز و هر ساعت است
 و ایمان آن خواص مدانشان الله تعالی و دلیل شافعی روح بر اینکه
 قیامت و همه از شب و روز است یکی اثنی عشر است که تغییر بر صلوات
 فرموده است که در وقت نیستی مرگ می آید که قیامت آن لشکر از دنیا
 و دوم این است که اگر از غیبت قیامت نگذرد تا که از صبح
 نیست آن نماید جز اول از روز و در وقت غیبت و در هر روز و هر ساعت
 در این وقت یافته شده و من هیچ چیز را ندیده و در هر روز و هر ساعت
 به جهت آنکه در هر روز و هر ساعت و در هر روز و هر ساعت
 نیست که هر روز از آن صبح باست و در هر روز و هر ساعت
 و این حکم هر روز که واجب است و در هر روز و هر ساعت
 لغلجه آن صبح است و در هر روز و هر ساعت و در هر روز و هر ساعت
 شود و در هر روز و هر ساعت و در هر روز و هر ساعت
 یکی این است که هر روز که در هر روز و هر ساعت
 گواهی داد و در هر روز و هر ساعت و در هر روز و هر ساعت
 فرمود که هر روز که در هر روز و هر ساعت و در هر روز و هر ساعت
 نظر در هر روز که در هر روز و هر ساعت و در هر روز و هر ساعت
 و در هر روز که در هر روز و هر ساعت و در هر روز و هر ساعت

یا مراد از آن این است که اگر نیت در روزی که گفته بعد از صبح از وقت
 نیت نه این وقت شب پس چنانچه نیست بلکه ضروری است که نیت در روز
 نباید این شب اگر چه بعد از صبح نیت کرده باشد حتی که اگر
 نیت در روز کند کسی در وقت نصف نهار و آخر وقت نیت کند از وقت
 صبح روزه اگر چه پیش از نیت باشد و نیت در روز این است که روزی
 ماه رمضان نیت در روزی است برای روزی از مضایق و معایب آن است
 پس اما کسی که در اول روز نیت مضایق موقوف خواهد ماند بر نیت متاخر
 که معتبر باشد با کثرت آن مانند نقل اعشی اگر آن نیت یافته
 خواهند شد بعد از آن پس آن اما کسی که روزه خواهد شد
 و گزیر روزی نخواهد شد و در آن این است که روزی نیت واجب و روزه است
 از صبح تا شام و نیت برای تعبیر آن است برای خدا تعالی و هرگاه نیت
 مقارن شود با کثرت روزه پس ترجیح داده خواهد شد جهت تعقیب آن
 قراره متعقیب شهره خواهد شد بخلاف نیت در روزی که در آن مشتمل
 است بر چند مکی پس شرط است در آن که نیت مقارن باشد بشروع آن
 تا آن نیت در جهت ارکان معتبر شود بخلاف روزه قضا چه
 در آن نیت از شب ضروری است زیرا چه آن روزی نفس
 برای روزه قضا متعین نیست چنانچه روزی رمضان

برای روزه رمضان متعین است بلکه روزه ای دیگر نشوای
 ماه رمضان بهای روزه نفل است چنانچه روزاتی که در رمضان
 برای روزه فرض است و اضل و در روزی دیگر روزه نفل
 است و گردانیدن آن برای قضا عارضی است پس هر وقت
 خواهد بود برای آنکه نیت قضا نماید از شب تا آن روز که در
 اصل نفل است از اول برای قضا واقع شود بخلاف آنکه اگر
 نیت در وقت کسی بعد از زوال خط این نیت معتبر نیست بنا بر
 روزه پس در این صورت حسنای عدم تحقق روزه ترحیم دارد بعد
 از آن باید دانست که آنچه مذکور شد که برای روزه رمضان و
 روزه نفل و آن نیت معتبر است که یساقته شود از وقت صبح
 تا وقت زوال مذکور است در مختصر قدوری و در جامع صفیو
 مذکور است که آن نیت معتبر است که یساقته شود قبل از ظهر و در
 همین اصح است زیرا که ضرور است که یساقته شود نیت در اکثر
 روز تا تمام مقام کل شود و نصف روز عبادت است از صبح
 صادق تا وقت استوایس ضرور است که نیت روزه یساقته شود
 پیش از وقت استوایس تا نیت معتبر است شود در اکثر روز باید دانست
 که در این حکم مسافر و معیم و صیغ الابدن و بیمار همه برابر است

در این راجه تفصیل نیست و رانچه مذکور شد از دلایل و زفر روح
میگوید که در حجب مسافر و بیابا و واجب است که نیت روزه نماید
این شب * مسبله * روزه که وجوب آن متعلف است بزمان
معین چون روزه رمضان و روزه نذر و معین ادا میشود به نیت
مطلق روزه و به نیت روزه نقل و هم به نیت روزه دیگر که واجب
است احسنی اگر در رمضان مثلاً نیت محال روزه نماید و تعیین
فرض ناکند یا نیت روزه نقل نماید یا نیت روزه دیگر سوای
روزه رمضان نماید پس در صورتی که آن روزه از روزه
رمضان واقع میشود و بآن روزه رمضان ادا میشود و
شافعی روح در صورت نیت نقل گفتست که این لغو است و هیچ
فایده ندارد احسنی بآن نه روزه نقل میشود نه روزه فرض
و در صورت نیت مطلق روزه از شافعی روح دو قول است یکی
موافق علیهای ما و دوم اینکه در این صورت روزه فرض ادا
نمیشود و دلیل علیهای ما این است که روزه فرض در آن متعین
است و سوای روزه رمضان روزه دیگر در آن مشروع نیست
پس نیت مطلق روزه بر آن منطبق خواهد شد چنانچه
انکه شخص را حله در خانه باشد و کسی بگوید که در این

انسان است پس اسم انسان که مطلب است بر شخص مذکور
 مطلب است مسبو و هیچکس از کفر نیست و روزه فعل ششند در رمضان
 برسانیت را احد دیگر بپساید در آن چون روزه مذ مطلب
 پس درین در دو صورت پیش روزه رمضان ادا میشود در واحد و در بیت
 مذکوره پس اصل روزه است مع وصف را بد و آن را یاد نمود است پس
 باقی می ماند است مطلب روزه و این فیت روزه رمضان ادا میشود
 بر میانچه مذکور پس و بایدید اینست که در محکم مسا و مقیم و صحیح
 البس و پیش از صبح بر او براندوده صاحبین روح در احوال حضرت
 حورین روزه در حق مسا و بر بیمار و حجیت آنست که از معذور است
 که آنها بسبب مسا و بر و بیماری تکمیل مسیقت روزه نمیشود و تواند کرد
 و هرگاه مسا و روزه فعل یا روزه دیگر نه اینند بهر آن غیر معذور
 سپرده خواهد شد پس حکم غیر معذور بر آنها جاری خواهد شد
 و او حسمه روح که قسب که بیمار و مسا و کفر است روزه دیگر کند
 که واجب است چون روزه مذ مطلب مثلا پس آن روزه دیگر ادا میشود
 در واحد او صرفا کرد و وقت مذکور را در امر بگذراند است و برادر
 روزه مذکور را و واجب است با فعل و در روز رمضان بیمار و مسافر
 مختار است تا آن زمانیکه بیمار تغایا بد و مسا و مقیم کرده

و در صورت نیت روزی نفل از این حیث روح دور و ایت است در حق
 مسا فو وید و یکی این است که روزه نفل صحیح میشود و از روزه
 رمضان نمیشود زیرا چه هرگاه او را در رمضان خوردن روزه رمضان
 زحمت و جایز است پس ماه رمضان در حقیقت او بمنزله ماه شعبان
 است مثلاً و روایت دیگر این است که در صورت مذکور روزه
 رمضان واقع میشود زیرا چه او هرگاه نیت روزه نفل کرده پس آن
 وقت را صرف نکرده در امریکه اهم است از روزه رمضان
 * بمسئله ۵ * نوع دوم از روزه واجب که برای آن وقت
 مشخص نیست چون روزه قضای رمضان و روزه كفاره پس برای
 آن نیت از شب ضروری است و غیر نیت از شب جایز نمیشود
 زیرا که وقت آن متعین نیست پس ضروری است که از ابتدا معین
 نموده شود * بمسئله ۶ * روزه نفل مطلقاً جایز است به نیتیکه
 پادشاه شود از صبح صادق تا قبل نصف روز و امام مالک روح در
 روزه نفل نیز نیت از شب شرط میکند بنا بر حدیثی که دلیل شافعی روح
 است در غیر روزه نفل چه آن حدیث مطلق است و شامل
 است بر روزه نفل را نیز و دلیل علمای مایکی این است که
 بپذیر صلعم صبح میکرد بغیر نیت روزه و بعد از صبح نیت روزه نفل

همگردد و منقول شود که می اکتون روز و روز و دوم آن است
 که در روز مشروع دوم رمضان همان روز بعد است
 چنانچه مشروع در رمضان روز و فرسخ است
 اما که در اول روز در غیر رمضان در حصار و روز شدن موقوف
 خواهد ماند به بیت آخر چنانچه اما که در اول روز رمضان
 موقوف می باشد به بیت متاخره منتهی لا یتیت روز بعد از
 روز اول معتبر نیست اگر چه روز و اول باشد و ساقی ریح میگوید
 که اگر روز بعد از روز اول باشد و از وقت که نیت روز
 نماید از همان وقت روز را میگیرد و در روز بعد از آن
 متعصری است و در آن روز و مسامحه است و شاید
 که بساط بعد از روز اول حاصل شود ولیکن شرط آن این است که از
 اول روز اما که یا ختم شود و در علیای ما در صورتیکه نیت روز
 بعد کند کسی بعد از صبح و پیش از نصف دوم پس روز اعتبار
 خواهد بود و مسودام اول دوم ویرا حموم و عبادت است و شاید آن
 سکتی نفس اماره است و این متعصرات پیشود مکرر با مساکند
 و راست از صبح صادق تا بام شب یا بعد که بیت آن مقام
 در دست است و الله اعلم

فصل در بیان فیدق هلال رمضان
 * مسئله ۱ * مردم آن را باید که بتاریخ بیست و
 نیم شعبان برای دیدن هلال رمضان متوجه شوند و تفتیش آن
 نمایند پس اگر به بینند آنرا بتاریخ مذکور نیت روزه رمضان
 نمایند و روزه رمضان دارند و اگر در تاریخ مذکور بسبب ابر یا غبار مطلع
 هلال صاف نباشد پس شعبان را سعی و در شمار نمایند و بعد از آن
 نوزده رمضان شروع نمایند بجهت آنکه بینید صلعم فرموده
 است که هلال رمضان را ندیده روزه رمضان دارید و هلال
 ندید را دیده اندکار نمایند و روزه موقوف کنید و اگر
 بتاریخ بیست و نهم شعبان بسبب ابر و غبار مطلع هلال صاف
 نباشد پس شعبان را سعی و در شمار کنید و بجهت آنکه اصل
 بقای ماه است تا سعی روز پس بعد از گذشتن بیست و نه روز
 نیامی ماه شعبان و ابتدای ماه رمضان اعتبار نبوده نخواهد
 شد مگر بدلیلیکه عبارت است از دیدن هلال رمضان و آن
 در صورت ابر و غبار یا قمر خمر شود * مسئله ۲ * در روزه
 آنرا يوم الشک می نامند روزه نباید داشت مگر به نیت نفل
 زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که روزه داشته نمیشود در

روز یکشنبه در مروه آن ارد ماه رمضان شمس است مکرر روزی نقل
 و مانند آنست که مراهی را کوره را پنج صورت است یکی اینکه نینار را
 در مصان کند در آن روز شمس این مکرر است و بحدیست که
 مذکور شد و به جهت آنکه در آن مسأله است تا در کتاب
 حدیثها بر مدت روزی خود فایده روزی را در ماده منتهی پس در لیکن
 در صورت مذکور اکثر ظاهر شود که آن روزی در رمضان
 در بیت پس آن روزی در مروه رمضان واقع میشود و اکثر
 ظاهر شود که آن روزی در ریحان است پس آن روزی در ریحان
 نقل میشود و اکثر در مروه به کف آن روزی در مروه به کف
 حسابی آن روزی در مروه به کف آن روزی در مروه به کف
 است بلکه شروع کرد است در آن بنگاه آنکه در مروه است و
 صورت دوم این است که در مروه به کف آن روزی در مروه به کف
 و این سر، کروه است بنا بر حدیث مذکور و لیکن کراهیست
 در مروه به کف آن روزی در مروه به کف آن روزی در مروه به کف
 و در مروه به کف آن روزی در مروه به کف آن روزی در مروه به کف
 و در مروه به کف آن روزی در مروه به کف آن روزی در مروه به کف
 اصل روزی یافته شد است و اکثر ظاهر شود که آن روزی در ریحان

شعبان است پس در این صورت اختلاف است بعضی گفته اند
 که این روزه نقل میشود زیرا چه روزه در روز مذکور منتهی عنه
 است پس روزه واجب است و آنچه خواهد شد در روز مذکور و بعضی
 گفته اند در روزی که نیت نبود است همان روزه ادا خواهد
 شد و همین اصح است زیرا چه در روزی که روزه واجب است
 به نیت روزه در رمضان منتهی عنه است و این جهت آنکه
 در این صورت روزه داشتن به نیت روزه رمضان مقدم از رمضان
 باشد و میشود و همین معنی منتهی عنه است و این معنی در صورت
 مذکور یافته نمیشود بخلاف روز عید چه در این روز نقل
 و واجب هیچ مکروه است زیرا چه منتهی عنه از روزه داشتن
 در روز عید این است که روز عید روز ضیافت و مهمانی است
 و حق انسان از جانب خدا اینست که در روز داشتن در این
 روز ترک اجابت و اعراض از ضیافت خدا اینست که در این
 و این منتهی عنه میشود در روزه روز عید از هر نوعی که باشد
 از نقل و واجب سوال پس باید که در روز عید روزه
 داشتن سواهی روزه رمضان مکروه نباشد زیرا چه منتهی عنه
 منتهی عنه که مذکور شد در این یافته نمیشود و حال آنکه روزه واجب

دوران روز و داشتن مکرر و است خیر آب منشای نهی که
 مذکور شد اگر چه در آن یا فیه نمی شود ولیکن آن روزه مکروه
 است بابت سه صورت نهی و صورت سیوم این است که نیت روزه نفل
 نباید در روز مذکور و این مکرر و نیست بنا بر حدیث مذکور
 چه در آن است نشانی روزه نفل است و شافعی رحمه الله میگوید که
 اگر کسی را روزه نفل عادت باشد در روزی از روز آن روز
 اتفاقاً واقع شود در روز شک یا قیاس این روزه نفل داشتن در
 روز مذکور مکروه نیست و عهد او ابتدا روزه نفل داشتن در
 روز مذکور مکروه است و حدیث مذکور حجت است بر او و دلیل
 شافعی رحمه الله حدیث دیگر است که رسول خدا صلعم فرمود است که
 مقدم مکنید بر رمضان یکروزه یا دوازده روزه را و علمای ما در جواب
 این میگویند که مراد در این حدیث نهی است از روزه
 داشتن بیش از رمضان بنیت روزه رمضان زیرا چه این ادا کردن
 روزه رمضان است بیش از وقت آن و نباید دانست که اگر
 کسی رعایت باشد داشتن روزه نفل در روزی از روزها و این
 روزه اتفاقاً واقع شود در روز شک یا قیاس و نه داشتن در روز
 مذکور افضل است یا جمیع وجه چنین اشکال سه روزه دارد یا نه

در آخر ماه شعبان و اگر اینچنین اتفاق نیفتد پس درین صورت
 اختلاف است در اینکه روزه بقله داشتنی در روزی مذکور
 افضل است یا افطار نهی و پس بعضی گفته اند که افطار افضل است
 بجهت احتراز قیوف از ظله و رنجی که واپروشه است در چند پست
 شافعی رح و بعضی گفته اند که روزه داشتنی افضل است بجهت
 اقتدای پیغمبر و عایشه صدیقته رضی الله عنهما و چه ایشان روزه میدادند
 در روز مذکور و مختار این است که مقتی واپاید که در روز مذکور یا
 به نیت نفل روزه دارد احتیاطا و عوام را قیوف دهد که آنها را نفل
 نماید تا وقت زوال و بعد از آن اگر خیر دیدن یا مال ماه رمضان
 را بیج جا نرسد افطار نماید تا متهم نشوند بزیاده نبودن
 روزه هر چند روزه رمضان که دلالت میکند بر این جدیت میشود
 و آن قول آنسور صاع است که هر که روزه را بر دشواری شک پس
 تکلیف بی فرمانی کرد از ابوالقاسم محمد را و صورت چهارم این است
 که تردید نماید کسی در نیت اصل روزه یا اینطور که بگوید که من
 روزه خواهم داشت فردا اگر فردا روزه رمضان باشد و روزه نیت خواهم
 داشت فردا اگر فردا روزه شعبان باشد و درین صورت روزه اصل
 صحیح نباشد زیرا چه او در نیت خود مرد را داشت و نیت چهارمین

بر هر مصلحتی که در حقان شود که کسی نیت نماید باین طور که اگر
 بفرزاد خدا میسر خواهد شد روزی پنجوا هم داشت و اگر خدا میسر
 ندهد خواهد شد روزی هجوا هم داشت و صورتی پنجیم این است که
 بفرزاد نیت نماید بر وصف نیت یا بنظر کسی که بفرزاد کند مسان
 نیت روزی مضاف به میان نیت روزی دیگر و این هر دو صورت است
 یکی اینکه نیت نماید میان نیت روزی و مضاف و میان نیت روزی
 که دیگر که واجب است یا بنظر کسی که بفرزاد کند فرزند اگر نیت روزی
 باشد روزی و مضاف بخواهم داشت و اگر ساج شععیان باشد پس
 فیضان روزی که بر آن واجب است اگر چه او هم بفرزاد او را مکرر
 است زیرا که او را بفرزاد نیت خود را میان دو امر که هر دو مکرر
 است و یکی اگر ظاهر شود که فرزند او را بفرزاد نیت است پس آن
 روزی روزی و مضاف او را همیشه و بر او را در این نیت نیت
 نیست و اگر طاهر شود که آن روز ساج شععیان است پس آن
 روزی واجب دیگر او را همیشه و بر او را در این نیت نیت
 مطالب نیت برای روزی آن که نیت نیت کند پس آن روزی نیت
 میسر و دیگری اگر بفرزاد او را ساج آن بر او واجب نیت نیت
 او درین نقل عمدت شریع بفرزاد است بلکه در آن بفرزاد

آن شروع کرده بود که بآن روزه ادای واجب خواهد شد و درم
این است که تردید نبایه در نیت میان روزه رمضان و میان روزه
نفل باینطور که بشکویید که خود را اگر غره رمضان است روزه
رمضان خبرا هم داشت و اگر سالخ شعبان است روزه نفل خواهد هم
داشت و این نیز مکرر است زیرا چه او در صورت نیت روزه
رمضان نبود است می وجه و بعد از آن باید دانست که در صورتی
اگر نفل باشد که فردا غره رمضان است پس بآن روزه روزه رمضان
دادا میشود چه ویرا در اصل نیت روزه کرده نیست و اگر ظاهر شود
که فردا سالخ شعبان است پس آن روزه نفل میشود چه روزه نفل نیز
به طابق نیت صحیح میشود و اگر این روزه نفل را بشکند قضای
آن بر او واجب نمیشود زیرا چه مقصود او می وجه ادای واجب است
این گو یا عباد این نفل را شروع نکرد است * مسئله ۳ *
اگر شخصی تنها بیند هلال رمضان را پس باید ویرا که روزه
داره اگر چه امام گواهی ویرا قبول نکند زیرا چه پیغمبر
صلعم فرمود است که روزه دارید و قتی که به بینید هلال رمضان
را و افطار کنید و قتی که به بینید هلال شوال را و شخصیت کور
ظاهرا هلال رمضان را دیده است پس روزه واجب بر او

واجب است ولیکن باید دانست که این در صورتی
 است که مطلع صائب نباشد و در صورتیکه مطلع صائب باشد پس
 در بنصرت روزه داشتن بر او لازم نیست نزد علمای امامیه
 و در بنصورت در غلطی افتاد است او نیز در بنصرتی روزه
 و در بنصورت نیز بر او لازم است که روزه دارد و در صورت او این
 ذکر روزه بشکند شخص مذکور پس قضای آن بر او لازم است نه تفراره
 و نیز تلافی روزه بر او کفاره لازم می آید اگر بشکند روزه را
 به جماع نزدیک او افطار کرد در روز روزه و مضایق حقیقه و حکما
 اما حقیقه پس بجهت آنکه ویرایقین است که روزم مذکور غیر
 رمضان است و اما حکما پس بجهت آنکه روزم رمضان بر او
 واجب است باجماع و دلیل علمای ما این است که قاضی گواهی را
 رد کرده است بدلیل شرعی که عبارت است از تهت غلطی
 و این مورد شبهه است پس در صورت مذکور که کفاره لازم
 نخواهد شد زیرا چه این کفاره مندرج میشود پس شبهه را اگر
 شخص مذکور آن روز را بشکند پیش از آنکه روزه کند قاضی
 گواهی ویرای پس در بنصورت در روزم کفاره اختلاف است و نیز
 بعضی از مشایخ لازم است و نیز بعضی لازم نیست

نمازگزار شخص مذکور سی و نوزده تمام دارد پس بعد از آن نیاید
 اذرا که در روز دیگر افطار کند بلکه افطار نکند مگر در روز دیگر
 امام افطار کند زیرا که در ابتدا ای رمضان واجب روزی بر شخص مذکور
 بنا بر احتیاط است و بعد از آن شکی نیست در احتیاط و تأخیر افطار
 است و مع هذا شخص مذکور انگیزه بخدا از ادای سی و نوزده
 در روز دیگر افطار نماید کفاره آن نذر و لازم نیست آید بنا بر
 آنکه روز مذکور غرض شوال است حقیقت نذر آن شخص و این حقیقت
 نذر او معتبر است «مسئله ۴» اگر بتاریخ بایست و نهم
 شعبان مطلق هلال بسبب ابر یا غبار یا خاک نباشد پس
 در این صورت امام را باید که گواهی بیک شخص عادل بدهد
 هلال رمضان قبول نیاید خواه آن شخص مرد باشد یا زن خواه
 آزاد باشد یا بنده زیرا چه دیدن هلال رمضان امر دینی است
 بحکم آیه و جوب روزه رمضان بآن متعلق دارد پس گواهی
 مذکور مانده روایت حدیث است و لهذا در آن گفتن لفظ
 تشهد در کار نیست و روایت یک شخص عادل در باب
 حدیث مقبول است و شرط عدالت آن شخص از آن
 نیست است که قول قاسم در امر دینی نیز مقبول نیست

سوال پس طحاوی روح چرا گفتند که در این
 دیدن هلال رمضان قول یک کس مقبول است
 عادل باشد آنکس با غیر عادل جواب تاویل قول طحاوی روح
 این است که مراد از غیر عادل هر قول روح مستور الحال است و باید
 دانست که در باب دیدن هلال رمضان گواهی محدود و محدود
 قدف نیز مقبول است بعد از آن که او توبه کرده باشد و هم در ظاهر
 بر این است که اگر چه گواهی مذکور در حقیقت گواهی نیست بلکه
 خبر است از امری و سی و از این جهت روح هرگز نیست که گواهی او
 در بنایب نیز مقبول نیست چه این خبر گواهی است پس وجه
 توجیه آنکه عمل کردن بر حرم مذکور واجب نمیشود و اگر
 بعد از حکم قاضی و یک قول شافعی روح این است که در بنایب گواهی
 رویت هلال رمضان و گواهی شرط است و آنچه مذکور شد که در بن
 هلال رمضان امری نیست است و خبر از امری مقبول است
 حجت است بر او و نیز رواست صحیح آمد است که بمغیر صلح
 در رویت هلال رمضان گواهی یک کس مقبول داشته است
 و بعد از آن باید دانست که هرگاه مقبول کند امام گواهی یک کس را
 در رویت هلال رمضان و بحساب آن میوه مانع رود

روزه دارند پس بعد از آن باید که افطار نکنند و این روایت
حسن روح است از ابیحنیفه روح و این بنا بر احتیاط است و ثبت بنا بر
این است که هلال هیدر الفطر ثابت نمیشود از گواهی یک کس
و از معهود روح هر و یست که بعد از آن افطار نمایند و عید فطر
ثابت میشود بنا بر ثبوت رمضان بگواهی یک کس اگر چه عید فطر
ابتداء ثابت نمیشود بگواهی یک کس چنانچه استصحاب میراث
از ثبوت ثابت نمیشود از گواهی یک کس و ثابت میشود بنا بر ثبوت
بسبب بگواهی یک کس که قاضی است «مسندکله ۵۰» اکثر
مطالع هلال صاف باشد از ابر و غبار و منافذ آن پس درین صورت
گواهی بدیدن هلال رمضان مقبول نیست مگر و قتی که
به بینند آنرا جراحات کثیر که خبر آنها مقید علم یقین باشد و گواهی
یکد و کس معتبر نیست زیرا چه دیدن یکد و کس فقط در بنصورت
معلی توهم غلطی است پس در قبول نبودن گواهی یکد و کس توقف
نموده خواهد شد تا آن زمان که خبر دهند بدیدن هلال جمیع
کثیر بخلاف آنکه اکثر مطالع هلال صاف نباشد بسبب این
یا غبار چه درین صورت گواهی یک کس نیز معتبر است
بشرطیکه عادل باشد زیرا چه درین صورت گواهی چنان

اتفاق می افتد که موضع حلال مکشوف میآمده در یک موضع
 آن بسبب دور شدن آبرازان موضع و یا از بتعجیل تمام منقطع
 میشود زیرا برودری این اثبات نگاه بعضی مورد مان بران
 می افتد و آن بعضی قضا می بینند آنرا و بعد از آن
 نباید دانست که در حد کثیر اختلاف است بعضی گفته اند
 که کثیر عبارت است از اهل یک محله و از این دو مناسیح مریست
 که آن عبارت است از پنجاه مرد بنا بر قیاس آن بر ثمانه
 و باید دانست که در حکم مذکور اهل شهر و کسانیکه در آن
 وارد شده باشند از بیرون شهر هر دو برابر اند و طحاوی رج ذکر
 کرده است که اگر کسی در صورت مذکور «مقبول است
 بشرطیکه آنکس از بیرون شهر آن مکده باشد چه در فسخ
 و بیرون شهر موافق دیدن حلال کم می باشد و بسوی این اشارت
 است در عبارت کتاب الاستحسان و باید دانست که همین
 حکم است در صورتیکه آنکس در شهر باشد ولیکن در مکان
 بلند چون مناره و بام بلند * مسئله ۴ * اگر شخصی
 تنها به بیند حلال عید را نباید ویرا که افطار نماید در روزیکه
 بزعم او روز عید است زیرا چه احتیاط درین است و در صورتیکه

تنها به بیند هلال رمضان را احتیاط در آن است که روزه دارد
 در روزی که بزعم او غرض رمضان است * مسئله ۷ * اگر بتاریخ
 پیوست و نفهم رمضان مطلع هلال صاف نباشد پس درین مقبول نیست
 نکواهی در وقت هلال مکرر و تکیه نکواده و سرزد باشند یا یکباره
 و در آن روزی که نفع عباد متعلق است بذیدن هلال عید و آن نفع
 افطار است پس جاری نموده خواهد شد در آن حکم حذوق
 عباد ذور گواهی حقوق عباد و وعدت گواهی و حریت
 با آنها شرط است و باید دانست که عید اضحی میمانند
 عید الفجار است در آنچه مذکور شد و همین ظاهر روایت است
 و همین اصح است بخلاف روایتی که انرا یحیی بن یزید روح مرویست
 و آن این است که حال هلال عید اضحی مانند هلال رمضان است
 و دلیل ظاهر روایت این است که به هلال عید اضحی نیز نفع عباد
 متعلق است و آن فراخوری است و کوشش قربانی * مسئله ۸ *
 اگر مطلع صاف باشد پس در هلال بشو ال و ذی الحجه
 گواهی مقبول نیست مگر بشواهی جمع که به خبر
 آنها علم یقین حاصل میشود چنانچه مذکور شد * مسئله ۹ *
 وقت روزه از وقت طلوع صبح صادق تا غروب است

بپوش آید خداوند تعالی در قوت آن مکید فرمود است که
 بصورت و توسید اعی و رت های در مصان تا آنکه
 پیدا شود خطا این ارحط اسود و بعد از آن تمام کنند و در
 در آن پس در خطا این عبارت است از سعید و در آن صبح صادق
 و خطا اسود عبارت است از سیاهی شب اعی صبح کادب
 * مسئله ۱۰ * در روز اعی و در سرع عبارت است
 از ترک خوردن و توسید و جمیع از صبح صادق تا تمام مع
 نیت و در حدیث معلوم که در قرآن مذکور است یعنی امساک است
 در لغت و امکن در شرع نیست و آن را باده پیوده پیدا است تا سب
 آن عبادت ارعادت میبار شود * مسئله ۱۱ * در روز محرم
 بر راست پنجت آن قرآن که مذکور شد و بجهت آنکه وصال اعی
 شب و روز و روز داشتن منعذر است لب آگاه مفضل
 مهالکت است پس باید که یکی از روز و شب متعین شود
 در ای روز و در اولی از این و باین آنکه در روز دامن سب حلقه
 و ادب مستحب است و برای عبادت مران است * مسئله ۱۲ *
 ظاهر ارحط و نفاس سرط ادا و روز است در حتران
 والد اعلم

بیاسند و بیان چیز یکه موجب قضا و
 کفاره است * مسئله ۱ * اگر روزی دارا ز راه فراموشی
 بخورد یا بنوشد یا جماع کند پس روزی تیش کند و این بنابر
 استیسان است و مقتضای قیاس این است که روزی بشکند
 و همین قول امام مالک روح است زیرا چه خوردن و نوشیدن و
 جماع که منافق و ضد روزی است در صورت مذکوره متحقق است
 پس باید که روزی بشکند چنانچه نیاز میبشکند اگر مصلحت
 در اثنای نیاز تکلم نباید بفراموشی چه کلام نهد نیاز است
 و وجه استیسان این است که پیغمبر صلعم فرمود است هر
 کسی را که از راه فراموشی الکل و شرب نموده بود که ثابت
 یا شرب روزی خود و جدایتعالی تر از خوراندن است و نوشاندن
 است و هرگاه این ثابت شد پس ثابت خواهد شد که بسبب
 جماع بفراموشی نیز روزی نخواهد شکست زیرا چه ترک
 جماع رکن روزی است چنانکه ترک الکل و شرب رکن آن است
 بخلاف تکلم در اثنای نیاز اگر چه بفراموشی باشد زیرا چه
 بحالت نیاز موجب یادداشتن است پس نیسان و فراموشی
 در این محال غالب نخواهد شد و حالت روزی موجب یادداشتن

در آن نیست پس نسیان و فراموشی در آن غالب نخواهد شد و باید
 دانست که در حکم مذکور روزه فرض و نقل هر دو برابر است
 زیرا چه حدیثی که در بتسبیب وارد شد است در آن فرق
 مذکور نیست میان روزه فرض و نقل * مسئله ۲ * اگر
 شخصی در روز رمضان بصورتی یا بنوشد بسبب خطای ناخیم
 در حالت مصممه بقتصد آب در حلق فرو رود یا جویند اگر
 صوم یا بخورد یا بنوشد بسبب اگر آه پس روزه او می شکند
 و قصای آن بر او لازم می آید و شایع بر آن میگوید که در این صورت
 نیز روزه نمی شکند چنانچه در صورت فراموشی و غلبه ای میگویند
 که قمار خطا و اگر آه بر نسیان و فراموشی معقول نیست
 بجهت آنکه خطا و اگر آه کثیرا لوقوع نمیباید و عذر نسیان
 کثیرا لوقوع است بجهت آنکه نسیان بر انبیا وارد نمیشود از جانب
 کسیکه روزه حقیقی است اجنبی خدا استمالی و اگر آه از جانب غیر
 صاحب حق است مانند مقید و مریض در حق قصا نه بودن نیاز
 اعی اگر مقید شسته نماز گذارد بسبب عذر قید پس او
 قصا میکند آن نماز را و مریض بعد از دفع مریض قصا نمیکند
 سازی را که بسبب عذر بیماری شسته گذارد و بود آن را

درگاه این فرق میان بیان و اگر اه ظاهر گشت پس قیاس
 یکی بر دیگر ضمیمه نخواهد شد * مسئله ۳ * اگر روزی دار
 باشد در روز و معتدل شود در روز نمیشکند بجهت آنکه پیشین
 صلح فرموده است که چه چیز است که بسبب آن روز نمیشکند
 یکی قیاس دوم حکایت سیوم اختلاف و بجهت آنکه یافته میشود
 صورت جمیع و نه معنی آن چه معنی جمیع عبارت است از انزال بشدت
 بسبب مباشرت و همچنین روز نمیشکند در صورتیکه بشدت نکات
 کند روزی در روز و زنی و بسبب آن انزال شود بجهت دلیلیکه در
 مسئله اختلاف مذکور شد و حاصل آنکه در این صورت روز
 نمیباشد چنانچه روز نمیشکند در صورتیکه شخصی خیال نماید
 نمی را با اینطور که جمیع میکند او را و همچنین در صورتیکه ببالد ذکر
 خود را بکف دست خود حتی که انزال شود پس در این صورتها روز
 نمیشکند بنا بر آنچه گفته اند و اکثر مشایخ بر آنند که
 در صورت اخیر روز میباشند * مسئله ۴ * بسبب ماییدن
 و رغن در بدن روز نمیشکند چه در این صورت چیزی مناقی روز
 یافته نمیشود و همچنین بسبب حکایت نبودن روز نمیشکند
 بجهت آنکه در این صورت نیز مناقی روز یافته نمیشود بجهت

تقدیش که مذکور شد در مسئله احتلام * مسئله ۵ * روزه دواز
 اگر سر مه کشد در چشم خود روزه بهیست کند زیرا که از جسم ماد ماع
 معدی نیست تا از آن مرتقد سر مه چشم در دماغ در آید سوال
 پست اشک از دماغ از راه چشم چگونه میریزد جواب
 اشک از راه مسام میریزد مانند عرق و چیز دیگر داخل شود از
 راه مسام میسکند و روزه نیست چنانچه اگر غسل کند کسی از آب
 قد و او را ککد سردی آن را در جگر پس روزه او
 همیشه * مسئله ۶ * مسام پوست کوفتی روزه بهیست کند
 بشرطیکه اندک نشود ویراخذ در بصورت حیرت منافی
 روزه یافتن می شود صورقه و معنی اما صورقه پس آن
 ظاهر است و اما معنی پس محبت آنکه امرال بافته شد
 بهکلاف رحمت بعد از طلاق رحمتی و مصاهرت چه آن نسبت
 اوجبات میشود زیرا که مدار حکم رحمت و مصاهرت برسد
 است بامراجه ذکر آن خواهد آمد در موضع آن اسأ اللہ تعالی
 * مسئله ۷ * روزه دار اگر او سه مکرم یا لیس کند
 بهیست آن اقرا لئود پس روزه او میسکند و موقوفای آن لازم
 می آید نه کما روزه ریراخذ در بصورت جهاج که منافی روزه است

مذمت یافتن می شود و وجود منافی آن کفر چه معنی باشد برای
و جوب قضا کافی است احتیاطاً و اما وجوب کفاره پس آن موقوف
است بر کمال جنایت چه کفاره چیز نیست که مذهب منع می شود

بنا بر شبهه مانند خداداد و قضا * مسئله ۸ * روزه دار را

کفر قتل مضایقه نیست بشرطیکه ویرا اعتیاد باشد بر ذات

خود که جماع یا انزال نخواهد کرد و وقتی که این اعتیاد نباشد

پس ذر بنهنگام ویرا بوسه کفر قتل مکروه است زیرا چه بدین

بوسه شکنندگی روزه نیست ولیکن کفایه با لایحه

باعث جماع یا انزال می شود که شکنندگی روزه است پس اگر آن

شخص را اعتیاد باشد که از جماع و انزال معذور خواهد ماند

پس در حق او عین بوسه بوسه اعتبار نبوده می شود و آن مباح گردانیده

میشود در حق او و اگر ویرا این اعتیاد نباشد پس اعتبار نبوده

میشود در حق او آنچه آخر کار است پس مکروه داشته می شود

بوسه کفر قتل در حق او و شافعی رح این تفصیل نکرد است بلکه

تکففتست که بوسه کفر قتل مباح است روزه دار را در هر دو صورت

و دلائل علمای ما که مذکور شد حکایت است پیرا * مسئله ۹ *

مباشرت مانند بوسه کفر قتل است نزد این محققین رح بنا بر ظاهر

روایت و مرویست که نزد مصید روح مباشرت فاخته مکروه است
 زیرا که مباشرت فاخته غالباً ارفتنه خالی نمیشود و آن عبارت
 است از اینکه زن و مرد با هم سرانته شده معانقه نمایند با این
 طور که ظاهر فرج هر یک لمس کند ظاهر فرج دیگری را
 * مسأله ۱۰ * اگر مکس در آید در حلقه روزه دایر روزه
 نمیشکند بنا بر استحسان و مقتضای قیاس این است که مرد
 او بشکند زیرا که چیزی که بسبب آن روزه میشود در جوف
 او در آمد است اگر چه آن چیز از قسم غذا و ماکولات نیست
 مانند تراب و سنگریزه و وجه استحسان این است که مکس
 در حلق او بغیر اختیار او در آمد است و او بر اعتبار از آن قنادم
 نیست پس آن میماند غبار و دخان است * مسأله ۱۱ * اگر
 قطره باران یا برف در آید در حلق روزه دایر پس درین صورت
 اختلاف است و اصح این است که روزه میشود چه احتراز از آن
 ممکن است به پناه گرفتن زیر خیمه یا سقفی * مسأله ۱۲ *
 بسبب خوردن پاره گوشت که در میان دندانهای ضایع میباشد
 روزه نمیشکند ولیکن ای وقتیه است که آن پاره گوشت
 قلیل باشد و اگر کثیر باشد پس بسبب خوردن آن روزه

همیشه کند و تفریح شکست که در هر دو صورت روزه همیشه کنی
 زیرا چه ذهن در حکم ظاهر بد نیست لهذا سبب آب در ذهن
 کردن روزه نیست که دلیل علیای مایی است که قلیل از آن
 تابع دندان ها است بپنجاه آب در دهان بخلاف کثیر چه آن تابع
 دندان نیست چه کثیر در دهان آنها نمی ماند و بداند که مقه ای
 نخورد کثیر است و کم از آن قلیل و آنچه مذکور شد در صورت قیست
 که آن را از دهان برآورده بخورده نباشد و اکثر آنرا از دهان برآورده
 بخورد باینکه روزه بشکند چه از خارج در جوف درامد است
 چنانکه از مسجود روح مریض است که روزه دار اگر فرو برد کند پیرا از
 میان دندانهای خود روزه نمیشکند و اگر دانه کثیف را ابتدا
 از خارج گرفته فرو برد روزه نمیشکند و اگر آن را بیاید روزه نمیشکند
 چه آن دانه بسبب خاکیدن در دهان بریشان میگذرد و چیزی
 از آن با پذیردن طاق نمیپرو. * مسئله ۱۳ * در صورتیکه
 خورد گوشت پاره را که باقی میماند میان دندانها و پاره مذکور بمقدار
 نه خورد باشد قضا لازم می آید نه کفاره نزد این یوسفی و نزد قرح
 کفاره نیز لازم می آید زیرا چه آن طعام متغیر است مانند گوشت بدو
 و دلیل این یوسفی و قرح این است که طبیعت انسان از خوردن آن کراهیت

میکنند پس شیرین آن متصو و همیشه * مسئله ۱۴ * اگر از
 روزه دار سیم غلبه فشان قیء بی احتیاط و برآید روزه له بشکند
 و راجع به غیر صلعم فرمود است که هر که قیء کند بی احتیاط تمام بر ولازم
 نیست و هر که قصد ایتکلف قیء کند قضا بر ولازم می آید و بعد از آنکه در بی
 حکم قیء بردن و غیر بردن ضرر و موافق است * مسئله ۱۵ *
 اگر روزی در اوقات قیء بردن و بعد از آن قیء در حلقه برد
 رود پس روزه مشکک نزد ابی یوسف روح و راجع قیء بردن
 هر گاه از خوف بردن برآید پس آن خارج شمرده میشود و باطل
 نیست آن وقتو میسکند پس آن قیء در صورت مذکور بعد از خروج
 داخل شد است و خوف و نزد میسکند روح در صورت مذکور روزه
 نیست و در صورت انظار که عبارت است از خلط کیمین و غیره پس
 در صورت مذکور یا قیء نمیشود و همچنین معنی افطار نیز یافتم
 نهی شده است قیء را کسی غذا نمیخورد و اگر روزه دار مذکور آن
 قیء را خود فرو برد پس درین صورت روزه او میسکند با جماع چه او
 داخل کرد آن قیء را بعد از برآمدن آن پس صورت افطار متصنّف شد
 * مسئله ۱۶ * اگر قیء کمتر از بری دهن تا دهن برآید و از بطلان
 روزه نمیشکند چه آن قیء خارج شمرده نمیشود در روزه دار

آن را فرو نبرد است و اگر روزی دار آن را فرو برد پس درین صورت نیز
 و روزی نمیشکند نزد ابی یوسف روح زیرا چه قی مذکور خارج شهر است
 نمیشود نزد او و نزد معبد روح روزی او قیاس می شود به سبب صنع او
 در آن درون بردن آن * مسئله ۱۷ * روزی دار اگر عیال قی بردهن
 نباید پس برو قضا قی لازم می آید بنا بر حدیثیکه مذکور شده
 و لغاره لازم قی آید چه صورت افطار یافته نشد است و اگر قی بر
 دهی نباید پس درین صورت نیز روزی نمیشکند نزد معبد روح بنا بر
 حدیث مذکور چه آن مطابق است و مقید نیست باینکه قی هر روز من
 باشد و نزد ابی یوسف روح روزی نمیشکند زیرا چه قی بردهن
 شهردهی نمیشود لهذا بسبب آن وضو نمیشکند و بعد از آن باید دانست
 که اگر در صورت مذکور آن قی قلیل بعد از برآمدن قایدهن
 بسازد و در حلقه روزی نمیشکند نزد ابی یوسف روح چه
 در هیچ آن معتبر نیست پس دخول بعد از آن ثابت و معتبر نخواهد شد
 و اگر آن قی کنند خود فرو بردن پس درین صورت از ابی یوسف
 روح دور وایت است یکی اینکه روزه نمیشکند بنا بر وجهیکه
 مذکور شد و دوم اینکه روزه نمیشکند زیرا چه درین صورت
 عمل کثیر از او یافتن شده چه از قصد قی کرده و بعد از آن خود آنرا

پادشاه و زود شایع می‌گردد در صورت نیز کفاره لازم می‌آید
 و دلیل علی‌ای ما این است که سبب و جوب کفاره جنایت کامل است
 و آن در صورت مذکور بافته نمی‌شود چه که با جنایت بستن
 قضای شهوت در مجمل می‌شود متعجب می‌شود و مردود چنانچه این
 مجمل می‌شود نیست و بعد از آن باید دانست که چنانکه نزد علی‌ای ما
 سبب جماع کفاره لازم می‌آید بر مرد و هم چنین لازم می‌آید
 بر زن نیز از جهت آنکه هر دو قیاسی هستند که نمی‌تواند بسیار
 و قول شایع در این است که کفاره هر دو زن لازم نمی‌آید زیرا که
 وجوب کفاره مبتنی بر است جماع و جماع فعل مرد است و چنین
 نیست که زن را جماع است و قول دیگر این است که کفاره هر دو زن
 لازم نمی‌آید و باید گفت که تحصیل آن صیغه‌ها بر مرد است و از جانب
 زن واجب است و هرگاه که مرد از این حمل کفاره مال است و
 هرگاه که زن از این جماع است که غسل جنابت واجب می‌شود
 هر دو زن نیز از این است و باید می‌شود بر مرد و دلیل علی‌ای بسیار
 یکی این است که در حدیثی بر صاحب قمر مذکور است که هر که از
 کند در هر روز مشایق خمس لازم نیست و در حدیثی دیگر
 در ظاهر بسیار گفته و از آنجا که شایع است از آن و هر دو زن

و دوم این است که سبب و حوب کفاره در صورت حیای
 حیای است که عبارتست از تساد و ر و مد علی حیای در
 شریک مراد است در مصادف مدافره و در کفاره تحصیل حای نیست
 و در آنچه کفاره عداوت سبب با عتوت و هر حیای یکی از من ضرر و تحصیل
 حای نیست * مسئله ۲۱ * اگر شخصی بعد از میت ر و ر و
 ر و ر و رمضان را مسکند یا بطوریکه تصور د یا بونند چیزی را
 از قسم عداوت و افس بر وقصا و کفاره ضرر و لازم می آید و شافعی رج
 گفته که در رو کفاره نیست زیرا که و حوب کفاره در سبب
 حیای اختلاف می یابد است چه و حوب کفاره مرای و دفع گناه است
 و دفع آن سبب تواند حاصل می شود پس امر و ی قیاس بسوی
 کفاره حاجب نیست و هر گاه و حوب کفاره در صورت حیای اختلاف
 می یابد است پس قیاس حیرت د نگر مدل اکل و شرب بر آن مقصور
 نیست و دلیل علی این ما این است که سبب و حوب کفاره در صورت حیای
 حمایت است که عبارت است از اظهار و ر و رمضان بر وجه کمال
 و این سبب در صورت اکل و شرب نیز متصداست و هر گاه
 بجهت کفاره آن گناه در صورت حیای اعتاق بنده واجب است
 پس معلوم شد که توده مکفر این گناه نیست چنانچه شافعی رج زعم

کرده است. مسئله ۲۲ # کفار شکستی روزه ماه رمضان مثل
 کفار ظالم راست بجهت حدیثیکه سائید مذکور شد و بجهت حدیث
 اعرابی که تریغیر صلعم آمد و نفعت که یارسول خدا هلاک
 شدم و هلاک کردم پس پیغمبر صلعم پرسید که چه کردی پس گفت
 امرا بی که قصد اجماع کردم زن خود را در روزه رمضان پس
 فرمود پیغمبر صلعم که یک بقعه از ادکی گفتا که من مالک
 بقعه نیستم پس فرمود پیغمبر صلعم که دو ماه بی فری روزه دار
 گفتا که آنچه بر من آمد پس آن نیا آمد بر من مگر بجهت
 روزه پس فرمود پیغمبر صلعم که شست مسکین را طعام بده گذرا که
 اینقدر طعام نوزدمی نیست پس امر کرد آن سرور صلعم مرخادمان
 نبود ترا که بکافرت سرخ که سه پیاپی آمدن اعمی بعضی گفته اند
 که در این شانزده رطل میکشند و بعضی گفته اند که سرخ
 هشتاد و سه رطل است و بعضی گفته اند که سی و شش رطل و بعضی
 گفته اند که شصت رطل سرخ مع خرما و براده هید و فرمود مر آن
 اعرابی را که پیشش کنی تا ترابش بکشان اعرابی گفت که والا نه نیست
 در میان مدینه کسی معتناج تر از من و از عیال من پس فرمود پیغمبر
 صلعم که بخور ای را تو و بخور عیال تو و کفایت خواهد کرد

افعال که عبارت است از آمدن و رفتن و بکشد و زدن اصلاح بدن
است در جوف بدن و در صورت مذکور کفاره لازم نیست آید
و بر اوجه صورت اکل که عبارت است از خوردن و فرو بردن
و در صورت مذکور نیافتن نمیشود * مسند ۲۱ * اگر در وره دار
در شکم خورد آب داخل کند یا آب از خود داخل شود در شکم
و در پس هر دو صورت روزی نمیشکند زیرا که در پس هر دو
صورت اکل بافته نمیشود و صورتی که معنی بخلاف آنکه
اگر در شکم روزی و در وره دار اید چه در آن اصلاح بدن
است * مسند ۲۷ * اگر در شکم شخصی جراحی
باشد که در جوف آن رسیده باشد یا بر سر او جراحی باشد
که در دماغ او رسیده باشد و شخص مذکور دو اندک آن جراحی
خود را بداند و نمیکند و در جوف یا در دماغ او پس روزی
و نمیشکند از این جهت که روح و مراد از دو اندک و از جراحی
نه و ای شکست چنانکه آن در جوف نمیشکند و از جراحی
شکفته اند که در صورت مذکور روزی او نمیشکند زیرا که
یقیناً معلوم نیست که در دماغ او رسیده است یا نه
۱ * که منتهی نکاشنی پند میشود و نگاشنی و آمیخته است

شرب و وای تر روزه نخواهد شکست چنانچه بسبب درای
 بسبب نپسکند و دلیل اینست که روح این است که رطوبت در
 و رطوبت حرارت و هم آنست که مثل میکنند بسوی اسفل
 میرسد بچوب و راع بخالت و درای خشک حد آن نشاء میکند
 رطوبت حرارت را پس بسبب آن در حرارت بند میشود
 * مسئله ۲۸ * اگر شخصی در سوراخ دگر در جیره
 ارد و آنظیر نماید پس روزه او پسکند فردا بپسکند روح
 و او یوسف رح کندست که در روزه او پسکند و قول او پسکند روح
 درین مسئله مصطرب است و وجه قول این یوسف رح موافق عام
 او این است که از ذکر تا حروف معذی است لهذا اول آن
 میروین معذی و وجه قول اینست که روح موافق عام او این است که
 از ذکر تا حروف معذی بابت بلکه مثابه حامل است میان
 آن مرده و مولد از راه مثابه میچکد و این را باب قدر نیست
 * مسئله ۲۹ * اگر شخصی خیری از طعام در دهن خود
 بگیرد برای دریافتن مرده آن و در ببرد آنرا پس روزه او پسکند
 زیرا که در صورت اکل و شرب (حالا باید نبود در صورت
 و نه معذی و این آن مکروه است زیرا که این ترک احیانا است

بجهت آنکه احتیال است که چیزی در حلقه درآید و قزو
 رود * مسئله ۳۰ * مکروه است مزون را که برای طفل خود
 طعام را بخاید و لیکن وقتی مکروه است که ویرا از آن گذرد
 باشد و وجه کراهیت این آنست که در مسئله سابقه میگوید
 شد و اما وقتی که ویرا از آن گذر نیابد پس درین هنگام
 خاکیدن طعام برای طفل خود ویرا مکروه نیست بجهت محافظت
 قزو ندب صغیر و محافظت آن بر او واجب است لهذا اکثر ویرا بخورف
 هلاکت طفل خود باشد افتاد زدن ویرا جایز است * مسئله ۳۱ *
 بسبب خاکیدن چیزی که بسبب آن بن دندان مصکوم می شود
 و آنرا علقه میگویند چون گذرد و خیره روزه نمیشکند زیرا چه
 آن در جوف می رسد و بعضی گفته اند که بسبب آن روزه نمیشکند مگر
 وقتی که مرکب باشد چه اگر مرکب نباشد بعضی اجزای آن
 در جوف می رسد و بعضی گفته اند که بسبب خاکیدن علقه سیاه
 روزه نمیشکند اگر چه مرکب باشد زیرا چه علقه سیاه
 بسبب خاکیدن آن که اخته میشود و بعلق می رسد و باید دانست
 که نزد کسی که بسبب خاکیدن علقه روزه نمیشکند خاکیدن
 آن مکروه است مگر روزه دانی را بجهت آنکه در آن احتیال

ففساد روره است و به جهت آنکه آن متشای تهیت افطار است
 و باید داد است که چنانچه علیک مردمان را مکروه است و قتلکم
 روره دار باشد که آن به معنای مسواک است در حق ربان
 و معنی گفتند اند که مردمان را چنانچه علیک مضر علت مکروه
 است اگر چه روره دار نباشند و روره داران مسامت ماربان
 است * مسند ۳۲ * روره دار را سرمایه در چشم کشیدن
 و روهی در سبیلت مالیدن مصایقه نیست که این نوعی از انتفاع
 است و متاعی روره بدست هر صورتی و باید داد است که
 به هر چه بر صایع ترجیح داد است در روره عاشوره و در چیز یکی اکتعال
 این سرمایه کشیدن در جسم و در روره داشتن و باید داد است
 که سرمایه کشیدن در جسم مردان مقدس بقیه نیست اگر
 بقصد تدائی باشد به قصد رینت و به چنین نوعی مالیدن
 هر سبیلت نیز مستحب است اگر مقصد رینت نباشد چه روهی
 مالیدن بهر له حساب است و مرد را باید که روهی در ریش بپاشد
 تا ریش در آن گردد و قتلکم ریش او بپاشد از مسیون باشد و مسنون
 بهر در جبهه است * مسند ۳۳ * روره دار را استعمال مسواک
 تر حواء سپر ساتر یا به مصایقه نیست حواء در اول روره حواء

در آخر آن نیز بر اجد بخت بر صلعم فرمود است که بپزیرد من خصالتی ای
روزه دار استعمال مسواک است و این حدیث معتبر است
و در آن تفصیل نیست میان خشک و تر و میان اول
روز و آخر روز و شافعی رح گفتست که روزه دار را استعمال
مسواک در آخر روز مکروه است زیرا آنچه بشنید آن برای
میشود اثر روزه کدیمک و منسوخ است و آن عبارت از آنست که
در دهن روزه دار حادث میشود بسبب روزه و این بوی مانند خون
شهادت است پس آنرا از آن بپایند کرده و غلیظی مذهب حنفی جواب
میدهند و میگویند که بوی اثر عبادات است پس احتیاط آن
نیز امار است بخلاف خون شهادت چنانچه اثر ظلم است
والله اعلم

فصل * در بیان * اگر شخصی در ماه
رمضان بیمار باشد و بترسد از اینکه اگر روزه خواهد داشت
بیماری او زیاده خواهد شد پس جایز است که روزه ندهد
و بعد از یافتن صحت قضا کند آنرا و شافعی رح گفتست
که بیمار را افطار کردن در روز رمضان جایز نیست مگر
چنانکه خوف هلاکت باشد یا خوف تلف شدن عضوی از

اوصاف باشد ماقده تنیم و علیهای مانیک گویند که ز مبادتی بیماری
 و امتداد آن گاهی موجب هلاکت میشود پس احتراز
 از آن واجب است * مسئله ۲ * مسافر اگر روزی داشته
 ضرر نباشد پس افضل این است که روزه از دو شعبه اگر روزی
 ندارد جایز است زیرا چه سفر خالی از مشقت نهیج باشد
 پس نفس سفر عذر نگردد انیده شد بخلاف بیماری که در
 بیماری گاهی تخفیف میشود بسبب روزه لهذا در بیماری
 شرط نبوده شد که موجب ضرر باشد و شافعی روایت میکند مسافر را
 روزه نداشته افضل است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
 در حالت سفر روزه داشتن نیکو نیست و دلیل علیهای ما این است
 که ماه رمضان افضل است به نسبت ماههای دیگر پس ادای
 روزه در ماه رمضان اول خواهد شد و حدیثی که شافعی روایت
 آورده است پس برادران این است که اگر روزی داشته در سفر
 موجب جهل و مشقت باشد پس روزه داشتن نیکو نیست * مسئله ۳ *
 اگر بیماری بیمار آمده ادکشد و بعد از گذشتن ماه رمضان نیز باقی ماند
 و بعد از آن بیمار مذکور بپزد پس قضای روزه رمضان بر او واجب
 نیست و همین حکم مسافر است زیرا چه خدا ایته الهی در قرآن میفرماید

مجبور است که هرگاه در ماه رمضان بیمار باشد یا مسافر باشد یا در
 ایام دیگر روز رمضان را قضا نماید و بیمار در مسافر مذکور
 ایام دیگر را نیاقتند * مسند * اگر بیمار بعد از گذشتن ماه
 رمضان صحت یابد یا مسافر بعد از گذشتن ماه رمضان مقیم گردد
 قضاای روزه رمضان بر آنها لازم می آید بقدر ایام صحت و اقامت
 چه آنها آن روز ایام دیگر را یا قضا کنند و باید دانست که فایده
 این وجوب قضا بر بیمار در مسافر مذکور این است که هر آنها واجب
 است بقیه وصیت نمایند کسی را یا اینکه بعضی هر روز نصف صاع از
 گندم یا یک صاع از جو و غیره بمانند صدقه فطر فقیران بدهد و باید
 دانست که طحاوی رح ذکر کرده است که درین اختلاف است
 میان ابی حنیفه را بی یوسف رح و میان مسنده رح و آن اختلاف
 این است که نزد شیخین رح قضای جمیع روزه ماه رمضان
 لازم است مریض را اگر پاک و در هم صحت یابد بعد از گذشتن
 ماه رمضان و نزد محمد رح لازم میشود و مراور قضای روزه رمضان
 بمقدار ایام صحت و این صحیح نیست بلکه آنها متفق اند بر
 اینکه لازم نیست مراور اگر قضای روزه بمقدار ایام صحت
 پیش وصیت کردن بقیه نه همانقدر روزه ببرد و لازم است و چنان

این نیست که اختلاف است میان شنبختن روح و میان فمدرج
 در صورت نذر و آن این است که اگر شخصی نذر کند روزه یک ماهه
 معین را و بعد از آن در آن ماه بیمار شود پس اگر یک روز
 نیز از بیماری صحت و شفا یابد و بعد از آن بمیرد پس نذر
 شنبختن روح لازم می آید مراد از آن وصیت کند بقدری دادن برای
 روزه تمام ماه مذکور و نذر فمدرج لازم نیست مراد از آن وصیت
 کردن بقدری دادن برای روزه های آن قدر روزی که در آن
 صحت یافته شود و دلیل شنبختن روح این است که نذر مذکور
 متبایع و روزه تمام آن ماه است پس در صورت مذکور اثر
 آن ظاهر خواهد شد و حق خلعت آن کفایده است بخلاف
 قضای روزه رمضان چه قضای روزه آن قدر روزها را لازم است
 که در آن صحت یافته بود بعد از ماه رمضان زیرا چه در این صورت سبب
 وجوب قضای اتمام دیگر است پس هر قدر ایام دیگر را
 که خواهد یافت قضای روزه بمقدار آن واجب خواهد شد
 * میباید * روزه های رمضان که فوت شود قضا کردن آن
 پی در پی ضروریست بلکه قضا مکنته مختار است اگر خواهد
 متفرق قضا کند آن را و اگر خواهد پی در پی قضا کند زیرا چه

نسبکه دلالت میکند بر وجوب قضا مطلق است و هر دو طور
را شامل اینست ولیکن مستحب این است که بی درمی قضا
کند تا اسقاط واجب بزرگی حاصل شود * مسئله ۴ * اگر
شخصی قضا نکرده روزهای رمضان را که فوت شده بود حتی که
رمضان دیگر رسید پس باید که ادا کند روزه رمضان موجود را
جد وقت آن موجود است و بعد از آن قضا کند روزه رمضان
گذشته را جد آن وقت قضا است بر شخصیت کور و بسبب تاخیر
قضای رمضان اول تا رمضان دیگر فدیة واجب نمیشود زیرا چه
ویرا تاخیر آن جایز است و لهذا ویرا جایز است که بعد از گذشتن
رمضان اول روزه نفل دارد اگر خواهد * مسئله ۵ * زن
حامل یا نرسیده شیر دهنده اگر بسبب روزه داشتن خوف
هلاکت باشد در حق آنها یا در حق صغیر آنها پس آنها را
جایز است که افطار نمایند برای دفع حرج و بعد از آن در وقت
قدرت آن قضای آن نمایند و بر آنها کفاره لازم نیست
زیرا چه آنها اخطا نموده اند بسبب عذر و هیچکس بر آنها فدیة
نیم لازم نیست و شافعی روح میگوید که در صورت خوف هلاکت
در حق ولد فدیة بر آنها لازم می آید و شافعی روح اینها را

در ناحیه بر شینج فامی قیاس نبوده است و علمای ما منکرینند که
 و در حق مدده در حق شینج فامی خلاف قیاس است و زن
 مذکور به جهت خوف هلاکت فرزندان در معنی شینج فانی
 نیست و بر آنچه شینج فانی را خوف هلاکت خود است و در
 بر او واجب است و بعد از و در حق ارادای آن محاسبه نشود
 بسبب خوف مذکور بخلاف زن مذکور چه در حق
 هلاکت فرزند است و در حق واجب است بر او نه بر فرزند مذکور
 * مسئله ۸ * شیخ فانی که بر وره داشتی صادر نیست حایر
 است ویرا که اظهار کند و به جهت هر روز نصف صاع بکنم
 تا مکصاع ارحو و خرماید دهد میسکینان چنانچه کفار
 میدهند و دلیل این مسئله آیه قرآن است که حدایتعالی در قرآن
 مجید فرمود است که و دیه واجب است بر کسی که طاعت
 برده نهیدارند * مسئله ۹ * اگر شینج فانی بعد از ارادای نهید
 قادر بود بر روز داشتی پس حکم فدییه دادن باطله میگرد
 و در روز داشتن بر او واجب نمیشود زیرا که فدییه دادن خلب روز
 است و شرط حلف شدن آن این است که او انرا صلحاً یا عداً باشد
 دایها * مسئله ۱۰ * اگر بر مرد شخصی که بر ذمه او قصاص

رمضان است یعنی واجبی او را لازم است که از جانب او
 قدی بدهد و قدیده هر روزه نصف صاع از شکم است و یک صاع
 از جو و خرما است و لیکن این قدیده دادن از جانب او ولی او را
 وقتی لازم است که وصیت کرده باشد بآن و دلیل مسئله این است
 که ششصد و پنجاه کوزه در آن خبر عیبر عا جز شکست از ادای روزهای پس
 مانده شیخ و نویسنده و بعد از آن باینکه ذاتیست که برای لایق
 شدن قدیده بر واجب او وصیت شرط است نه عینای مائده
 شافعی روح شرط نیست و هیئت اختلاف است در زکوة اعشی
 شخصیکه ادای زکوة را بر او واجب شده است اگر پیش از
 ادای زکوة بمیرد پس نزد علمای باولی و مرال لازم است که از
 جانب او زکوة او انما باید بشرطیکه وصیت کرده باشد بآن و
 نزد شافعی روح ولی ویرا باید که زکوة از جانب او ادای او وصیت
 برای آن شرط نیست و دلیل شافعی روح این است که قدیده
 روزی در زکوة حق مالی است که در آن نیابت جاری است
 مانند دینهای عباد و دلیل علمای ما این است که ادای قدیده
 روزه و ادای زکوة عبادت است پس ضرور است که اختیار مکلف
 باشد و اختیار او یافتن نمیشود مگر باینطور که وصیت نماید

پان نیز اجماع از ثبوت جبری است نه اختیاری و بعد از آن باید دانست
 که وصیت مذکوره تبرع است در ابتدا لهذا در ثلث مال جاری
 نبوده میشود و باید دانست که نزد مشایخ نیاز مانند روز است
 در حکم نقد و از روی استخوان و هر نیاز به منزله یک روز
 است و همین صلیح است * منسمله ۱۱ * جایز نیست که ولی
 میت و زوجه دارد و نیاز گذارد از جانب او زیرا که میت
 صلح فرموده است که کسی از جانب کسی روز ندارد و نه
 کسی نیاز گذارد از جانب کسی * منسمله ۱۲ * اگر شخصی
 شروع نماید در روز نفلی یا در نیاز نفلی و بعد از آن فاسد کند
 آنرا پس هر اوقضای آن لازم است و شافعی رح میگوید که
 لازم نیست و شخص مذکور در هر قدر که از روز و نیاز نفلی
 بجا آورده است متبرع است پس زیم لازم نیست که در مقدار
 باقی تبرع نماید و دلیل علیها این است که هر قدر از نیاز
 و روز نفلی که بعد از شروع بجا آورده است عبادت و عمل
 نیکی است پس اقیام باقی برای محققات آن نقد واجب است
 پس ضرور است که باقی را با تمام رسانند که تا آنقدر که بماند
 آورد است باطل نگردد و حد ابطال عمل فیک منع است در

بشرع و هرگاه اتمام باقی واجب گشت پس بسبب ترک آن قضا
 لازم خواهد شد * مسئله ۱۳ * اگر شخصی در روزه نفل
 شروع نماید پس او را پیش از زوال نیز اقرار کردن بغير
 عذر جایز و مباح نیست بنا بر یکدیگر و ایت بی جهت آنکه در آن
 ابطال عمل نیک لازم می آید ولیکن باید دانست که بسبب عدم
 ویرا اقرار کردن پیش از زوال مباح است و باید دانست
 که ضیافت عذر است نه چراچه بیغیر صلعم فرمود است در حق
 کسیکه صاحب روزه نفل است و او را کسی ضیافت نپودد
 افطار کن و عوض آن یک روزه قضا کن * مسئله ۱۴ *
 با نکر صبی بالغ گردد یا کافر مسلمان شود در ماه رمضان
 پس باید که در باقی آن روز امساک نماید و چیزی نبلندد
 روزه بحال نیارد برای ادای جفت وقت پیش از آنکه روزه داران
 همه بخورند اگر اقرار نماید در باقی روزه مذکور پس در اقصای
 آن لازم نمی آید نه بر آنچه روزه داشتن در آن وقت واجب نیست
 بر آنها و بعد از آن روز در روزه دیگر روزه دارند
 نه چراچه سبب وجوب روزه و اهلیت آن هر دو مستکلف شد و بر
 آنها قضای روزه های گذشته واجب نیست نه قضای روزه

آن روز که در آن بالغ یا مسلمان کسب و ده قصاص و روزه ای
 داشته باشد شمع سوای آن چه آنجا بآن محتاط و مکلف نمند
 به اختلاف نیاز به اگر صبی بالغ شود یا کافر مسلمان بشود
 در آخر وقت نماز پس بر او قصای آن نماز واجب
 میشود و در هر چه واجب و خوب نیاز و قتی جزو متصل و سادای
 آنست و در صورت مذکوره اهلیت نیامد نزد آن جزو مانده
 میشود و سبب و خوب روزه رمضان جزو اول آن در راست و در
 صورت بالغ شدن صبی یا مسلمان شدن کافر در روز
 رمضان اهلیت آنها در جزو اول آن یافته نمیشود و اما ای
 یوسف رح مریست که اگر مسلمان شود کافر یا بالغ شود
 صبی پیش از زوال پس در این صورت بر آنها قضای روزه آن روز لازم
 است و بر آنچه آنها در این صورت وقت نیفتد و انچه اول
 مذکور شد ظاهر و این است و وجه آن این است که وجوب
 روزه متجزی نیست چنانچه ادای آن متجزی نیست و در
 صورت مذکوره آنها را اهلیت و وجوب نیست در اول آن روز
 و ایکن باید دانست که در صورتیکه صبی بالغ شود پیش از
 وقت زوال جامد است او را که نیت روزه نفل نماید در آن روز

اگر کافر مسلمان شود پیش از وقت زوال پس ویراجایز نیست
 که نیت روزه نفل نهاده و آنروز زیر آنچه کافر را اهلیت روزه
 نفل نیز نبوده در اول روز و صبح را اهلیت روزه نفل یزد * مسئله ۱۵ *
 اگر مسافر را نیت افطار باشد و بعد از آن داخل شود
 در شهر خود پیش از وقت زوال و بعد از آن نیت روزه نهاید جایز است
 بخوابد و روزه نفل با پیش در خواب روزه فرض زیر آنچه مسافر
 اهلیت رجوع نیست و نه منافی بصحت شروع در روزه نفل بلکه
 اگر مسافر پیش از وقت زوال در میانه راه مقیمان داخل شود
 در شهر خود واجب است بر او که نیت روزه رمضان نهاید زیرا چه
 بموجب اباحت افطار که سفر رود و در وقت جواز نیت زایل گشت
 چه پیش وقت مذکور وقت نیت است لهذا اگر شخصی متبیم باشد
 پیش از زوال در رمضان و بعد از آن سفر اختیار کند و مسافر شود
 پس ویرا در آن روز افطار مباح نیست پس در صورتیکه مسافر
 متبیم نگردد پیش از وقت زوال بطریق اراضی مباح نخواهد شد
 و نیز افطار در وقت نیت رمضان ولیکن درین مورد صورت اگر
 انظار کند شخص مذکور کفار را و لازم نیاید بجهت شبیهه
 اباحت افطار * مسئله ۱۶ * اگر شخصی در رمضان

انکسر بر شخصی حالت اغیا اخصی بیهوشی در تنام مناء
و مضان مستولی باشد پس او روزه تمام رمضان قضا خواهد کرد
زیرا چه اغیانوهی از بیماری است که بسبب آن قوای انسان
ضعیف میشود و عقل او زایل نمیشود پس بیماری مذکور
فذاست که بسبب آن تاخیر روزه جایز میشود که بسبب
آن روزه او ساقط میشود * و مسأله ۸ * انکسر شخصی
تدیوانه گردد در منام رمضان و در تنام مناء دیوانه
باشد پس بر او قضای آن واجب نیست اصلا و اما فمالک رح
میشکرید که قضای آن بر او واجب است چنانچه در صورت اغیا
واجب میشود قضای آن و دلیل علیها ما این است که موجب
منقوض قضا نیست مگر لزوم خرج و حالت اغیا در تمام ماه ثابت
نمیبانند عاده تا صرح لازم آید پس در واجب گردانیدن قضا
در صورت اغیا حرج لازم نمی آید و جنون و دیوانگی در تمام
ماه ثابت و هر قدر از میباند پس در صورت بلبت واجب
گردانیدن قضا در روز رمضان بر او حرج لازم نمی آید
* مسأله ۱۹ * اگر دیوانه هوشیار شود در بعضی ایام رمضان پس
واجب میشود بر او قضای روزه های گذشته و زقر و شافعی رح میگویند

کند بر آرد ای و زه های نداشتند و احب نیست به مستخدم اهل بیت
 و تس قضای آن سیر بر او واجب نخواهد شد و خوب قضا
 قرض و ربا داد است و این دیوانه مانند آن دیوانه است که در
 تیمام ماء در آمده باشد و دلیل علیها این است که هیچ وجهی
 در آن رسان ماء رمضان است و آن متحقق است و دیوانه اهل بیت این
 دارد که در ذمه او چیزی واجب شود و هر واجب که در ذمه او
 در ذمه دیوانه مدکور فایده است و آن این است که در ذمه او
 مطلوب خواهد شد و تا در یک حرج لازم نبود در آید آن مصالح
 و در آنه که در تیمام ماء دیوانه باشد چه اگر روزه رمضان را
 واجب شود حرج لازم می آید در وجوب روزه پس در حجت آورده
 نیست و تیمام این در حلقهات مذکور است و بعد از آن باید دانست
 که چگونه اصل و چون عارضی شده و در آنرا چه مذکور شد و بعضی
 بعد از آنکه این طاعن و او را من است و از مکلف روح منور است که میان
 اصلی عارضی فرق است زیرا چه شخصیکه بالغ شود در حالت خردی
 او در حکم عیسی است پس او مکلف نیست به حلقه آن که اگر کسی
 بالغ شود در حالت ثیاب عقل و هوش و بعد از آن دیوانه گردد چه از
 مخاطب و مکلف میشود و این مختصا بعضی مباحث است

مسئله ۲۰ * اگر شخصی در ماه رمضان اصلا نیت نکند بذه
نیت روزه و نه نیت افطار پس بر ارضای آن لازم است و اگر ح گفتست
که ادا میشود روزه او و قضای آن بر او لازم نمی آید زیرا چه
نزد او روزه رمضان بدون نیت ادا می شود در حق کسی که
صحيح البدن و متيم باشد نه بر اجد امساک در روزه رمضان
واجب است بر او پس به وجه که یا قته خواهد شد واقع خواهد شد
از روزه رمضان چنانچه اگر هیه کند کسی پیام نصاب بفقیر بدین
نیت زکوة او میشود زکوة و دلیل علیهای ما این است که از مساک
در روز رمضان واجب است بطوریکه عبادت شود و عبادت نمیشود بدین
نیت و مسئله هیه نبودن نصاب مرفقیر را بکه نظیر آورد است
آن روز از فروع پس در این نیت زکوة یا قته میشود بحجوبت آنکه
هیه نمودن مرفقیر را تصدق است پس نیت هیه همین
نیت تصدق است باعتبار معنی چنانچه بیان این در کتاب
الزکوة شده است * مسئله ۲۱ * اگر شخصی در ماه رمضان
بوقت شب نیت روزه نکرد حتی که صبح گشت و بعد از آن خوره
چیزی پس بر او كفارة لازم نمی آید نزد ایه حنیفه رح و زفر رح
گفتست که بر او كفارة لازم است نه بر اچه نزد او روزه رمضان بخیر

ایت ادا میشود و صاحب روح میگوید که سبب پذیرا گری
 حرارت باشد پس از وقت روزان لغایت لایم میشود و در آن وقت
 را تا هنوز در آن وقت در ادای روزه میخواند و آن وقت سبب پذیرا گری
 حکم از حکم کسی است که امر عاصی است و دلیل از اینست که روح این
 است که در خواب لغایت صلیب است و سبب پذیرا گری در آن
 در مسورت روزه به میسر کند بلکه آن را ماندن است از ادای روزه
 حد حقیقت روزه باشد پس در این وقت * میگوید ۲۲ و ۲۳
 روح را حصص باغی است و در ماه رمضان پس باید که از افطار
 کند و بعد از آن رمضان قضا کند آن را اختلاف بسیار در این
 بودن بهارهای امام حصص و باغی واجب نیست بجهت آنکه
 در آن حرج است چنانچه میان آن در کتاب المداواة گذشت است
 * میگوید ۲۴ * اگر مقیم شود مسافر یا از حیث پاک شود
 در روز روزه رمضان بعد از وقت روزان پس واجب است که در آن
 آن روز امساک نماید و چیزی نخورد و مسافر در آن وقت
 که این امساک واجب نیست و همین اختلاف است در حق هر کس
 که اهلین و خوب روزه و در احادیث سود و را ول روز اول آن
 بود در دلیل باقی روح این است که امساک مدکور مسافر روزه

است و اصل روزه بزرگ واجب نیست پس این مشابَهه نیز برادر واجب
 نشود و اشد شدجه این مشابَهه بر کس واجب می شود که اصل روزه
 بر او واجب باشد چون کسی که افطار کند قصد آیه اخطا
 پس بر او لازم است که باقی روز امساک نماید
 و علمای ما میگویند که وجوب امساک در حق اشخاص
 مذکوره بطریق خلافت نیست بلکه بطریق اصالت است بر این
 اذ این حق وقت چه آنوقت واجب التعمیم است سوال پس
 باید که بر مریض و مسافر و زن صاحب حیض و نفاس
 امساک واجب شود برای تعظیم وقت و حال آنکه چنین
 نیست جواب امساک بر آنها بجهت آن واجب نیست که
 حذر آنها که مانع جو از نیامدن روزه است موجود و معتق
 است پس با وجود حذر چنانچه روزه واجب نیست هیچکس
 امساک که مشابَهه روزه است نیز واجب نخواهد شد
 مسئله ۲۴ * اگر شخصی سه روز در یک ماه آنکه
 شب است و بعد از آن ظاهر شود که قحط است یا در آخر روز افطار کند
 بگنای آنکه آفتاب غروب شده است و بعد از آن معلوم شود که آفتاب
 غروب ننشده است پس درین حده و صورت در باقی روز امساک

بر ولازم است بختیبت اذای حق وقت بقدر امکان و بختیبت
 دفع تهیبت و بعد از رمضان و روز آخر روز قضا خواهد کرد زیرا که
 قضا حکم مضنون است بمثل آن چنانکه در حق مریض و مسافر
 است و کفاره بر ولازم نیست زیرا که جنایت درین امر دو صورت
 قضا است بختیبت آنکه دید و ندانسته در روز رمضان
 چیزی نغذیه نمود است و مریض است که هر روز روزی افطار کرده بود
 بگمان اینکه آفتاب غروب شده است و بعد از آن منایم
 شد که آفتاب غروب نشده است پس فرمود که مراقبه
 این نبوده که امر تکلیف کفایه فیما بین که عبارت است از افطار
 در روز رمضان بلکه این امر نادانسته و دفع بعد قضای یکروزه
 بر من آسان است * مسلسل ۲۵ * طعام خورده در آن آخر شب
 در مناء رمضان که آنرا استخور میگویند مستحب است
 زیرا که پیغمبر صلعم فرمود است که چیزی بخورید در وقت
 سحر بدرستی که در بین طعام برکت است و بدانکه در طعام
 سحر تاخیر مستحب است زیرا که پیغمبر صلعم فرمود است که
 سه چیز از اخلاق پیغمبر است یکی تعجیل در افطار دوم تاخیر در
 سحر و سوم استعمال مسواک و لیکن باید که در خوردن طعام سحر

۲ نقد را تا خیر نکند که شک واقع شود در طلوع فجر و هر شک
 شک واقع شود در آن بین اقتضا است ترک طعام سحر تا از ارتکاب
 حریم محفوظ مساند و لیکن در صورت شک ترک سحر واجب
 نیست لهذا اگر با وجود شک سحر نکند و نزه او دست می شود
 و نیز اچنانکه در آنوقت بقای شب است پس بسبب شک حکم کرده
 فیه پیشوند باینکه شب باقی نیست و از این حیثه روح سرویست که
 اگر باشد شخصی در موضعی که طلوع فجر در آنجا ظاهر نمی شود
 یا شب شب مهتاب باشد یا در آن شب ابر باشد یا در چشم آن شخص
 قصور اینها که باشد پس آن شخص را باید که در حالت شک سحر
 کند و اگر کند گناه نخواهد شد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
 که ترک کنید چیزی را که در آن شک باشد و اختیار کنید چیزی را که
 بی شک باشد و اگر در ظن او چنین اقتضا کند در وقت سحر طبع
 دمیده بود پس بر وقضای آن روزه لازم است بنا بر ظن او و هم در آن
 احتیاط است و بنا بر ظاهر و روایت هر دو قتضای لازم نیست زیرا که یقین
 زائل نمی شود و منکر یقین دیگر که مثل اول است و پیرا اول یقین
 شب بود پس آن زائل نخواهد شد مگر وقتیکه یقین این
 حاصل شود که در آن وقت صبح دمیده بود و اگر بعد از آن ظاهر

نبود که در آنوقت از صبح تا عصر بود پس مریض را در
 آنوقت آید و در آنوقت در حین معجزات و نبوده بود در آن
 ظاهر که عذاب است از نقایص و حسب ظاهر حدیث است
 پس در صورت مذکوره ثابت است که در آنوقت در وقت
 صبح طعام خورد است * مسئله ۲۶ * اگر سختی را شک باشد
 در آن پس بدن آفتاب میروانند و در آنکه اظهار نماید در آن
 اصل در صورت روز است و معجزات اکثر اظهار نماید در وقت
 آن روز را می آید و شک است که در صورت روز اصل است
 و ظاهر معانی است و اگر در طی آن باشد که او پس از آن
 آفتاب اظهار کرد است پس در وقت صبح آن روز را می آید
 و در آن اختلاف است بر آنست که در صورت روز است
 و اگر اظهار کند در حالیکه و می آید است در وقت آفتاب
 و بعد از آن ظاهر بود که او اظهار کرد است در وقت
 آفتاب پس سر او را می آید است که در صورت کفایت در آن
 گردد و نظر آنکه روز اصل است * مسئله ۲۷ * اگر سختی را شک باشد
 در آن موسی حیرت خورد در روز رمضان و گمان بود که است
 آن روز او شکست و بعد از آن حیرت خورد و پس از آن

اقتضای لازم می آید نه کفای * زیرا چه روزی که مستحق بمسبب خوردن
 با امر اموشی موافقت قیاس است اگر چه بسبب آن روزه نمی شکند
 بحکم است نص حدیث پس شبهه او در صورت مذکوره معتبر است
 چه آن شبهه موافق قیاس است و اگر چه چنین کند کسی بعد از آنکه
 متناع شود به حدیث و ایالات می کند برینکه بنسبب خوردن
 افرا مرشی روزه نمی شکند پس درین صورت نیز گفته لازم نیست
 در ظاهر روایت و بنسبب بر یک روایت اثر ایستنیغه در هر دو گفته
 لازم می آید و همچنین مرویست از صاحبین رح زیر آنچه اجماع از
 اطلاع به حدیث مذکور شبهه باقی نمی ماند و وجه اول این است
 که در نظر قیاس شبهه حکم باقی است و بسبب اطلاع به حدیث
 مذکور شبهه حکمی منتفی نمی شود چنانکه در صورتی که و طای کند
 کسی کنیز فرزند خود را اعشی اگر پدر و طی کند کنیز بر سر خود را بر
 جدزنا لازم نمی آید خود او آنرا حرام دانسته و طی کرده باشد با حلال
 دانسته زیرا چه شبهه است آن منظر دلیل باقی است و آن دلیل
 این است که پیغمبر و ائمه فرمود است با انسان که تو دمال تو
 هر پدر مرا است * مسئله ۲۸ * اگر خجاست نماید کسی
 و بعد از آن عیال بخورد چه چیز با شکان آنکه روزه و بسبب

در حجامت شکسته است پس بر او قضا و کفاره لازم می آید
 زیرا چه در این صورت که بان او ناشی نشد است انرا امریکه بحسب
 ظاهر دایل شرعی تواند شد پس قضا و کفاره بر او واجب
 خواهد شد مگر آنکه فقها ویرا فتوی داده باشند باینکه
 بسبب حجامت روزه می شکند پس در این صورت کفاره بر او لازم
 نخواهد شد چه فتوای فقها در حق او دلیل شرعی است و هیچکس
 کفاره بر او لازم نمی آید نزد معتمد روح انکور سیده باشد بری
 جد باینکه دلالت می کنند بر اینکه بسبب حجامت روزه می شکند
 زیرا چه قول بی غیر مصلح کمتر از قول مفتی نیست و انرا بی بوسه
 روح مردیست خلاف قول معتمد روح زیرا چه واجب است بر او
 که ابتدا نرساید یقینا چه او بر شناسا حتی احادیث قادر نیست
 و انکرا و بعد انرا رسیدن حدیث مذکور بر تاویل آن نیز
 طاع شده باینکه پس بر او کفاره لازم می آید چه درین
 حکام شبهه باقی نمی ماند و نهیتوان تکفیر کرد
 انرا بی روح مورث شبهه است زیرا چه آن مخالف قیاس است
 چه روزه شکستن از چیز است که داخل می شود نه از
 چیز است که خارج می شود و تاویل آن این است که حکم

حدیث مذکور مخصوص آنست در حق کسیکه در شان او
 فرمود است چه در حق او شکنند و روزه مستحبی باشد و بوده چنانچه
 منقول است که آنکس را غشی عارض شد و بود ایضا حاجات
 کند و در حلقه او آب ریخته بود * و مسأله ۲۹ * اگر شخصی
 غیبت کند و بعد از آن عهد چیزی بخوره بمان آنکه بسبب
 غیبت روزه او شکسته است پس قضا و كفارة او هر دو
 لازم می آید اگر چه فتوی داده باشند او را فقط بایست که
 غیبت بشکنند و روزه است و یا حدیثی باین مضمون
 او را رسیده باشد و بر ما و این آن مطالع نباشد زیرا چه
 شکستن روزه بسبب غیبت مخالف قیاس است و حدیثی که
 بسبب ظاهر دلالت میکند بر اینکه غیبت شکنند و روزه است
 ماول است باجماع و یا و یا این است که بسبب غیبت
 نمودن آب روزه فوت میشود * و مسأله ۳۰ * اگر
 باجماع کند کسی روزه خفته را یا زن مجنون را در حالیکه
 آنها روزه دارند پس بر آنها قضا واجب است نه كفارة و زفر
 و شافعی رح گفته اند که بر آنها قضا واجب نیست مانند
 کسیکه بغیر اموشی بخوره چیز را بلکه اینها معذورتر

اند به نسبت آن کس جدا بتهای او اخلاقه نیست، و دلیل
 خطای ما این است که نسیان و فراموشی بسیار عارض میشود مر
 انسان را و اکثر متعصب میشود و این نادراست که جمیع کند
 کسی زن خفته را یا معجزه را پس قیاس اینها بر
 کسی که فراموشی بخورد چیز را مقبول نیست ولیکن
 کفار به آنها لازم نمی آید بسبب آنکه از آنها جدا نیست
 جدا نشد است و الله اعلم
 فصل پنجم در بیان روزی که واجبت
 میکند آنرا شخص بر آن است خون اعیان روزی که نذر
 * پس سوره * اکثر بگوید کسی که الله علی صوم یوم القدر
 اعنی برای خدا بر می آید روزی که روز عید اضحی پس لازم است
 مر آنکس را که افطار کند در روز عید و قضا کند روزی که
 او را در روز دیگر نذر بر آید نذر مذکور صحیح است نذر
 خطای ما نذر در شافعی رح صحیح نیست زیرا چه این نذر
 نذر بخصیت است بجهت آنکه در حدیث نمی وارد شده است
 از روزه داشتن در روز عید اضحی و غیره که آنرا ایام نذر و ایام
 نذریت میگویند و خطای ما میگویند که نذر مذکور نذر

نیست بر روزه که آن امر مشروع است فی نفسه و نهی از روزه بر غیر عباد
 بغيره است اعني نهی از آن بحجت غیر است و آن غیر عبارت است
 از ترک دعوت خدا ایتعالی چه روز عید روز دعوت خدا یا نماز
 است مردگان را و هرگاه روزه مذکور فی نفسه مشروع
 است پس نذر مذکور صحیح خواهد بود ولیکن برای احتراز
 از بودن امر معصیتیکه مقارن آن روزه است باید که اقطاع نماید
 در روز عید و بعد از آن قضا کند آن را تا ساقط شود از دمه او
 و روزه که واجب باشد است بسبب نذر مذکور و مع هذا اگر روزه
 دارد در روز عید نذر مذکور از عهده نذر بیرون میشود زیرا چه
 ادا کرد آنرا بصلاتی که اکثر آن نبوده بود باید دانست که
 اگر در نذر مذکور نیت بیرون و قسم نبوده باشد پس در
 صورتیکه اخطار کند در روز عید و قضا کند روزه را کفاره
 بیهن نیز ادا کند و این مسئله بر شش صورت است یکی اینکه
 نذر کند لله علی صوم یوم النحر و زیاده بری قول هینچ نیت نباشد
 و دوم اینکه نیت نذر باشد فقط و نیت غیر نباشد و سیوم اینکه
 مع نیت نذر نیت عدم بیهن باشد و درین سه صورت قول مذکور
 نذر خواهد بود چه آن قول یا اعتبار جمیع نذر است و نه مخصوص

به ذکر نیت نذر کرده است و چهارم این است که نیت به نیت
 کند و معهود نیت نذر کند و در تصور قول مذکور پس میسر
 زیرا که قول مذکور احتمال معنی بهین دارد و ششصد ذکر نیت آن
 کرده است و نیت کرده است غیر از او بنجم این است که بهین و نذر هر دو را
 نیت کند پس در تصور هر دو میشود نذر طرفین روح و نذر ابی یوسف
 نذر می شود و نقطه ششم این است که نیت بهین باشد و نقطه
 در تصور نیز هر دو میشود نذر طرفین روح و نذر ابی یوسف
 میشود و نقطه دلیل ابی یوسف هر دو صورت این است که قول
 مذکور موضوع است برای نذر و بهین معنی مجاز است لهذا تعقیب
 اول موقوف بر نیت نیست و تعقیب بهین موقوف بر نیت است و از
 لفظ واحد معنی حقیقی و معنی مجازی هر دو معاشا ملایم است و اگر
 نمیشد و معنی مجازی متعین میشود به نیت آن پس در صورت
 بنجم که نیت بهین و معنی آن نیت نذر خواهد شد بسبب ترکیب
 حقیقت به مجاز و در صورت ششم بهین خواهد شد بسبب
 نیت آن و نقطه دلیل طرفین روح این است که منافات نیست میان
 نیت ابی یوسف نذر و نیت بهین زیرا که آن هر دو مقتضی
 وجوب اند و ایکنی نذر مقتضی است وجوب بهین و بهین مقتضی

است و در باب تغییر را اعنی بجهت حیانت اسم خدا بسمالی از
 یک حرمت پس میسان شده و جمع نموده خواهند شد و در
 مذتب ما تا قبل از رد لیل حاصل شود چنانچه جمع نموده میشود و در
 مذتب ما همان جهت تبذیر و جهت معاوضه در صورت هبه بشرط عین
 * مسأله ۲ * اشکر بگوید شخصی به الله تعالی صوم هجده السنه
 لازم است و بر او کفایت از نه ایند در این سال در پنج روز و روز عید الفطر
 و روز عید اضحیٰ مع سه روز بعد از آن که آنرا ایام تشریف میگویند
 و در سال دیگر قضا کند این پنج روز را چه بگذارد و بگذارد
 تمام سال گذراست هر چه یازده یا هجده یا سی و نه یا در رمضان و این
 پنج روز نیز در آن داخل است و اگر در نذر خود تعیین سال نکنند
 بلکه مطابق با گوید و لیکن تسامع شرط نماید با شرطی که با گوید
 سه علی صوم سنه متتابعاً پس در این صورت نیز بر او لازم است که هر روز
 پنج روز و روز کور را قضا نماید و هر چه یک سال بی در پنج روز
 داشتی شامل است هر روزهای مذکور را ولیکن در این صورت لازم
 است که آن پنج روز را بی در پی قضا نماید زیرا چه او
 در نذر خود تسامع شرط کرده است پس باید که رعایت آن نماید
 و نذر را مکمل و بسایه و آنست که در این صورت نیز اختلافی

دانست که شب صورت که در مسئله اولی مذکور شد است
 این مسئله نیز اعتبار آن متصور است لهذا بنا بر معنی بیست و یکمین
 در صورتیکه قضا کند پنج روز و یک کور را بر او کفار و این نیز لازم نمی آید
 اکثر معنی بیست و یکمین اراده کرده باشد * مسئله بیست و دو * اکثر شخصی
 در روز عید اضحی نیت روزه نفل کند از شب و بعد از آن افطار کند
 و روزه بشکند در روز مذکور پس در قضای آن لازم نمی آید
 نیت این تکلیف روزه و همین ظاهر روایت است از ابی یوسف و مسند
 روزه مندرج است در نوادر که قضای آن بر او لازم است زیرا چه
 بسبب شروع نبودن روزه نفل در روز مذکور واجب میشود
 آن روزه چنانچه بسبب نذر واجب میشود و چنانچه نذر نفل
 واجب میشود بسبب شروع نبودن در وقت مکروه و وجه ظاهر
 روایت این است که بمجرد شروع نبودن روزه شخص را روزه دار
 نکنند میشود لهذا اکثر سوکنده خورد کسی که والله منی فردا
 روزه نگذاهم داشت پس او حائث میگردد بهنجاره شروع نمودن او
 در روزه و نذر نفل و هرگاه چنانچه پس شروع کند در روزه
 روزه عید اضحی بهنجاره شروع نمودن در روزه مذکور
 در تکلیف مذهبی و معصیت میگردد پس واجب میشود بر او که باطل

[illegible]

این است که در زیارت اعتکاف باید و ان شاء الله
 اعتکاف عبارت است از ایستادن در مسجد در روز و شب
 و نیت اعتکاف را باید نمود و در مسجد پس
 باید که اعتکاف است بر هر چه از اعتکاف و لایق میماند
 بر مفسر است و ایمانیت پس این شرط است چنانچه شرط است
 در جمیع عبادات و اما روزه پس این نیز شرط اعتکاف است و روزه
 منهای ما بعتکاف قول شافعی روح چه اوج میگوید که روزه
 خود عبادت است اما پس شرط عبادت دیگر نخواهد شد و دلیل
 علیهای ما این است که پیغمبر صلعم فرمود است که اعتکاف
 پس بشود مگر روزه و قیاس شافعی روح بهقابل اینست که مقبول
 نیست و بعد از آن باید دانست که روزه شرط است برای اعتکاف که
 واجب باشد و درین اختلافی روایت نیست و روزه برای اعتکاف
 نقل نیز شرط است و بنا بر روایت حسن روح از ابیحنیفه روح و دلیل
 این روایت ظاهر عبارت حدیث مذکور است و بنا بر این روایت
 اعتکاف نقل کم از یک روز و نهی شود در مبسوط مجرب است
 از ابیحنیفه روح که اقل مدت اعتکاف یک ساعت است و همین
 قول مجرب روح است و بنا بر این روایت اعتکاف نقل

بدون روزه یا قنیه میشود و چراچه بنای نعل بر مصالحه است لهذا
 قشسته نهار نعل گذاردن روا است یا و خود قدرت قیام
 * مسئله ۱ * اعتکاف در عشره اخیر آورده ان ستم مرکبه
 است و همین صحیح است چراچه پیش از صلعم بر آن مواظبت نبوده
 است * مسئله ۲ * اگر شخصی شروع شروع کند اعتکاف نعل
 و بعد از آن قطع کند آنرا قصای آن برادر لازم نیست آید بنا بر روایت
 میسوفار در این روایت مدد اعتکاف مقدم نیست
 پس سبب قطع بعد از شروع ابطال آن نمیشود و بنا بر روایت
 حسن روح قصای آن بر شخص بگذرد لازم می آید زیرا چه مثلاً
 این روایت مدد اعتکاف مقدم است بیکر و نمیشود روزه
 * مسئله ۳ * اعتکاف صحیح نیست مگر در مسجد یکم
 چهار پنجاه گانه در آن بجایعت گذارده میشود و بر احوال
 جدید رخصتست که اعتکاف نمیشود مگر در مسجد
 حیاءت و امر ایضا حیاءت روح نیز چنین مریست و چراچه اعتکاف
 عبادت است برای انتظار نهار پس محتص خواهد بود و هر گاه
 نهار که مسجد است و امامان پس باید او را که اعتکاف کند
 در مسجد داده اعنی در مکانیکه آنرا در خانه خود برای نهار

گذاردن پنجگانه مقرر نبود است چه آن مکان موضع نیاز
 است پس انتظام را بر این نیاز آنجا مقرر خواهد شد
 * منسله ۴ * اعتکاف گفته را باید که از مسجد بیرون
 نرود مگر برای بول و قایط یا برای نیاز چیه اما بیرون رفتن
 از مسجد و برای حاجت بنجست آن روا است که همیشه
 حدیقه رفتن روایت گردانست که پیشتر طلوع بیرون نرفت
 از مکان اعتکاف خود مگر برای دفع حاجت بشری و بنجست
 آنکه دفع حاجت بول و قایط انسان را ضروریست پس بیرون
 رفتن از مسجد برای آن ضروری است پس خروج از مسجد برای
 این حاجت مستحسن است و این باید که بعد از فراغت از بول و
 قایط و استنجاء درنگ نکند بیرون مسجد زیرا چه آنچه بنا بر
 ضرورت ثابت میشود پس آن بقدر ضرورت ثابت میشود اما
 بیرون رفتن او برای نیاز چیه پس بنجست آنست که نیاز
 چیه گذاردن از اہم خواجہ انسان است و وقوع آن معلوم
 است و شاقی رج میگوید که بیرون رفتن برای نیاز چیه
 شکسته اعتکاف است زیرا چه انسان را ممکن است که اعتکاف
 کند در مسجد جامع و عین مالیک و یند که اعتکاف در

نماز مسجد مشرور است و هرگاه شروع در اعتکاف صحیح
 گشت در مسجدی پس قبضه نماز جمعه مباح خواهد کرد و بیرون
 رفتی و بر ازان متعبد و بعد از آن باید دانست که باید که برای
 نماز جمعه بیرون شود از مسجد بعد از وقت زوال و بر این جهت
 شرع برای نماز جمعه متوجه میشود و بعد از وقت زوال و اگر
 مکان اقامه در مسجد جامع باید که بیرون شود از مسجد
 و در وقتیکه میباید و اگر رسیدن در مسجد جامع در وقت
 نماز جمعه * مسئله ۵ * بعد از رسیدن در مسجد جامع
 چهار رکعت سنت جمعه گذاردن و بعضی گفته اند
 گذشتن و رکعت نماز گذاردن چهار رکعت و در بعضی
 تحمیل مسجد و بعد از نماز جمعه چهار رکعت یا شش رکعت
 گذاردن یا بر اختلاف در رکعت سنت بعد از نماز جمعه
 و این سنت گذاردن ویرا رواست در مسجد جامع و اگرچه
 سنت تابع فرض است پس گذاردن سنت نیز به تبعیت فرض
 جایز خواهد بود و حاصل آنکه آنقدر وقت که در آن فرض
 و سنت ادرا کند در مسجد جامع رکعت نماید و زیاده
 را در این در اینجا رکعت بنماید و مسجد را اگر زیاده از این

باشد نباید در اینجا اعتکاف او فاسد نمیگردد زیرا که
 منتهی جامع نیز موضع اعتکاف است ولیکن زیاده آنرا
 مکث نبودن و برادران مسجد غیر مستحب است زیرا که
 التزام نبود است ادای اعتکاف را در یک مسجد پس
 باید که آنرا در دو مسجد تمام نکند بدون ضرورت * مسأله ۴ *
 اگر اعتکاف کننده از مسجد اعتکاف یک ساعت بیرون
 شود بغیر عذر اعتکاف او فاسد میگردد نزد ائمه حنفیه و جمعی
 متباین شدن منافی اعتکاف و همین موافق قیاس است
 صاحبین روح گفته اند که بسبب بیرون شدن از مسجد
 اعتکاف او فاسد نمیشود مگر وقتی که زیاده از نصف روز
 سکونت کند بیرون مسجد و این بنا بر استدحسان است و وجه
 آن این است که خروج از مسجد مرمعتف را عفو است برای دفع
 حرج و تنگدلی آن خروج در زمانه قلیل باشد و نصف روز کمتر
 آنرا قلیل است و زیاده از نصف روز کثیر * مسأله ۵ *
 اعتکاف کننده را باید که بخورد و بنوشد در مکان اعتکاف خرد
 و بچشند آنکه بغیر مصلح را در اقام اعتکاف مسکن نبود مگر مسجد
 و بعد از آنکه دفع این حاجت ممکن است در مسجد پس برای

آن بیرون رفتن از مسجد ضرر نیست * مسأله ۸ * مخاطب
 نیست متکبر آنکه خرید و فروخت نباید در مسجد بیاید که
 مبیع حاضر نباید در لحه او نگاه میسود بموی خریدن
 و فروختن بسبب آنکه کسی رفیق و دوست که برای وی
 سر احکام اینکار نباید و تقاضا کند که حاضر کردن
 مبیع برای فروختن و خریدن در مسجد مکروه است چرا که
 مسجد خاصا برای خدا و تعالی تکرید آمده شد است و در
 حاضر نبودن مبیع در مسجد مسجد آن مشغول میگردد
 * مسأله ۹ * غیر متکبر اگر بحدی و فروختن در مسجد
 مکروه است چرا که بی غیر سلیم فرمود است که در دام بد
 مساعد حوهر را از طفلان خود و ارماع و شرای خود * مسأله ۱۰ *
 متکبر را مساعد کند مسجد یک تکلم نباید و التزام حاضرش
 نکند چه آن مکروه است و چرا که در مکروه عبادت نیست
 و در دین و سریت معیدی و لیکن سببیکه امر قبیله نکسای
 است از آن احترام نباید * مسأله ۱۱ * متکبر را وظیف
 کردن حرام است چرا که خدا و تعالی در قرآن
 منعید فرمود است که شما با زبان مباشرت مکنید در حاکم

معتکف باشد در مسجد ها و همچنین حرام است مس کردن
 و بنه شکستگی زیرا چه این هر دو از ادعای وطی است اعنی
 باهت میشود بر وطی و وطی در اعتکاف منع است صریح پس
 چیزی که باعث میشود بر وطی نیز منع خواهد بود مانند وطی
 چنانچه جماع بعد از احرام حج صریحا پس منع است باعث دهایی
 آن که مس و پوست است سوال وطی در حالت روزه حرام است
 پس باید که دواعی آن نیز حرام باشد و حال آنکه چنین
 نیست جواب ترک جماع و گوی روزه است و جماع منافی آن
 است لهذا جماع در آن منع است ضمناً و تبعاً و نهی صریح در آن
 و امر است و آنچه منع میشود ضمناً پس دواعی آن در حکم آن
 کفر دانیده نمیشود * مسئله ۱۲ * معتکف اگر جماع
 کند در شب یا در روز عیها یا یغراموشی اعتکاف او باطل
 میشود زیرا چه شب نیز محل اعتکاف است مانند روز بخلاف
 روزه و جابت اعتکاف باعث یا داشتن آنست پس قراموشی
 در آن عذر شمرده نمیشود * مسئله ۱۳ * اگر معتکف
 جماع کند در غیر قریح و انزال کند بسبب آن یا بوسه گیرد یا مس
 نماید و انزال شود بسبب آن اعتکاف او باطل میشود زیرا چه

آن در معنی حرام است لهذا سبب آن روزه میباشند و اکثر
 سبب حرام مذکور و مورد و من ابرال اشود پس این حرامها
 است چه در بنصورت نیز حرام است و از کسی سبب آن اعتکاف
 و اصل به سود و راجه این حرامها و بنصورت در معنی حرام
 نیست لهذا سبب آن روزه نمیشکند * مسئله ۱۱ * اکثر
 از محققان اعتکاف چند روز را بر او واجب کرده اند پس
 در این لازم میشود اعتکاف آن روزها مع شایسته آن روزها
 ذکر روزها و رسم و حج شامل میشود و شایسته آن روزها
 ها است بجهت آنکه عهد اوقات خود روز و شب قابل اعتکاف
 است بخلاف روزه جز بنای آن بر تقابح نیست و نیز لازم میشود
 بر او تقابح این لازم میشود که اعتکاف نماید در آن روزها
 و این در این اگر چه شرط آن نموده باشد و راجه بنای اعتکاف
 بر تقابح است بخلاف روزه چه شبها قابل آن نیست پس اکثر
 روزه چند روز را ذکر کند کسی واجب میشود در آن روزها روزه
 و تقابح در آن واجب نمیشود مگر و قتی که تعریف آنها بدان در
 ندر خود را اگر در صورت مذکور - تعریف خود را در نیت اعتکاف - نه نباید
 فقط صحیح است زیرا که او را داده کرد از کلام حقیقت آن را

مسئله ۱۵. اگر واجب نکرد اند شخصیه بر ذات خود
 احتیاط دوم روز را لازم میشود بر او اعتکاف آن دو روز مع
 شبهای آن را بن ظاهر رواست و ابویرسفارح گفته است که شب
 اول در آن داخل نمیشود زیرا چه تنهیه غیر جمع است و شبی که در
 میان آن دو روز است پس آن داخل است تا اتصال و تتابع حاصل شود
 چه بنامی احتکاف بر آن است و وجه ظاهر روایت این است که
 در تنهیه معنی جمع متعقب است پس در حکم جمع نکردانید
 خواهد شد بجهت احتیاط بر امر عبادت و الله اعلم

کتاب در بیان حج و آن در لغت بمعنی قصد است و بر
 شریع عبارت است از قصد مخصوص بسوی مکان خاص
 و باید دانست که فرض در حج دو چیز است یکی احرام و دوم وقوف
 بحرنايت و هاتمی اعمال از واجبات و سنت است چنانچه
 بیان آن خواهد آمد الشارحه تعالی * مسئله ۱۶ حج فرض است
 بر انسانیکه آزاد و عاقل و بالغ و صمیم البدن است بشرطیکه قادر
 باشد بر زاهد و راحله اعتی زاده را در سواری و در حالیکه ایی هر دو زاید
 باشد از مسکن و از چیزی که ضرر و در کار است انسان را چون
 جامه بدن و خاوم و اثاث الیت و هم زاید باشد از نفقه و عیال

ادوات آن بر مانی که مزاحمت نماید و مازاید بکافه خود و معذرا
 این طرف نیز میسر است و امس طریق عبارت است از اینکه
 سلامتی در راه غالب باشد و اگر میان او و میان مکر راه در پا
 باشد که آنرا مکر میگویند پس این عذر است مانند خوف
 راه و هراس آنرا مکر گفته میشود چون فرات و رمله و جیحون
 پس آن مانع استطاعت نیست کذا در فاضل خان نقاش از جامع
 و نیز و باید دانست که فرضیه حج واجب است بآیه قرآن که
 خدا متعالی در قرآن مجید فرمود است که برای خدا و احباب است بر مودمان
 حج خانه کعبه ۳ مسأله ۲ * حج قرن نیست بر انسان مکر در تمام
 صبر بکبریا بجهت آنکه شخصی بر سیده بود از بیغیر صلعم که آنرا حج
 در سال فرغ میشود یا در تمام سال هر یک مرتبه فرموده اند بلکه یکبار
 قرن است و رانده آن بفرمان و بجهت آنکه سبب وجوب حج خانه
 کعبه است و آن متعدد نیست پس وجوب حج نیز متعدد در کواحد صد
 و بعد از آن باید دانست که فردا می بوسد روح ادای حج واجب
 است بر سید فوراً و رسالیکه شرايط مذکوره یافته شود
 در حق کسی پس واجب میشود که او فوراً در آن سال ادای
 حج بپاید و تاخیر نباید تا سال دیگر و آنچه را این معنی روح

درو است دلالت میکنند بر اینکه قول او موافق قول ابی یوسف
 رح است و نزد صحابه و شافعی رح و جوب آن بر سبیل تراخی است
 نه بر سبیل فور زیرا چه حج در تمامی عمر یکسره تبه فرض است
 پس تمامی عمر در حجاج بهتر که وقت نیاز است در حجاج
 و بر انسان واجب نیست که نماز در اول وقت آن ادا نماید
 بلکه واجب است ادای نماز در تمامی وقت آن خواه در
 اول خواه در آخر و رجه قول شافعی رح این است که ادای حج
 مختص است بوقت خاص از ایام سال که عبارت است از
 شوال و ذی القعدة و ده روز ذی الحجة و موت در مدت یکسال
 نادر نیست پس اگر تاخیر نماید تا سال دیگر احتمال است
 که مرکب پیش آید و ادای حج میسر نشود بنا بر آن واجب
 نکرده اند که ادای حج بر سبیل فور احتیاطا لهذا تعجیل آن
 بعد از تعجیل شرایط افضل است باتفاق همه بخلاف وقت نیاز
 چه موت در مثل آن نادر است و باید دانست که وجه اشتراط حریت
 این است که پیش از صلعم فرموده است که بده اشکره حج نماید
 و بعد از آن نادر کرده شود پس حج فرض بر او لازم محیی آید و وجه
 اشتراط بلوغ یکی این است که پیش از صلعم فرموده است که صدی

اشکری حج نباید و بعد از آن بالغ گردد پس حج فرقی بر وی لازم
 می آید در دم این است که حج عبادت است و شیعی عبادت
 بر صبی واجب نیست و همچنین عقل شرط است چه تکلیف شرعی
 بدون آن صحیح نمیشود و همچنین صحت بدن شرط است زیرا چه
 بدون آن عاجز میشود انسان از ادای تکلیف شرعی پس نا بهنگام
 با کسی را که رفاقت او نپاییده و سفر و هم زاد و
 واحد مانده ویرا حج واجب نمیشود و او نزدایی میکنند و با
 وارد صاحب روح واجب میشود حتماً آنچه به آن در کتاب الصلوة
 گذشت است و در حق جا مانده از این بکلیف روح مریض است که
 در صورت مذکوره هر جا مانده حج واجب است زیرا حد او صاحب
 استطاعت است بسبب غیر پس او مانند صاحب استطاعت است
 بسبب را حله و از مذهب روح مریض است که هر جا مانده مذکور
 حج واجب نیست زیرا حد او بذات خود پراهی آن قادر نیست
 بعد از آن تا بیاید اگر کسی را نپای کند ویرا او بذات خود ادای
 حج مینماید پس او مانند کم کننده راء است و باید دانست که
 نزد او را حله که شرط وجوب حج است عبارت است از اینکه قادر باشد
 در آن مقدار مسافت که بآن گراید یکبار یکجا نب

فصل در رویه را سبقتی بسیار بر دارا و هم قادر باشد بر مقدار
 ما اینکه نفقه کند آنرا در آمد و رفت و این قدرت شرط است
 و جهت آنکه از پیغمبر صلعم کسی پرسید که استطاعت بر ادای حج
 چه چیز است پس پیغمبر صلعم فرمود که زاده و را حله است پس
 اگر شخصی قادر باشد بر گرایه گرفتن سواری بزرگ
 یا بطور که سوار شوند بر آن دو کس ثبوت بقوت پس بر شخص
 مذکور حج واجب نمیشود زیرا چه بآن قدرت قادر نیست
 بر راه حله در تمام سفر و نیز شرط است که زاده و را حله زاید
 باشد از مسکن و آن چیزیکه ضرور و در کار است چون خادم
 و اثاث البیت و جامه به و نیز اگر این چیزها مشغول است
 به حاجت اصلی و نیز شرط است که زاید باشد از نفقه عیال او
 تا آن زمان که باز آید زیرا چه نفقه زن حق و اجب است
 و حق عیال مقدم است بر حق شرع بامر شرع قال الله تعالی وقد
 فضل بکم ما حرم علیکم الا اذا طررتم الیه احسن تحقیق بیان نمود
 خدا برای شما چیزیکه بر شما حرام است مگر وقتی که مضطر
 شوید بسوی آن حرام گذارده باشید و باید دانست که راه حله
 برای وجوب حج شرط نیست و حق اهل مکه و در حق کسانی که

بنکردن سکونت دارند و مراحد آنها را مستحب تر یا نه لاحق
 قیمت و در ادای حج پس رفتن برای حج در حجت ایضا می مانند
 در می آید برای نیاز حج و باید دانست که امن راه نیز سر و
 امن را در استطاعت رفتن برای حج بدون آن ثابت نیست و
 و بعد از آن و بعد از آن که بعضی گفته اند که این شرط و خوب
 حج است زیرا چه امن است بدون امن راه مستحق می شود
 و این مرسوم است از اهل بیت و بعضی گفته اند که شرط ادای
 حج است بد شرط و خوب آن را در پیوسته در علم تعبیر است تفاوت
 بر ادوار اوله نبود است و یاد داشت که این احتیاط
 آن است که اگر شخصی بدون ادای حج می رود پس از
 آن راه پس ایضا بر مولد اول و صبیح بر او واجب می شود
 بنا بر دو دو و صبیح مذکور بر او واجب می شود * ۳ *
 در حجت این برای و خوب است شرط است که مدرم او یا سوهو
 از شهر او باشد در سفر حج و جایز نیست رها کند حج کند
 و غیر معصوم و سوهو و قتی که میماند او و میماند مکه مسافرت
 معمره باشد و ساقی حج گفتست که در راه حج کردن
 جایز است و قتی که در قافله باشد و همراه او زنان صالحه

و نیک باشد چه درین هنگام امن از قتل حاصل است
 بسبب رفقا و دلیل علمای مایکی این است که پیشی بر صلح فرموده
 است که حج نکرده زن مگر همراه محرم و دوم این است که بدون
 محرم خوف قتل است در حق زن و بسبب همراه شدن زنان
 دیگر خوف قتل زیاد میشود لهذا حرام است زن را که خلوت
 نماید با زن اجنبیه بخلاف آنکه اگر میان زن و میان
 مکه مسافت کم آن سه روز باشد زیرا چه زن را رفتن اینقدر
 مسافت بغیر محرم مباح است * مسأله ۴ * اگر محرم زن
 همراه او باشد در سفر حج پس شوهر را نمی رسد که او را منع نماید
 از رفتن برای حج و شافعی رح گفتست که ویرا میرسد که منع
 نماید آن را زیرا چه بسبب رفتن برای حج همراه محرم مقصود
 شوهر قوت میشود و دلیل علمای مایکی این است که حق شوهر ظاهر
 نمیشود در حق فرایض و حج از فرایض است حتی اگر زن برای
 حج نفل رود همراه محرم پس شوهر را میرسد که منع نماید آنرا
 و باید دانست که اگر محرم زن فاسق باشد پس قتها گفتند از
 که درین صورت بر زن حج کردن فرض نمیشود زیرا چه از همراه
 شدن او مقصود حاصل نمیشود * مسأله ۵ * زن را میرسد

که همراه در محرم مستقر می شود و در کوفه همراه می ماند و در
 یاسدر و راحه در اعتقاد او مباح است و در آنکه صاحب کشند آن
 روی را و هیچ جنس معصوم نیست صبی یا ممتنون است همراهی
 او منع است و راحه ۲ میبایستی تواند که معاشرت زن بپایند
 از عتبه * مسئله ۴ * میباید که بحدود و حرمت رسیده باشد و پاره
 باله است پس سایر نسبت و هر که سفر کند بدون محرم
 * مسئله ۷ * و سکه مسر حجه رود همراه محرم خود پس بعد
 آن محرم بر وی است و راحه آن زن تا وقت وصل فکریه است
 در ادای حج و باید دانست که چهار احتیاط است در اینکه
 همراه محرم در حجت من شرط و حجب است یا شرط ادای
 آنست که سه مانع احتیاط است در امن راه * مسئله ۸ *
 اگر کسی احرام بپایند و بعد از آن مانع گردد و بهیچان احرام
 مناسک حج تمام بپایند پس مانع حج من شرط ادای بپسورد
 و راحه احرام او منع است و باید برای ادای بدل پس آن احرام
 برای ادای فرض بخراشد کسب و هجرت و اگر منتهی احرام حج
 بپایند و بعد از آن آزاد کرده شود و بهیچان احرام حج تمام
 بپایند پس مانع حج من شرط ادای بپسورد و دلیل مذکور و صبی

مذکور اگر بعد از بلوغ تحقق یابد احرام نماید و پیش از بلوغ و نفقات و نیت حج قرض نماید حج قرض او جایز می شود و بنده

مذکور اگر چنین نماید حج قرض او جایز نمی شود زیرا چه

احرام حج نفل بر صبی مذکور لازم نبوده چه صبی را اهلیت انوم

نیست و بنده مذکور را احرام حج نفل لازم شد است پس ویرا

جایز نیست که خارج شود از این سبب شروع نمودن در آن

والله اعلم

فصل در بیان مواقیف جمع میقات

است و آن عبارت است از مکانیکه جایز نیست ترانسها را که تحب و زن باید

انرا و پیش از ورود بغیر احرام و آن پنج است یکم برای

اول مدینه منوره و آن مرضعی است که نام آن ذوالحلیفه است

و دوم برای اهل عراق که نام آن ذات عرق است و سوم

برای اهل شام که نام آن جحفه است و پنجم و سکن حاکم

و چهارم برای اهل نجد که نام آن قرن است و پنجم برای اهل یمن

که نام آن یلم است و همچنین بیان نموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله این

مواقیف را برای اهل آن و باید دانست که فایده آن این است که

تاخیر احرام از مواقیف مذکور جایز نیست اما تقدیم احرام

۱. مراقبت مذکوره پس آن حایر است یا لا ینافی؟ ^{مسئله ۱}

آن قاعده شرعیست هر چه در مراقبت مذکوره بقید دخول مکه

میباشد واجب است بر او که احرام بپايد حواء و مقصود او حج یا عمره

باشد یا نباشد و این برد علیها می باشد و باید دانست که آنست

آن را گویند که مکس او خارج موافقت باشد چون

اهل کوفه و لصره و حده مسئله یکی این است که بعبور صلعم

فرمود است که تجاوز کند کسی از میقات مکه در حالیکه

مکرم باشد و در آن است که وجوب احرام برای تعظیم مکه

معلیه است پس در آن تاحر و حجره میکند و قهره برای است

^{مسئله ۲} گویایک داخل میقات اند حایر است آنهارا

که در مکه در آید بعبور احرام که آنها را بان حاجت است بر او چه

آنها را در مکه میروند و در واجب گردانیدن احرام برای

در بار حرج بین است پس آنها مانده اهل مکه اند پس حایر

اقله که را بگذار بر آمدن از مکه در آمدن در آن بعبور احرام

حایر است هیچیک حایر است هر کس آنرا که داخل میقات

اند بخلاف آنکه اگر آنها قصد حج می یابند چه در بلصورت

آنها را در آمدن در مکه به و احرام حایر نیست بر او قصد

حج اختیار نمیشود پس در واجب شکر دانیدن احرام برای حج
 - بخرج لازم نمی آید * مسئله ۳ * اگر کسی مقدم از مواقیت
 مذکوره احرام حج نماید جایز است بجهت آنکه خدا ایتعالی
 فرمود است در قرآن مجید که اتمام حج و عمره نهائید و اتمام آن
 عبارت است از اینکه احرام آن کس که انسان از خانه خود و چنین
 گفته اند علی و ابن مسعود رض * مسئله ۴ * افضل این
 است که انسان مقدم از میقات احرام حج نماید بجهت آنکه
 اتمام حج بآن تفسیر نهاده شده است چنانچه مذکور شد از
 طلحی و ابن مسعود رض و بجهت آنکه مشقت در آن زیاد است
 و هم تعظیم خانه خدا و رانی زیاد است و از این حقیقه روح
 فروبخت که تقدیم احرام از مواقیت افضل نیست مگر انسان
 را مگر وقتیکه اوقاد را باشد بر این که در بعضی اوقات حج نیت کند
 و مراد از محظورات آن چیزهاست که اگر کتاب
 آن محرم را منع است چون قتل صید مثلا * مسئله ۵ *
 کسی که داخل مواقیت مذکوره است پس میقات او
 زمین حل است که واقع شده است میان مواقیت و میان حرم
 و بیرون چه جایز است و بیرون که از خانه خود احرام نماید از میقات

تا حرم مکان واحد است * مسئله ۴ * کسیکه در مکه است
 پس میقات او را می حج رهن حرم است و برای عیبه رهن حل و نجسیت
 آن مکه پیغمبر صلعم امر کرده است مرا صعبا خود را رهن با مکه
 احرام حج بپایید از حوفا مکه و امر کرده برادر عایشه صدیقه
 رهن را با مکه عا نسه رهن را به ناعم برد تا او را رهن احرام عیبه
 نهاده عیبه ادا کند و ناعم موصی است در رهن حل و نجسیت آن مکه
 اداء حج در عیبه است و عرفات در رهن حل و نجسیت است پس احرام
 آن از حرم کرده خواهد شد تا ناعمی از سفر متصفا شود و عیبه و حرم
 ادا میوه میسود پس احرام آن از رهن حل خواهد شد تا ناعمی
 از سفر متصفا شود و ناعمی احرام میوه در ای عیبه در موصی
 ناعم اصل است بجهت آن مکه پیغمبر صلعم عا نسه رهن را آن امر
 کرده است والله اعلم

پایان احرام * مسئله ۱ *
 هر کاه خواهد آمد آن که احرام بپاید باید که غسل با وضو کند
 و غسل اصل است بجهت آن که مروه و نعب مکه پیغمبر صلعم غسل
 کرده است برای احرام و لکن هر کاه آن غسل برای بطاعت است
 حتی که حایض را میورد در حال حیض یا آن امر کرده است اگر چه

باین غسل غسل قرض او ادا نمیشود پس وضو نیز قایم مقام آن میشود

چنانچه در جیه و لیکن غسل افضل است چه بسبب آن نظافت

و وجه احسن حاصل میشود و نیز بجهت صیقل آنرا اختیار نمود است

و بعد از غسل با وضو باید که بپوشد و جامه را نوباشد یا مستعمل

و لیکن باید که شسته باشد آن و جامه و آن ردا و آزار است

پنجهت آنکه بجهت صیقل در وقت احرام ردا و لوازم پوشیده است

و بجهت آنکه پوشیدن جامه دوخته منع است و حلق مکرر

و متر و مرت و دفع کرم می و سدی ضرور است و این حاصل است

از پوشیدن ردا و از آن و باید که آنست که اگر هردو جامه نوباشد

افضل است چه در جامه نوباشد و چه شسته است و بعد از آن باید

که پیش از احرام استعمال خوشبو نماید اگر میسر باشد و همچنین

مشهور است و این مکیده روح مرئیست که استعمال خوشبو و بپرا

مکروه است و قتی که استعمال نماید خوشبو را که بعد از احرام

همین آن باقی ماند و همین قول امام مسالک و شافعی رح است

نییرا چه در صورت مذکوره لازم می آید که او انتفاع گرفت

و خوشبو بعد از احرام و وجه مشهور این است که مرئیست که گفت

هائیشه رضی که ما اش خوشبو میگردم بریدن رسول خدا صلعم بر این

احرام پیش از احرام و اگر آن بعد از احرام بر پیشانی مبارک
باقی میماند و عزایی نیست که استعمال شود و بعد از احرام
منع است و اما آنچه در بدن است و سابق است بعد از احرام از
خوشبو نمیکند استعمال آن نهی شده است و پیش از احرام پس آن قایع و بی
است بحجت اتصال آن بدن و بی اختلاف چاره را چه آن
جدا است و قایع نیست پس اگر پیش از محرم پیش از
احرام حائضه و حائضه را و باقی میماند در بدن او بعد از احرام حائضه نیست
حنی که اگر چنین نماید محرم را و جزای آن لازم می آید چه آن
چنان شمرده میشود که بعد از احرام پوشیده است آن
را گذارد در حایه و بعد از آن باید که در رکعت نیامد گذارد
بحجت آنکه مروج است که پیغمبر صلعم در ذوالطیفه در کانه
مبارک گذارد و وقت احرام و بعد از آن در کانه احرام کند
و این دعا بخواند اللهم انی اريد الحج فيسره اني و تقبله مني
یعنی یا خدا یا من اراده حج کردم پس آسان کن آنرا برای من و قبوله
فرما آن را از من زیرا که لذایح در زمانهای مختلف و مکانهای
متباین میشود و خالصی از مشقت نهی باشد عاده پس از خدا
آسانی آن بخواهد و در نماز در کانه این دعا بخواند زیرا که

وقت آن نیاز اندک است و اگر روی عادت ادای آن در وقت
 مذکور آسان است و بعد از آن در عقب نیاز تلبیه بشوید
 بجهت آنکه پیغمبر صلعم تلبیه گفتیت عقب نیاز و اگر بعد
 از سرار شده بن هر را حله خود تلبیه بگوید جایز است ولیکن تلبیه
 گفتن عقب نیاز افضل است چه این موافق عمل پیغمبر صلعم است
 و باید دانست که اگر کسی این فقط اراده حج دارد باید که
 به تلبیه خود نیت حج کند زیرا چه حج عبادت است و در عبادات
 نیت شرط است و تلبیه عبارت است از اینکه بگوید اللهم اینک
 لیبیک لا شریک لک لیبیک ان العصبه والنعمه قلب والهلک لا شریک
 لک و باید دانست که در آن الکعبه ان یکسر هیزه است نه بفتح
 آن تا جمله خبریه میستانند شود زیرا چه دخول ان بفتح هیزه
 صفت جمله ماقبل آن میشود و باید دانست که ذکر تلبیه اجابت
 به عای خلیل صلعم است بنابر قصه مشهور و نباید که هیچ یکی
 از بن کلیات را ترک نماید در تلبیه زیرا چه این منقول است
 باتفاق جمیع راویان و اس از آن کم نباید کرد و اگر چیزی
 در آن زیاد باشد بشوید جایز است و نزد شافعی رح زیاده تی در آن
 جایز نیست بنابر یک روایت و او میگوید که تلبیه مانند اذان

بدانکه ذکر منکوم است و دلایل علمای ما یکی این است که بعضی
 از اصحاب جلیل الشان چون عید اللد این مبعود را بنام عیروا می
 گویند و بعضی زیاده نبود اندر مقدار مقتول از رسول خدا صلوات
 بر او و آنکه مبعود از تبلیغ ثبای خدا و تعالی و اظهار عبودیت
 است پس زیاده نبودن در آن منع نیست و هر گاه تبلیغ کثرت
 به نیت حق نام منضم شد * مبعود * به چه و نیت بغیر
 تبلیغ و شروع آخرام متعقب نمیشود و چرا که آخرام فکده ای
 حج است پس ذکر آن ضرر است چنانچه شروع در تعریفه نیازی
 متعقب نمیشود بغير ذکر تکبیر و تعریفه * مبعود * شروع در
 احرام حج مباح میشود بزرگ و سواد تبلیغ بشرطیکه آن ذکر چنان
 باشد که آن تعظیم قصد نهوده میشود خواه فارسی باشد آن ذکر را
 عربی و فارسی و اشهر است از علمای ما و باید دانست که نزد این
 بزرگواران تکبیر و تعریفه جز بلفظ تکبیر چایل نیست و همین نزد
 محدث درح جز بلفظ عربی جایز نیست و در یحیی ایوب و سب و محدث
 در حد و جایز است اندر آخرام حج و تعریفه بهر ذکر خواه عربی
 باشد خواه فارسی پس قریب میات حج و تعریفه ایشان این است
 که در ریاب حج و سعت است به نسبت پیایب نیازی حتی که

در باب حج غیر فعل ذکر چون قلاده بستن بشکستن شتر قربانی
 قائم مقام ذکر میشود پس هر چند ذکر بشکستن شتر یا بستن قلاده
 مقام تلبیه خواهد شد اگر چه آن ذکر یزید فارسی باشد
 * مسئله ۱ * مجرم را باید که بگوید و نکند از چیزهایی که از آن
 نهی کرده است خدا یا تعالی چون رفت و فساد و جدا کردن از آنچه
 خدا یا تعالی در قرآن مجید فرمود است که نیست رفت و نیست
 فساد و نیست جدا کردن و هر چه و هر که از این نهی نهی است و نباید دانست
 که مراد از رفت جنای است یا کلام فساد است یا ذکر جنای است و
 حضور زنان و مراد از فساد و فساد معاصی است و اگر تکلیف معاصی اگر چه
 همیشه حرام است ولیکن در حالت احرام باشد حرام است و مراد از
 جدا کردن این است که معصای او نباید با رفیق خود و بعضی گفته اند
 که عبارت از است از معصای مشرکان در تقدیم وقت حج و تأخیر آن
 * مسئله ۲ * مجرم را در وقت که قتل کند صید را از آنچه
 خدا یا تعالی در قرآن مجید فرمود است که قتل نکند صید را در حالیکه
 شبها مجرم باشد و هر چند و روا نیست ویرا که اشاره یا دلالت
 کند که مراد از صید صید بجهت آنکه مراد نیست از آنچه قلاده بر او
 شکار کرده بوه گوشت را در حالیکه از حلال بود اعتدال مجرم و

بایک گنجی این است که معصومی وفات کرده در غمخ رسول خدا
 صلعم پس فرمود پیغمبر صلعم در حلق او پیر دمان که میوشید
 موی او را دانه سر او را نیز اچا او را روز قیامت تلبیه گوین
 خواهد بر خاست از گور خود و در دم این است که زن هر حالت
 احرام موی خود را نمی پوشد بلکه را میزد موی خود را
 با وجود یک دروا داشتی روی زن خوف فتنه است پس مرد را
 بطریق اولی روی واداشتنی جایز خواهد بود و حدیثیکه آورده است
 آنرا شافعی رخ پس مراد از آن بیان فرق است میان مرد و زن
 در پوشیدن سر یعنی زن را جایز است پوشیدن سر و مرد را جایز
 نیست * مسئله ۸ * مجرم را استعجال خوشبو وانیست زیرا چه
 پیغمبر صلعم فرمود است که چه کنند را بایدم که تولید و پریشان
 موی باشد و هم در بدن او چرک باشد و همچنین نباید ویرا که
 در بدن یا در موی استعجال روغن گنجد و غیره نباید بچسباند
 حدیث مذکور و همچنین باید که حلق نکند موی سر را و نه
 موی بدن را زیرا چه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که
 حلق نکنید سرهای خود را تا آخر آیت و همچنین باید که قصه
 نکنید ریش خود را یا بچسبیت آنکه قصه در معنی حلق است بچسبیت آنکه

بسبب فقر و تشویش و نیکوئی نایل میشود و بعضی از ترک نیز زایل میشود
 * مسئله ۱۰۰ * واید که معصوم نباشد جامه را که رنگ کرده باشد بر تن
 ورنس یا رهران یا بگل معصوم را چه بیغیر علم غم سوداست که نباید
 مکرم را که پوشد جامه رنگین را رنگ رهران یا بر تن ورنس ملنگ
 آنکه نشتد باشد یا بنفاد و کد بوی از آن نایل گشته باشد
 پند ورتن شکام پوشیدن آن حایز است و ترا چه پوشیدن آن
 منع است بسبب بوی نفیس و رنگ و شاقی روح گفتند که در پوشیدن جامه
 که رنگین باشد بگل معصوم مضایقه نیست و نه در تنی رنگ پوشیده نیست
 و علیهای ما میگویند که ~~رنگ~~ رنگ توی خوش میدارد * مسئله ۱۰۱ *
 معصوم اکثر فصل تپا و دود و خیام زود پس در آن مضایقه نیست
 و ترا چه در رن غسل کرده است در حالیکه مکرم بوه و هیچکس
 مضایقه نیست در این که مکرم در سایه خانه یا در سایه مکمل
 آرام کرد و اما مالک روح گفتند که در سایه خنجر و خنجر
 و مانند آن رقت آرام مکرره است و رقت معصوم با جهت آنکه
 بدن مانند پوشیدن سراسر است و دلیل علیهای ما کی اس است که
 چنان روی در گاه بعمق و حقیقت برای وی در انقاي راه خیمه
 میزه تک بعد از آرام و دوم این است که خیمه بدن نهی چسبند

پس آن مانند خاندان است * مسئله ۱۱ * اگر محرم داخل شود تریر
 سران برده های کعبه پس ده ران مقایله دوست اگر آن برده و سر و روی
 او چسبیده نشود تریرا چه او در بنصورت محض در سایه آن آرام
 گرفتست و این در حق او مضایقه نیست * مسئله ۱۲ * اگر
 محرم در کعبه خود همچنان تریر بنده پس ده ران مضایقه نیست
 و تمام مالک راج گفتست که این مکروه است اگر در آن همچنان
 لغت دهد دیگر باشد زیرا چه در بنصورت و بر اضروور نیست و اینکه
 لغت دهد دیگر زایر ده از دلیله علیای ما این است که بستن همچنان
 در کعبه در معنی پوشیدن جامه دوخته نیست و هرگاه چنین
 شد پس برون لغت میرد ران و نبودن آن هر دو روا است * مسئله ۱۳ *
 محرم را نباید که بشوید موی سر و ریش خود را بخطی بجفت
 آنکه این نوعی از خوشبوی است و بجفت آنکه خطی میکشد
 پیش را که در موی سر می باشد * مسئله ۱۴ * محرم را باید که
 تلپیه بسیار بشکویید در پس نیاز و در هر وقت که بر زمین بلند
 بالارزد یا فرود آید در زمین بست یا ملاقات کند با شتر
 سواران و در وقت صبح تلپیه اکثر بشکویید زیرا چه اصحاب
 و بندگان صلح در پس اوقات و احوال تلپیه میکنند و باید دانست

که تلبه در اجرام مانند تکبیر است در میان ریس باید که
 تلبه مکتوب در وقت انتقال هر دو از حالتی بحالی و باید که
 قل به تا زمان بلند مکتوب و مراجع به پیر صلعم فرمود است که
 فصل حج عمر و شج اسم و مع عبارت است از گفتن تلبه تا و ایم
 بلند و شج عبارت است از ریزختی چون قرمانها * مسملده *
 هر گاه خواهد مصرم که داخل شود در مکه باید که ابتدا
 کند آن مسجد حرام و به جهت آنکه هر وقت که هر سال حد
 صلعم هر گاه میخواست که در مکه داخل شود اولاً در مسجد
 حرام داخل میشوند و به جهت آنکه مقصود از مارت خانه کعبه
 است و آن در مسجد حرام واقع است نادر دانست که در روز
 و شب هر قریکه خواهد شد هم در مکه داخل شود در مراجع برای داخل شدن
 سپری اختصاص روز شنباست * مسملده ۱۱ * مکرم
 هر گاه بعد خانه کعبه را تکبیر و تهلیل مکتوب و آن هر
 رفته که میدید خانه کعبه را می گفت بسم الله و الله أكبر
 و بعد از آن در میسوط معنی مکتوب است دعائی را در وقت دیدن
 خانه کعبه و مراجع اشکر دعائی معرر و معنی شود پس
 در آن حضور در تلبه میشت و در لیکن اشکر بعد و اند دعائی را

آنکه متقول است احسن است و بعد از آن بسایه دانست که ابتدا
 کند بحجر اسود یا یتاور که متوجه شود بسوی آن و تکبیر و
 تهلیل بگوید بجهت آنکه مریست که پیغمبر صلعم چنین کرد
 است و درین تکبیر و تهلیل دستها بردارد چنانچه در تکبیر
 تکبیریه نیاز بر زمین ندارد و بر آنچه پیغمبر صلعم فرمود است که
 دستها برداشته نمیشود مگر در هفت موضع و یکی از این
 موضع است و نیز باید که اسلام بحجر اسود نماید اعنی بوسه
 دهد بحجر اسود را اگر میسر نشود بی آنکه ابدارسد کسی را
 بجهت آنکه مریست که پیغمبر صلعم بوسه داد بحجر اسود را
 یا یتاور که هر دو لب مبارک را نهاد بر حجر اسود و فرمود بهیچ
 که تو مرد قوی هستی پس مزاحمت و مصادمت میکنی تا ضعیف را
 آید از سر و لب که اگر فرصت یا بی بی آنکه آید از رسد کسی را
 پس بوسه بده بر حجر اسود و فکر نه متوجه شو بسوی آن و
 تکبیر و تهلیل بگو و بجهت آنکه بوسه دادن بر حجر اسود
 سنت است و احترام آن نمودن از ایدای مسلمان واجب است و اگر
 نمیکند باشد و بر آنکه من نهاید بحجر اسود را بجهت آنکه در دست
 وی است چون شاخ غرما و غیره که در دست وی باشد و بعد

از آن بیوسد آنرا پس باید که حتمی کنند زیر احم مرویست
که پینه بر صلعم طواف خانه کعبه کرده در جای که سه بار بوده
بر ستر خود و موسه داد بر حجر اسود و رکعت میبایست با نفاذ
که مس کرده آن را با یکدیگر در دست او بوده مانند حرکتی
که آن را منکب میگویند و بیوسه ^{سلب} داد بر منکب مذکور و
اگر اینهم نتواند باید که قنوه شود بموی حجر اسود و تکبیر
و تهلیل و عهد و درود بر پیغمبر صلعم بجا بیاورد و بعد از آن طواف
سروع کند از جانب راست دوه که متصل در واره خانه کعبه
است و باید که پیش از شروع نبودن در طواف جا در خود را
به اینطور بپرسد که حسانب چه آنرا بر منکب چه خود اندازد
و حاسب راست آنرا از زیر بغل راست بر آورده بر منکب چه
بندارد و این نوع جا در پوشیدن را اضطباع میگویند و بعد
از آن هفت شرط طواف میباشد در گره خانه کعبه زیر احم
مرویست که پیغمبر صلعم بعد از اسلام حجر اسود بخاور مذکور حاکم
پوشید و از جانب راست خود طواف شروع کرد و هفت بار طواف
نمود و باید دانست که وقتی از حجر اسود برای طواف تا آنکه باز
بجای حجر اسود رسد این را یک شرط میگویند و باید که طواف

تپاید از و رای حطیم و حطیم نام و رستی است که در آن تار و آن
است و آن جزوی از خانه کعبه است بجهت قول بیشتر صلعم
در حدیث عایشه رضی که حطیم از خانه کعبه است لهذا طواف
نموده میشود از و رای حطیم و اکثر طواف کند کسی از میان
حطیم و میان خانه کعبه جایز نمیشود و باید دانست که هر چند
که حطیم جزوی از خانه کعبه است ولیکن اگر کسی در میان خود
متوجه باشد بسوی حطیم فقط نیاز از جایز نمیشود زیرا چه فرضیت
استقبال قبله در نهان از نص قرآن ثابت است پس بسبب متوجه
شدن بسوی حطیم این فرض ادا نمیشود احتیاطا زیرا چه از
حدیث اتحاد ثابت است که حطیم از خانه کعبه است و احتیاط
در طواف همین است که از و رای آن طواف نهایته و بسایده
دانست که از جمله شغل شوط از طواف سده شوط اول رمل
نماید و آن عبارت است از اینکه در اثنای رفتار بجنبه اند هر دو
بازوی خود را چنانچه میارزیده لیری و تبختر میرود میان دو صف
یختم و حاصل آنکه در سه شوط اول رمل نماید مع اضطباع
و بسایده دانست که بسبب آن این است که در عهد پیشین صلعم
کاقران گفته بودند که حمای مدینه و هوای گرم آن اصحاب

پیغمبر صلعم را ضعیف و لاغر کردانید است لهذا پیغمبر صلعم
 یا اصحاب خود فرمود: «بود که در طواف خانه کعبه رمل
 نماید تا جلالت و دلیری آنها بر کافران ظاهر شود و کافران
 آنها را ضعیف نه بپندارند و چون از زوال سبب مذکور نترسند
 حکم رمل باقی ماند تا آن زمان و در حتماً شروط باقی رمل نکند
 و بر این مختلف اند صحیح را و بان مناسب حج پیغمبر صلعم و باید
 دانست که از حجر اسود تا به حجر اسود رمل باید کرد و همین
 متوال از رمل پیغمبر صلعم است پس اگر بسبب ازدحام مردم
 رمل کردن نتواند باید که استاده ماند و هر وقت که فرصت و
 راه باشد رمل نماید تا بر آید حری بدلتان نیست پس باید که
 استاده ماند حتی که به آرد آن را بر وجه مسنون بخلاف
 استلام حجر چه متوجه شدن بسوی آن بدل استلام است و باید
 که هر بار که بگذرد بر حجر اسود در طواف خود استلام
 بخورد نه باید اگر تواند تا بر آید هر شرط از طواف بهر طرف
 یک رکعت نه است پس حتماً بعد هر شروع هر رکعت نیاز
 / تکبیر است هیچکس در شروع هر شرط از طواف استلام حجر
 است نه استلام و نتواند که استلام آن نماید (سبب)

از دحضام مردم باید که بسوی حاکم و اسود متوجه شده تکبیر
و تهلیل بگویند چنانچه مذکور شد و نیز باید که استلام رکن بیانی
نمایند و این حسن است در ظاهر روایت و از منتهی مدح مرویست که
این سنت است و سوائی حاکم اسود و رکن بیانی چیزی دیگر را استلام
نکنند زیرا چه پیشتر صلعم همین دور بکنی را استلام معنی نموده
و غیر آن را استلام نمیکرد و بسایید که ختم کند طواف را
و استلام حاکم اسود و بعد از آن بیاید نزد مقام ابراهیم درم پس
در آنجا دو گانه نیاز کند یا در هر جا که میسر شود از مسجید
در آن دو گانه واجب است نزد علمای ما و شافعی و حنفی و مالکی
که سنت است زیرا چه دلیل و جواب آن یافته نمیشود و دلیل
علمای ما این است که پیشتر صلعم بصیغه امر فرموده است که طواف
بکنند و را باید که بعد از طواف خانه و در حفت شوط دو گانه
آید و بصیغه امر برای وجوب است و باید که بعد از گذاردن
دو گانه مذکور عود کنند بسوی حاکم اسود و بیوسد آن را
و بر آنچه مرویست که پیشتر صلعم چنین کرد است و کلید این است
که هر طوافی که بعد از آن معنی بود پس در آن طواف عود بسوی
حاکم اسود میباید زیرا چه هر گاه شروع طواف یا استلام حاکم

بجهت شورش شهرچنان شروع سعی بیدار استقامت خواهد بود و نیاید
 طواف کند بعد آن سعی بیدار و باید دانست که این طواف تکبیر
 بعد از رکعت دوم و طواف دوم میگویند و غیر طواف التَّحِيَّة
 میگویند و این طواف سبب است مرد علیهای ماورا حد نیست
 و نزد امام مالک زح و احب است و راحه پیغمبر صلعم نصیحه امر فرمود
 است که هر که بپاید مرغانه کعبه را پس باید که طواف التَّحِيَّة
 نماید و دلیل علیهای ما این است که حد از تعالی در قرآن مجید
 امر کرده است بطواف حانۀ کعبه و طواف ریامت اراں مراد است
 با حجاج پس طواف ریامت قرص است و معقبات امر مطلق تکرار
 نیست تا طواف کعبه دیگر سوای طواف ریامت قرص شود و حد یتیکه
 دلیل آورد است آنرا امام مالک زح و حجاج طواف دوم
 دلالت میکنند بر اینکه طواف قدوم مستحب است و راحه و
 حد سبب مد آور پیغمبر صلعم آن را طواف التَّحِيَّة نام نهاده است و
 باید دانست که در حق اهل مکۀ طواف دوم سنت و راحه
 نیست و راحه طواف قدوم در حق کسی سنت است که قدوم
 نماید از غیاب جای دیگر نماید برای حج و قدوم در حق آنها
 متعقیب نیست چه آنها در مکۀ ساکنند و اینند * مسند ۱۷ *

بعد از طواف ققدم بسوی جبل صفا رود و بالای آن روزه
و بعد از آن متوجه شود بسوی خانه تکبیر و تهلیل و روزه
بی پیغمبر صلعم بگوید و دست هبا بردارد و از خدا ایتمان
حاجت خود را بخواهد بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین کرد است
و بجهت آنکه ثنا و درود مقدم از دعا گفته میشود تا بسبب آن
دعا مقبول شود چنانچه باینجهت ثنا و درود مقدم از دعا خوانده
میشود و دعا ها که که خوانده میشود در جا گوی دیگر و دست پا
پرده آشتن برای دعا سنت دعا است و باید دانست که بالای
جبل صفا آنقدر رود که خانه کعبه در نظر آید زیرا چه تصور
از رفتن بالای آن متوجه شد و است بسوی خانه کعبه
* مسند ۱۸ * مجرم مختیار است در اینکه از هر دروازه
مسجد حرام که خواهد بیرون رود بسوی صفا و پیغمبر صلعم از
دروازه بنی مجزوم بیرون رفته بود بسوی صفا بسبب آنکه
دروازه مذکوره قریب تر است بسوی صفا به نسبت دروازه های
دیگر نه بسبب آنکه رفتن از دروازه مذکوره سنت است و باید دانست
که بعد از رفتن بالای صفا بعد از تکبیر و تهلیل و دعا در اینجا فرود آید
و بسوی مروه رود و مشی نماید در آشنای راه با هبه تکی و آرام تا آنکه

پرسند به وضعیکه آنرا بطایر وادی میگویند و این تعداد ویدن شروع
 نکتند و پیوسته رود آنقدر مسافت که میان معنی احقرین واقع
 شد است و بعد از آن ما هستگی و آرام منشی نیامد تا آنکه
 پیروه رسید پس صعود نماید بالای پیروه و علیها نیک که بالای
 صفا کرده بود انتحاش نماید و بار از مروه بشوی صفا رود
 و شپاچین شفت سوط نماید ویرا حد مروهست که پیغمبر صلعم چنین
 گفتند اسب و باید که ابتدا نیاید از صفا و تا پیروه رود و اسب را یکم
 شرط میکنند و در شرط و اسب هفت موط در بطایر وادی بدود
 بجهت آنکه مروه پس که پیغمبر صلعم چنین کرد است و باید دانست
 که ابتدا کرده پسورد از صفا مگر بجهت آنکه پیغمبر صلعم
 فرمود اسب که آید اکتید پیچیریکه مذکر آن ابتدا نمود است
 خدا یعالی در قرآن متعدد و در قرآن متعدد ابتدا بذکر
 صفا است و باید دانست که دویدن میان صفا و مروه واجب است
 و رکبیست و اسب را سعی میان صفا و مروه میگویند و تا وقتی
 روح کتسب که آن رکب اسب بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است
 که خدا یعالی مکتوب کرد است اعنی واجب کرد آمدن
 و رسپا سعی نهودن میان صفا و مروه پس سعی نماید و دلیل علیها ما

این است که خدا را تعالی در قرآن مجید فرمود است که گناه نیست
 بر کسی که طواف کند میان صفا و مروه و این دلالت میکند بر اینکه
 سعی میان صفا و مروه مباح است چه مثل این عبارت است تعالی
 فرموده میشود در امر مباح پس نفي رکبیت و وجوب آن از این ثابت
 میشود و اینکه علیهای ما قایل به وجوب آن شده اند بنا بر حدیث
 مذکور چه آن دلیل است ظنی و از آن وجوب ثابت میشود نه رکبیت
 و معنی مکتوبه که در حدیث مذکور است مکتوب
 استحبابی است چنانکه در قول او تعالی است که مکتوب
 کرده شد هر شب و قتی که پیش آید یکی از شبها را موقت تا آخر
 آیه و بعد از سعی میان صفا و مروه اقامت نماید در مکان
 بحالت احرام زیرا چه او احرام حج نموده است پس پیش از تسامع
 کردن افعال حج از احرام آن بیرون نخواهد شد و درین ایام که در مکه
 اقامت مینماید هر وقت که خواهد طواف خانه کعبه نماید زیرا چه
 طواف خانه کعبه مانع از آن است چه پیغمبر صلعم فرمود است
 که طواف خانه کعبه بهتر از آن است و نیاز کار نیک و مشروع است
 پس هیچکس طواف خانه کعبه و لیکن در عقب این طوافها سعی
 نماید کرد میان صفا و مروه زیرا چه سعی نمودن میان صفا و مروه واجب

نیست مشترک پار و عترت فانی میان صفا و مروءه و غیر اینها و منقول
 نیست و باید دانست که درین طوایف و عدل هر خلقت شریف و کانه
 تبار کدام دوائی و دژخانه را دژخانه طواف میکنند و آن
 واحه است بنا بر آنچه سابق مذکور شد است * مسند ۱۶ *
 باید که امام بنابرین حقیم ذی الحجه خطبه بخواند و در آن
 بیان و تعلیم نماید مناجات حج را چون رقتی سویی مناجات
 گذاردن عرفات و اقامه شدن در عرفات اعظمی استادن و احوال فاقه
 سویی مرد لغد یعجب رقتی سویی آن و باید دانست که در حج
 سه خطبه است یکی اینکه میگوید در خطبه دوم در عرفات است
 و در روز عرفه و خطبه سوم در مناء است و پنج بار دهم ذی الحجه
 پس میان هر دو خطبه یک روز فاصله میشود و فرج میگوید
 که از تاریخ هشتم تا چهارم دهم سه روزی در این خطبه بخواند
 و در این روزها ایام موسم حج است و حج کنندگان
 در این مسجد می آیند و علمای ما میگویند که معصودا از خطبه تعلیم
 مردمان است و بتاریخ هشتم مردمان آید میخورانند و شتران
 خود را اینجا می آورند و در آن روز می نامند و تاریخ دهم و نهم است
 که در این بنهار عید و بذبح قربانی مشغول میشوند مردم مان پس

۵۰ رین در روز مردمان را فراغت نیست پس آنچه مذکور شد
 که سه خطبه بخوانند و سه روز بتاریخهای مذکور واقع تر است
 و در آن تاریخ بقیع است و باید دانست که بتاریخ هشتم بعد از گذاردن
 نیاز فجر در مکه باید که مردمان به نهار روند و در آنجا اقامت
 نمایند تا آن زمان که نیاز فجر در روز عرفه در آنجا گذارند
 و بپایه میرسد که پیغمبر صلعم بتاریخ هشتم نیاز فجر در مکه
 گذارد و چون آفتاب طلوع کرد رفت بسوی مناسا و در مناسا
 پنج نیاز گذارد ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر و بعد از آن
 رفت بسوی عرفات و پسایند دانست که اگر در شب عرفه در
 مکه بنهند و نیاز فجر در روز عرفه در مکه گذارد و بعد
 از آن بسوی عرفات رود باینطور که از راه مناسا بگذرد
 پس این جایز است زیرا چه درین روز از ای حج از مناسک حج
 به مناسبت تعلق ندارد ولیکن اقتدا بر رسول خدا صلعم ترک میشود
 لهذا کسیکه چنین عمل نماید گناهکار میشود و باید که
 در روز عرفه بعد از نیاز فجر از مناسا بسوی عرفات روند بحجبت
 حد یعنی که مذکور شد ولیکن باید دانست که این بیان
 اولویت است و اگر پیش از نیاز از مناسا بسوی عرفات رود جایز

است زیرا که چهره از ماسک حجی بهما تعلیمند آرد و معصوم روح
 در مبسوط کعبه امام را باید که فتح مردمان در عرفات
 فرود آید و تنها در حای عاصده مارا نشود که این تکبیر است
 و مناسب حالت تصرع نیست و حال نزول در عرفات حالت تصرع
 است و نبرامید احانت دعا در حیاقت قوی تر است و بعضی گفته
 که مراد معصوم روح ایی است که در عین راه فرود نیاید تا راه
 برگردد و در کان تنگ بشود و هرگاه وقت استوار ایل شود
 و وقت ظاهر رسد باید که امام داور مردمان میان طهر و عصر هر دو را
 ادا نماید و ایگی اول خطبه بخواند و در آن خطبه تعلیم کند
 مردمان را طریق رفوف و عرفات و بهر دلعه و رمی چهارها
 و نکره قربانی و حلیه سرو و طواف زیارت و سایر که دو خطبه
 بخواند و میان دو خطبه جلسه نباید چنانچه در خطبه جمع
 میان دو خطبه جلسه می نمایند و دلیل ایی این است که پیغمبر
 صلعم چنین کرده است و امام مالک رح گفته است که امام اول
 نهار ادا نماید و بعد از آن خطبه بخواند و راجع این خطبه
 برای وعظ و نصیحت است پس آن مانند خطبه جدا است و دلیل علیها ما
 یکی عمل پیغمبر صلعم است چنانچه مذکور شد و در این است

که خطبه برای تعلیم مناسب است و جمع نبودن میان نیاز
 ظهر و عصر در وقت ظهر از مناسب است و جمع است پس باید که خطبه
 پیش از نیاز بخواند تا در آن این حکم بیان نموده شود و مردمان
 بدانند و باید دانست که در ظاهر هر روایت چنین آمده است که
 هرگاه امام بالای منبر رود و نشیمن باید که مؤذن اذان
 بگوید چنانچه در روز جمعه میگویند و از ابی یوسف زح
 مرویست که مؤذن اذان بگوید پیش از آنکه امام بالای منبر
 رود و نیز از ابی یوسف مرویست که اذان بگوید بعد از
 خطبه و تصحیح همان ظاهر در روایت است زیرا چه بنحویں صلعم هرگاه
 استساده بر ناکه خود اذان بگفت مؤذن در پیش آن حضرت
 و باید دانست که هرگاه امام از خطبه فارغ شود باید
 که مؤذن اقامت بگوید چه این وقت شروع کردن
 نیاز است مانند جمعه و باید دانست که نیاز ظهر و عصر را
 جمع نیساید در وقت ظهر و اذان یک بگوید و اقامت دو باینطور که
 اول اذان بگوید و بعد از آن اقامت بگوید برای نیاز ظهر و بعد از
 ادای نیاز ظهر باز اقامت بگوید برای نیاز عصر زیرا چه بنقل
 مشهور چنین آمده است و باید دانست که میان این هر دو نیاز

هیچ بهار بعد از آنکه کرده حتی اگر بهار بعد کند مکرر است
 و بنا بر ظاهر روایت در بصورت ما را در آن گفتی برای بهار غیر
 در کار است هر چه در سبب مستعد شدن بهار و قبله میان آن
 اول و میان بهار عصر فصل رافع می شود و بهار عصر متصل بهیچ مابین
 باد آن مکرر پس باید که برای آن آن در مکرر کند شود
 * مسأله ۲۰ * اگر بهار ظهر و عصر در عرفات امام بگذارد و حیثه
 محدود باشد حائز است بر اداء آن حیثه فرض میست * مسأله ۲۱ *
 اگر کسی در عرفات بهار ظهر را تنها بگذارد یا سه در مکان حومه
 پس باید که او بهار عصر در وقت عصر ادا نماید در این حیثه هیچ
 و معاحض روح گفته اند که معرود بهیچ من بهاید بهار عصر را
 تا بهار ظهر را در اداء خواند بهیچ میان دوله بهار در عرفات بنا بر آن
 است که در من راه رجاحت است تا آنکه وقوف معرفات
 تا وقت دوازده باشد و معرود بهیچ محتاج است بآن و دلیل
 آن معینه روح این است که گذاردن بهار در وقت بهار فرض است
 از روی بیعت پس ترک آن حائز نیست مگر در صورتیکه در سرعت
 ترک آن آید است آن در صورتی است که بهیچ بهاید هر دو بهار
 را با حیثت در من امام تقدیم بهار عصر بر وقت آن و بهیچ

نبردن آن را بنیان ظاهر برای مصیبت جماعت است زیرا چه
 بعد از متفرق شدن مردمان در موافق عرفات یا در مجتبع شدن
 آنها برای جماعت نهانی عصر دشوار است بر آنها تا برای آن است
 که وقوف عرفات نبوده شود تا وقت در آن خجسته آنچه ضایع
 و گفتند اند و در این چند منافات نیست میان نیاز گذاردن به وقت
 و میان وقوف چه مصای در وقت گذاردن نماز نیز و وقوف
 است. اجماع و بعد از آن باید دانست که نذر ایستخفافه روح
 شرط جمیع نبودن نیاز ظاهر و عصر در عرفات این است که
 در هر دو بنیان امام باشد و جمیع میکنند مکرر باشد و نذر فرج
 گفتست که شرط این است که امام و احرام یافته شده نیاز
 عصر حیثی که اگر شخصی نیاید نماز ظهر را با امام در جماعت و در
 نماز عصر با امام در جماعت بشریک شود یا نماز ظهر را با امام
 بجماعت ادا نماید و بعد از آن احرام حج نماید پس در بین
 هر دو صورت جمع نمودن میان نماز ظهر و عصر و نذر اجایز
 نیست نیز و ایستخفافه روح و نذر فرج جایز است و دلیل
 بر فرج این است که جز این نیست که در صورت جمیع نیاز عصر
 از وقت خود مقدم واقع میشود پس شرط است که امام و احرام

یافتن شود در آن و دلیل اینست که تقدیم بهای
 عصر امر وقت آن ملاقات قیاس است و حواله آن از سر معلوم
 شد است «در صورتیکه بهای عصر قضا شده شود در وقت ظهر
 بعد از ادای بهای ظهر بهای عصر با امام در محال است احرام بگذارد
 پس تقدیم آن نبوده خواهد شد در صورت مذکوره فقط و بعد
 از آن باید دانست که در مک و مدینه اگر ایهامی در آن است
 که شرط اجماع این است که ساخته شود پیش از وقت هر اوقات
 احرام متعاقب شود پیش از وقت صحیح و در روایت دیگر آمده
 است که بعد از آن بهای احرام ضروری است و راحه مقصود همان
 بهای است پس تقدیم احرام بر آن کافی است اگر بعد از
 وقت روا باشد * مسئله ۲۲ * بعد از مراعات هر دو بهای
 باید امام را که مع قوم موجه بود پسوی موقت و استاد سوره
 قربان حدل رحیم و این حدل را موقت اعظم ثمر باشد و موقت
 محلی حای استادن است * مسئله ۲۳ * حرقات شیه
 موقت است اعنی استادن در حرقات و بر آن همه جایز و
 محترم است مگر موضعی که آنرا طای عرقه میگویند و راحه
 بر غیر صلعم در مودایت که حرقات شیه موقت است و لیکن

از جان مرغه احترام نپساکید و در اینجا استاده مشرید و مژده
 بجهت موقف است مشکر و ادبی معذور و اتران احترام نپساکید
 و در آن استاده مشوید * مسمله ۲۱ * سزاوار است
 هر امام را که استاده شود در عرقه بر احاطه خود نیرا چه
 پیغمبر صلعم استاده شده بود بر ناقة کوه و معین اکثر استاده
 شود هر قدم خود جایز است و یکی آنچه اول مذکور شد افضل است
 چه آن عمل پیغمبر صلعم است * مسمله ۲۰ * سزاوار است
 هر امام را که روی بقیه استاده شود نیرا چه پیغمبر صلعم
 چنین کرده است و اینرا بهتر فرمود است و بسایر که دعا
 بخواند و تعلیم کند بهر دمان مناسب حج را نیرا چه
 مروجی است که پیغمبر صلعم در روز عرفه هر دو دست خود را
 پیرداشته دعا میخواند چنانچه مسکین و محتاج دست
 خود را دراز کرده طعام میخواند و هر دعا یکبار بخواند
 اگرچه بعضی از دعاها منقول است و تفصیل آن در کتاب عدة
 الناسک فی عدة من الناسک مذکور است * مسمله ۲۴ *
 سزاوار است مردمان را که استاده شوند قریب اسماء زیرا چه
 امام دعا میخواند و تعلیم مناسب حج میفرماید پس آنها

الشرف بم امام خواشد اسناد خواهد رسید دعای امام را و ماه
 خواهد شد شرف آن را و سزاوار آنی است که استاده بنویسد مردمان
 در من امام قاروی آنها بسوی قبله شود و آنی بمان افضل است
 در ساعات شبه موقع است چنانکه مذکور شد و باید که محرم
 پس از وقت عرفات غسل کند و بجهت تپا دعای بخواند اما این
 غسل منسوب است واجب نیست و اگر اکتفا نماید بر وضو جایز است
 مسائله حبه و عهدین و وقت احرام و بجهت تپا دعای خواستن
 بجهت آن است که پیغمبر صلعم در من موقع بجهت دعا در است
 بود در حالت خود و آن دعا مستجاب شد است مگر در حبه
 یعنی ارکانها چون گشتی مسلمان صاحب و ظلم و تعدی اعمی
 کما یما یکم حقوق عمارت تعلق دارد * مسئله ۲۷ * باید که
 در موقع عرفات بلبه مذکور ساعت و امام مسالک روح
 که است که قطع کند تا بجهت را بجهت و قوف عرفات و راحه
 معنی بلبه احاب است پس احاب هرمان تا آنوقت بود که
 مستعمل شده بود معطل ارکان و حق مستعمل ارکان سد حاجت
 احاب را بمانی بماند و دلیل علیهای ما یکی آن است که مره است
 که پیغمبر صلعم شبه تا بجهت میگفت تا آن زمان که می آمد

بجای آنکه این و دوم این است که تلبیه در حین مانده تکبیر است
 اگر نه از پس بایند که تلبیه بشکوی تا آخر احرام * مسئله ۲۸ *
 بعد از غروب آفتاب در روز عرفه امام را بایند که افاضه نماید
 اعنیه مع مردم آن کوچ نماید از عرفات و بآهستگی و آرام
 برود بسوی مزدلفه تا آنکه بپزدلفه برسد بجهت آنکه پیشتر
 صلوات بعد از غروب آفتاب کوچ میکرده و بجهت آنکه در آن اظهار
 مضاعفت که اقرآن است و بیشتر صلوات را در راه خود بآهستگی
 و آرام میرفت * مسئله ۲۹ * اگر کسی را خوف از حمام باشد
 و بنا بر آن پیشتر از امام کوچ نماید ولیکن از سرحد زمین عرفات
 بیرون نرود پس این جایز است زیرا که آن عرفات تجاوز نکرد است
 و افضل این است که استاده مانده در مقام خود تا شریع در افاضه
 پیش از وقت آن لازم نیاید و اگر بعد از غروب آفتاب و بعد از
 افاضه امام اندکی درنگ نماید بسبب خوف از حمام در آن
 مضایقه نیست بجهت آنکه مرویست که عایشه رضی
 بعد از افاضه امام آب خواست و روزه افطار کرد و بعد از آن
 افاضه نمود * مسئله ۳۰ * بعد از رسیدن بپزدلفه مستحب
 این است که روقوف نماید اعنیه استاره مشرق و قریب

کرده که آن را جبل قزح میگویند و در آنچه پیغمبر صلعم استاده
 شده بود قریب این جبل و همچنین شهر رمن و بسایده که
 احتراز نمائید از فرود آمدن ذمه را چه در آن ضرر است در
 حق گذرند چنان پس بر سر راه فرود نیامد بلکه
 رحائب راست یاد رحائب چپ آن فرود آمد و مستحب
 این است که استاده شود درس امام بنابر آنچه مذکور شد
 در وقوف عرفات * مسئله ۳۱ * در مزدله جمع کنند امام
 میان نهار مغرب و عشاء و اس هر دو نهار را با جماعت ادا نمایند
 در وقت عشاء یک اذان و اقامت و در قرح گفتند که اذان بگویند
 و اقامت دو ختافه بعد از اقامت در وقت جمع نبودن
 میان ظهر و عصر یک اذان و دو اقامت کنند میسود و دندل علیها یا
 یکی این است که بر و این را برض آمده است که پیغمبر
 صلعم در مزدله جمع کرد همان نهار مغرب و عشاء اذان و اقامت
 و اقامت و اخذ و دوم این است که نهار عشاء در صورت در وقت
 خود اسب را قامت برای اعلام حاضران است پس اقامت علیحد
 برای آن در کار نیست برای اعلام بخلاف نهار عصر در عرفات
 چه آن که دارد میشود مقدم از وقت خود پس برای آن اقامت

: یفکره رکراست برای اعلام و باید دانست که میان نماز
 بقر و عشا در مزدلفه نماز نفل نباید گذارد چه آن محل منافی
 بمع است و اگر میان نماز مغرب و عشا نماز نفل گذارد
 یا چیزی دیگر مشغول شود باید که اقامت دیگر گفته شود
 برای نماز عشا زیرا چه در این صورت فصل واقع میشود میان آن
 هر دو نماز بلکه بزار این بود که در این صورت اذان دیگر
 نیز گفته میشود برای نماز عشا چنانچه اگر میان نماز ظهر و عصر
 در عرفات فصل واقع میشود بطور مذکور اذان دیگر برای نماز
 عصر گفته میشود ولیکن در اینجا اکتفا نموده شده بر اقامت دیگر
 برای نماز عشا بجهت آنکه مریست که پیغمبر صلعم نماز مغرب
 گذارد در مزدلفه و بعد از آن طعام تناول فرمود و اقامت دیگر
 گفته شد برای نماز عشا و نماز عشا گذارد بی آنکه اذان دیگر گفته
 نشود برای آن و باید دانست که برای جمیع نبودن میان نماز مغرب و عشا در
 مزدلفه جماعت شرط نیست نزد ائمه عتیقه رح نیز چه نماز مغرب در این صورت
 گذارد میشود و بعد از گذشتن وقت آن بخلاف جمیع نبودن
 میان نماز ظهر و عصر و عرفات چه در آن نماز عصر گذارد میشود
 مقدم از وقت آن * منسمله ۳۲ * اشکر شخصی نماز مغرب

بگذارد و اثناي راء پيش از رسيدن بحر واقع پس اين جاء
 نيست نزد ابي بصير و مصيد و اولي که ابراء عاده آن لازم است
 ماداميكه صبح صادق نهد و نزديکي يوسف رح آن نمازجا
 است وليکن آن شخص بسبب اين عمل گناه کار ميشود و هيچ
 اختلاف است در صورتیکه بگذارد کسی نماز مغرب را در عرفات
 بعد از غروب آن قناب پيش از اقامه و دليل اين يوسف رح اين است
 که شخص مذکور بگذارد است نماز مغرب را در وقت آن پس بر او
 اعاده آن واجب نخواهد شد چنانچه بر او اعاده آن بعد از مبدی
 صبح صادق را واجب ميشود وليکن تاخير مغرب در صورت مذکور
 سنت است و شخص مذکور ترک اين سنت نبود است بنا بر آن
 گناه کار ميشود و دليل ابي بصير و مصيد رح اين است که پيش از
 صلعم را اثناي راء با ساء مرض فرمود که نماز پيش تست و مراد
 از اين است که وقت نماز مغرب پيش است و اين اشاره است
 بسوي آنکه تاخير نماز مغرب واجب است و منشاي وجوب آن
 نيست مگر اينکه بسبب تاخير جمیع نبودن آن بانه نماز عشاء ممکن
 ميشود در مزدلند و ابر شخص مذکور اعاده آن واجب است ماداميكه
 صبح صادق نهد تا آن شخص را بسبب اعاده آن جمیع نبودن

میان آن هر دو نیت حاصل کرده و بعد از آن صبح صادق صادر
 جمع میکنیم نسبت این اساقط می شود اما آن نیتان مغرب
 و بایست که نسبت که بعد از آن صبح صادق امام را باید که
 در نزد آن نیتان فجر یا جماعت ادا نیتان بد در اول وقت فجر
 یا قبل آن نیتان چیزی از تاریکی شب بجهت آن نیتان این مسعود
 در هزار و ایت کرده است که در سبک به پیش صلعم نیتان فجر
 در روز بعد ادا کرده است در مزدلفه در اول وقت فجر و به جهت آن نیت
 به سبب گذاردن نیتان فجر در اول وقت آن فراغت حاصل میشود
 برای وقوف بهزدلفه پس چنانچه خواهد بود پیش از وقت چنانکه
 جایز است تقدیم عصر پیش از وقت آن در عرفات و بعد از آن یا در
 که وقوف نماید امام بهزدلفه و وقوف نماید در مردمان با امام
 و بعد عام مشغول باشند زیرا که به پیش صلعم و وقوف نیتان
 بهزدلفه و دعای نیتان است در حق امتنان خود حتر که
 این دعا مقبول شد ایت در حق مظلوم چون رستگار
 بخون بناسحق مثلا و این را ما بت کرده است این عباس رضی
 و بعد از آن باید دانست که وقوف بهزدلفه واجب است نزد عار ما
 و میکنیم نسبت حتی که اگر ترک نماید آن را بغیر از آن پیش
 و

و در آدم اعنی قرمانی موس و در شامعی روح آن رکی است و در آنچه
 خدا تعالی در قرآن مجید امر کرده است باینکه ذکر خداها بپند
 فرد مسخر حرام که عبارت است از مردان و ارا و امر بر خیزت
 و صلیب ثابت می شود و دلیل علیهای ما این است که پیغمبر صلعم
 صفای اهل بیت خود را بپستقار و قوف یهودی بردلده و در
 سب فرستاده و روانه کرد آ بپارا امر مردلده و اکرو قوف یهودلده
 مکن حج می رود امه من بپار د پیغمبر صلعم و جواب ارد ایل
 سامعی روح این است که در روایت مذکوره ذکر خدا بی تعالی مذکور است
 و ذکر یهودی یهودلده آرای کان حج بیست ناحیاع پس معلوم شد
 که آریة مذکوره در صلب مراد بیست و دلیل و جواب آن برد علیهای ما
 این است که پیغمبر صلعم در مرد است که هر که بعد از او خاصه و قوف
 بپاند یهودلده من حج او پیام میشود و در مذکوب پیغمبر صلعم
 تمام حج را معلف یهود است و قوف یهودی یهودلده و این
 تعلیل دلتل میکند بر آنکه و قوف یهودلده واحد است و لیکن
 اکثر ترک کند آن را کسی بسبب عدو و صوب و بیهار ی
 یا ترک کند بسبب حرف اردحام پس در نصوص و ترا و هیچ حیر
 لازم نیاید مسا بر آنچه مذکور شد که پیغمبر صلعم صهای

اهل بیت خود را پیشتر فرستاده بود * مسئله ۳۳ *
 بعد از آنکه شهادت موقوف است اخذی بجای استادن است مگر
 موضوعی که آن را وادی محصور میگویند چه آن موقوف نیست
 و بنا بر حدیثیکه سابق مذکور شده است در بیان وقوف بحرفات
 * مسئله ۳۴ * بعد از طلوع آفتاب باید امام زاده از منزل
 کوچ نهساید و مردمان همراهی او تا آنکه بهنار سینه چنبر
 مذکور است در مختصری قد وری و این غلط است و صحیح این است
 که کوچ نباید از منزل در وقت فجر بعد از روشن شدن آن زیرا چه
 پیش از صلح کوچ نبود است پیش از طلوع آفتاب و باید دانست
 که بعد از رسیدن بهنار شروع نباید در رمی چهره سالز چهره عقبه
 که نام موضعی است و مراد از رمی انداختن سنگریزه است
 و طریق رمی چهره عقبه این است که رمی کننده استاده شود
 در بطن وادی که نشیب است و اندازد سنگریزه را به جانب چهره عقبه
 که باشد است و باید که بیند از دهفت سنگریزه را که قابل خذف است
 و خذف عبارت است از اینکه بنهد سنگریزه را بر سر انگشت
 سبابه و سر انگشت ابرام را بنهد و بعد از آن بیند از و آنرا
 و حاصل آنکه رمی نماید سنگریزه کوچک که قابل خذف

باشد نه بگنیزد و نزارک زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است
 که لازم بگیرند هر خود را که رمی نماید سنه شکر مره کنه قایل
 شد که است و نماید که بعضی از شهاب الید از معاند مره کنه دیگر را
 و معاند اکثر و مره نماید سنه شکر مره کنه باند که بزرگ باشد به نسبت
 سنه مره کنه قایل شد که است جایز است زیرا چه مقصود رمی
 است و آن حاصل است ولیکن نباید که رمی نماید بسنگهای بزرگ
 که بسبب آن ایذا رسد بگلز و باید دانست که دلیل بر شروع نبودن
 در رمی جهره العقیه این است که پیغمبر صلعم بعد از رسیدن پیکر به
 کنار متوجه نمیشد تا آنکه قرائت نمیکرد و در رمی جهره العقیه
 * مسئله ۳۵ * اگر کسی رمی نماید جهره العقیه را از جانب
 فوق آن که بلند است جایز است زیرا چه کرد جهره عقیه شهاب
 جاء وضع مناسب حج است ولیکن افضل این است که از یمن و ادب
 آن مکان نشیب است رمی نماید و باید که با هر سنگ مره یکبار
 بگوید صلی علی من است از این مسعود و این عمر رضی و اگر بجای
 تکبیر سبحان الله بگوید جایز است چه بسبب تسبیح یعنی حاصل
 میشود ذکر که از آن ادب رمی است و باید که وقوف نماید در
 جهره العقیه زیرا چه پیغمبر صلعم در آنجا و قرب ننهد است

و باید که تلبیه قطع نماید با اول سنگریزه به جهت آنکه جابر
رض روایت کرده است که پیشتر صلعم قطع میشود و تلبیه را نه
انداختن اول سنگریزه که رمی میکرد آن را در جیره عقبه و بعد از آن
هایه دانست که کیفیت رمی این است که باید سنگریزه را
در پشت انگشت ایهام راست و با استعانت انگشت سیاه بگیرد
آن را و بپاند از آن را و مقدار رمی این است که میان رمی
کننده و میان موضع افتادین سنگریزه میافت پنج ذراع باشد
پس زیاده آن و چنین روایت کرده است آن را چسب روح از این حقیقه
روح و وجه آن این است که انداختن سنگریزه در کمتر از پنج ذراع
رمی نیست چه آن را بطرح میگویند و عرفان رمی و این
معنی رمی در آن نیز یافته میشود لهذا اگر بطرح نماید کسی
اعنی اندازد سنگریزه را در کمتر از پنج ذراع پس این کفایت
نمیکند چه این رمی است باعتبار لغت و لکن آنکس گناهکار میشود
بسبب مخالفت سنت و اگر بنهد سنگریزه را بر جیره العقیه
و نیندازد آن را پس این کفایت نمیکند چه این اصلاً رمی نیست
* مسئله ۳۶ * اگر اندازد کسی سنگریزه را در جیره العقیه
با اینطور که بیفتد آن سنگریزه قریب جیره عقیه و بان نرسد

پس این کفایت میکند و در اوجه احترام نبودن این میکی نیست و اگر
 آن سنگ مرده و راقده از این پس کفایت نمیکند و در اوجه رمی
 قرمت و عبادت است بر خلاف قیاس و آن مخصوص است بهکان
 خاص * مسأله ۳۷ * اگر شفت سنگ ریزه را دفعه اندارد
 کسی پس این یکبار شپرده میشود و در اوجه نفس دلالت میکند
 و اینک هفت سنگ مرده هفت بار باید انداخت * مسأله ۳۸ *
 چادر است که «سنگ ریزه» بگیرد اگر هر جا که خواهد مگر از نزد یک
 حجره عقبه حد سنگ مرده نکرقتن از نردنک آن مکروه است
 و در اوجه آن سنگ مرده مرده است اعنای مردود ملا یکد است
 و حسن منقول است پس برداشتن آن برای رمی مکروه است و معرجه
 اگر چنین کند حرام است چه رمی بآن نیز متعین میشود
 * مسأله ۳۹ * رمی نبودن در چیزی که از اجزای زمین است
 حرام است نردن علیهای ماری را چه مقصود فعل رمی است و آن حایله
 میشود و هر چیزیکه از اجزای زمین است حتماً بعد حاصل میشود
 بسند بخلاف آنکه اگر رمی نباید بطلان و نقره و غیره آن را
 نثار میکنند نه رمی * مسأله ۴۰ * بعد از فراغ رمی حجره
 العتید در بانی نباید اگر خواهد و بعد از آن حلقه دهد رمی سر را

با تصریح نماید آن را بجهت آنکه مریض است که پیشتر صلعم
 فرموده که اول از متاسک حنج درین روز می چیره عقبه است
 و بعد از آن ذبیح و بعد از آن حلق و بجهت آنکه حلق از اسباب
 تکلیل است اعنی محرم بسبب آن از احرام بیرون می آیند
 و همچنین ذبیح از احلال میشود محرم مختصر بسبب ذبیح شدن
 پس ضرورتی است که زمینی بر آن هر دو مقدم نبوده شود و بعد از آن
 مسایدها نیست که خلف از محظورات احرام است اعنی از چیده
 آن چیزها است که محرم و لذت است پس باید که ذبیح مقدم
 نبوده شود بر آن و اینکه مذکور شد که اگر خواست قربانی ذبیح
 نماید پس وجه آن این است که ذبیح نبودن قربانی در حلق مفرد
 نفل است و در اینجا کلام در حج مفرد است پس او مختار است
 اگر خواهد قربانی نماید و اگر بخواهد نکند * منسمله ۴۱ *
 حلق نبوه با فضل است به نسبت قصر بجهت آنکه پیشتر صلعم
 فرموده است که رحمت کند خدا ایتعالی مصلقین را اعنی کسانی را
 که حلق می نمایند و کسی از حاضران سوال کرد و گفت
 مقصرین را نیز یا رسول الله اعنی کسانی را که قصر
 می نمایند پس فرمود که رحمت کند خدا ایتعالی مصلقین را

و باز سرال گرد و ایل مد کوز مار پیته سر صانع و فرمود
 که رحمت کند حدایستغاثی محقق را و در مرتبه سوم یا چهارم
 هر موه متصرفی و محبت آنکه بسبب حلف دفع حرکت و حده احسن
 حاصل میشود نه نیست تصرف پس حلف بپدر له عمل است
 و تصرف بپدر له و صو * مسندله ۲۴ * حلف ربع سرکائی است
 و بپدر قیاس آن در مسیح سردر و صو و تپام سزاوار است بکسب
 آنکه در آن اقتدای رسول خدا صلعم حاصل است و سبب
 دانست که تصرف بپدر است و آنکه بپدر در موی سر نه داد
 سر ایکس * مسندله ۳۴ * هرگاه محرم حلف یا قطر
 بپایند در روز عید پس باید حذر و در احلال میشود اگر در امام
 سالک روح شکست که در سوگو در حلال نیست و در احو
 شود و او را حلال آن است اما آنکه سبب آن رسمت حجاج
 بود و در سر و دایله عیالی ما این است که در عید صلعم در حلال
 در موه است که ویرا عید حلال است مگر روی و قیاس
 سالک روح بپدر است و این مقبول نیست و در عیالی حجاج
 نبوت در مسا سوای در حلال نیست ویرا حلال قول
 شایع روح و دایله عیالی و این است که این حجاج بپدر دفع

شکوت است بزین پس این نیز مؤخر نموده خواهد شد تا آنکه
 او حلال شود بقیام و کپالو بعد از این باید دانست که رمی چهره
 از اسباب تکلیف نیست نزد غلای ما و شافعی رح میگوید که
 آن نیز از اسباب تکلیف است زیرا چهره رمی چهره عقبه موقت
 است هر روز عید مانند حلق پس رمی نیز سبب تکلیف است بهیچ
 خلف و دلیل غلای ما این است که آنچه از اسباب تکلیف است
 پس آن در غیر وقت خود جنایت میشود و حلق چنین است و رمی
 چنین نیست بخلاف طواف زیارت چه این از اسباب تکلیف
 نیست بلکه تکلیف است بعد از طواف زیارت بسبب حلق مقدم
 نه بسبب طواف زیارت و باید که محرم بعد از رمی و حلق
 و دهی در روز عید بیاید بهیچ یا بعد آن روز بتاریخ یازدهم
 یا بتاریخ دوازدهم پس طواف خانه کعبه نماید و این طواف
 هم طواف زیارت میشود و این نیز هفت شوط است زیرا چه
 مرویست که پیغمبر صلعم هر گساره از حلق فراغت نمود پس
 بهیچ آن طواف خانه کعبه کرد و بعد از آن مراجعت نکرده
 بینا و نیاظهر بینا گذارد و باید دانست که وقت طواف
 زیارت سه روز است که آنرا ایام نحر میگویند و آن (در)

و بار دوم و در ازوهم ماه ذی الحجه است و نواجده حد ایتعالی عظم
 کرد طواف را در صبح و فرمود پس بگردد از صبح و فرمود باید که طواف
 کنید پس وقت صبح و طوافی زیارت یک است و باید دانست که اول
 وقت طواف نماز بعد از اوردن صدق صبح روز عید است و نماز عید ما
 قبل آن است پس از سه اسب وقت و قوف عرفات اسب و طواف
 زیارت بعد از قوف عرفات است * مسأله ۲۲ * در هر
 روز از ایام نحر که طواف زیارت نباید مکرم جایز است اما
 روز اول که روز عید است افضل است حائضه حرم و قرآن
 در روز عید افضل است چه در حدیث آمده است که افضل ایام
 نحر اول آن است و باید دانست که اگر بعد از طواف اول قدم
 سعی نهوده باشد میان صفا و مروه پس رمل نکند درین طواف
 و سعی ندناید میان صفا و مروه و اگر بعد از طواف دوم
 سعی میان صفا و مروه نه نهوده باشد باید که رمل نهاید
 و طواف زیارت و بعد از طواف زیارت سعی نهاید میان
 صفا و مروه زیرا چه آن سعی مشروع نیست مگر یکبار و سه مرتبه
 رمل نیز مشروع نیست مگر یکبار و طوافیکه بعد از آن سعی است
 و باید دانست که بعد از طواف زیارت و نكاح نهارد

زیرا چه دوشکانه برای ختم طواف واجب است هر طوافیکه
 باشد خواه قرض خواه نفل بنا بر وجهیکه سابق مذکور شد است
 ۲ طواف دوم * مسئله ۴۵ * بعد از طواف زیارت چهار باغ
 نیز حلال میگرد و لیکن بسبب حلق سابق نه بسبب طواف
 زیارت چه سبب تعلل همان حلق است نه طواف و لیکن
 بعد آن سبب در حلق جماع موخر گردد انیده شد است
 * مسئله ۴۶ * طواف زیارت قرض است در حج و از ارکان
 حج است زیرا چه خدا ایتعالی در قرآن مجید بآن امر کرده است
 و فرموده است که باید که طواف نمایند مرتبت عتیق را که عبارت
 است از خانه کعبه و باید دانست که این طواف را طواف
 الفاضل و طواف یوم النحر نیز میگویند * مسئله ۴۷ * تاخیر
 نمودن طواف زیارت از ایام فحر میگرد است به جهت آنکه
 مذکور شد که طواف زیارت موقت است با ایام مذکوره پس اگر
 تاخیر نمایند کسی طواف زیارت را از ایام مذکوره لازم میشود
 هر ادم اعنی قربانی نمودن نزد آید عتیقه روح و میان آن
 بخواند الحمد و رباب جنادات حج انشاء الله تعالی و باید دانست
 که بعد از طواف زیارت باید که مراجعت نماید و در آنجا

۱- قائم بپایند محبت آنکه به غیر صلعم حس نبود است و با محبت
 آنکه در می بر او ماقی است و موضع آن میا است * مسند ۲۸ * هرگاه
 را نل سود آن کتاب در ورود دوم از نام به در می نیاند هر سه
 حجره را با بیطور که ابتدا بپایند به حجره که متصل است به مسجد
 حنفی پس در می کند آن را بهت سنگ و بره و تکدر و گوید مع
 هر سنگ بره و و قوف بپایند برد آن حجره و بعد از آن در می کند
 حجره که را که متصل حجره اول است مانند در می حجره اول و و قوف
 بپایند برد آن در مانند اول و بعد از آن در می بپایند حجره عقید
 را مانند در می حجره اول و یک و قوف به بپایند برد حجره
 عقیده هیچ چیز بر روایت کرد اسحاق بر من در بیان حجر رسول خدا صلعم
 و آنکه در من بپایند برد حجر قیس در مقامیکه و قرق میباید مردمان
 و حجر حد ایتعالی و بای او ادا بپایند و تکدر و قفل و گوید
 و در دعوات مرد به غیر صلعم و دعا خواند برای خادم خود و دستها
 بردارد و بکشد قول به غیر صلعم که دستها برداشته میسر و مگر
 در وقت موضع و ذکر کرد از آنجا که هر دو حجره را که مذکور
 شد مراد از آن برداشتن دستها است برای دعا و آنکه در من
 هفت مرتبه در دعای خود طاعت معترب بپایند برای مومنان

زیرا چه پیش از صلعم هر دعای خود گفتست که اللهم اغفر للعاج
 و این استغفر له العاج یعنی بار خدایا آمرزش کن حاجیان
 را و کسی را که طلب آمرزش کنند حاجیان برای او و بعد از آن
 باید دانست که قاعده این است که هر رمی که بعد از آن رمی دیگر
 است پس بعد از آن وقوف است زیرا چه آن وسط عبادت است
 پس در آن دعا بخواند و هر میبکشد بعد از آن رمی دیگر نیست
 پس بعد از آن وقوف نباید زیرا چه عبادت منتهی شده لهذا بعد
 از رمی جبره عقبة و وقوف نیست و در روز عید نیز * مسلسل ۴۹ *
 بتاریخ دوازدهم دیست * نیز رمی کند هر سه جبره را بعد از
 وقت زوال تا کتاب چنانچه بتاریخ یازدهم میباید و بعد
 از آن اگر نخواهد تعجیل نماید در کوچ نمودن و کوچ نماید
 و بلکه زود و اگر اقامت نماید در آنجا باید که رمی کند هر سه
 جبره را بتاریخ سیزدهم بعد از وقت زوال و افضل همین است که اقامت
 نماید در زمانه بتاریخ دوازدهم و رمی نماید بتاریخ سیزدهم چه
 پیش از صلعم چنین کرد است و باید دانست که جایز است ویرا که
 بتاریخ سیزدهم پیش از دمیدن صبح صادق از منای کوچ
 نماید و اگر توقف نماید حتی که صبح صادق برده درایی

هنگام جایز نیست و در آنکه کوچک نماید بغیر رمی زیرا که بعد
 از دمیدن صبح صادق وقت رمی میرسد و درین اختلاف
 شافعی راجح است و اگر درین روز رمی نماید بعد دمیدن
 صبح صادق پیش از وقت زوال جایز است نزد ابیحنیفه رخ
 بقا بر استخوان و صاحبین رخ گفته اند که رمی پیش از وقت
 زوال درین روز نیز جایز نیست چنانچه در روزهای دیگر
 جایز نیست و تفاوت نیست میان این روزه و میان روزهای دیگر
 مگر همین قدر که درین روز پیش از دمیدن صبح صادق کوچک
 نبودن ویرا جایز است بخلاف روزهای دیگر و بعد از دمیدن
 صبح صادق درین روز هرگاه کوچک کردن ویرا منع شده پس
 درین هنگام این روز بهتر از روزهای دیگر گریه و دلیل
 ابیحنیفه رخ یکی این است که مذهب ابن عباس رضی موافق
 مذهب ریاسن و دوم این است که هرگاه درین روز
 اثر تخفیف ظاهراست در حق ترک رضی با بنطور که جایز
 اسن و در آنکه پیش از دمیدن صبح صادق پس باید که
 بطریق اولی ظاهرا شود در حق جرم تعدیم رضی هر وقت زوال
 بخلاف سایر زمانها و در آنکه در این روز جایز نیست مگر

بعد از وقت زوال بنا بر روایت مشهور تر بر آنچه ترک رومی در آن دو
روز جایز نیست پس باقی خواهد ماند بر اصلیکه مبرو است
بنا بر روایت مشهور و اما روز نهم بعد از اول وقت رومی درین روز از
صبح صادق است و شافعی روح میگوید که اول وقت رومی
در روز نهم بعد از نصف شب است بجهت آنکه مبرو است که
پیغمبر صلعم اجازت داد درین روز مرثیایان را که رومی نمایند در
وقت شب و دلیل علیهای ما این است که پیغمبر صلعم فرمود است که رومی
نکنید چهره عقبه را مگر بعد از صبح صادق و در بعضی روایات آن
است که فرمود رومی نکنید چهره عقبه را مگر بعد از طلوع آفتاب
پس از حدیث اول ثابت شد که اول وقت آن بعد از صبح صادق است
و از حدیث دوم ثابت شد که اقصای وقت آن بعد از طلوع آفتاب است
و حدیثیکه دلیل شافعی روح است تاویل آن این است که مراد از آن شب
پانزدهم و شب دوازدهم است زیرا که شب عید اضحی وقت و قریب
عرفات است و رومی بعد از قریب عرفات است پس با اضرورت وقت
رومی بعد از شب عید خواهد بود و بعد از آن یابید که آنست که نزد
ابوحنیفه روح در روز نهم وقت رومی از صبح صادق است تا غروب
آفتاب بجهت قول پیغمبر صلعم که اول نماز که درین روز رومی

است پس از بی حدت معلوم شد که این روز تنها مدتی است که
 آنها می آن معروف است و این است و این روز و شب که در
 مذکور است صبح تا وقت روز است و حدت مذکور حدت است و را
 و اگر تا حدت باشد در روز و شب تا حدت است و وقت شب باشد
 که در می کند در وقت شب و در او هیچ لازم نیست و حدت
 میمان که مذکور شد و اگر تا حدت باشد در روز و شب حدت
 تا آنکه در روز دیگر باشد که در می کند و این روز و شب
 در وقت می است و در این صورت لازم می آید که در حدت
 در حدت تا حدت می است و این حدت حدت است
 و این است * مسئله ۵۰ * اگر در می کند کسی حدت را در حالت
 سوار می خایر است نسبت آنکه در می کند و حدت حاصل میشود
 و باید دانست که قاعده این است که هر روز که بعد از آن روز دیگر است
 پس اصل در آن این است که در می باید آن را در حالت
 پیاده باشد و در می که بعد از آن روز دیگر نیست پس آن روز
 کند در حالت سوار می و این روز و شب که بعد از آن روز دیگر
 است پس بعد از آن وقت و دعا است حدت حدت مذکور
 شد پس باید که این روز و شب که پیاده است تا تصریح

روجه احسن متحقق شود و بیان افضلیت از این روشن تر
 مرویست * مسئله ۵۰ * باید که در مناسبت نهد
 در شب ها یک روز آن رومی است و اگر ترک نماید و بی توقت
 نماید در آن شبها در جای دیگر پس آن مکرره است زیرا چه
 بیشتر صلعم درین شبها در مناسبت میفرمود و غیر رضائیه
 می نمود هر کسی را که اقامت نمیکرد پنا در شبهای مذکوره و معینا
 اگر کسی عیدال بیتوتت نماید در آن شبها بجای دیگر پس بر او چیزی
 لازم نیست * باید نزد علیهای ما بر خلاف قول شافعی روزه علیهای
 ما این است که وجوب بیتوتت در مناسبت شبهای مذکوره بجهت
 آنست که تا بمیدان آن رومی آید آن شود در روزهای مذکوره و
 واجب لنفسه نیست پس بیتوتت در مناسبت شبهای مذکوره از انحال
 حج نیست لهذا بسبب ترک آن چیز نقصان آن واجب نگردد
 شد * مسئله ۵۱ * اگر کسی اسباب و اشیای خود را بیک
 فرستد پیش از فراغت نبودن از زمینها و خود اقامت نماید
 در مناسبت آنکه از زمینها فراغت نماید پس این مکرره است
 بجهت آنکه مرویست که غیر رضائیه آن منع کرد و تا این
 می نمود کسی را که چنین می نمود بجهت آنکه ذل او متعلق

رخ و دانیل علیای مایضی این است که پیغمبر صلعم فرمود است
 که هر که حج کند پس باید که آخر کار او این باشد که
 طواف بخانه کعبه نماید و باید دانست که مرز نان حایض را
 ترک طواف صدر جا نیز است و بدانکه آنچه مذکور شد که طواف
 صدر واجب است پس مخصوص است در حق غیر اهل مکه و در حق
 اهل مکه واجب نیست زیرا چه آنها و ادع نمیکنند خانه کعبه را از خانه
 کعبه مراجعت نموده نپروند بجای دیگر * مسئله ۵۵ *
 در طواف الصدر رمل نیست بجهت آنکه سابق مذکور
 شد که رمل مشروع نیست مگر یکبار * مسئله ۵۶ * بعد از
 طواف الصدر در خانه نیاز باید که از بجهت آنکه سابق
 مذکور شد است که بعد از هر طواف دو گانه برای ختم طواف
 مقرر است و نیز باید که بیاید بر چاه زمزم پس بنوشد آب
 آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بدست مبارک خود
 دلو آب از چاه زمزم کشید و نوشید از آن و آنچه ماند در آن دلو
 آن را در چاه انداخت * مسئله ۵۷ * مستحب است که بیاید
 بر دروازه خانه کعبه و پیوسد استانه آن را نیز و بیاید نزد ملتزم
 در آن عبارت است از مابین حجر اسود تا دروازه خانه کعبه پس باید

که بنهد سینه و روی خود را بر ملتزم و تشبیه نماید به پرده های خانه
 که بعد ساعتی احسنی چنگل بآن زبند و بعد از آن گوی کند و برود
 بسوی اهل بجه بده آنکه مرویست که پیشین وصلتم در ملتزم چنین
 عمل کرده است و باید دانست که قمار شکفته آنکه که سزاوار این است
 که بر کد از خانه کینه با اینطور که روی او بسوی خانه کعبه
 باشد و پس را برود در حالیکه میگوید و خست می رسد
 فراق خانه کعبه و یا بد که با اینطور برود تا آنکه از مضاجع
 حرام خارج شود و این بیان تمام حج است والله اعلم

فصل * مسأله ۱ * اگر مقتدرم داخل نشود
 در مکه و بیرون بیرون بسوی عرفات رود و وقوف نماید در آن
 مطابق آنچه سابق مذکور شد پس طواف قدوم آنرا ساقط نمیکرد
 در سراج او شروع کرد در ابتدا بر وجهیکه مترقب میشود بر آن باقی ایستد
 و آن گاه حج پس بجای آوردن آن بر وجهی دیگر سراجی وجه مذکور
 سنت نخواهد شد و بسبب ترک نمودن او طواف قدوم را بر وجهی دیگر
 نقصان لازم نمی آید در هر چه طواف القدوم سنت است و بسبب ترک نمودن
 سنت دیگر نقصان واجب نمیشود * مسأله ۲ * هر که وقوف
 عرفات نماید از ماهی وقت زوال زوایه و تا دهن صبح روز عید

مسأله در میان این جمیع اوج و صبح و عصر و شب و اول وقت و قریب
 نبودن بعرفات بعد از وقت نوال روز و عرفه است نزد علمای ما اینجهت
 آنکه بخیر نیست که پیش از صلح و قریب بعرفات نهد است بعد از وقت
 نوال در روز و عرفه و این بیان اول وقت است و نیز پیش از صلح فرمود است
 که هر که وقوف بعرفات نماید در وقت شب پس صبح میشود
 و هر که وقوف بعرفات نماید تا بوقت شب نیز پس صبح او فوت میشود
 و این بیان آخر وقت و قریب بعرفات است و امام مالک رح میگوید که اول
 وقت آن بعد از دمیدن صبح روز عرفه است و بعد از طلوع آفتاب است
 در روز عرفه و حدیث میگوید که هر که دلیل تلبیای ما است حاجت است
 هزار و بعد از آن باید دانست که اگر کسی در روز عرفه وقوف بعرفات نماید
 بعد از وقت نوال یا بعد از آن در همان ساعت افتد نماید بسوی من دفعه
 پس این جایز است نزد علمای ما تا تراحد پیش از صلح فرمود است
 که هر که وقوف بعرفات نماید ساعتی از شب یا روز پس بدرستیکه
 حج اتمام میشود و لفظ یا کلبه تخمیر است و امام مالک رح گفت است
 که وقوف بعرفات معتبر نیست مگر آنکه یا قریب شود در روز و در
 و در روزی از شب و حدیث میگوید که هر که در حالت ناله و حال تنه
 اشک شسته می باشد در بعرفات در حالت تنه ناله و حال تنه

یا در حاکم نهید اندک آن موضع در قفاست پس این بقول
 معرفات سپرده میشود و کفایت میکند زیرا که در کس است
 یا قنطه شد در صورت و نوم و بیهوشی مافع و مافی آن نیست چند
 اسباب که در کس روزه است منتهی میشود در حالت نوم
 و بیهوشی بخلاف نهار چه آن در حالت بیهوشی باقی
 نماند و جز این نیست که چهل و عدم اطالع بر آن محکم
 است است و بیت برای هر کس علیه شرط نیست * مسند ۴ *
 اگر شخصی بیهوش گشت و رفت او را حساب او تلبیه گفت
 و احرام نبود پس این حایر است نزد ائمه کثیفه روح و صاحبین روح
 گفته اند که جایز نیست و اگر کسی امر کرد اسانی را یا اینکه
 احرام بپایدار جانب او اگر بیهوش کرد یا بخواند و اسان
 ما مو را احرام نبود از جانب او پس این صحیح است مالا حیا و حتی
 اگر آن شخص بعد از هوسار شدن ما بعد از شدن افعال
 حج بهجا آورد حساب را نشود لیل صاحبین روح این است
 که در صورت اول شخص مد و روزه احرام نکرد اسان را اذن داده
 است غیر را باینکه از جانب او احرام نماید چه اذن او و یا قنطه
 نبند است نه صریحانه دلالت اما صریحا پس آن ظاهر است و اما

دلائل پس بجهت آن است که ثبوت اذن دلالت بر توقف است
 بر اینکه ویرا علم این باشد که اذن ویرا جایز است
 و این را اکثر اهل علم و فقها نپذیرفته اند پس عوام را بطریق اولی
 از این خبر بختور دهد بود بخلاف آنکه صریحا امر کرده شود
 بآن مرفوع را و دلیل ابوحنیفه روح این است که انسان
 هرگاه عقد رفاقت می نماید یا رقیه آن پس او استعانت می نماید
 از هر یک از آنها هر چیزی که او بذات خود اثر نمی تواند کرد و
 در سفر حج احرام مقصود است پس در صورت مذکور اذن
 آن ثابت است از روی دلالت و علم جوان اذن ثابت است
 بنظر دلیل آن و مدار حکم بر دلیل است * مسئله ۵ * زن
 بهترازه مرد است در جمیع آنچه مذکور شد زیرا چه زن مخاطب
 است بتکلیف شرعی مانند مرد مگر اینقدر فرق است
 که زن سرخوهر را و نمی کند زیرا چه سر او عورت است و باید
 که زن روی خود و انبساطیه زیرا چه پوست بر صلع فرموده است
 که احرام زن در روی اوست و اگر زن در روی خود یا رچه را مثلا
 آویزان نماید یا بنطور که آن یا رچه در روی او متصل نگردد
 بلکه از آن منفصل باشد پس این جایز است بجهت آنکه چنین

مرد است از عایقه رقص و محبت آنکه آن میسر له آن را می گزیند
 است بر سر پایده محبت * مسئله ۶ * بر او باید که تلبه
 نماز ببلند نکند و در آن حرفی نگوید است و هر چه در دل
 افسرد در طواصی و حتی نباید میان مجلس احقر پس چه
 آن محل ستر عورت است * مسئله ۷ * رین را نباید
 که حلق نماید و هر سر را بلکه قصر نماید آن را با محبت
 آنکه پیغمبر صلعم بهین فرمود است مردان را از حلق نهودن
 موی سر و امر کرد است آنها را از آنکه قصر بیاورند آن را بجمت
 آنکه حلق بپوشد موی سر مثله است و حلق بر آن حلقه
 حلق بر سر مثله است در حلق مردان و مسامد کوشی رینی
 مردن است * مسئله ۸ * رین را پوشیدن لباس درسته حلق
 است و تراحه هم پوشیدن لباس عید در حلق کعبه عورت است
 * مسئله ۹ * بر او باید که استلام حقر سود بپسند
 و قنیه در آنجا اجماع و حکوم ناست و تراحه منع است و در
 که من نباید بر در او لیکن اگر هتجوم نداشت و متکان خالی
 یابد باید که استلام حقر اسوه نماید * مسئله ۱۰ * اگر شخصی
 قنیه بپوشد و در کتف و کمر و ران و پا بپوشد آن را در حقر

و این را هدی و بدنه میگویند و همراه آن متوجه شود بسوی خانه کعبه
 با راده حج پس او محرم میشود خواه آن شتر قربانی بجهت
 نفل باشد یا بجهت نذر یا بجهت جزای صید باشد یا غیر آن
 بجهت آنکه پیش از صلعم فرمود است که هر که قلاده بندد و
 نکردن شتر نس او محرم میشود و بجهت آنکه تلبیه برای
 اظهار اجابت امر حج است و سوق هدی در متعین تلبیه است در
 اظهار اجابت امر حج زیرا چه سوق هدی نمیکند مگر کسیکه
 اراده حج یا عمره دارد و اظهار اجابت گاهی متعین میشود
 بفعل چنانچه متعین میشود بقول پس بسبب آن محرم خواهد
 شد بجهت آنکه نیت حج متصل گشت بفعلی که از خواص
 احرام است و باید دانست که بیان قلاده بستن این است که بد
 بندد و زکری شتر خود باره نعل را یا عرزه تو شده دان را یا
 پوست درخت را * مستحب ۱۱ * اگر شخصی قلاده بندد
 در گره شتر و بفرستد آن را و خود همراه آن نزد و سوق
 نکند آن را پس درین صورت او محرم نمیشود بجهت آنکه
 گفتند عایشه رضی الله عنہا که من می با قتم قلاده هدی رسول خدا صلعم و
 او صلعم میفرستاد آن هدی را و خود اقامت نمیکرد میان اهل

خود در حالت خلایق اخصی بغير احرام و همچنین اگر بعد از
فرستادن هدي از پس روان شود محرم نه بشکوه و حتی که
لاحت شود هدي مذکور و سرق کند آن را زیرا جد در وقت
متوجه شدن هرگاه حاضر نیست پیش روی او هدي که سرق
نماید آن را پس یافته نباشد از و فکر معرد نیت و به مجرد نیت
کسی محرم نمیشود و هرگاه لاحق شود بآن و سرق نماید
آن را یا لاحق شود بآن اگر چه سرق نماید آن را پس
مقترون میشود نیت او بعلیه که از خواص احرام است لهذا درین
هنگام محرم نمیکرد چنانچه اگر سرق آن میکرد در
ابتداء لیکن اگر هدي تمیّع باشد پس درین صورت بعد از فرستادن
آن اگر متوجه شود بسوی خانه کعبه به نیت حج پس او محرم
میشود از وقتی که متوجه میشود و حاصل آنکه بعد از فرستادن
هدي بسبب متوجه شدن بسوی خانه کعبه به نیت حج محرم
نمیکرد و حتی که لاحق شود بآن مگر در صورتیکه آن هدي
تمیّع باشد چه درین صورت از وقت متوجه شدن محرم
میشود و این بنابر اختصاص است و بنا بر قیاس جایز نیست و
وجه قیاس آن است که مذکور شد که بجز نیت معتبر نیست با آنکه

مقارن نشود. بعلیه آنکه از خواص احرام است و وجوب
استحسان این است که این هدی تہنوع مشروع است ابتدا
نه بجهت جزای جنایت و منسکی از مناسک حج
است از روی وضع شرعی چه آن مختص به یک است
و در انجاء به نپوهه میشود و واجب است برای شکر تہنوع اعنی جمع
نپوهه میان در عبادت که عبارت است از ادا نمودن حج و عمره
و غیر هدی تہنوع گاهی واجب می شود بسبب جنایت و مختص به یک
نیست لهذا اگر نپوده شده ران به حجره متوجه شدن بسوی خانه
کعبه به نیت حج بعد از فرستادن آن و در غیر هدی تہنوع
احرام موقوفه می یابند بر مقارن شدن نیت بعلیه که از خواص احرام
است * مسأله ۱۲ * اگر کسی جلد پوشاند هدی را یا اشعار آن
نپاید یا قلاده بزند در فکر کردن گوسفند پس درینصورتها او
مکرم نمی نگردد و بر آنچه جلد پوشانیدن برای دفع گرمی و سردی
و دفع ملل است پس آن از خواص حج نیست و اشعار مکروه است
نزد ائمه حنفیه و از پس آن از مناسک حج نیست و نزد صاحبین رح
اشعار اکثر حج حسن است ولیکن گاهی اشعار نپوده میشود
برای بعضی از علل و علت آن مختص است به هدی

و قتلا دهستن در کردن گو سعادته معتاد است و به سبب و پایده
 دانست بکند هدی ارد و حیر معشود بکسی سیرودوم کا و و مره
 شامی و رح قطار سراسر است و در آنچه پی پی صلعم فرمود اسب که شرکه
 در روز حید در وقت اول در مساجد میساید پس او مابند آنگس
 اسب که هدی کند بد را احدی ستر را و کسی که بعد از این میساید
 پس او مابند کسی است که هدی کند کا و را چه امر بی حد پتی
 معذور میسود که بد نه شتر را میگوید و قطار را چه درین حد پیش
 بد نه به قابل کا و واقع شد اسب و دلیل علی سبب ما اسب که
 بد نه در لغت ستر و کار هر دو را میگویند و بد نه در لغت کا و
 امر شت کسی که یث میکند کا و به نیک شتر کا پی میگوید شت
 کهن را و مراد او بد نه در حد یث مذکور شتر اسب معرب است نیک به قابل
 کا و واقع شد اسب و الله اعلم

باب در بیان قرآن و تمنع دانده اسب که
 قرآن مبارک است امر مذکوره احرام غیره و حج مع میباید از مناعات
 و باند که بعد از دو کاهه بسیار نا منظور است و بعد از اللهم انی
 ارید العیرة و الحج فیسره الی و تعیل هر امری را در آنچه قرآن
 عذارت است از حج بودن میان حج و عیرة ایذا اگر کسی احرام

عمره نباید از میقات و پیش از چهار شرط از طواف آن احرام
 حج نیز نمائید قرآن میگوید و تیرا چه جیع نبودن و بیان
 حج و عمره مکتب می شود در این صورت و محلی متمتع زح
 گرفتن است با دای دو عبادت که عبارت است از حج و عمره
 در سفر و احدی آنکه الهام صحیح نماید باهل خود چنان عمره و
 حج و طریقی آن این است که از میقات احرام عمره نماید
 فقط و داخل شود در مکه و عمره نماید و بعد از آن حلق یا قصر
 هر چه خواهد بکند و باین عمل از احرام عمره بیرون میشود و حلال
 گردد و باین محال در مکه اقامت نماید و بعد از آن بتاریخ
 هشتم ذی الحجه که آنرا یوم الترویبه میگویند احرام حج نماید
 از حرم و حج ادا نماید چنانچه حج کند فقط حج ادا میکند و باید
 دانست که هر که قرآن بنماید آنرا قاری میگویند و متمتع کننده
 بر این متمتع و فقط حج کند و مقرر و فقط حج را افراد و باید دانست
 که در این باب دو فصل است فصل اول در بیان احکام
 قرآن * مسئله ۱ * قرآن افضل است از تمتع و افراد و شافعی
 رح گفتند که اقرئ الله افضل است و امام مالک رح گفتند
 که تمتع افضل است از قرآن زیرا که تمتع در قرآن میگوید

که احرام حج و عمره نیامید از خانه خود و بعد از آن بد آنکه
 در قرآن تعجیل احرام است و هم استقامت احرام و دوام آنست
 از میقات تا آن زمان که فارغ شود از ادای حج و عمره هر دو و تبتع
 چنین نیست پس قرآن افضل و اولی از تبتع خواهد بود و بعضی
 گفته اند که اختلاف میان علیای مباح و شافعی رح
 بنا بر آن است که تبارن نزد علیای مباح در طواف
 بود و سعی می نمایند و نزد شافعی رح یک طواف و یک سعی
 میباشد و اگر هر دو نیت هر دو نماید و در تلبیه ذکر هر دو نکند
 پس این نیت قلبی کفایت میکند چنانکه در نیت نیت قلبی
 کافی است * مسئله ۲ * قارن هر گاه داخل شود بیکه
 باید که ابتدا نماید عمره باین طور که طواف خانه کعبه
 نماید هفت شوط و هر سه شوط اول را میل نماید و بعد از آن سعی
 نماید میان صفا و مروء و باین افعال عمره تمام میشود چه عمره
 ازین عبارت است و بعد از آن شروع نماید در افعال حج پس
 طواف قدوم نماید هفت شوط و بعد از آن سعی نماید میان
 صفا و مروء چنانچه سابقه در بیان حج مذکور شد و بد آنکه
 در قرآن تقدیم عمره بر حج بجهت آنست که در تبتع عمره

مقدم است بر حج چه خدا اینها را در قرآن مجید فرموده است
 تبتع غیره را مقدم ذکر نهوده است و قرآن در معنی تبتع است پس
 در آن نیز غیره مقدم آید نهوده خواهد شد بر حج * مسئله ششم
 قاری را نباید که بعد از ادا ای غیره پیش از ادا ای حج حلق
 نماید جز بر آنچه احرام او در حلق حج باقی است و حلق نهوده
 هر حالت احرام حج جنایت است بلکه قازن تر باشد که حلق
 نماید و روزی بعد چنانچه فقط حج میکنند و روز بعد حلق
 میکنند و بسبب آن حلال میگردد که بسبب تبتع نزد علمای
 ما چنانکه مقرر بسبب حلق حلال میگردد و تبتع نیز
 و بعد از آن باید دانست که آنچه مذکور شد مذکور علمای
 ما است و شافعی راجع گفتست که قازن یک طواف و یک
 سعی میباشد و آن برای حج و عمره هر دو کفایت میکند بجهت
 آنکه بی تغییر صلعم فرموده است که غیره در حج داخل شد تا روز
 قیامت و بجهت آنکه بقای قرآن بر تداخل است لهذا اکتفا
 نموده میشود در آن به تلبیه و اجد و بسفر و اجد و بعلت واحد
 پس همچنین اکتفا نموده خواهد شد بطواف و اجد و بسعی
 و اجد و دلیل علمای ما یکی این است که هرگاه تلبیه را

سعید و طواف کرد و سعی نمود غیر رض یا رکعت که عمل
 نمودی نیست به غیر صلعم و روم این است که قرآن و عبادت است
 آن ضم نبودن بلکه عبادت بسوی عبادت دیگر و آن دو عبادت
 حج و عمره است و این ضم متحقق نمیشود مگر باینطور که
 هر واحد از آن دو شده شود بوجه کامل و سیوم این است که تعدا
 نیست در عبادات پس برای هر یک از حج و عمره طواف
 یا سحره و سعی یا سحره نموده خواهد شد و جز این نیست که برای
 هر دو اکتفا نموده میشود پس سفر و اجد و تلبیه و اجد و بحلق واجب
 بحکم آنکه این چیزها مقصود نیست چه سفر و سیله است و تلبیه
 برای احرام است و حلق برای حلال شدن است بخلاف ابرکان چه
 آن مقصود است پس اگر کائن برای هر یک علیحدگی باید آنهایی
 یعنی که دو شفعه نیاز نقل متداخلی نمیشوند و بیک تعبیر باید از
 نمیشوند و حدیثی که دلیل آورد است آن را شافعی و حنفی معنی
 آن این است که داخل شد وقت عمره در وقت حج تا روز قیامت
 * مسئله ۴ * قرآن اگر در طواف بی در پی نیاید یکی برای
 عمره و دیگری برای حج و همچنین سعی نیاید بی در پی کفایت
 میکند زیرا چه او بچنان آورد چیز را که بی در پی واجب است و

باید دانست که اینچنین کردن بد است چه در آن تلامذی سعی نمودند
 حلقه التَّحْفَة و تقدیم طواف التَّحْفَة بر سعی مذکور لازم می آید
 و این بد است ولیکن بسبب آن چیزی از حیر نقصان ندارد و لازم نمی آید
 که ما عدم کروم نزد صاحبین روح پس آن ظاهر است و در احادیث بسبب
 تقدیم و تاخیر در مناسک حج دم لازم بسبب آن بد نزد اوسان و عدم
 قلم آن نیز در بعضی متون روح بقا بر آن است که طواف التَّحْفَة بر
 در سنت است و بسبب تیرک سنت دم لازم نمی آید، پس بسبب تقدیم
 آن در سعی غیره بطرف قضا و ایضا خواهد شد و تا آخر سعی بسبب
 استدلال ما مردیگر موجب دم نیست پس هیچکس تاخیر آن بسبب
 استعمال طواف موجب دم نخواهد شد * مسئله ه * قارن
 هرگاه از سعی حیره العقبه قارن شود دو روز عید باید که تقدیم
 نماید گوشتند ما کلو یا شتر یا یا صبیح کوا یا سبع شتر یا باطن
 حاور که در یک کار و هفت کس سربیک شوند و این را دم القران
 میگویند و این در قران لازم است ویرا چه قران در معنی تبع
 است و بعضی ثابت است که در تبع دم است پس هیچکس در قران
 قنیه خواهد شد و بداند که هدی ارسه حمز میسود و استروکار
 و گوشت مناسک مذکور خواهد شد و در سبب آن

انشاء الله تعالى * مسأله ۴ * اگر نباشد نزد قارئین یکی از این
 سه چیز که ذبح کند آنرا پس باید که سه روزه ذکر در ایام حج
 که آنرا آن روز عرفه باشد و بعد از مراجعت بسوی اهل خود هفت
 روز روزه دارد زیرا چه خدا ایتعالی در حق تبتع در قرآن مجید
 چنین فرمود است و قرآن مثل آنست و بعد آنکه افضل این است
 که سه روزه دارد در ایام حج آنرا تا رتبه که آنرا آن روز
 عرفه واقع شود زیرا چه روزه بعد از آنست پس مستحب است
 که تاخیر نبوده شود تا آخر وقت آن بامید آنکه شاید هدی که
 اجل است پیدا کرد و او بر اصل قادر شود و بدانکه اگر آن هفت
 روزه را در مکه یا در قسارن بعد فراغت از حج و بعد گذشتن
 ایام تشریف جاساز است و نزد شافعی روح جاساز نیست
 زیرا چه در قرآن مجید مذکور است که آنرا بعد مراجعت
 بسوی خانه خود دارد پس داشتن آن هفت روزه در مکه جایز
 نخواهد شد مگر وقتی که نیت اقامت نماید در مکه پس در این مقام
 جایز است زیرا چه در این صورت مراجعت نبوده و او بسوی خانه
 خود متعذر است و علیهای ما میگویند که آنچه در قرآن مجید
 مذکور است که هفت روزه دارد بعد از مراجعت پس معنی

مذکور و عذر مرض امر کرده است بذبح نمودن بگویند پس
اگر قرآن مذکور بعد روز عید نیز قاضی نشود بر ذبح نمودن
هدهی جایز است و باینکه حلال شود و در این صورت بر روی دودم
لازم میشود بکسی برای قرآن و دوم بسبب حلال شدن پیش از ذبح
نمودن هدهی * مسأله ۸ * اگر داخل نشود قارن در مکه
و بیرون بیرون متوجه شود بسوی عرفات و وقوف عرفات
نیاید پس لازم می آید که او عهده را ترک نیود زیرا چه اکنون
ادای عهده متعذر گشت چه اگر او بعد از وقوف بعرفات عهده
نیاید لازم می آید که افعال عهده را بر افعال حج بنا کرده
و این اختلاف مشروع است و باید دانست که به مجرد متوجه
شدن بسوی عرفات تا که وقوف بعرفات نکند قارن لازم نمی آید
که او عهده را ترک کرد و این نزد صاحبین رح است و مذاهب
صحیح این حقیقه رح نیز همین است و در صورت مذکور دم
قرآن از ساقط میشود چه او قرآن نکرده ولیکن بسبب ترک
عهده دم لازم می آید و هیچکس لازم است برو که قضای آن
نیاید زیرا چه شروع نمودن او در عهده مذکور صحیح
شده بود و بعد از شروع ترک کرد آن را پس قضای آن

بر لازم نخواهد شد چنانکه قصای عهده لازم می آید بر کسیکه
بعد از شروع نبود یا او در عهده محصر نگردد یا بی طور کم یا مری
سد راه او شود و الله اعلم

فصل دوم در بیان احکام تہتبع * مسأله ۱ *

تہتبع اصل است از افراد بنا بر طساہر و رایت و از ایضاً روح
مروست که افراد افضل است بر احد سفر متہتبع واقع می شود
برای عہدہ و سفر مفرد واقع می شود برای حج و وجہ طساہر و رایت
این است کہ در تہتبع حج نبوده و عبادت است مانند قرآن
و قرآن افضل است و نماز را نیک نسک نباشد است اعظم
چه در تمنع دم است و در افراد مہینہ و سفر متہتبع نذر برای
حج واقع است اگر چه عہدہ را در اتمای آن ادا منہاید و این منافعی
آن نیست کہ سفر او برای حج واقع شود چہ عہدہ تابع حج است
چنانکہ در روز حجہ سعی نبوده و رفتن بسوی مسجد وای
نہ از حجہ واجب است و بعد از رفتن در مسجد مستقول شدن بسنت
جہد منافعی این نیست کہ آن سعی برای نہ از حجہ واقع شود
چہ سنت جمیع تابع نماز جمعہ است * مسأله ۲ * باید دانست
کہ متہتبع بر دو نوع است یکی آنکہ متوجہ شود بسوی خانہ کعبہ

یا را ذی تمتع و سبقاً هدی نیاید و ذوم آنکه سوق هدی ندهاید
 و این تمتع را باید که داخل شود بهیچکس پس طواف خانه کعبه
 نیاید برای عیبه و بعد از آن سعی نیاید میان صفا و مروه و بعد از آن
 حلق یا قصر نیاید و باین حلال میشود از عیبه خود و چراچه در عیبه
 همین افعال است چه اگر فقط عیبه نیاید مگر کسی این عملها نیاید
 چنانچه بی غیر صلعم در عیبه قضا همین افعال کرده بود و امام ها آنکه
 روح گفتست که در آن حلق نیست و جز این نیست که عیبه با مرت است
 از طواف و سعی و عدل بی غیر صلعم که در عیبه قضا مرویست در حقیقت
 است برار و نیز حجت است بر اوقول ائمه اهل محققین بر کسکه آید
 یعنی در حالیکه حلق کنند کانی سرهای خود را و این آیه نازل
 شد است در عیبه قضا و نیز دلیل علیای ما بر اینست که در آن حلق است
 این است که هرگاه برای عیبه احرام نهوده میشود به تلبیه پس
 تهلل از آن نیز بصلح خواهد شد مانند حج * مسئله ۳ *
 قطع تلبیه نیاید تمتع بقتیکه شروع کنند در طواف و مالک روح
 گفتست که قطع کند تلبیه را و قتیکه نظر او بخانه کعبه افتد
 زیرا چه عیبه زیارت خانه کعبه است و آن قیام میشود با قنادن نظر
 بر آن و دلیل علیای ما یکی این است که رسول خدا صلعم در عیبه

قضا قطع تلبیه نبود است در وقت اسلام خنجر و دُم این است
 که مقصود همان طواف است پس قطع بکند تلبیه را و قنیکه شروع
 نماید در طواف و ازینجا است که قطع میکند تلبیه را
 حاجی و قنیکه شروع می نماید در رمی چهره عقیده
 * مسئله ۴ * متمتع را باید که بعد از ادا می عمره اقامت
 نماید در مکه در حالیکه جلال است زیرا چه او حلال شد است
 از عمره که احرام آن کرده بود و فراغت نبود است از آن و بعد
 از آن بتاریخ هشتم که آن را یوم الترویج میگویند احرام حج
 نماید از حرم خواه از مسجد حرام یا از غیر آن و احرام نمودن
 از حرم شرط است و از مسجد شرط نیست زیرا چه متمتع مذکور
 که در مکه اقامت میدارد بهتر از مکه است و میقات مکه
 برای احرام حج حرم است چنانچه ذکر آن بالا گذشت و
 بعد از آن حج ادا نماید چنانچه مقرر در حج ادا میباید زیرا چه
 از ادای حج میکند و ایکنی بساید که متمتع رمل نماید در
 طواف زیارت و بعد از آن سعی نماید میان صفا و مروه
 زیرا چه طواف زیارت در حق او اول طواف است برای حج
 بخلاف مغرد چه او طواف قدیم میباید و بعد از آن

سعی میباشد میان صفا و مروه و اگر متبتع نیز
 بعد از احرام حج اول طواف خانه کعبه و سعی میان
 صفا و مروه نماید و بعد از آن کوچ نماید و بروی بهنایس
 درین صورت او در طواف زیارت رنل نکند و نه سعی نماید
 بعد آن میان صفا و مروه زیراچه او یکبار طواف سعی نمود
 است * مسأله ۵ * بر متبتع دم تبتع واجب است بنا بر نص
 قرآن که سابق مذکور شد و اگر نیاید دم راسه روز روزه
 دارد در ایام حج و هفت روزه دارد بعد از مراجعت بسوی خانه
 خود و طریق داشتن این هفت روزه همان است که در قرآن بیان
 نموده شد پس اگر سه روز روزه دارد متبتع مذکور در ماه
 شوال و بعد از آن چهار روزه نماید پس آن سه روزه کفایت نمیکند
 از آن سه روزه که بر او واجب میشود در ایام حج حاصل آنکه این
 سه روزه شوال بخوابی آن سه روزه احتیاطاً بمجوده نمیشود
 زیراچه سبب وجوب آن سه روزه تبتع است چه آن بدلهای
 است و او در ایام ماه شوال تبتع نکرد است پس ادای آن سه
 روزه پیش از تحقق سبب وجوب آن جایز نخواهد شد و اگر
 سه روز روزه دارد بعد از آن چهار روزه پیش از طواف پس این

۱۰۰ ایر است نزد علیهای ما و مرد سیاقی روح جاسیر نیست
 و پیرا حد حد ایتعالی فرمود است که سه روز و سه روز دارد در حج
 و او نام سوز و روح بشروع بگرد است بلکه بعد از ادای عمره در
 حج بشروع خواهد کرد و دلیل علیهای ما این است که متبع
 مذکور در آن صورت سه روز را بعد از تحقق «چپ و حوب آن
 ادا نه بود است پس جایز خواهد شد و مراد از حج در آنیت مذکوره
 وقت حج است بنا بر آنچه ما به مذکور شد و افضل آن است که آن سه
 روز را بطوری گذرانید که در روز «سیوم» در هر روز باقی شود
 بنام آن سه ساعت مذکور شد در قرآن * مسئله ۴ * اگر خواهد
 متبع که سرف حدی نماید باید که احرام کند و سرف حدی
 نماید و این افضل است بجهت آنکه بتغیر صلعم سرف حدی
 نه بود است چه از نحوه و بجهت آنکه در آن استعداد با مسارع است و در
 امر حج پس اگر آن حدی شتر باشد یا دید که تو سه دان یا نعل را در
 نکردن آن غلام نه ساید بجهت روایت عایشه رض که ما به
 مذکور شد است در قرآن * مسئله ۷ * قلاده بستن در گردن
 نه در مثلاً افضل است از بوسه زدن جل بجهت آنکه ذکر قلاده در
 قرآن مجید آمده است و بجهت آنکه قلاده برای اعلام است که آن

هندی است و پوشانیدن جل برای زینت است * مسئله ۸ *
 باید که اولاً تلبیه بگوید و بعد از آن قلابه بپوشد و زر گردن هندی
 را بپوشد و مکرر میگوید بسبب بستن قلابه و زینت کردن هندی مع
 متوجه شدن همراه آن بنا بر آنچه سابق مذکور شد و اوای
 این است که احرام نهاید بتلبیه و سوق هندی نهاید * مسئله ۹ *
 سوق هندی افضل است از کشیدن آن به جهت آنکه پیشتر صلح
 احرام نبود در ذی الحجه و شتران هندی سوق نموده میشود به شاپوش
 او به جهت آنکه بسبب سوق اشتها بر وجه ابلغ و احسن
 حاصل میشود و آن افضل است مگر وقتی که سوق او دشوار باشد
 بسبب رمیدن هندی و میل کردن آن بجانب چپ و
 راست پس درین هنگام بکشد آن را * مسئله ۱۰ * صاحبین
 روح گفته اند که اشعار نباید بدنه را و ابوحنیفه روح گفته است که
 اشعار نباید کرد و آن مکروه است و باید دانست که اشعار در اغت
 بمعنی بر آوردن خون است بسبب جرح و بیان آن این است که
 بشکافند کوهان آن را یا بنطور که زخم نیز زنند و اسفل کوهان
 از جانب راست و قها گفته اند اشته بصواب این است که زخم زنند
 بر کوهان آن در جانب چپ زیرا چه پیشتر صلح زخم زده است

و رحسانسحب عهدا و در حاسب را بیت اقلقا و باید که آلوده
 کرد اندکوهان آن را بآن خون مرای اعلام رساید
 و است که این عهد مکر و اسب بردا یی صبیغه روح و نرد صاحب
 روح حسن اسب و نرد شاعری روح صفت است و مراحه این عهد
 مروت است از بهر مظهر صلعم را حله ای را شدین معن و دلیل صاحب روح
 این اسب که مقصود از قلا - یستی در کردن خدی این است که
 کسی مع سکند آن را از حور و آب و کماء و قتبکه وارد شود
 بر آب و کماء مرعرا و نیز در نماید آن را موده مان و هر ساند
 آن را بهالکش و قتی که گم شود و این مقصود در اشعار مروجه اتم
 و اکمل حاصل می شود حد اشعار متصل است بدین بدنه و از زبان
 مرعراک همیشه را این وجه مقتضی است که اشعار سنت ناسد ولیکن
 اشعار مثله است و از سبب معارض آن وجه اول است لهذا
 سبب گردا پیده شد و گفته شد که مستحسن است و حاصل دلیل
 صاحبین روح این است که اشعار دو وجه است یکی
 از زبان میجو اهد که اشعار سنت باشد و دیگر میجو اهد که
 روا باشد لهذا اشعار مستحسن گردانیده شدند سنت
 نمار غایت هر دو وجه یافته شد و دلیل ایی صبیغه روح این است که

اشعار مثله است و آن منہی عندہ است و منہی عندہ حرام است و جواب
از دلیل صاحبین روح این است کہ در صورت تعارض ترجیح مرجح
حرام را است و جواب از دلیل شہاغی روح این است کہ پیغمبر صلعم
اشعار نپودہ بود ہدی را بہجت مصافقت آن چہ کافران تعرض
مینمودند ہدی را و از تعرض آن یا اثر نمی آمدند مگر بدین
اشعار و بعضی گفتند اند کہ ابوحنبلہ روح مکروہ داشتہ است اشعار
اہل زمانہ خود را چہ آنہا میبایند می نمودند ہر اشعار بود چہ بکہ
از آن خوف ہلاکت میشد و بعضی گفتند اند کہ نزد اہل کعبہ
روح مکروہ است اینکہ ایثار نماید اشعار را بر قلادہ بستن اعنی
ترک نماید آن را و بجای آن اختیار کند اشعار را
* مسئلہ ۱۱ * متبتع مذکور ہر کس دخیل شود بیکہ طواف
و سعی نماید برای عورۃ چنانچہ سابق مذکور شد ہر ذکر منہی بیکہ
سوق ہدی نمیکند ولیکن ایی متبتع را باید کہ حلال نشود
بعد از ادای عجرہ چنانچہ حلال می شود بعد از ادای عجرہ
مستحبیکہ بغیر سوق ہدی تمسک می نماید بلکہ لازم است
اورا کہ حلال بشو و مگر بعد از آن کہ احرام حج نماید در روز ترویہ
نہرا چہ پیغمبر صلعم احرام تبتع نپودہ بود و سوق ہدی و بعد از آن

ادای هر چه حلال باشد و فرموده که اکثر بیشتر می دانستم آنچه
 بیشتر دانستم سرق هدی نمی کردم و ادای غیره می نمودم و بعد از آن
 حلال میشدم و ازین حدیث معلوم شد که در صورتیکه این متبتع
 سرق هدی نماید پس او حلال نمیشود بعد از ادای عمره و باید
 دانست که این متبتع را باید که احرام حج نماید بتاریخ هشتم
 ذی الحجه ما قبل اهل مکه بنا بر آنچه سابق مذکور شد و اگر
 پیشتر از تاریخ مذکور احرام حج نماید جایز است بلکه
 متبتع هر قدر که تعخیر نماید در احرام حج افضل است زیرا چه
 در آن مسارعت است و امر حج تریله و مشقت است و این افضل
 است در حق هر دو متبتع اعنی متبتع مکه و سرق هدی کند
 و آن نیکوتر نکند * المسئله ۱۲ * بر متبتع ورم نیز دم تقبوع
 واجب است بنا بر آنچه سابق مذکور شد * المسئله ۱۳ *
 متبتع آنکه هرگاه خلع نماید در روز عید پس دویم نکام از هر دو
 احرام حلال میشود و بر آنچه قبل در حج شبیه فیرون شد آن احرام
 است مانده سلام در نیاز * المسئله ۱۴ * در حق اهل مکه
 تباع مستون نوشته و نه قرآن و مشروع نیست در حق آنها مگر
 اگر اذقنا بخلاف شافعی رنج که تزد او مستون است و حاجت است

پرشاد فیه روح الله خدا ایتعالی در قرآن منجید فرمود است که آن
 هر کسی را ست که از حاضران مسجد حرام نداشت و بجهت آنکه
 تسبیح و قرآن برای تخفیف مشقت سفر مشروع شد است تا مسافر
 بیک سفر حج و عمره هر را ادا نماید و برای هر یک تسبیح و قرآن
 محتاج نشود چه در آن مشقت بسیار است و این جهت یاد کند پیشتر
 در حق آن قاضی اعظمی غمرا اهل مکه * مسند ۱۵ * هر که ساکن
 باشد در داخل مبعقاتهای مذکور پس او بمنزل اهل مکه است
 حق که در حق او تسبیح و قرآن مشروع نیست * مسند ۱۶ *
 مکی اگر از مکه برآمده در کوفه باشد پس تسبیح و قرآن وی
 صحیح است زیرا چه او در بنی هاشم بمنزل آن قاضی است چه او
 اهرام حج و عمره از میقات مینماید مانند آن قاضی * مسند ۱۷ *
 و آنچه بیکه سوق هدی نکرد است اگر عود کند بشهر خود بعد
 از آن عمره پس تسبیح او باطل میباشد و اگر چه او الیام صحیح نهاده
 یا اهل خرمین عیره و حج و سبب آن تسبیح باطل میباشد و چنین
 مریست از چند تابعین رضی الله عنهم که متبعیکه سوی هدی
 نبود است تسبیح او باطل نمیشود چه الیام او صحیح نیست و این
 نزد شیخین روح است و معصوم روح میشود که تسبیح او نیز باطل

میگردد زیرا چه او ادا کرد عهده و حج را بدو و شغزو متمتع را نباید
که هر روز در اور یک سفر را نماید و دلیل شیعین رج این است که
هر متمتع مذکور بود نبودن بسوی خانه کعبه واجب است مادامیکه
ویرانیت قبیع است زیرا چه سوق هدی و برامانع است از حلال
شدن پس الهام او صحیح نیست بخلاف مسکین و قبیح که از مکه
برای عتبات کوفه و از آنجا احرام غیره نماید و سوق هدی کند
و بعد از فراغت از آنجا عهده الهام نمایند با غل خود چه او در بنصرت
متمتع نپیشود و در آنجا عهده نبودن بر او واجب نیست چه مراد از عهده
این است که عهده نماید آن وطن بسوی کرم یا بسوی مکه و این
ممکن نیست در حق مکی مذکور بصفت آنکه او در حرم
یسا در مکه موجود است پس الهام او باطل خود صحیح است
و او هرگاه در صورت مذکوره با وجود سوق هدی متمتع
نگشت پس اگر توفیق الهی نماند بطریق اولی متمتع
نخواهد شد * مستفاد ۸ * اگر شخصی احرام شهره نپساید
پیش از نمازهای حج که عبارت است از سحری و زنی القدره
و در روزی از حج بجز طواف بخانه کعبه نماید که در آن چهار شوط و
بعد از رسیدن ماهای حج باقی شوطهای طواف آید

و بعد از آن احرام حج نباید بس آن شخص متمتع میشود
 زیرا که احرام نزد عاقلی ماضی است و رکن نیست پس تقدیم
 آن بر ماه های حج صحیح است و اما افعال حج و عمره بس آن
 ضرور است که یا قته شود در ماه های حج و در صورت مذکور
 افعال عمره مذکور یا قته میشود در ماه های حج چه اکثر افعال
 عمره مذکور یا قته میشود در ماه های حج و اکثر قایم مقام
 کلاست و اکثر شخص مذکور چهار شرط از طواف عمره
 مذکور یا نیاید آنرا نباید پیش از ماه های حج و بعد از
 فراغت از عمره حج نباید در بن سال متمتع نمیشود به جهت آنکه
 او در این صورت اکثر افعال عمره را ادا نموده پیش از ماه های
 حج و سر آن این است که او بسبب ادا نمودن اکثر افعال
 پیش از ماه های حج بحالتی نکشت که اگر او جماع کند عمره
 او باطل نمیشود پس چنان شد که کویا و حلال نکشت از
 عمره خود پیش از ماه های حج و مالک رج اعتبار کرده است
 اتهام افعال عمره را در ماه های حج و حجت است بر او دلیلی
 که سابق مذکور شده و به جهت آنکه تمتع عبارت است از
 ادای عمره و حج بیک بهتر هیچ در ماه های حج و آن یا قته میشود

در صورت مذکور و باید دانست که آنچه سابق مذکور
شد که ماضیهای حج شوال و ذی القعدة و ذی الحجة
است پس آن مرسوم است از عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن عباس
و عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن زبیر و ذیل هر یک که در
ذی الحجة فقط در ماضیهای حج داخل است است که سب
گدستی در موردی الحجة حج فوت میسود و اگر یا در آن
ایام ذی الحجة از ماضیهای حج می بود پس سب گدستی
در روز آن حج فوت نمی شد و این دلالت میکند بر اینکه
مراد از قول حد ایتعالی الحج اسیر معلومات دو ماه و بعضی از
ماه مسوم است بدیام آن * مسئله ۱۶ * اگر کسی احرام
حج بپا دهن پس از ماضیهای حج احرام او حایر است و معتقد
میسود برای حج و مرد شافعی روح معتقد نمی شود برای حج
بلکه برای شهره معتقد میسود و مراجه احرام رکن است بره
شافعی روح و شرط است مرد علیهای ما مانند و نحو برای بهار
و تقدیم بر مرد برای بهار پس از و در آن حایر است پس شهره
تقدیم احرام بر هر وقت حج حایر خواهد بود و به جهت آنکه
احرام عبارت است از تعزیم بعضی مثل قتل عید و اوجبات

بعضی شیخ مثل زمینی و آن صحیح است در هر زمان پس این
تقدیم مانند تقدیم احرام است بر مکنان اعلی میقات
* مسئله ۲ * اگر کسی از اقل کوفه عبیر را نهاید در ماههای
حج و بعد از فراغت از عبیر خلب یا قصر نیاید و بعد از آن در
مکه خانه بکیره و سگونت نیاید و در آن و بعد از آن در آن
سال حج نیاید پس او متبتع میشود زیرا چه تبتع عبارت است
از اینکه بیک سفر ادا نماید در ماههای حج و سگونت اگر عبارت
است از حج و عمره و اگر کوفه مذکور بعد از فراغت از ادا ای
عبیر مذکور خانه بگیرد در بصره و در آن جا سگونت نیاید
و بعد از آن در آن سال حج نیاید پس در این صورت بعضی گفته اند
که متبتع میشود یا لا اتفاق و بعضی گفته اند که او
در این صورت متبتع میشود نه از این حقیقه روح فقط و نه مناجین
روح متبتع نمیشود زیرا چه متبتع آن را میگویند که عمره او
میقاتی باشد یا بطور که احرام آن از میقات نیاید و حج او
مکی باشد و در این صورت حج و عمره آنکس هر دو میقاتی است
و دلیل این حقیقه روح این است که سفر آنکس باقی است
مادامیکه بوطن خود مراجعت ننماید و هر گشت چنین شد

پس ثابت شد که او در یک سفر هر دو نسک را اینجا آورد پس دم
 قیام بر و واجب خواهد شد و اگر فاسد کند آنکس عیبه را
 که احرام آن نبوده بود و از آن فراغت نیساید یا انتظار که
 قصر نیاید و بعد از آن خانه بکشد و در بصره و بعد از آن عیبه را
 نیاید در ماههای حج و هم حج نیاید در آن سال پس او متبع
 نمیشود نزد ایمنه روح و نزد صاحبین روح متبع میشود زیرا چه
 او از سر نو سفر نه بود و در یک سفر هر دو نسک را اینجا آورد و دلیل
 ایمنه روح این است که سفر اول او باقیست ما دامیکه بوطن
 خود مراجعت نیاید پس اگر او مراجعت نیاید بوطن خود و
 بعد از آن عیبه نیاید در ماههای حج و هم حج نیاید در آن سال
 پس در اینصورت او متبع میگردد یا لا اتفاقا زیرا چه در اینصورت
 او از سر نو سفر نه بود است چه سفر اول باقی نیانداست بسبب مراجعت
 نه بود بوطن و در آن یک سفر هر دو نسک را اینجا آورد است و اگر آنکس
 بعد از فراغت نه بود از عیبه فاسد در مکه سکونت نیابد و
 به بصره نرود تا آن زمان که عیبه دیگر ادا نیاید در ماههای
 حج و هم حج نیاید در آن سال پس در اینصورت او متبع
 نمیشود یا لا اتفاقا زیرا چه عیبه او مکی است و عیبه فاسد تمام

میشود سفر اول و بعد از آن او بمنزل اهل مکه میفرستد و تبتع
 مشروع نیست در حق اهل مکه * مسأله ۲۱ * هر که بپایه
 در ماه شای حج و هم حج نیاید در آن سال پس هر کدام را که
 فاسد کند باید که ترک نکند آنرا بلکه بهر طور افعال آنرا تمام
 نباید زیرا چه ممکن نیست بر او که خارج شود از عهد که احرام
 مکرر باد ای افعال آن . در بنصورت سابقه میفرستد هم تبتع
 زیرا چه در بنصورت تبتع متحقق نشد چه تبتع بیسارت است
 از اینکه ادا نیاید و ونسک صحیح را در سفر واحد و در بنصورت
 هر دو نسک صحیح یافته شد * مسأله ۲۲ * اگر تبتع
 نیاید زن و برای دم تبتع ذبح نیاید گوشتی را پس این کفایت
 نمیکند و دم تبتع بآن ادا نمیشود زیرا چه او بجهت آن و دم
 واجب را و همین حکم است در صورتیکه مرد ذبح کند گوشتی را
 از دم تبتع * مسأله ۲۳ * اگر حیض کرده زن نزدیکی
 و قوتی بمعرفات باید که غسل کرده احرام حج نیاید و افعال
 حج بعهد آن رو چنانچه عمل میکنند حج کنندگان و لیکن باید
 که آن زن طواف خانه کعبه نکند تا آن زمان که از حیض پاک
 گردد بجهت آنکه هر ویست که چنین اتفاق شده بود مرعایش بر رض

و این ارشاد میفرماید: «وَأَقْبَلُ تِلْكَ الْوُضُوءَ بِقُدْرَتِي وَأَقْبَلُ تِلْكَ الْوُضُوءَ بِقُدْرَتِي» و در وقت
 و بجهت آنکه طواف نبود و میسر بود و مستعد و وقوف عرفات
 عرفات است و آن صحرا است و مسجد بیست و سه سال است
 مذکور شد که در آنجا بعضی غسل کرده و احرام صحیح بپوشیده و بپوشیده
 بیست و سه سال است و در آنجا بعضی با دامن یکبارگی میگردند و غسل
 کردند و برادریده اند از آنجا که این سال برای احرام است نه برای
 ادای نهار پس فائده آن ظاهر است * مسأله ۴۲ * اگر درین بعد از
 وقوف نبودن عرفات و بعد از طواف رنای حائض کرد پس
 ماند که او از مکه مراجعت بپایند و در آنجا می
 و طواف الصدرا ترک بپایند و در مشهورات برادر شدیم
 پس آنکه سبب ترک بیهودی طواف الصدرا در راه است و صلعم
 اجابت داده است هر دو حال حائض را برای ترک بیهودی طواف الصدرا
 * مسأله ۴۵ * هر که حائض کرده و مکه و در آنجا سبب گشت
 اختیار نماید پس طواف الصدرا و او واجب نیست بر او طواف
 الصدرا و بر کسی واجب نیست که در آنجا سبب گشت نماید
 از سوی وطن خود و شخص مدکور سکونت اختیار نموده و مکه مگر
 وقتی که حائض نگردد و مکه بعد از آن که واجب شود یا برگشتن نبودن

بدیوی و طین پس در چنان صورت بر او طواف الصد واجب می شود
و بسبب اقامت محمودین او در مکة ساقط همیشه و طواف الصبر
که واجب شد است و بسیارید دانست که این مرد بخت از
ایده ضعیفه روح و بعضی آنرا از معجزه روح روایت کرده اند و وجه آن
این است که هرگاه طواف الصد را واجب گشت بسبب داخل
شدن و ثلث آن پس بعد از آن بسبب نیت اقامت نبوه در مکة ساقط
نحو دهد شده واللہ اعلم

باب در بیان جنایات * مسئله ۱ *

اگر بعد از احرام استعمال خوشبو نماید بر او کفاره آن لازم
می آید پس اگر خوشبو نماید یک عضو کامل را مانند سرو ساق
و امثال آن یا نه یا نه آن پس برودم لازم می آید زیرا که جنایت
کامل میشود بسبب کمال انتفاع و بسبب استعمال نهودن خوشبو
در عضو کامل انتفاع حاصل میشود لهذا بسبب آن لازم می آید
کفاره کامل که عبارت است از دم و اگر استعمال خوشبو نماید در
کمتر از عضو کامل پس برودم لازم می آید بسبب تصور جنایت
و معجزه روح گفتند که در صورت نیز واجب میشود دم بقدر آن
اعنی اگر خوشبو نماید یک عضو را مثلاً خدش دم لازم می آید بنا بر

قیاس در درک کل و در معنی مذکور است که اگر استعمال خوش در بها
 در ربع - خصوصاً پس از ورودم لازم می آید بهای قیاس آن بر حایب موی سر
 و میان طرف میان استعمال خوش و در عضو میان حایب موی سر در باشد
 آمدن ادا سال الله تعالی و بعد از آن بد آنکه در هر جا که دم حساب لازم
 می آید آن در پنج پوهن گویند که غایت میکند مکر در ه و موضع
 که ذکر آن خواهد آمد هر باب شدی انسا الله تعالی
 * مسئله ۲ * هر صدقه که در حایب احرام معذور نیست
 پس عذارت است از بعضی صاع کدم منکر آنچه واجب معسره
 است کشش پیش و مانع چه در آن هر قدر که خواهد صدقه
 دهد جنس مروت است از انبوه و سبب رج * مسئله ۳ * اگر حساب
 کند محرم سر خود را بکسی پس از ورودم لازم می آید در تراحه
 به غیر صلعم فرموده است که چنان خوشبو است و اگر تلبد بهاید
 سر خود را بکسی موی سر خود را بر هم نشاند حایب
 در ورودم لازم می آید یکی بخت است استعمال خوش و در دم بخت
 پوشیدن هر چه در صورت سر پوشید و میشود
 * مسئله ۴ * اگر حساب بپا ند محرم سر خود را بوسه
 پس از روئید چه لازم می آید در ده و سه و اگر در حایب خوشبو نیست

و از آیهیوسفنارح میروینست که اگر خضاب کنی سر خود را بوسه
 برای علاج صداع پس برو جزای آن لازم می آید بجهت آنکه
 درینصورت باوسر خود را می پوشد بآن مانند غلاف و این صحتیح
 است و بعد از آن باید دانست که مکی در جامع صغیر
 اقتصار نموده است بر ذکر سر و در مبسوط ذکر سر و ریش هر دو کرده
 است و این دلالت میکند بر آنکه خضاب هر واحد از آن
 دو موجب جزا است * مسند ۵ * اگر کسی استعمال روغن
 زیتون نماید لازم می آید بر وزن ذایعنیقه روح صاحبین
 روح گفته اند که بر وجه قد لازم می آید و شافعی روح
 گفته است که اگر استعمال آن نماید در غیر موی پس بر و
 هیچ لازم نمی آید زیرا چه از دو در صورت اول بسبب استعمال
 روغن زیتون که موی دفع میشود نه در صورت دوم و دلیل
 صاحبین روح آنکه روغن مذکور از جمله مطعومات است
 ولیکن استعمال آن در موی بدن بسبب قتل سیش و دفع زولیدگی
 موی است پس استعمال آن جنایت قاصده است لهذا در آن
 صدقه واجب خواهند شد نه دم و دلیل آیه صتیقه روح این است
 که روغن مذکور از اصل خوشبوئی است پس آن نیز خسالی نیست

از حوشبوئی و معیذ انرم میکند موی را و دفع میکند زواید کئی
 و چون که مرار میکند سپس را پس استعمال مروتی و ریتون حنایی
 کامل است مسا بر آن جهت مستعمل است بر من خواهد و در کساء
 چندی سد پس بسبب استعمال آن دم لازم خواهد آمد و
 جواب اردایل صاحبین رخا این است که در دن آن
 از قبیل مطعومات مسافری و خوب دم نیست چه در هران
 ندر از قبیل مطعومات است که در طعام انداخته می
 خورد آن را و معیذ بسبب استعمال آن دم لازم می آید و بدانکه
 این احتیاط در روعی ریتون و کنگر است و قتی که حال
 باشد و اما قتی که آن روعی حوشبو بوده شود بکل معیذ یا
 بکل با سبب و مانند آن پس در مصهر رب بسبب استعمال آن
 دم لازم می آید بالاتفاق که آن حوشبو است و این وقتی است
 که استعمال آن نماید هر چند استعمال حوشبو و اگر استعمال
 نماید بطریق و باینطور که استعمال آن نماید در شقاق دم
 و در احب برای دوا پس در یقین صورت هر هیچ کداز لازم نیست
 آید زیرا که روعی مذکور قتی معیذ حوشبو نیست ولیکن من
 و حد حوشبو است یا عیبار آن کد اصل حوشبو است پس برای لازم

آن دم بدم بسبب استعمال آن شرط نبوده باشد که استعمال آن
 نماید بطریق استعمال خوشبو بخلاق چینی بکه خوشبویی متضمن
 باشد چنان مشکب و غیره چه بسبب استعمال آن اگر چه
 بطریق دوا باشد دم لازم می آید * مسئله ۴ * اکثر
 بپوشد محصرم جامه دوخته را یا بپوشد سر خود را یک روز تمام
 پس برو دم لازم می آید و اگر کمتر از یک روز بپوشد جامه
 دوخته را یا بپوشد سر خود را پس درین صورت برو صدقه لازم
 می آید و آنرا بیبوسه روح مرویست که اکثر بپوشد در اکثر
 از نصف روز پس برو دم لازم می آید و او حنیفه روح نیز باین
 فایده بود اولاً و شافعی روح شکستست که دم لازم می آید زیرا چه
 بهر چه در پوشیدن آن انتفاع تمام حاصل میشود و دلیل علیهای ما
 این است که اگر پوشیدن آن انتفاع مقصود است پس ضرر راست
 که برای آن صدمه تی باشد تا انتفاع کامل در آن حاصل شود و بنا بر
 آن دم لازم نکرده و تقدیر آن بیک روز نبوده شد زیرا چه
 عادت اینی است که انسان بیک روز می پوشد جامه را و بعد از آن
 روز دیگر می کشد آنرا از بدن و جامه دیگر می پوشد پس
 در پوشیدن آن کمتر از یک روز جنایت قاصده است پس بسبب

از صد دلارم خواهد شد ولیکن اندوه غم روح اکثر و در را
 قایم مقام کمال اعتبار میوه است * مسأله ۷ * اکثر قریص
 را بطور حاد میبوسد محرم یا با میطور میبوسد که یکطرف آن را
 هر مکتب راست به دو طرف دیگر آن را در هر حال راست در
 آن در بالای مکتب میبندارد یا طو را را میبندد سر او را
 پس در آن مکتب نیست و در آن در آن بطور حاد دوخته میبوسد و
 هر چه بین اکثر قیاریا هر دو دوش خود میبندد و به با میطور که در دو
 مکتب را داخل کند در میبوسد را در آن استین داخل نکند
 در صورت قیاریا بطور روشن قیاریا میبوسد است لهذا بتکلیف
 نگاه میدارد آن را تا به تر و در می معنی احتیاط رفیع
 است و بدانکه آنچه با مقصد کور شد در روشن شدن سر
 در آن بیان مدت رسیدن آن بود و در آن مقدار سر
 از کور نیاید پس بدانکه اگر تپام سر را میبوسد تپام روز پس
 در رحم لا رم می آید بالا تعاف را در آن مع است و بر
 و دیگر میبوسد بعضی سر را پس میبوسد که او حیله روح در آن
 اعتبار در مع سر میبوسد است و او میبوسد روح اعتبار اکثر سر میبوسد است
 اکثر سر در حکم کمال است و در آن میبوسد روح مع میبوسد کمال است

بقياس احكام ديشكر چون حلف وعورت و سر آين است كه
 انتفاع گرفتن بپوشيدن بعضى سر مقصود است چنانچه عادت بعضى
 مردمانست * مسئله ۸ * اگر حلف نهايد محرم ربيع سرا
 يار ريش را يا زياده تر از آن پس برودم لازم مي آيد و اگر حلف
 نهايد كه بتر از ربيع را لازم مي آيد بروصد قد و امام مالك ربح
 گفتست كه دم لازم نهي آيد مگر بحلف كل سر و شافعي رح گفتست
 كه بسبب حلف نبودن بعضى سريسا بعضى ريش دم لازم مي آيد
 اگر چه قليل باشد بنا بر قياس آن بر نيات حرم و دليل علميها
 اين است كه حلف ربيع سر انتفاع كامل است لهذا اكثر مردها
 بان عادت گرفته اند چون عباسيان و سرکان و اكثر بني هاشم
 پس حلف نبودن آن جنايت كامل است و حلف نبودن كه بتر از آن
 جنايت قاصر است بخلاف خوشبو نبودن ربيع عفوچه آن غير
 مقصود است و حلف نبودن بعضى ريش در بعضى ديگر معتاد است
 چون ديار عراق و زمين عرب * مسئله ۹ * اگر حلف نهايد
 قها مي كردن را پس برودم لازم مي آيد نه براجة آن مشروبيست
 كه حلف آن مقصود است * مسئله ۱۰ * اگر حلف نهايد محرم
 سر و بخل را يا يكي را پس برو لازم مي آيد دم نه براجة حلف

در واحد اربع مقصور است برای دفع اذکار حصول راحت مانده
 خانه اعیان موی زار و ادب که مذکور شد از حلف بعلما روایت
 جامع صغیر است و در مسوط معانی حلف بعد از اعراس کردن موی
 مذکور است و آن سنت است و بدانکه صاحب حدیث رح گفته اند
 که اگر حلف بپایند بیک عصب را پس هر دویم لازم می آید و اگر
 حلف بپایند که ترا از آن صدقه طعام لازم می رسد و مراد صاحب حدیث رح
 از می نلام سه و سه و سه است و مانند آن و از سبب جهت برای آن استعمال
 قیود می نمایند و هرگاه چنین است پس اگر حلف بپایند که
 اگر لازم خواهم شد سبب کمال خدا را که حلف بپایند
 یعنی آن را اند که طعام لازم خواهد شد بسبب قصور حدایت
 * میسنداد || * اگر بکنند بعضی شارب را پس لازم می آید
 بر و صعام محکومت عدل و معنی آن این است
 که شارب باید موی معذور بیکه حیده است و معلوم بپایند که
 آن را سری ربع پس چند سبب است پس بپایان سبب واجب
 خواهد شد بر او طعام اعیان اگر چه مثلاً ربع ربع باشد لازم خواهد شد
 در اوقاف ربع که سبب و مانند آن است که سنت این است که بپایند
 از شارب آن مقدار را که کافیه است ظاهر گردد و حلف آن بدعت است

* مسئله ۱۲ * اگر حلق نسبتاً به موضع حججاً مت را پس بر او دم
 لازم می آید نزد ایهنیه روح صاحبی روح گفته اند که بر او صدقه
 لازم است زیرا چه حلق نمک است آ نه موضع را مگر برای حججاً مت
 و آن منع نیست و روح مکرر پس در چنین منع نخواهد شد چیز بکه
 و سیاه شود انید و میشود برای حججاً مت و این که در آن منع میشود
 قدری از چرک بدن لهذا بر او صدقه لازم می آید و دلیل ایهنیه
 روح این است که حلق آ نه موضع مقصود است زیرا چه حججاً مت
 که مقصود است حاصل نمیشود مگر به حلق نبودن موضع آن نیز
 و بسبب آن از آن چرک میشود از عضو کامل با حلقاً مت
 پس بسبب آن دم واجب خواهد شد * مسئله ۱۳ * مکرر اگر
 حلق کند سر مکرر دیگر با مروی یا یغیرا مروی پس بر حلق
 صدقه لازم می آید و بر مصلوق دم و نزد شافعی روح شیخ چیز
 لازم نمی آید در صورتیکه حلق نبوده باشد و در امر مصلوق
 با اینطور که مصلوق در حالت نوم باشد زیرا چه قاعد و نزد
 شافعی روح این است که بسبب اکراه بر مکروه مواخذة فعل نمیشود
 و نوم بالاتر از اکراه است و نزد علمای ما بسبب اکراه و نوم مکروه
 گنایشکار نمیشود و اما مواخذة بجهت حکم قبل پس آن باقی و بیاند

و در صورت مذکور، اسب بطلب متعصب شد است در حق معلوق
 مامم سبب و حروب دم کند اعدا است او را حب و حبس و احب
 حرا عدس در مدلول و م و محتار نیست و رای که در مع باید
 گوید در ایا صدقه دهد شش مسکین سه صاع کدم را
 یا سه روزه دارد بخلاف معمر می کند مضطر باشد بی
 حلقی سر سیم بعضی از امرای من ملاحه او متعصب است میان
 مدح و مذکور، مبراح در مضمون آفتاب آنها است و در صورت
 اول از جانب انسان است و بعد از آن باشد دانست که در صورت
 مذکور، مخلوق به نگیرد قیمت هم را از الف را در دم لازم
 است است مرا و را مگر به قیمت را حتم کند یا نه است آفرینش او ماند
 معمر و اسب در حاکم عقرا عسی اگر ضرر بد کند شخصی از کسی
 کثیر بر او و وطنی کند آفر او بعد از آن کثیر مذکور و مهاوک
 حیر مانع ثبات شود پس در به صوت عقرا آن لازم می آید
 سر شخص مذکور برای مالک که پدر و شخص مذکور آن را
 سمیاً بر دار مانع آن کثیر زیر اچه حقتر بمقابل وطنی است
 که او کرد است و اگر حالت مذکور حلال باشد و مخلوق مذکور
 معمر پس در مضمون کثیر در مخلوق لازم می آید و

باید دانست که برحالت مکرم صدقه لازم است در هر دو صورت
 اغنی در صورتیکه حلف نهوده باشد یا مر مکمل و در صورتیکه
 حلف نهوده باشد بغیر امرو و شافعی رح گفتست که برحالت
 هیچ چیز لازم نیست و همین اختلاف است در صورتیکه حلف
 کند مکرم سر حال را برود لیل شافعی رح این است که موجب جزا
 نیست مگر معنی انتفاع و آن یافته نیست شود بسبب حلف نهودن
 موی سر غیر و لیل علیای ما این است که از آن چیزیکه نهامیکند
 از بدن انسان از جمله آن اشیاست که در احرام منع است چه
 آن چیز مستحکم امان است بمنزله نباتات حرم پس فرق نیست
 میان موی بدن خود و میان موی بدن غیر مگر اینقدر که در
 حلق نهودن موی بدن خود که کمال جناية است بر نسبت حلق
 نمودن موی بدن غیر * مسئله ۱۴ * اگر بچیند مکرم
 از شراب حال چیز را یا بتراشد ناخپای ویرا باید که طعام دهد
 بفقیر هر قدر که خواهد بذا بر آنچه مذکور شد که آن بمنزله
 نباتات حرم است و از انتفاع من و جد خالی نیست چه انسان را
 ایذا میرسد بسبب چرک بدن غیر اگر چه این ایذا کم است به نسبت
 ایذاي چرک بدن خود پس درینصورت لازم خواهد شد برار طعام

* مبسوطه ۱۵. * اگر چه در ناخنهاي هر دو دست و پاي خوره
را بتراشيد براودم لازم مي آيد چه آن از مصظورات احرام است
زياده در آن دفع جرک بدن است و هم انزال چيزي است که نپسا
ميکند از بدن انسان پس اگر بتراشد همه ناخنهاي دست و پاي
را دم لازم خواهد شد چه آن انتفاع کامل است و بايد دانست
که اگر بتراشد همه ناخنها را در يک مجلس پس در يک صورت
زواجه از بکدم لازم نمي آيد زيرا چه جنبايت نوع واحد است
و اگر آن را بتراشد در مجلس متعدد پس در يک صورت نيز نزد
مجلس روح زياده از بکدم لازم نمي آيد زيرا چه بناي هم جنبايت
هر تداعل است چه آن كفاره است مرا بقدر كفاره روزه پس
در يک صورت زياده از يک م لازم نمي شود مگر بقتي که
بتراشد ناخنهاي يک دست را مثلا در مجلسي و كفاره آن ادا
نمايد و بعد از آن بتراشد ناخنهاي دست ديگر و در مجلس ديگر
پس در يک صورت دم متعدد لازم مي آيد بجهت آنکه
جنبايت اول مرتفع مي شود بسبب دادن كفاره پس
بداخل خواهد شد لهذا براي تراشيدن ناخنهاي
دست ديگر بکفاره ديگر لازم خواهد شد و فوزه شيخين روح

در صورت مذکور چهاردم واجب میشود اگر بهتر باشد ناخنهايي
هر دو دست و پای را در چهار مجلس با این طور که ناخنهايي
یک دست را در یک مجلس و ناخنهايي دست دیگر را در مجلس
دیگر و همچنین ناخنهايي هر دو پای را در دو مجلس زیرا چه
در تراشیدن ناخنهايي دست و پا معنی عبادت غالب است پس تداعیل
میان آن مقیده است با تعداد مجلس چنانچه در تلاوة آیتهایی
سجده و اشکرتراشد ناخنهايي یک دست را یا ناخنهايي یک پای
و این برویکدم لازم می آید بجهت قایم نبودن رینگ در مقام کمال
چنانچه رینگ سر قایم مقام حلقه تیسام سراسر است و اشکرتراشد
کثیر از پنج ناخی پس بر او بی قابل هر ناخی یک صدقه لازم
می آید و این در قدوری مذکور است و زعفران گفتست که
بسبب تراشیدن سه ناخی دم لازم می آید، این قول اول
ابیه بنیغه رح است زیرا چه بسبب تراشیدن ناخنهايي
یک دست دم لازم است و سه ناخی اکثر است و اکثر در حکم کل
است و وجه آنچه در قدوری مذکور است این است که
ناخنهايي یک دست اقل چیزی است که بسبب تراشیدن آن
دم لازم می آید و آن را قایم مقام کمال نبوده شد است پس سه

ناحی که اکثر با حقایق یکدست است و تمام مقام کل گردد باید و
 نخواهد شد حد این مودی است بسوی تسلسل و اگر بقرار شد
 پنج ساحه متعرب را از هر دو دست و هر دو پای پس در او صدقه
 لازم می آید بر دو سیکن روح و معبد روح کفایت کند بر او دم
 لازم می آید بنا بر قیاس آن بر تراشیدن پنج ناحیه های
 یک دست و بر حلق نبودن مقدار روح سر از مواضع متعرب
 و دلیل شکیبای روح این است که موجب دم کمال حایب است و آن
 متعرب مدسود بسبب راح و رین و بسبب تراشیدن پنج ناحیه
 متعرب بنظر مذکور در احاطت و زیر است بایست بلکه در آن
 اندا و عیب است بحال حلق نبودن موی سر از مواضع
 متعرب حد آن معتاد است بنابر آنچه صادق مذکور شد است
 و هر گاه حسی شد پس در صورت تراشیدن پنج ساحه متعرب و احاطت
 در او صدقه دم پنج قطره تصور حمایت و امنی باید داد است که به قبال
 هر ناحی طعام یک سیکن و احاطت میسود و هر چه پس حکم است اگر
 زیاده از پنج ساحه متعرب بقرار شد بجز قتی که آن دم
 ناحیه های متعرب را تراشد که معجزه صدقه آن بقیه دم
 رسد پس در این هنگام هر قدر که خواهد کم نباید تا صدقه

آوردی دم نگرود * مسند ۱۶ * اگر ناخنی اثر ناخنی
 ! محرم شکسته معلف ماند و جدا نگرود و محرم آن را بشکیره
 و رور نماید پس بر او هیچ لازم نمی آید زیرا چه نسخا بعد از
 شکستن نباید بکند پس آن مانده درخت خشک است و محرم
 * مسند ۱۷ * اگر استعجال خوشبو نماید محرم یا بپوشد
 جامه و ریخته را یا حلق نماید بسبب غدر پس او مشتار است
 اگر خواهی که بکند نکوسفتند را و اگر خواهد سه صاع
 بکنند را تصدق نماید و شش مسکین و اگر خواهد سه روبر
 روزه دارد زیرا چه خدا یتعالی در قرآن مجید فرمود است که هر
 روز است یا صد قد یاد بکردن است و لفظ یاس برای تحمیر
 است و پیغمبر صلعم تعبیر کرد است این آیت را سه چیز مذکور
 و این آید در شان معذوران فائز است و بعد از آن باید دانست
 که این روزه داشتنی در هر جایز است پس در هر جا که خواهد
 داشت آن را زیرا چه روزه داشتنی در هر مکان عبادت است
 و هر چه بن صدقه مذکور را در هر جا که بدهد بهسا کین جایز است
 چه صدقه دادن بهسا کین در هر مکان عبادت است و اما ذبح
 نمودن گوسفند مذکور پس آن مختص به محرم است بالاتفاق

زیرا که زبانتان خوب حیوان بد بخت بودی آن در شرع عبادت
 نیست مگر در زمان خاص یا در مکان خاص و ذبح نمودن
 بخور سفند مذکور مختص نیست بزمانی از زمانه ها پس
 مختص خواهد شد بیکای خاص که حرم است و اکثر اعتبار
 آنها بد که شش مسکین را به صاع بدهد و در بعضی صورت بخور
 است و نیز که شش مسکین را هر دو وقت طعام بخوراند و این نیز
 این یوسف است بنا بر قیاس آن بر کفار و یهود و نیز بر مسکین
 و این طعام خوردانیدن و بر اچار نیست و مراد صدقه یهود
 عبارت است از اینکه تهلک آن نماید و بپسکینی در صورت
 مذکور صدقه یهود واجب است بنا بر نصیقه و رتی واجب
 ۴۴ است و بسبب طعام خورانیدن صدقه (تخلیه) و در تحقیق
 نمی شود چه تمایز یافتن نمی شود و الله اعلم
 قَسَمُ نَل * مُسْتَدَلَّه * ۱ * محرم اکثر بنگار شهر است
 نکاء کند بنوی قرع زن خود و بسبب آن اثر از خود بر او
 در صورت بر او هیچ لازم نیست آنقدری که حرام نیست در
 حلت او مگر جماع و آن بختافته نشد و در صورت مذکور
 پس اجتناب شد که بختا لیتنا فیه ضرورت جهنمی را و بسبب

اگر آن انزال شود * مسئله ۲ * محرم اکثر بوسه نکیرد
 بزرگ و نون یا مس نه باید آن را بشهوت پس بر او دم
 لازم می آید و در جامع صغیر مذکور است که اگر مس کند
 زن را بشهوت و انزال کند پس بر او دم لازم می آید و در مبسوط
 مذکور است که بر او دم لازم می آید انزال نهوده باشد
 یا نه و همچنین حکم است در صورتیکه جماع کند در غیر
 قرج و از شافعی رح مرویست که هر جمیع این صورتهای اضرار
 اوقاسد میفکند بشرط انزال چنانچه بسبب این افعال برون
 فاسد میفکند بشرط انزال و دلیل علی اینها این است که
 فساد حج متعلق است بهجماع و از افعال مذکور جماع مقصود
 نیست پس متعلق نخواهد شد بآن چیزی که متعلق است بهجماع
 و اینک بسبب افعال مذکور استیفاء و انتفاع از زن حاصل
 میشود و این منع است محرم را پس بسبب آن دم لازم خواهد
 شد بخلاف روزه زیرا چه حرام در آن قضاء عیش و شهوت است و
 آن متعلق بهیچ شیئی نمیشود بسبب افتتال مذکور و بن آنزال
 * مسئله ۳ * محرم اکثر جماع نماید در قبل یا در بعدش از
 و خوفات بگزفت فاسد میشود حج او و بر او لازم می آید قضا

و دم اعیان جمع نبودن کوسعد و امکی باید اورا که افعال حج
 تمام نباید حنا بچو باید آن را کسی که حج او فاسد نشد است
 و هر چه مروت است که مخصوص سوال کرد امر به غیر صلعم از
 احوال کسی که حجاج کرده بود در آن حواله که آنجا
 معمرم بودند پس در مود به غیر صلعم که بر آنجا هم است و هم
 باید که افعال حج را تمام نماید و را حساب بر آنجا که
 در سال آنجا حج نمایند و هر چه مروت است از حیا عتی از
 اصحاب سار من و شافعی روح گفتند که در صورت مذکوره
 واجب است بر معمرم مذکور که در مانی نماید شتر یا گاو را
 یا بر قماش این بر صورتی که حجاج کند معمرم بعد از وقوف
 بعنات و حدیث مذکور که دلیل علیهای ما است حکمت است
 بر وجه آن حدیث مطلب است و شامل است گوشت
 را و دلیل دیگر بر دلیلهای ما این است که در صورت مذکوره
 نصای آن حج واجب است بر معمرم مذکور و قصا واجب بر معمرم
 مگر برای تدارک مصلحتی که فوت شد است سبب سبب
 شدن ادای حج و هرگاه کسی بعد پس در صورت مذکوره حیایت
 حیث خواهد شد پس قرمانی بودن کوسعد و کتایت خواهد

اگر بخلاف آنکه اکثر جماع نباید معصوم بعد از وقوف
 بعرفات چه درینصورت قضا واجب نیست و بعد از آن باید دانست
 که از آنچه مذکور شد معلوم شد که جماع نبودن در قیل و دبر هر دو در
 حکم برابر است ولیکن مر و نیست آنرا بیهک تفریح که بسبب جماع نبودن
 در دبر حج فاسد نمیشود چه معنی جماع درینصورت قاصر است
 و شاید که آنرا بیهک تفریح درینصورت دورایت است و بسایند
 دانست که در حالت قضا نبودن حج فاسد واجب نیست بر معصوم
 مذکور که مفارقت نباید از آنجکه با وی جماع نموده بوده و رساله
 اول و این نره علیای ماست و اها م مالک روح گفتست که بر او
 واجب است که مفارقت نباید از آن مذکور از وقتیکه به برون
 شوند از خانه خود و برای قضا نبودن حج فاسد و زقر روح گفتست
 که مفارقت نباید از هر وقتیکه آنها احرام نیابند و شافعی روح
 گفتست که مفارقت بر آنها واجب است و قنیه بر سندن آنها بیکانی
 که در آن با هم جماع نموده بودند و دلیل شافعی روح این است
 که آنها در وقتیکه خواهند رسید بیکان مذکور یا خواهد آمد
 آنها را حالت جماع گذشته و این یاد آمدن آنها را باعث انبعاث
 شهوت خواهد شد و باز بنجم جماع مبتلا خواهند شد و دلیل علیای ما

این است که مسای احتیاج مایه ت بیانه نکاح است و موجود است
 پس پیش از احرام معارف نبودن معنی ندارد حد در
 فکرم جماع مباح است و هیچکس معارف نبودن بعد از احرام
 و در معنی ندارد در احرام ت بیانه یاد خواسته کرد مسأله
 که در حد است ت بیانه است لذت اندک و این باعث رذای
 احرام و بدامت خواهد شد پس واجب کرده اند معارف میان
 ت بیانه ندارد * مسئله ۴ * هر که جماع کند در وقوف
 بعد از حج او فاسد نمی شود و واجب می شود بر او که قربانی بپاید
 و نه را و ساقی روح کعبه که اگر جماع نماید محرم پیش
 از رمی حج او فاسد می شود و دلیل علیای مایه است که
 بعد از صلعم فرمود است که هر که وقوف نماید عرفات پس حج
 او تمام می شود و در صورت مذکوره قربانی بپایند و نه واجب نیست
 و در بعضی آنکه ای عدا من رخصت که اگر جماع کند محرم
 پیش از و قوف احرامت و سد می شود و حج او در اول
 لازم می آید و اگر جماع کند بعد از وقوف احرامت پس
 حج او تمام می شود و در اول واجب می شود که قربانی نماید
 و در بعضی آنکه جماع نبودن از اسلوا انواع استیضاح

است پس كفارة آن نیز باید که شد ید باشد * مسئله ۵ *
 مخرج اگر جماع نماید بعد از خلقت پس بر او لازم می آید که
 قربانی نماید گوشتند را زیر چاه هنوز احرام او در حق قربت
 نهدن از آن باقی است اگر چه باقی نیست در حق پوشیدن
 جامه درخت و مانند آن پس چنانچه نبودن بعد از خلقت جنایت
 تخفیف است لهذا برای آن قربانی نبوده و گوشتند
 کافی است * مسئله ۶ * مخرجی که احرام نبوده است برای
 عیبه اگر جماع کند پیش از آنکه چهار شرط طواف نماید
 عیبه او قاسد میگردد و باید که او تمام نماید افعال عیبه را
 و قضای نماید آن را و بر او هم لازم می آید اعنای قربانی
 نبوده و گوشتند و اگر او جماع کند بعد از چهار شرط طواف
 یا زیاده از آن عیبه او قاسد نمیگردد و درین صورت نیز قربانی
 نبودن گوشتند بر او لازم می آید و شافعی زحمتست که در
 هر دو صورت عیبه او قاسد میشود و بر او قربانی نبودن بدنه لازم
 نمی آید بنا بر قیاس آن مخرج چه عیبه نیز تیره او فرض است
 مانند حج توذیل علی ای ما این است که عیبه شست است پس
 رتبه او از حج کمتر است لهذا در هر دو صورت قربانی نبودن

گرفتند و اجباحت و در حج در صورتیکه بعد از وقوف بعرات
جہاج نباید قربانی نمودن بدنه واجب است تا تفاوت رتبه
میان حج و عمره ظاهر گردد * مسئله ۷ * هر که جہاج کند
بغراموشی پس او ماقند کسی است که عیداً جہاج کند
در حق فساد احرام و عدم آن و شافعی رح گفتست که بسبب
جہاج نبودن بغراموشی حج فاسد نیست کرد و هیچ اختلاف
است در صورتیکه جہاج کند کسی زن خوا بیده را یا جہاج
کند زن را یا کراه و شافعی رح گفتست که جہاج در این صورت ها
بسبب عوارض مذکور رجعت است واقع نمی شود و دلیل علی ما
این است که فساد حج بسبب جہاج بعد از احرام باقیست
و نه استیفاء خاص است و از معنی معدوم نمی شود بسبب عوارض
مذکوره و حج در معنی روزه نیست زیرا که حیالات احرام باعث
داد داشتن آن است پس از حیالات نهی از حیالات روزه
والله اعلم
فصل فی بیان طواف قدوم
باید بیوضو پس بر او صدقه لازم می آید و شافعی رح گفتست
که آن طواف معتبر نیست زیرا که پیغمبر صلعم فرمود است

که طواف خانه کعبه به نزل نیاور است مگر اینکه در قره
 است که خدا ایتعالی در طواف تکلم میفرماید که است نه در نماز
 پس وضو و شرط طواف است چنانچه شرط نماز است و دلیل
 جلالی ما این است که خدا ایتعالی در قرآن مجید امر کرده است
 و طواف خانه کعبه بغیر قیود طهارت پس وضو برای آن غرض نخواهد شد
 و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که وضو برای آن سنت
 است و اصح این است که واجب است بجهت آنکه بسبب ترک
 آن جبر نقصان لازم می آید که عبارت است از صدقه و بجهت
 آنکه حدیث اتحاد و تکیف صحیح باشد جمیع بران واجب است
 پس آن وجوب ثابت خواهد شد و بعد از آن باید دانست
 که طواف قدوم اگرچه سنت است ولیکن بسبب شروع واجب مبتدیه
 و چون در صورت مذکور بسبب ترک طهارت نقصان در آن واقع شده
 پس برای جبر نقصان صدقه واجب خواهد شد نه دم تا کثرت رتبه
 آن از رتبه طواف زیارت ظاهر گردد چه طواف زیارت واجب است
 بسبب واجب کردن آن در حد ایتعالی و همین حکم در طواف
 نقل است * به سبب ۲ * اگر طواف زیارت نیاورد کسی بی وضو
 پس بر او قریبانی نبودن گویند لازم می آید زیرا چه طواف زیارت

و گن حج است و از مسیبت ترک طهارت ماقص کرده آن را و این نقصان
شدیدا است به نسبت معصا اینکه در طواف قدوم واقع می شود
بسیب ترک طهارت پس درین صورت چه نقصان عدم نبوده خواهد شد
مسئله ۳۰ * اگر طواف زیارت نماید کسی در حالت جنابت
پس بر او در بانی نبودن مدینه لازم می آید و حکایت آنکه حدیث
مرویست از انس عباس رضی و وجه آنکه جنابت ثلثه تراست
به نسبت حدیث پس واجب خواهد شد حذر نقصان آن مقرهائی نبودن
بدنه تا تعارض میان حدیث و حکایت ظاهر گردد و باید دانست
که آنچه لازم می آید در صورتیکه جمیع اشواط طواف باید
لوسی بیوضو یا در حالت صیامت همان لازم می آید
در صورتیکه اکثر شوط طواف نماید بموقعی که در حالت جنابت
و هر چه اکثر شوط در حکم کل آن شیء است و در صورتیکه
در حالت حدیث یا جنابت طواف زیارت نبوده باشد اتصال است
که اعاده نمایند آن را مادامیکه در مکه باشد پس اگر اعاده
نمایند آن را واجب می شود بر او دم و در بعضی مسکنه منسوط
مذکور است که بر او اعاده آن واجب است و صریح این است
که در صورت حدیث اعاده آن مستحب است و در صورت جنابت

واجب است چه بسبب جنابت نقصان شده و واقع میشود نسبت بنقصانیکه بسبب حدث واقع میشود و بعد از آن باید دانست که اگر عاده نهاید طواف را در صورتیکه طواف نهاده بود بیوضو در آدم واجب نمی شود اگر چه عاده نهاید آن را بعد از گذشتن ایام نسیء نیز آنچه بعد از عاده آن باقی نمی ماند مگر شبهه نقصان بسبب حدث و اگر عاده نهاید طواف را در صورتیکه طواف نهاده بود در حالت جنابت پس اگر عاده نهاید آن را در ایام نسیء و هیچ لازم نمی آید چه او عاده آن کرد در وقت آن و اگر عاده آن نهاید بعد از ایام نسیء لازم می آید بر آدم نزد ایهکینه روح بسبب تاخیر آن بنا بر آنچه معلوم شد است از مذهب ایهکینه روح و اگر مراجعت نهاید پسری خانه خود و حال آنکه او طواف زیارت نهاده بود در حالت جنابت واجب است بر او که عود کند زیرا چه نقصان درین صورت کثیر است پس امر کرده خواهد شد بر آنکس را که عود نهاید برای تدارک این نقصان و بایده که برای عود اجرام جدید نهاید و اگر عود نکند و قریب باشد نه راس این نیز کفایت میکند بنا بر آنچه مذکور شد که ایی جبر نقصان میشود ولیکن افضل همان

است که عود نماید و اگر مراجعت نماید بسوی خانه خود و حال
 آنکه بیوضو باشد و زیارت نبوده بود پس اگر عود نماید و طواف
 زیارت اعاده نماید جایز است و اگر فرستند گویند برای آن
 قربانی نبودن در حرم پس این افضل است زیرا چه نقصان درین صورت
 کم است و در فرستادن گویند نفع فقرا است * مسئله ۴۰ * اگر
 شخصی پیش از آنکه بیضی آوردن طواف زیارت مراجعت نماید
 بسوی خانه خود پس بر او واجب است که عود نماید بدان احرام
 چه او هنوز از احرام حلال نشده است در حق جمیع آنان همان
 که طواف زیارت نماید * مسئله ۵۰ * هر که طواف صدر
 نماید بیوضو پس بر او صدقه لازم می آید زیرا چه رتبه طواف
 صدر کبیره است از رتبه طواف زیارت اگر چه طواف صدر واجب
 است و آنرا بیهیفته روح مویست که در صورت مذکور قربانی
 نبوده گویند و اجنب است ولیکن آنچه مذکور شد که صدقه واجب
 است اصح است و اگر طواف صدر در حالت جنابت گذارد پس
 بر او قربانی نبوده گویند لازم می آید چه درین صورت نقصان
 کثیر است ولیکن هر گاه رتبه طواف صدر کبیره است از رتبه
 طواف زیارت پس اکتفا بآن بوده شد و درینصورت بزرگ گویند

* مسئله ۶ * هر که ترک نماید از طواف زیارت سه شوط را
 یا کمتر از آن پس بر او قربانی نبودن کوسفتند لازم می آید زیرا چه
 بکاتب ترک نمودن اقل نقصان اندک است پس این نقصان مانند آن
 نقصان است که بسبب طواف نبودن بیوضو یا فقه می شود پس
 لازم خواهد شد قربانی نبودن یک کوسفتند و درین صورت اشک
 مراجعت نماید بسوی خانه خود پس جایز است ویرا که عود نکند
 و کوسفتند یفرستند بنا بر آنچه مذکور شد که بسبب آن جبر نقصان
 حاصل نمی شود * مسئله ۷ * هر که ترک کند چهار شوط از طواف
 زیارت پس احرام او باقی میماند همیشه تا آن زمان که
 طواف زیارت نماید زیرا چه درین صورت اکثر متروک شده
 است پس چنان شد که کویا طواف زیارت افسان کرده است
 * مسئله ۸ * هر که ترک نماید طواف صدر را یا چهار شوط
 را از آن پس بر او لازم است که قربانی نماید کوسفتند زیرا
 زیرا چه او ترک کرده است واجب را بشمار یا اکثر آن را و لیکن
 مراد امیکه در مکه است امر نموده می شود مر او را باینکه ادا
 نماید طواف صدر را تا ادای واجب در وقت خود مستحب شود
 * مسئله ۹ * هر که ترک نماید سه شوط را از طواف صدر پس

هر اوصاف لازم می آید * مسئله ۱۰ * هر که طواف واحد بنماید
 در اندرون حطیم پس انکر او هنوز در مکه است باید که اعاده
 آن نماید زیرا که طواف نبودن از ما و رای حطیم واجب است
 بنابر آنچه سابق مذکور شد که حطیم جزوی از اجزای خانه کعبه
 است پس در صورت مذکوره در طواف او نقصان واقع
 می شود لهذا باید که مبادا می که در مکه است اعاده آن نماید
 بتمامه تا طواف او در وجه مشروع متحقق شود و مع هذا انکر
 اعاده طواف نباید بکند حطیم فقط کعبه است و مکه را در
 درین صورت نیز تدارک آن می شود و طریق آن آن است که طواف
 شروع نماید از خارج حطیم از جانب راست خود تا آنکه برسد
 به آخر حطیم و بعد از آن داخل شود در فرجه که ما بین حطیم و جانب
 کعبه است و بیرون شود از جانب دیگر و بهین طور نماید شصت
 بار پس انکر مراحت نیابد پسوی خانه خود بین آنکه اعاده
 طواف بنماید کرد حطیم پس بر او دم لازم می آید زیرا که
 در طواف او نقصان شد به سبب ترک نبودن طواف کرد ربع
 خانه کعبه که حطیم فریم ربع خانه کعبه است و صد قد درین صورت
 کتاب می کند * مسئله ۱۱ * هر که طواف زیارت نماید

و موضوع طواف صدر نماید در آخر ایام تشریف با وضو پس بر او
دم لازم می آید در صورتی که طواف زیارت نماید
حالت جنابت پس بر او دو دم لازم می آید نزد بیعتین
و صاحبین رح گفتند که هر یک دم لازم می آید زیرا چه
در صورت اول طواف صدر منقلب نمی شود بسوی طواف
زیارت اخیری طواف صدر طواف زیارت نمی گردد زیرا چه
طواف صدر واجب است و اعاده طواف زیارت واجب نیست
در صورتیکه بی وضو طواف زیارت نهاده باشد بلکه
مستحب است پس در صورت اول طواف صدر منقلب نخواهد
شد بسوی طواف زیارت و در صورت دوم منقلب می شود
طواف صدر بسوی طواف زیارت زیرا چه در صورت اعاده
طواف زیارت واجب است و در صورت هر گاه طواف
صدر منقلب شد بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر
طواف زیارت گشت پس لازم آمد که طواف صدر متروک
شد و طواف زیارت موخر واقع شد از ایام تعمر پس بسبب
ترک نهودن طواف صدر هم واجب خواهد شد بالاتفاق
و بسبب تاخیر طواف زیارت دم لازم خواهد شد نزد بیعتین

روح نه لرد صاحبی روح ولیکن مرتکس را امر نموده خداوند
 شد با سکه اعاده نباید طواف صدر را مدام بکند مرتکب
 است و بعد از مراجعت بیرون از مکه بسوی خانه امر کرد
 نمیشود و بر ابا اینک اعاده نباید طواف صدر را بنا بر آنچه
 مذکور شد * مسئله ۱۲ * هر که طواف وسعی نماید
 بر ای شهره و ضرر و ضرر بعد از آن حلال شود پس ماموم میگوید
 مکه باشد باید که اعاده هر دو نماید زیرا که در طواف نقصان
 واقع شده است بسبب حدث و سعی تابع طواف است پس اگر
 اعاده نماید بر او هیچ لازم نیست آید بجهت مرتفع شدن نقصان
 بسبب اعاده و اگر پیش از اعاده مرتکس مراجعت نماید
 بسوی خانه خود و بر او دم لازم نمی آید بسبب ترک طهارت
 در آن و درین صورت امر کرده نمیشود بر او ابا اینکه بود
 نباید زیرا که حلال گشتست بسبب ادا نمودن رکن و نقصان
 بسبب حدث اندک است و تابع ادای رکن نیست بجهت سعی
 بر او هیچ لازم نیست آید زیرا که وسعی نبود است بعد از طوافیکه
 معتبر است سرعاً لهذا اگر اعاده نماید طواف را نه سعی را
 بر او هیچ لازم نیست آید بنا بر روایت صحیح * مسئله ۱۳ *

هر که سعی نماید میان صفا و مروءه یعنی ترک کند آن را
 / خود پس بر او دم لازم می آید و حج او تیسام میشود
 بر آنچه سعی نمودن میان صفا و مروءه از چهاره واجبست
 است نزد علمای ما پس بسبب ترک آن دم لازم نخواهد شد
 به فساد حج * مسئله ۱۴ * هر که افاضه نماید از عرفات
 پیش از امام پس بر او دم لازم می آید و شافعی روح گفتست که
 در هیچ لازم نیست آید زیرا چه رکن حج و قوف بعرفات است
 مطلب نه امتداد آن و در صورت مذکوره ترک نشد است مگر
 امتداد آن پس بسبب ترک آن هیچ لازم نخواهد شد و دلیل
 علمای ما این است که استاده مانند در عرفات دوام آن تا ثروب
 آفتاب واجب است چه بیغیر صلعم فرمود است که افاضه نپاگیرد
 از عرفات بعد از غروب آفتاب پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
 بخلاف آنکه اگر امام و قوف بعرفات نماید در وقت شب
 و استاده مانند در آن در وقت شب چه درین صورت اگر کسی پیش
 از امام افاضه نماید بر او هیچ لازم نیست آید زیرا چه دوام و قوف
 آن واجب است بر کسیکه و قوف بعرفات نماید در روزه و شب
 و در صورت مذکوره اگر آنکس بعد از افاضه عود نماید بعرفات

به دارش و ب آفتاب ساقطانی شود و میگوید واجب شد است بر او
 بسبب افاضه نمودن پیش از امام قبل از غروب آفتاب
 و این بدان ظاهر روایت است و وجه آن این است که واجب مذکور
 ترک سد است بسبب عود نبودن او بعد از غروب آفتاب و تدارک
 آن نمی شود و اگر عود نماید آنکس بعرفات قبل از غروب
 آفتاب پس در این صورت اختلاف است در سقوط دم مذکور
 * مسئله ۱۵ * هر که وقوف بزدلانه نماید و ترک کند
 آن را پس بر او دم لازم می آید و در آنچه وقوف بهر دله از
 واجبات است * مسئله ۱۶ * هر که ترک نماید در بی چهار رادر
 جمیع ایام آن احسنی بگوید نیز در می نماید پس بر او دم
 لازم می آید و در آن صورت نیز ترک واجب یافتن میسره
 و کفایت می کند برای آن دم واحد و برای هر روز آن دم
 علیحده لازم نیست و بر واحد شبه و مباهات واحد است جدا
 در حلق بجهت حلق مستند که واقع شود در غیر وقت آن
 یکدم کفایت میکند و برای هر یک دم علیحده لازم نیست
 چه آنکه حلق حس و اسه است و باید دانست که ترک
 در می متعنت نمی شود مگر بغروب آفتاب در آن ایام در می

زیرا چه رمی عبادت نیست مگر در ایام مذکوره که آن را
 ایام نحر میگویند و ما را میگوید آن ایام باقی است اعاده رمی در آن
 ممکن است پس ترک آن متصقف نباشد مگر بعد از گذشتن
 ایام مذکوره و اگر اعاده آن نباید در آخر ایام نحر پس باید
 که بهتر تیب اعاده نماید اعنی اول رمی جمرة عقبه نماید
 و بعد از آن رمی نماید جمرة را که متصل مسجد حنیف است
 و بعد از آن رمی نماید جمرة را که بعد از آن است و همچنین
 سه بار نماید و درین صورت نزد ائمه حنیفه روح برودم لازم می
 آید بسبب تاخیر نمودن آن و قره صاحبین روح بسبب تاخیر آن
 هیچ لازم نمی آید و اگر ترک نماید کسی رمی یکروز را پس
 بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی یکروز نیست تمام است
 و هر که ترک نماید رمی یکی از چهاره هسای ثلاثه را پس
 بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی هر سه چهاره در این
 روز نیست واجب است پس درین صورت متروک شد اقل لهذا صدقه
 لازم می آید و اگر اکثر از نصف را ترک نماید دم لازم می آید
 و هر که ترک نماید رمی چهاره عقیده را در روز عید پس
 بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی نه روز جمرة عقبه کل رمی این روز

است و هر چه این است حکم اگر ترک نماید از حقت سنگین و از انحراف
 بر او اگر ترک کند یک سنگ بر او یا دو سنگ بر او را داده سنگ بر او را
 پس در این صورت بمقابل هر سنگ بر او صدع صاع گندم صدقه در هر
 بشرطیکه قیمت آن بمقدار قدیم یک کوبه نمیدرسد پس در این صورت
 هر قدر که خواهد حکم نماید و مرا حله متروک در این صورت اقله
 است پس بحکمت و فح این نقصان صدقه کفایت میکند
 * مسئله ۱۸ * هر که تاحیر نماید حلقه را تا آن زمان که ایام
 نیکو بگذرد پس بر او دم لازم می آید نود و بیست و یک روح و شصت و یک
 اگر موحر نماید طوائف را یا از ایام کرم و صاحبش روح کند اند
 که در این هر دو صورت هشتاد و یک لازم می آید و هشتاد و یک احتلاف است
 در تاحیر نمودن و می رود و هر صورت که نسک موحر را مقدم ادا نماید بر
 نسک مقدم نه و آنچه حلقه نماید قبل از می یا نبخیزد تا آن قبل از می
 یا حلقه نماید قبل از می و دلیل صاحبش روح است که در این صورتها
 آنچه فوت میشود پس تدارک آن میشود پس سیب قصای آن پس بعد از
 قصای آن چیزی دیگر لازم نخواهد شد و دلیل بیست و یک روح یکی این
 است که این مسعود روح گشتست که هر که مقدم نماید نسک را پس
 بر او دم لازم می آید و دوم این است که دم لازم می آید دم صورتیکه

تا خبر نیاید چیزی را از مکان آن که معین است چون تا خبر نیودن
 احرام از مسابقات آن پس هیچکس لازم نخواهد شد بسبب تاخیر
 نبودن چیزی از زمان آن که معین است * مسلسل ۱۹ * هر که
 حلقه نیاید و ایام نعد و غیره زمین حرم پس بر او هم لازم می آید
 و هر که هیره نیاید و بعد از آن از حرم بیرون رفته قصر نیاید پس
 بر او هم لازم می آید نزد طرفین رح و ابو یوسف رح گفتست که بر او
 هیچ لازم نیست و این قول ابی یوسف رح و جامع صغیر در حق
 هیره کننده مذکور است و در حق حج کننده مذکور نیست و بعضی
 گفته اند که در حق حج کننده هم لازم است بالاتفاق زیرا چه
 سنت جاری شده است بساینکه حج کنند حلق می نمایند
 و رمانا که زمینی حرم است و اما اصح این است که در حق حج
 کنند نیز اختلاف است میان ابی یوسف رح و میان طرفین رح و ابو
 یوسف رح میگویند که حلق مختص نیست بهرم زیرا چه به غیر صلعم
 و اصحاب و معصومین بوده و در حد یبیه و حلق نبوده بوده
 در غیر حرم و دلیل طرفین رح این است که حلق در حج سبب بیرون
 آمدن است از احرام حج مانند سلام در آخر نماز پس از واجبات
 خج خواهد بود چنانچه سلام در آخر نماز واجب است و هرگاه

چنین شد پس مختص خواهد بود و محرم مانند ذبح قربانی
و جواب از دلیل ابی یوسف رح این است که بعضی از اجزای حد یبیه
زمین حرم است پس احتمال است که بی غیر صلعم و اصحاب
در حد یبیه حلف نهوده باشند در حرم و حاصل کلام این است
که حلف نزد ابی یوسف رح مقید است بر وجهی یکی زمان که عبارت
است از ایام محرم و روم مکان که حرم است و نزه ای یوسف
رح بهیچ از آن مقید نیست و نزد محمّد رح مقید است بهیچ
نه زمان و نزه و قرح مقید است بزمان نه بهیچان و بساید
ه است که این اختلاف در تقیید آن در حق و جواب دم است
و اختلاف نیست در بی که بسبب حلق حلال میشود محرم
مسئله ۲۰ حلق و قصرد و غیره موقت بزمان نیست بالا جماع
و بر اجداد اصل غیره موقت نیست بزمان بخلاف مکان چه آن مقید
است بهیچان پس اگر غیره کنند بعد از ادای غیره بیرون رود از حرم
بدون آنکه قصرنه یابد و بعد از آن پیش از قصرباز گردد به حرم و در حرم
قصر نه یابد پس درین صورت بر او هیچ نمی آید بالاتفاق زیرا چه
او قصر کرد در مکان آن *مسئله ۲۱* اگر حلق نه یابد قازن
پیش از ذبح قربانی پس بر او دو دم لازم می آید نزد ابی یوسف رح

یکی بسبب حلق نبودن در غیر وقت آن چه وقت حلق بعد از ذبح است
 و دوم بسبب تسخیر نبودن ذبح از حلق و نزد صا حیین روح واجبی
 نبوده بر او مگر دم را حد که همان اولاد است و بسبب تسخیر
 نبودن ذبح از حلق چیزی لازم نمی آید پنا بر آنچه سابقاً مذکور
 است والله اعلم

فصل * مسئله * صید بر درام است بوم مکرّم
 و صید بصر حلال است مرا و رازیرا چه خدا ی تعالی در قرآن مجید
 فرمود است که حلال گردد انیده شده است برای شها صید بصر
 تا آخر آیه و باید دانست که صید بر عبارت است از جانور یکه
 تولد و خوا بشکاء آن در هر باشد و صید بصر عبارت است
 از جانور یکه تولد و خوا بشکاء آن در آب باشد و صید عبارت است
 از جانور یکه وحشت نماید از انسان و بشکریزه از و باعتبار
 اصل خلقت و بغیر صلعم از این مستثنی نبود است پنج جانور بد را
 یکی کلب شکر نده و دوم کرک و سیوم شلیوا و چهارم
 تراغ که آن را بعربی غراب میگویند و پنجم مار و کزدم چه این جانورها
 ابتدا قصد ایذای انسان می نمایند و مراد از غراب در اینجا
 آن غراب است که جیفه میخورد و هیچی مر و است از این بوسه

روح * مسئله ۲ * اشکر معصوم قتل کند صید برآید دلالت کند
 بر آن کسی را که ارتکب آن را پس بر وجهی آن لازم
 می آید و دلیل صورت قتل این است که عید ایتعالی در قرآن
 مجید فرمود است که قتل مکنید صید را در حالتیکه شما معصوم
 باشید و کسیکه از شما قتل کند آن را صید پس جزای آن مثل
 آن صید است از چهار پایه تا آخر آیه و در صورت دلالت
 اختلاف است چه شافعی رح میگوید که درین صورت جزا
 لازم نمی آید زیرا چه تعلف جزا بقتل است و دلالت غیر قتل است
 پس دلالت معصوم مانند دلالت نبودن غیر معصوم است بر صید حرم
 و دلیل علمای سابقین حدیثی این قتاده رض است که سابق
 مذکور شده دوم این است که عطار رح که یکی از علمای تابعین
 است گفته است که بر وجودی جزا بر دلالت کنند اجماع است
 و دوم این است که دلالت مذکوره از محظورات احرام است
 نه بر وجه صید در آن است بسبب وحشت و کربختن و مخفی
 شدن و پوشیدن از چشم انسان و بسبب دلالت مذکوره این است
 از آن زایل میگرد پس دلالت مانند اطلاق است و چهارم
 این است که معصوم بسبب احرام خود التزام ترک تعرض صید

نبوده است و پس او ضامی خواهد شد بسبب ترک نهر و چون چیزی که
 او را التزام آن نبوده است مسانند مودع و قتی که ترک نماید
 میاید و در محبت بر ایضا منظور که دلالت نماید بر آن مرد در
 را به اختلاف غیر مستحکم که دلالت کند بر حیدر حرم چه او را التزام
 ترک تعرض آن نکرده است و علاوه بر این است که بر او نیز جزای آن
 لازم است بنا بر آنچه مراد است از ای بر سف و روح و باید دانست
 که در لاتی که موجب جزا است باید منظور است که شخص مدلول مطلع
 نباشد بر مکران صیغ و مدلول تصدیق او نباید در دلالت
 و قول او را باور کند حتی اگر مدلول تصدیق او نباشد و قول
 او را باور نکند بلکه قول شیر او را باور نماید پس در این صورت بر او
 ضمان و جزای آن لازم نمی آید * مسئله ۳ * اگر دلالت
 کند حلال بر حیدر حرم کسی را پس بر او هیچ لازم نمی آید
 بنا بر آنچه مذکور شد که او را التزام ترک تعرض آن نگردانند
 * مسئله ۴ * در صورتی که جزا لازم می آید پس در آن عامه
 و ناسی بر او است زیرا که موجب جزا اطلاق است و آن در هر دو
 صورت یافت می شود پس در هر دو صورت جزا لازم خواهد شد
 مانند ضمان مال و نیز اگر شخصی نه صید را ابتدا گرفته از آن نبرد

آن را ششصد و نگر پس اول را میگوید میگویند و دوم را عاید
و تیر مایید دانست که چنانچه نسبت قتل کردن صد حجراتی آن لازم
من آن بد بر محرم میفایده چنانچه لازم می آید حجراتی آن بر عاید
و در احد انچه موجب حرام است در بار دوم متحقق است چنانچه
متحقق است در بار اول * مسئله * حرارد شیخ حسن روحانی
است که قیمت نبود * شود صد در مکانی که در آن کشته شد است
یا در مکانی که قرب است آن وقتیکه آن صید در بر وی با آن
باشد پس باید که قیمت آن بپایند و در عادل و بعد از آن
محرم مد کور محتسار است و را بکد اگر خواهد آن
قیمت خرید که شدی را و در حج کد آن را اگر آن قیمت
خریدن شدی میکی باشد و اگر خواهد آن خرید کند طعام
و او تصدق بپایند آن را با بطور که هر مشکلی آن آن بپایند
کندم یا یک صاع از حرما و خواهد و اگر خواهد روزه
دارد بطوریکه در آن خواهد مد و مصیبت و سایر حج کند اند
نکه را حب است در صد بطور آن در صورتیکه بطور آن باشد
پس در آن شود که عمار گویند و احب مسمود و در حر که ش
عناق و احب است اعسی بر عالمه و در بر نوع اعسی موش و نیت

جگر را واجب است اعنی بزنازه چهار ماه و در نعامه اعنی شتر
 مرغ بدنه و واجب است و در شکور خرگاه و واجب است زیرا چه
 نقد ایستالی در قرآن مجید فرمود است که پس جزای آن
 مثل آن جانور است که کشته است محرم آن را از جنس نعم
 اعنی چار بایه و مثل صید مقتول آنرا جانور چیز است که مشابه
 مقتول باشد بصورت زیرا چه قیمت نعم اعنی چار بایه ذکر شده
 میباشد و اصحاب برض واجب گردانیده اند نظیر را با اعتبار
 خلقت و صورت در صورتیکه قتل کند محرم نعامه را یا آهورا
 یا گورخر را یا خرگوش را چنانکه بیان کرده شد و هیچکس
 پیغمبر صلعم فرمود است که ضبع اعنی کفتار صید است و در آن
 گوسفند واجب است و در صورتیکه نظیر آن نباشد چون
 حصیر و کبوتر و میا نند آن پس در بنده و در نزد محرم روح
 قبیله آن واجب میشود و هرگاه نزد محرم روح قیمت واجب باشد پس
 قول او درین هنگام مانند قول شیخین روح است و شافعی روح میگوید که
 در کبوتر گوسفند واجب است بنا بر آنکه مشابه است میان کبوتر و
 گوسفند باعتبار خوردن آب و آنرا چه کبوتر بیکدم
 آب میخورد مانند گوسفند بخلاف پرنده هایی دیگر و هیچکس

آزار کبوتر مسامحه یا او را گوسفند است و دلیل شیخ حسن روحانی است
 که مثل مطلق عیار است از مثل صورت و معنی و حیل کردن آیت
 مذکوره هر مثل مطلق میکی نیست حدیث حیوان مثل حیوان دیگر نیست
 اگر چه هر دو از یک جنس باشند پس چنانچه مثل آن خواهد
 شد در هر دو یکسان است پس در یکسان و در گناه
 آن نیز مثل مطلق میکی نیست پس حیل نبوده خواهد شد پس در مثل
 معنوی که عبارت است از قیمت بجهت آنکه آن معهود است
 در نوع چه بجهت در حق و عباد یا بجهت آنکه مثل معنوی مراد
 است بالا حیساع یا بجهت آنکه مثل معنوی عام است اعسی در
 جمیع انواع حاویر یافته میشود و مثل اعتبار صورت خاص است
 اعسی در جمیع انواع حاویر یافته نمی شود و هر چه می در حدیث
 مد کور را قول به غیر صلعم کند و رصع که گوسفند است تعدی و حرا
 یک و گوسفند مراد است و تعین آن و عدد آن را مبدء است که در
 احسان مورد شده با اصنام دانه اختلاف است بواسطه وجه
 که با آن روح میگویند که این احتیاط را مقتضای آنست و
 هر کدام از این سه خبر را که خواهد بود احتیاط نماید و شاید روح
 گفته اند که آن احتیاط را هر چه را پس اگر حکمی حکم نماید

پیدی را جب می شود نظیر بقا بر آنچه مذکور شد و اشکر حکم نپایانده
 و طعام یا بر روزه پس آن واجب خواهد شد موافق قول شیخین روح
 و دلیل شیخین روح این است که قضیه بواجبی اختیار دادن در چیزی
 مشروع است برای آسانی در حق کسی که آن چیز بر او واجب است
 پس اختیار در آن ضرر او را خواهد شد چنانچه در فقره یومین و دلیل
 منجهد و شافعی روح این است که در قول او تعالی فجزا مثل
 ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدی یا الایه لفظ هدی یا
 منصوب است بجهت آنکه تفسیر است برای قول او تعالی و یحکم به
 یا مفعول حکم حکم است و بعد از آن ذکر طعام و صیام بکسر ف تریده
 اعلی بلفظ او مذکور است پس اختیار هر دو حکمین را خواهد بود
 و جواب علی سائی ما این است که لفظ کفاره معطوف به جزا است
 نه بر لفظ هدی یا بدلیل اینکه کفاره مرفوع است و هدی یا منصوب
 و اعراب معطوف و معطوف عایه مخالف نمی تواند شد و
 هیچکدام قول او تعالی او عدل ذلک صیام مرفوع است پس در آیه
 مذکور دلالت نیست بر اختیار هر دو حکم و جزا این نیست که رجوع
 بسوی هر دو حکم لازم است در قیمت کرده بن چنین یکم تلافی
 شد است و بعد از آن اختیار کسی را است که جزا بر او واجب شد است

* مسأله ۴ * حکمین را باید که قیمت آن صید نمایند
 در موضعی که کشته است زیرا چه در قیمت آن تفاوت میشود با اعتبار
 تفاوت مکان پس اگر آن موضع بر زمین باشد که
 در آنجا فروخته نمی شود صید پس در صورت اعتبار نهی می باشد
 قریب ترین موضعی که فروخته میشود * مسأله ۷ * فقها گفته اند
 که برای قیمت نهی آن صید یک شخص عادل کافی است و اگر
 دو کس باشند اولی است چه آن احوط است و از احتیاط ابعاد
 چنانچه هیچکس نیست است در حقوق عباد و بعضی گفته اند که
 در اینجا دو کس معتبر است بنا بر نص * مسأله ۸ * هدی ذبیح
 کرده نمی شود مگر در مکه و در آن منجید چنین مذکور است
 و طعام دادن مساکین در غیر مکه نیز جایز است و شافعی برخ
 میگوید که آن نیز در غیر مکه جایز نیست بنا بر قیاس آن
 بر هدی بسبب آنکه مقصود از آن توسعة است در حق مساکین
 حرم و این معنی مشترک است میان هدی و طعام و علیای ما میگویند
 که ذبیح کردن هدی عبادات است غیر معقول احسن خلاف قیاس
 و عقان است پس آن منتهی خواهد بود به کسان خاص
 یا به زمان خاص که بیان آن در الشریع آمده است و اما صدقه

جس آن عبادت معقول است در هر مکان و زمان و هر چند روز
 داشتن جایز است در غیر مکّه زیرا چه روزه عبادت است در هر مکان
 پس اگر هدی را ذبح کند در کوفه و بخوراند مسکینان را
 طعام واجب ادا میشود بشرطیکه قیبت آن هدی برابر قیبت
 طعام واجب باشد زیرا چه ذبح کردن آن قایم مقام طعام نبی شود
 * مسئله ۹ * و قتیکه محرم مذکور اختیار نهایه هدی را باید
 که هدی نهایه چیز را که برای اضحیه جایز است زیرا چه
 از مطلق اسم هدی همین فیهید میشود و شأ قعی رح
 گفته اند که کفایت میکند برای آن جانور کوچک اهلی که
 نهیراچه اصحاب رض واجب نکرد اند « اند در ین باب عناق
 وجغره را و نزد شیخین رج ذبح کردن صغار جایز است هر چه
 اطعام اعنی اشکر آن را ذبح کند و به مسکینان تصدق نماید واجب
 ادا می شود * مسئله ۱۰ * اشکر محرم مذکور اختیار نهایه
 طعام را قیبت نبوده میشود آن صید بطعام نزد علما ای مانر براچه
 واجب نیست مگر جزای آن صید و ضمان آن پس اعتبار نبوده خواهد شد
 قیبت آن صید و بعد از آن هر گاه خرید کند بقیعت آن طعام
 را باید که تصدق نماید آن را با این منظور که هر مسکین را نصف

صاع ارگندم و سائک صاع ار حرما و جو بدهد و حابر مست
 گردد حد سکر ار مسکنان کم ار نصف صاع و مراحد صاع کم
 مذکور است درین باب حیل پیوده میشود بر طعام میکند معبود است
 در سرع * مسند ۱۱ * اگر احیار کند معمر مذکور در روره را
 پس در منصور بر قهت پیوده مسود آب صید طعام و
 بعد از آن با مد که به عاقله نصف صاع ارگندم سائک صاع او
 ار حرما و جو یک روره دارد در نواحه اندازد پیودن قهت
 آن صید در روره میکی بیست پس اندازد پیوده خواهد شد طعام
 و اندازد پیودن روره در روده مذکور اعی اعتبار سوا
 یک روره در ص نصف صاع ارگندم و یک صاع ار حرما و جو
 معبود و معلوم است در سرع حیا بحد در باب فده روره در حق
 شیخ . لی . حبیب آمد است پس اگر بعد از اندازد پیودن
 روره در روده مذکور کم ار نصف صاع ارگندم باقی ماند پس
 در نصف رب آن . حصص . مختار است در سکه اگر خواهد
 تعدد است به آن را معمر او اگر خواهد عوض آن یک روره
 دارد حد روره کم ار یک روره مسروع بیست و هشت پس در صورتیکه
 واجب شود طعام کثیر ای طعام یک مسکن مختار مسود اگر

خواهد پیغده از واجب طعام بدهند بیسکه بین یا حوض آن بکروز
 روزی دارد دینا بر آنچه مذکور شد * مسئله ۱۲ * اگر مَجْرُوح
 بکند صیدی را یا هر کندی موی آن را یا ببرد عضوی از اعضای
 آن را پس اوضاع آن میشود بقدر نقصان بنا بر قیاس بعضی بر
 کحل چنانچه در حقوق عباد * مسئله ۱۳ * اگر بکند یز
 طایر بر یا ببرد پای صیدی را یا بن هر چه که آن صید و طایر از
 انبیا گریختن نتواند پس هر چه صورت تمام قیمت آن لازم
 می آید زیرا چه هرگاه آلت گریختن آن را شکست و در گره
 پس آن را از من نهاند از اینکه کسی بشکورد آن را پس جزای آن
 بر او لازم خواهد شد * مسئله ۱۴ * هر که بشکند بیضه نعاصه
 را پس بر او قیمت آن لازم می آید بجهت آنکه این مریض است
 از امیرالمومنین علی و ابن عباس رض و بجهت آنکه بیضه اصل
 صید است و قابلیت این دارد که صید گردد پس بیضه مادام که
 قاصد نباشد بمنزله صید اعتبار نموده میشود احتیاطا
 پس اگر بعد از شکستن بیضه بچه مرده را بداند آنرا پس بر او
 قیمت آنچه زند لازم می آید و این بنا بر استصحاب آنست و مقتضای
 قیاس این است که بر او سواي قیمت بیضه هیچ تاوان لازم نمی

شود در برآوردن حیات آن بچه عمر معلوم است و روح استیسا آن
 است که در سینه می آید و آماده است برای آمدن ارباب شده
 و مانند و سگسبی معصوم و پس از وقت برآمدن بچه سبب مرگ آن بچه
 است پس برای حکم بر سبب مذکور می رود خواهد شد بنا بر
 احتیاط لایزال اگر کسی عصبانی و سنگین بر بدن بزرگوار شود و پس از آن
 آن شود و بچه مرده را از خود هم میبرد پس در آن صفت آن شود و بچه
 هر دو لازم می آید * سند شماره ۱۵ * اگر قتل کند عراب با علی و او
 یا اگر کسی را مار بماند یا موش یا کلب گرفته و پس از آن لازم می آید
 آن در حد و معیار و صلح می رود است که پنج چیز از جمله موارد
 است پس گشتن آن را و اسب در حد و حرم لغیر حرام و آن پنج چیز
 این است علم و مار و کرم و موش و کلب گرفته و هر چه مرده است
 که معصوم را کشتن این پنج چیز حرام است و در بعضی روایات ذکر
 صرک آمده است و بعضی گفته اند که مراد از کلب گرفته در این
 حد است که اسب و حمار است که کعبه شود که گریه در معین سنگ گرفته
 است و مراد از عراب اسب که جمعه می خورد و حیات می یابد
 و کس را با ظاهر در تناول یعنی خورد را می خورد و در این حانوران
 ابتدا می کنند با دایا پس از آن و اما عقبت که آن را عکس می گویند

پس آن مستثنی است چه آن را غراب نمیگویند و نه ابتدا میکند
 یا یدای انسان را زاییدند و روح مریض است که کلب بزند و غیر آن
 و کلب اهلی و شیر اهلی هر ابراست زیرا چه معتبر در این جنس
 است و هر چه نبیند موش نخا نشکند و موش وحشی با اهلی هر ابر
 است و ضعیف اعنی سوس مار و غیره و از جمله پنج فراست که
 مستثنی است نیست چه آن هر دو ابتدا نمیکنند یا یدای انسان
 * مسلسل ۱۶ * بسبب کشتن پشه و مور و کبک و کت و جاس جزا
 لازم نیست آید چه این چیزها از جمله صید نیست و هم از بدن انسان
 متولد نیست و مودی است یا اعتبار منقضاء طبیعت و مراد از مور
 آن مور است که ایذا برساند خواه سیاه باشد یا زرد و اما مور یکد ایذا
 نمیرساند پس کشتن آن مجاح و روا نیست و لیکن اگر بکشد آن را محرم
 جزای آن لازم نیست آید زیرا چه از جمله صید نیست و نه متولد از بدن
 است * مسلسل ۱۷ * اگر محرم قتل کند سبش را لازم است مر او را
 که صدقه دهد هر قدر که خواهد چون یک مشت کند
 و نیز آنچه سبش متولد میشود این چوک بدن و در جامع ضعیف مذکور
 است که که بخوراند مسکین را چیزی و این دلالت میکند بر
 اینکه قاتل سبش را کفایت میکند که بخوراند مسکینی

را اندک چیزی بر سینل یا تحت ابریه از آن سیر می حاصل نشود
 و مسکن را مانند پاره نان * مسئله ۱۸ * اگر مخرم قتل
 کند ملج را لازم می آید که صدقه دهد هر قدر که خواهد
 و بر آنچه ملج از جمله صید بر است زیرا چه صید آن را میگویند
 که گرفته نشود مگر به خیل و گزیده بقصد میگیرند آن را
 و اگر قن آن مقصود وی است و هرگاه قن آن بسیار کم
 است زیرا چه شهر رخصت است که یک خرما یا تر است از یک
 ملج این گفته شده هر قدر که خواهد بدهد * مسئله ۱۹ *
 مخرم اگر ذبح کند یا خد را شوچ چیز بر او لازم نیست و بر آنچه
 با خد از جمله هوام و حشرات است پس آن مانند خنفسه و مرغ
 است و نیز اگر قن آن بغیر خیل و گزیده است و هیچ چیز قن آن
 مقصود نگردد نه شود پس آن از جمله صید نیست * مسئله ۲۰ *
 هر که شمرده شود از صید حرم پس بر او قنیت آن لازم می آید
 زیرا چه شیر از اجزای صید است پس مانند صید نخواهد بود در حکم
 * مسئله ۲۱ * هر که بگشاید صیدی را که ماکول المصن
 نیست چون شیر و غیره که از جنس درنده است پس بزرگ
 جزای آن لازم می آید مگر آن درنده استثنای او نیست

۲۱. اگر اشاعه چون کلب گزند و غوره کد مذکور شد چه جزای
آن لازم نمی آید و شافعی رح گفتست که بسبب کشتن
ورنده چون شیر مباح جزا لازم نمی آید زیرا چه آن مقتضای
طبیعت موذی است پس آن داخل است در پنج فاسق که مستثنی
نموده شده است و نیز کلب گزند مستثنی است و اسم کلب
جمع در نده هار شامل است از روی لغت و دلیل علیها این
است که در نده صید است بجهت آنکه وحشی است که بغیر
حیله گرفتن آن ممکن نیست و گرفتن آن مقصود گیرنده
میشود هر ای پوست آن یا برای شکار کردن آن یا برای دفع
ایذای آن و قیاس آن بر پنج جانور فواست جا بز نیست زیرا چه
اگر قیاس نهوده شود بر آن عدد پنج که مذکور است باطل
میشود چه زیاده میشود بر آن و جواب شافعی رح این
است که اسم کلب واقع نمیی شود بر نده هسا باعتبار
صرف و صرف غالب است بر لغت و باید دانست که
بجز اینکه لازم می آید شود بسبب کشتن غیر ماکول اللحم
یاید که زیاده نباشد از قنیت یک کوسفته و زقر رح گفتست
که جزای آن لازم می آید هر چه رگد باشد چنانچه همین حکم است

در ما کولاً للحم و دلیل علیای مایکی این است که پیغمبر صلعم
 در موهاسب که صبح صید است و صیبت گشتی آن گوشتند لازم
 می آید و دوم این است که اعتبار قیمت آن بکسب انتفاع است
 و چنانچه آن به محبت آنست آن مودن و در مده است که
 حبله می کشد بر انسان و بنا بر جهت مذکور ظاهر اقیست آن
 و یاده بهی شود از قیمت یک گوسفند * مسنده ۲۲ * اگر
 در مده حبله می آید بر محرم و محرم آن را یکسدهس درین صورت
 بر او هیچ لازم نیست آید و در روح گفتند که درین صورت بزر
 خرای آن لازم می آید بنا بر قیاس آن در ستر یک حبله می آید
 و بکشند آن را محرم و دلیل علیای مایکی این است که عهرص
 گشتست در مده او بکسب آن هدی ساحت قبیقاری را و گفت که
 ما ابتدا کستیم آن را و ازین معلوم شد که اگر انداز حرام از
 جانب آن می شد چیزی لازم نمی آمد و دوم این است که
 محرم را تعرض آن منع است و دفع نبودن اید از ذات حرم
 منع نیست لهذا اولی جانب شازع مشاؤون است که دفع نماید
 از ذات حرم انداز می آید که موهوم است حنا بهیچ در صورت گشتی
 و شایسته پس دفع نبودن انداز متعطف و مرا بطریق او را در واحد

بود باذن شرع و با وجود اذن شارع جزا لازم نخواهد شد
 برای حق شرع بخلاف شتر یکه حیله کند و بکشد آن را محرم
 زیرا چه در بنصورت اذن از جانب صاحب حق که بنده است
 یافتن نشد است * مسئله ۲۳ * اگر محرم بسبب مخفیانه
 مضطر گردد بسوی کشتن صید و بنا بر آن بکشد صید ی را پس بر او
 جزای آن لازم می آید زیرا چه در بنصورت اگر چه وی را اذن
 کشتن آن است در نص قرآن ولیکن آن اذن مقید است بدادن
 کفاره بابت بار نص چنانچه ذکر آن بالا رفت * مسئله ۲۴ *
 پاک نیست محرم را در این که ذبح کند گوسفند یا گاو
 یا شتر یا ماکیان یا بطن اهلی را زیرا چه این چیزها از جهله صید
 نیست چه آنها وحشت ورم نمیکنند از انسان و مراد از ربط آنست
 که در خانه او و حوضها میباشند زیرا چه آن با صل خلقت و وحشت
 ندارد * مسئله ۲۵ * محرم اگر ذبح کند کبوتر مسرول را
 یعنی کبوتر پهای موزه را پس بر او جزای آن لازم می
 آید و اسم مالک رح میگوید که بر او هیچ لازم
 نمی آید زیرا چه کبوتر مذکور از انسان و وحشت ندارد
 و ذکر بیضتن نمیتواند بسبب پرواز خود چه آن بطای العنصرکت

است در وقت پرواز و بزودی پرواز نمیکنند و علیهای ما میثارینند
 که یکبار آنها را اعتبار اصل خلعت خود از انسان و حیثیت میداره
 و میگردانند بمسبب پرواز خود اگر چه بطای العرکب باشد و ز
 وقت پرواز و نگرینختن از انسان را اسیر کردن او با انسان
 ها راضی است پس این معتبر نیست * مسند ۲۶ * محرم با کرم
 قتل کند اهوکی را که مانوس است با انسان مثال گوشت
 بر او حرام آن لازم میآید زیرا حد خود را اصل میدهد این پس بسبب
 مانوس شدن آن با انسان اهلی شمرده نمیشود چنانچه شمرده
 اهلی است و اصل خلعت اگر هم نماند از انسان و حیثیت
 بگیرد صید شمرده نمیشود در حق محرم * مسند ۲۷ * محرم
 اگر ذبح کند صیدی را پس آن ذبح مردار است و حلال نیست
 و شاعیر حرام است که حلال است ذبیحه که ذبح کند آنرا
 محرم برای غیر زیرا حد محرم درین صورت عمل میکند برای غیر
 پس فعل او منقل و منسوب میگردد بسوی آن غیر و چنان
 شمرده می شود که آن خیر ذبح کرد است و دلیل علیهای ما
 این است که ذبح کردن فعل مشروع است و ذبح کردن محرم
 غیر مشروع و حرام است پس ذبح کردن او ذبح نیست در حقیقت

همانند ذبح کردن مخصوص و منافی این است که منقوع شهیدان
 ذبح است که قایم مقام جدا کردن خون از گوشت است
 برای آسانی اهل اسلام حتی که اگر مسلم غیر محرم ذبح کند
 و از ذبیحه فطریقاً خون نه بر آید و از گوشت جدا نشود
 خوردن آن حلال است بجهت آنکه ذبح مسلم غیر
 محرم قایم مقام جدا کردن خون و ذبیحه از گوشت آن
 است و اگر ذبح کند مجوسی خوردن آن حلال نیست
 اگر چه خون بر آید و از گوشت جدا شود بجهت آنکه ذبح
 او مشروع و قایم مقام جدا کردن خون از گوشت ذبیحه
 نیست پس اگر آن ذبح مشروع که قایم مقام جدا کردن خون از
 گوشت است منعدم شود پس بسبب مجرم بودن ذبح جدا کردن
 خون از گوشت منعدم خواهد شد پس ذبیحه محرم حلال خواهد
 شد مانند ذبیحه مجوسی پس اگر بخورد محرم از ذبیحه
 خود چیز را لازم می آید بر او قیمت آن چیز نزد ابی حنیفه رح
 و صاحبین رح شکفته اند که بر او بجهت خوردن آن هیچ لازم
 نمی آید و اگر بخورد از ذبیحه محرم دیگر پس بر او هیچ لازم نمی آید
 یا لا تغافل و دلیل صاحبین رح این است که ذبیحه مذکور

مردار است پس لازم نیست پسین خوردن آن مشکراستغفار
چنانچه لازم نیست ویدیر معصوم دیگر بتسبب عیون آن مگر
استغفار و دلیل ایی حقیقه روح امین است که حرمت آن
باعتبار این است که آن ذبح از معظورات احرام است نیز اجماع
آن ذبیحه بسبب احرام ذبح کنند و آن از حالت بیرون شد است
و هم بسبب آن احرام اهلیت ذبح کردن در حاکم معصوم باقی نیامده است
پس حرمت خوردن آن بسبب این و سیایط منسوب و مشافیه
است بسوی احرام آن ذبح کنند و از معظورات احرام او گشتست
و هرگاه چنین شد پس بر محرم مذکور بتسبب خوردن چیزی
از آن جزای آن لازم خواهد آمد و بیخلاف معصوم دیگر چه
خوردن آن از معظورات احرام او نیست * مسیله ۲۸ *

پاک نیست معصوم را اگر بخورد گوشت صیدی را که صید کرده است
آنرا حلال بر کسی غیر محرم و هم ذبح کرده است آنرا حلال بشرطیکه
دلیل کرده باشد بر آن معصوم و قدامت کرده باشد آن
حلال را بصید کردن آن صید و باقی مالک روح گشتست که خوردن
آن حلال نیست معصوم را در صورتیکه شکار کرده باشد آن را
حلال برای معصوم زیرا که بیخلاف صلح فرموده است که پاک نیست

هر چه در آن گوشت خورند یا در خون آن گوشت خورند یا در شکم آن گوشت خورند یا در
 آن را و نه شکم را کرده باشد آن را کشتی برای محرم و دلیل
 علی ای ماین است که اسباب رض که بنا هم مذکر کرده اند
 در این باب است گوشت خورده در جفا محرم پس فرمود پیغمبر صلعم
 که باک نیست در آن و جواب این دلیل را امام مالک رحمه الله علیه است
 که در حدیثی که دلیل آورده اند آن را امام مالک رحمه الله علیه تسلیم
 می کند که اگر است پس مراد از آن این است که همین صید را هدیده دهد کسی
 محرم را نه گوشت آن را یا مراد از آن این است که صید کرده
 شود یا مراد بعد از آن بدانی که آنچه مذکور شد صید
 خوردن گوشت صید مذکور محرم را باک نیست بشرطیکه در آلات
 نکرده باشد پس آن صید را بعد از آن می کنند بر اینکه اگر
 دلالت کند بر آن محرم پس او را خوردن گوشت آن حرام است
 و فقها گفته اند که در آن دو روایت است بنابر یک روایت
 حرام است و بر خوردن گوشت آن صید در صورتیکه دلالت
 کرده باشد بر آن و وجه حرمت حدیث ابو قتاده رضی الله عنه است
 که سابق مذکور شد در باب اضرار * منسلسله ۲۹ * اگر ذبح کند
 صید محرم را حلال پس بر او لازم می آید که قیمت آن را تصدق

ما لها يد بغير انزال چید حرم مستحب است این است بسبب حرم
 بیهوده بر صدام و رحم یثیکه در او است فرمود است که مگر نزناید
 صید حرم را در روز، در حقیقت او کفایت نمیکند زیرا چید لزوم
 قیمت آن بر حلاله مگر بطریق قادیان است نه بطریق که راه
 پس مانند قادیان مال شد و نیز آن این است که آن قیمت واجب
 میشود بسبب تقویت وضع اس در محله و آنچه در مصرف واجب
 میشود آن بطریق کفار و جزای فعل او است غیر از آن خدمت آن
 یا اعتبار معنیست که در مصرف آن است و آن احرام او است و در روز
 صلاحیت این دارد که جزای افعال واقع شوند تا وان محاله و در قروح
 گفتست که در صورتی مذکور و در روز فتنه کفایت نمیکند و در حق طالع مذکور
 بنا بر قماش آن نیز چیزی مکه و واجب نموده بود مصرف و که کن هر گاه فرق
 میان آن و این پیشان نبوده شد ظاهر گفت که این قباس
 مع الخمار است و بدانکه هدی کفایت نمیکند در حق خاله مذکور
 بآنکه پس در آن و در وایت است و متسکله است و اگر غیر مصرف
 مع صیده داخل شود در حرم پس واجب است زیرا که بنگذارد آن بر او
 در حرم اگر آن صید در دست او باشد حقیقه نه و در نقص با
 لجاوه و شافعیان رخ میگویند که بکند استی آن بر او واجب نیست

بجهد آن صید مملوک و بی است و حق الشرع طلبا هر نبیشود و در
 مملوک عید به جهت آنکه بنده محتاج است و دلیل علیهای ما این
 است که آن صید هر گاه داخل شده در حرم واجب کشتن ترک
 تعرض آن به جهت تعظیم حرم چه صید و ربی هنگام از صید حرم
 کشتن پس مستحق امن شدن بنا بر آنچه مریست پس اگر بفروشد
 آنرا مالک آن که داخل شد است در حرم پس آن بیع ره
 فیوده میشود اگر آن صید موجود باشد برابر چه این بیع صحیح
 نیست به جهت آنکه در آن تعرض صید حرم است و حال آنکه تعرض
 آن حرام است و اگر آن صید موجود نباشد پس بر بایع مذکور
 جزای آن لازم می آید به جهت آنکه بیع مذکور تعرض آن صید
 است یا بنظر آنکه امن را از آن زایل کردانید است و حال
 آنکه صید و ربی هنگام مستحق امن است و همین حکم است
 در صورتیکه بفروشد محرم صید یرا بدست محرم و یثکریا
 به ست حال بنا بر وجهی که مذکور شد * مسئله ۳۱ * اگر
 شخصی احرام نهد و حال آنکه صید در قفس دارد و همراه
 خود یا در خانه پس واجب نیست بر او که بگذارد آن صید را و
 بقای آن را بگذارد و واجب است بر او که بگذارد آن صید را

زیرا که اگر نکذارد آنرا پس لازم می آید که تعرض
 آن نبوده؛ بسبب نکاح داشتن آن در ملک خود پس چنان شد که
 در دست او حقیقه باشد و دلیل علیای مایکی این است که
 اصحاب رضا حرام می گویند و حال آنکه در خیالهای آنها
 صید شارد و اجناعتی که بر ترور و غیره می رود و منقول
 نیست که آنهارا می کشند او سنان و بهیمن عملها در
 تجارتی است و این یکد حکمناست و دوم این است که واجب بر
 محرم ترک تعرض آنست و در صورت مذکوره تعرض آن امر
 بجانب محرم یافته نباشد بلکه آن جانور در صورت مذکوره
 متغایر است و کانه یا بقیص نه بدست محرم و چنان این نیست که
 آن جانور در ملک او است و در این مضایقه نیست که اگر
 میگذارد آن را در صحرای بیابان ملکیت او در آن باقی میماند
 پس بقای ملکیت اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که اگر
 قیص آن جانور در دست محرم باشد لازم است بر او که میگذارد
 آنرا بطوری که ضایع نگردد باینطور که بگذارد آنرا در خانه خود
 * مسند ۳۲ * اگر بشکریه حلال صید را و بعد از آن احرام
 نپوشد و رها کند کسی آنرا از دست محرم مذکور پس

آنکس ضامن آن میشود نزد این حقیقه روح و صاحبی روح گفته
 اند که ضامن نمیشود زیرا چه آنکس درین صورت امر بمعروف
 و نهی عن المنکر نموده است و این را معصیت گفته میشود و بر
 معصیت چیزی لازم نمیشود و دلیل این حقیقه روح این است که
 محرم مذکور مالک آن صید شد است بسبب گرفتن آن
 در حالیکه او حلال بود و این ملک محترم است پس احترام این
 ملک بسبب احرام آن شخص را یل نمیشود و هر گاه چنین شد پس
 آنکس بسبب رها نیدن آن از دست محرم مذکور ضامن آن
 خواهد شد چه او تلف کرد مملوک غیر را بخلاف آنکه اگر بگیرد
 محرم صید یا در حالت احرام چه درین صورت اگر بر هاند آن
 را کسی از دست او آنکس ضامن آن نمیشود و لا تغافل زیرا چه
 درین صورت محرم مالک آن صید نمیشود بجهت آنکه خدا این عالم
 در نظر آن معجزه فرمود است که حرام کرده اند است هر شیء
 صید بر را مگر امیه که شیء محرم باشد پس صید نیز
 در حجب محرم بمنزله خیر است در حجب مطلق مسلمانان
 و مسلمانان بسبب خریدن خیر مالک آن نمیشود
 و همچنین محرم بسبب گرفتن صید مالک آن نخواهد شد و باید

دانستند که نظیر این اختلاف اختلاف آنهاست در شکستن
 آلت له که آنرا معارف میگویند چون طنبور و غیره
 اعنی اگر شکسته کسی معارف کسی را پیش از طمان
 آن میبرد نزد ایسخیغریح نه نزد خواجه بن * فاسد ۳۳ *
 اگر بگیرد محرم صید را قتل کند آنرا در دست محرم دیگر
 پس هر دو احدی را آن دو محرم جزا لازم میخیزد و هر چه
 گیرند تعرض آن نبود است باینطور که او بسبب گرفتن امنیت
 از آن زایل گردانید است و کشیده مذکور تعرض مذکور را ثابت
 و برقرار داشت بسبب کشتن آن و این بهتر از تعرض نبودن است
 ابتدا در حق و جوب ضیاء جزا چنانچه گواهان طلاق قبل از حمله
 اگر رجوع نمایند ضامن نصف مهر میشوند و بعد از آن باید
 دانست که در صورت مذکور که گیرنده صید آنچه جزای آن
 میدهد میگیرد آنرا از کشتن آن و نه قریح شکست که او را
 نمیرسد که بکیره آنرا از کشتن مذکور زیرا چه هر شکری
 مذکور جزا لازم آمد است بجهت فعل او که گرفتن صید است
 پس مواخذة آن نخواهد کرد از غیر و دلیل علیها این است
 که گرفتن صید بسبب ضیاء و مزانته شود در حق محرم مگر وقتی که

آن بجز رفتن مقصی شود بهلاکت آن پس کشنده مذکور بسبب کشتن
آن در دست محرم مذکور فعل ویرا سبب جزا گردانیده است پس
کشنده مذکور در معنی مباشرت ابلت است پس ضیاع و جزای
آن بر رعاید نخواهد شد * مسئله ۳ * محرم اگر پدر و گیسای
حرم را که سبب اسبب یا بهره درختی را که میارک کسی نیست
و هم خشک نباشد و هم درخت مذکور از جنس آن درخت نباشد
بچه انسان آنرا می کشند آن روی عادت پس هر قیمت آن لازم
می آید بالاتفاق زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت ثابت است
بسبب حرمت حرم چه پیش از صلعم فرمود است در حق حرم که
ای هانا اگر با شهید که بریده نه میشود گیاه آن ونه بریده میشود بخار آن
و باید دانست که روزه داشتن بچه ای قیمت آن گیاه و درخت
کفایت نمی کند زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت بجهت
حرمت حرم است نه بسبب احرام پس قیمت مذکور ضیاع
مکمل است و در ضیاع محل روزه را و غل نیست و حرم
نایست که روزه در جزای فعل اسبب و باید که قیمت مذکور
را تصدق نماید و بدهد بقرا و بعد از دادن قیمت آن گیاه
و درخت او مالک آن میشود چنانچه حکم است در حقوق

بیدار و باند و اسب که فروخته آن گناه و در حق بعد از بیداری
 آن و در امتزاج و اسب و راحه او مالک آن است و اسب و اسب
 بیدار که محلول است از روی سرع پس اگر حاکم بیدار شده
 مع آن بی گناه است هر آنچه مردمان حاکم خواهند بود در
 هر یک از و در حق آن و لیکن مع آن حاکم اسب مع گناه است
 بصلاف صد چه مع آن اصلاً حاکم نیست و میان مردمان
 گناه و در حق و میان صد در حکم مع خواهد آمد ان شاء الله
 تعالی و در حق می بماند آن را انسان از روی عادت پس
 آن مسکینان می نیست با سر احیاء و با سر آنکه مردن آن
 گناه و در حق حرام است که مسموم بحرم باشد و مسموم نژاد که کمال
 نیست و مکر و قتی که مسموم مسموم غیر بیاید و در حق می که
 می شاید آن را انسان از روی عادت مسموم است
 بسوی بحر حرم که انسان است بجهت رساندن او پس
 در حق می که شاید است آن را انسان در زمین حرم
 مسموم و بحر میست مسموم که کمال و باند است که در حق می که
 بی بماند آن را انسان از روی عادت اگر بماند آن را انسان
 پس آن بماند آن در حق می شود که می بماند آن را

انسان از روی عادت * مسئله ۳۵ * درختیکه نهی نشاند
 آن را انسان اگر از خود روید در حرم در زمینیه که مملوک
 کسی است پس دریتصورت برقاطع آن دو قیبت لازم می آید
 یکی برای حرمت حرم و دوم برای مالک چنانچه در قیبت لازم
 می آید بر کسیکه بکشد در حرم صید یرا که مملوک کسی
 است * مسئله ۳۶ * اگر ببرد کسی در حرم گیاه خشک
 یا درخت خشک را پس بر و ضمان و جزای آن لازم نیست چه آن
 نامی نیست * مسئله ۳۷ * روانیست چنانچه در دواب در
 گیاه حرم و نه بریدن آن مگر گیاهیکه آنرا از خرم میگویند
 و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف رح گفتست که در چنانچه
 دواب در گیاه حرم پاک نیست زیرا چه در آن ضرورت و حاجت
 است بجهت آنکه باز داشتن دواب از آن متعذر است
 و دلیل طرفین رح این است که هر ویست که بدخبر صلعم
 فرمود است که بریدن پیشغرا عنی بلب شتر مانند بریدن بداس است
 و جواب از دلیل ابی یوسف رح این است که برداشتن گیاه برای
 هائک دواب از حل میکن است پس در چنانچه آن در گیاه حرم
 ضرورت نیست بخلاف آنچه رسول خدا صلعم آنرا اسنة ناهیه

است پس حائز است بودن آن و هم جزا دیدن آن بمختلف کلمات
 اخصی ساروع حد آن لرحله بیانات نیست * مسئله ۳۸ *
 در هر صورت که از صور تمایز حاکم مذکور هر معرود یکدم لازم
 می آید پس در آن مرقوم و دوم لازم می آید یکی که با حجب و
 دیگر بکسب غیره و شایع رج گشتب که در صور تمایز مذکور هر
 قارن بمرکب لازم می آید ما بود که قارن محظوم است با حرام
 واحد بهر ساقی رج و در علیاء، ما و محظوم است بد و احرام پس
 سرا و دوم لازم خواهد بود که در صورتیکه تعجب و بسیارند از
 معات بد و احرام حج و غیره اخصی احرام بکلی از این هم نباید
 از مرتب پس در صورتی که در یکدم لازم می آید در واحد
 واجب نیست مرا و در مقام مکر احرام واحد و هرگاه
 یک احرام هم نکرد در معات پس لازم می آید تا حرام واحد
 و نسبت تا حرام واحد لازم می آید مگر حرای واحد و در این
 اختلاف رفرح است * مسئله ۳۹ * اگر سر یک مورد
 دو محظوم در کشتن صدای پس هر واحد از آنها لازم می آید
 حرای کامل و در واحد در بی ضرورت حیاتی است که
 در دلالت این پس لازم خواهد شد حرای متعدد بسبب تعدد

جنایت * مسئله ۴۱ * اگر شریک شوند و حلال در کشتن
 صید حرم پس بر آن دو جزای واحد لازم می آید زیرا چه جزا
 در این صورت عوض محمل جنایت است نه بقتل جنایت و محمل
 در این صورت واحد است پس جزای واحد بتوض آن لازم خواهد
 شد چنانچه اگر دو کس قتل نماید کسی را بخطا واجب میسر
 بر آن دو کس دیت واحد و بر هر واحد از آنها کفاره علیحدگی لازم
 می آید * مسئله ۴۲ * اگر بفروشد محرم صید را یا خرید
 کند آن را پس بیع در بین هر دو صورت باطل است زیرا چه محرم
 اگر صید را زنده بفروشد پس این تعرض آن است و اگر بفروشد
 آن را بعد از کشتن آن پس در این صورت فروختن آن فروختن مردار
 است چه صید یکم بکشد آن را محرم مردار است پس بهر طور
 بیع آن جایز نیست * مسئله ۴۳ * هر که بیرون کند
 آهو را از حرم و بعد از آن بنزد آن آهو بیچه هارا و بیبزه
 آن آهو و بیچه هائی آن پس بر او جزای هر واحد
 از آنها لازم می آید زیرا چه صید حرم بعد از اخراج آن از حرم
 مستحق امن است شرعاً لهذا رد آن واجب است بسوی مامن آن
 که حرم است و این استصحاب صفت شرعیست پس برایت خواهد کرد

بسوی اولاد از این جهت که در صورت مذکور هر یک از آنها
 و آنچه بای آن جزای مجامعه لازم خواهد شد و اگر بعد از اخراج
 آن جزای آن را نباید اخراج کنند و بعد از آن بچه ها بزیاد آن آید
 پس در تصور آن لازم نیست آید بجزای آن بچه آن نیز آنچه آید
 بعد از ادای جزای آن مستحق است باقی نیستی ماند لهذا درین
 هنگام رد آن بما من آن که حرم است بر او واجب نیست
 زیرا که جزای آن که بذل آن است بمنزله عین آنست
 و درین صورت ادای جزای آن نمودن است پس بعد از آن
 چیزی دیگر لازم نخواهد شد و الله اعلم
 با بیان احکام تجاوز نمودن از میقات
 بخیر احرام * مسئله ۱ * کوفی اگر داخل شود در بستان
 بی عمامه و بعد از آن احرام نماید برای عمره پس اگر بازگشت نماید
 بسوی ذات عرق که میقات است همان کوفه است و در آنجا تللیه
 بگوید پس ساقط میشود از او دم که واجب میشود و پیرایشان
 بجهت تجاوز نمودن از میقات خود و اگر بعد از بازگشت
 نمودن از ذات عرق تللیه بگوید تا آنکه بیکه داخل شود
 و طرف نماید برای عمره پس بر او دم لازم می آید و این نیز

۱. بپوشانیدن روح است و صاحبی روح گفته اند که اگر کوفی مذکور
 بعد از احرام نبودن از بستن مذکور با زکشت نماید بذات
 عرق در حالیکه مسح است پس بر او هیچ لازم نمی آید تلبیه
 بگوید بعد از رسیدن بذات عرق یا نگوید و نیز روح گفتست
 که دم بر او لازم است خواه بعد از رسیدن بذات عرق تلبیه بگوید
 یا نگوید زیرا چه جنایت او مرتفع نمی گردد و بسبب عود نبوده
 او بذات عرق چنانچه اگر افاضه نماید کسی از عرفات پیش
 از ایام و بعد از آن عود نماید بعرفات بعد از غروب آفتاب
 پس بسبب عود نمودن او جنایت او مرتفع نمی گردد
 همچنین در سجده و دلایل علیای ما این است که کوفی
 از میقات تجسبا و نر نموده بود بغير احرام پس او ترک نموده بود
 احرام را از میقات و بعد از آن تدارک آن نبوده در وقت آن
 چه پیش از شروع نمودن در افعال عبادیه یا حج همه وقت آن
 است پس ساقط خواهد شد و میباید تجسبا و نر نمودن امر
 میقات بدون احرام لازم می شود بخلاف آنکس که افاضه
 نماید از عرفات و بعد از آن عود نماید بعرفات بعد از غروب
 آفتاب زیرا چه او تدارک متروک نگذرد است در وقت آن بنا بر

ایچده سابقه مذکور شده است، لکنی تدایرک متروک در صور سه
 مذکوره بردها حدیسی حاصل میشود، سبب عود بیرون کونی
 مذکور بذات عرف در حالت احرام حد درین شکام حتم
 صدقات او و فوت بید حیات، در صور تمکد بکتاب احرام
 پیش در داره، ذات در حالیکه بکتاب اسب و نرد اسب در حد
 تدایرک آن حاصل میشود سبب عود بیرون او بذات عرف در
 حالت احرام بر طریقه تلبه، کونند در ذاب عرف بریر احده
 عمیب در احرام امی اسب که از حانه خود احرام کند و هرگاه
 بدایر بق حصص حاتم داسمه بین قاحیو آن تا بکتاب پس
 واجب است بر قاحیو که مذکور که قصا بپایند حق آن را
 مانع طور که بعد از رسیدن بذات عرف تکدید تلبه بپایند
 و هر چمن اختلاف اسب در صور تیکه احرام حج بپایند کونی
 بعد از تلبه او بیرون از میقات و بعد از این نام کسب بپایند
 به ری میقات که ذاب عرف اسب بطور یک در صور سه
 دار کسب پیورده بود و اگر کونی مذکور عود بپایند نسوی
 ذرات عرف بعد از شیع نبودن او در طواف حانه کعبه و استلام
 حاجت را سود پس درین تصویر بپایم او و ساعطایی شود بپایند و

انكر خود كند اتم بستان مذکور بسوي ذات عرق پيش از احرام
 پس درين صورت دم ساقط ميشود پالاتفاق و اينچه كه مذکور شد
 وقتي است كه كوفي مذکور را اراده حج يا عمره يا شد و انكر او
 داخل شود در بستان بني عسا مر براي حاجتي پس ميرسد و بمر اكه
 داخل شود در مكه بغير احرام و هنر ينصورت زير الانكر بعد اتم
 رسيدن به بستان مذکور اراده حج يا عمره شو پس ميقات او
 بستان مذکور است و او صاحب بستان هر دو بر او اندر اير اچه
 بستان مذکور واجب التعظيم نيست پس بسبب قصد رفتن
 به بستان مذکور احرام واجب نيست و هرگاه داخل شد در آن و
 لاحق شد باهل آن بستان بپنجاه يكي اتم انها شكست و بستان را
 جايز است كه بر ابي حاجت بپنجاه رود بغير احرام پس هياچتدين
 كوفي مذکور را نيز جايز خواهد شد رفتن بپنجاه براي حاجت بدون
 احرام و بايد دانست كه آنچه مذکور شد كه بستان مذکور
 ميقات وي است پس مراد از آن جميع زمين دل است كه واقع
 است ميان آن و ميان حرم چنانچه ساقط مذکور شد است پس اگر
 كوفي مذکور با يكي از اهل بستان احرام نپايد اتم دل و وقف
 و عرفات نپايد پس بر آنها هيچ لازم نمي آيد بپنجاه آنها احرام

میوه، آند از میقات خود ها * مسئله ۲ * تا قیام اکثر احرام
 شود در مکه بدون احرام و بعد از آن خارج شود از مکه در آن سال
 در روز بسوی میقات حواله از میقات احرام حلیه قرص نباید پس بسبب
 این احرام حلتی که بسبب داخل شدن در مکه بدون
 احرام بوقوع آمده بود مرتفع منگردد و حیوان میشود که گویا
 او بدون احرام در مکه داخل بشد است و مرتفع گفتست که
 آن حلتی که مرتفع نمیکرد و هر می مواقت قیام است چنانچه
 در صورت نذر احرامی اگر نذر کند کسی با بیست و یک روز بعد از آن
 الی مکه مالا احرام پس او اگر احرام از میقات برای حج
 فرض نماید و بعد از آن داخل شود در مکه پس نذر مذکور
 بسبب رفتن باین احرام بسوی مکه ادا میشود مگر آنکه لازم است
 مراد را که با احرام مستقل رود بسوی مکه چنانچه تا قیام مذکور
 اگر بعد از گذشتن آن سال در سال دیگر بسوی میقات رفته
 احرام حلیه بپایند و بپیکر رود پس بسبب رفتن بپیکر با احرام حلیه
 در سال دیگر مرتفع نمیشود چنانچه بوقوع آمده بود بسبب
 داخل شدن در مکه بدون احرام در سال اول و دلیل علیهای ما این
 است که تا قیام مذکور تلاقی مایه و نذر آن نبود و در وقت

آن را بپایان رساند و واجب بر او این است که تعظیماً این بقعه نیاید یا بنظر او
 که با حرام داخل شود در آن و لازم نیست شخص را برای
 داخل شدن در مکّه که احرام مستقل نماید و در صورت مذکوره
 داخل شدن در مکّه با حرام یافته شد پس کفایت خواهد
 کرد چنانچه اگر داخل میشد در مکّه با حرام حج فرض را بپایان
 گفتار میگرداند و بخلاف آنکه ساله بشکرت را بپایان درین
 هنگام داخل شدن بپای حرام برای آن و این واجب
 میشود بر ذمه او پس آن ادا نمیشود مگر با اینطور که
 با حرام مستقل داخل شود در مکّه چنانچه اگر نذر کند کسی یا اینکه
 اعتکاف خواهد نمود در ماه رمضان درین سال پس اعتکاف
 مذکور ادا میشود بر روز و رمضان مذکور و برای آن اعتکاف
 بر روز و ماهی سواي رمضان در کار نمیشود و اگر در رمضان
 مذکور اعتکاف نیاید پس بعد از آن واجب میشود بر او
 که اعتکاف نیاید در ماه دیگر سواي رمضان بر روز مستقل
 و اگر در سال آتی در ماه رمضان آن اعتکاف ادا نماید
 بر روز رمضان مذکور صحیح نمیشود * مسأله ۳ * هر کس
 بعد از گذشتن از میقات احرام بپایان و بعد از آن عهده

مذكور را فاسد کند مايد كه افعال آن عهره را تمام كنند و
 بعد ازان آن را قضا كنند زمر احد احرام لازم ميشود پس اين
 حسان شد كه فاسد كند حج را بعد از احرام و در وقت صورت بر او
 واجب نمي شود دم بسبب تحيا و زني بودن او از ميقات بدون احرام
 زمر احد بر او قصاي آن حج وعهره لازم است پس وقت قضا احرام
 آن از ميقات خواهد كرد و بسبب آن اين حنايت مجاورت
 نبودن از ميقات بغير احرام مرتفع خواهد گشت بجهت آنكه
 بسبب احرام نبودن از ميقات در قصاي آن حج وعهره حنايت ميقات
 كه دوت شده است مير قضا خواهد شد و هر نگاه قصاي آن خواهد
 شد پس سواي آن چيزي ديگر لازم نيست و بنا بر قياس قول زمر
 رح دم مذكور را وساطت ميشود حنايت همين احتلاک است
 در حنايت كسي كه حج او فوت شود و ايام حج ماقبل ماند و آن كس
 بغير احرام تصاویر نهايد از ميقات و در حنايت كسي كه تصاویر
 نهايد از ميقات بغير احرام و بعد از ان احرام حج نه سايه و
 بعد ازان آن حج را فاسد كرد اند اعني در پند و زنهان نزد
 زمر رح دم محاوزت از ميقات بغير احرام سر و لازم مي آيد
 و بسبب قضا نمودن آن حج وعهره ساقط نميشود و نزد علماي

با ساقط میشود و زقرح این جنسایت را قیاس میکند بر
 محظورات دیگر و در آن میکند واجب میشود بسبب
 قضا نمودن آن حج و عمره که در آن محظورات واقع شده بود
 آن دم ساقط نمیشود و همچنین ساقط نمیشود و میگوید واجب
 میشود بسبب مجاوزت نمودن از میقات. اخیر احرام و علمای
 ما میگویند که قیاس آن بر محظورات دیگر معقول نیست
 زیرا چه بسبب احرام نبودن از میقات در وقت قضای آن حج و
 عمره حقیقیات نیز قضا نیوده میشود پس جنسایت به اجازت
 مرتفع میگردد بخلاف محظورات دیگر چه بسبب قضا نمودن
 آن حج و عمره مرتفع نمیشود و پس فرق واضح شد * مسئله ۴ * مکي
 اگر خارج شود از حرم و بعد از آن اراده حج نماید و احرام کند
 و عود نکند بحرم و وقوف بعرفات نماید پس بر او یک
 شکوستند لازم میآید زیرا چه میقات او حرم است
 و او از آن تجاوز نکرده است بخلاف احرام پس اگر عود کند بسوی
 حرم و تلبیه بگوید یا نگذرد پس در آن اختلاف است بر وجهیکه
 مذکور شد در حقیقتی * مسئله ۵ * متبع اگر بعد از
 فراغت از عمره خارج شود از حرم اگر احرام حج نماید و وقوف

بهر فاعل کند پس مراودم لازم می آید و مزاجه او عرضگاه داخل
 شد در مکه و اعتدال غیره را اعتدال آورد و بهر نه مکی کعبه و
 میعات مکی حرم است و او تجاوز میوه دامن ارمه و قنات حدود
 بعد از احرام پس دم لازم خواهد شد بر او پس اگر سار آید
 به حرم پس از آنکه وقوف به عرفات نماید و تلبه بگوید و
 حرم پس بر او هیچ لازم نیست و در بعضی وقت نیز اختلاف
 است در وجهی که مذکور شد در حقیقت فاقی و الله اعلم

باب در بیان اصناف احرام نسوی احرام
 دیگر * مسئله ۱ * مکن اگر احرام عهده نماید و نکند سوگند
 طوائف نماید برای آن و بعد از آن احرام حج بپایند پس
 ابو حنیفه رح کعبه در صورت مکی مذکور و الامم
 است که با اعتل ترک کند حج را و بر وی دم واجب می شود نسبت
 ترک بیودن حج و مراودم است که در صورت ترک بیودن
 حج و عهده نماید و ابو یوسف و محمد رح گفته اند که
 در صورت مذکوره واجب بود علی ای ما این است که ترک کند
 عهده را و قضا کند آن را و مراودم واجب می شود نسبت ترک عهده
 بود لکن ابی یوسف و محمد رح این است که مکی را ترک بیودن

یکی از حج و عمره لازم است زیرا چه جمع نموده ایمان حج
و عمره در حق مکی غیر مشروع است و ترک عمره اولی است
بجای آن ادنی است از روی رتبه و اعمال آن قابل است به نسبت
اعمال حج، قضای آن آسان است بجهت آنکه عمره موقت
نیست بلکه عمره نموده و در هر وقت روا است و اکثر احرام
عمره نباید متکی و بعد از آن احرام حج نباید بی آنکه آن
افعال عمره چیزی بعمل آید و رده باشد پس در این صورت نیز هیهات
محکم است که در صورت آنکه مذکور شد بنا بر وجهی که مذکور
شد پس اکثر مکی بعد از احرام چهار شوط طواف نماید و
بعد از آن احرام حج نباید پس در این صورت لازم است ویرا
که ترک کند حج را یا لا تغافل نیز آنچه چهار شرط اکثر این
طواف است و اکثری بمنزله کذا نیست پس در این صورت ترک
نمودن عمره معتذر است چنانچه ترک آن متعذر است در
جبر و تیکه فراغت نماید آن عمره و دلیل اینست که حج یکی
این است که در جبر و مذکور احرام عمره موکد شد است
و سبب ادنی بودن بعضی از افعال آن هم احرام حج موکد نشد است
و ترک نمودن غیر موکد آسان است به نسبت ترک نمودن

هوکرو دوم این است که در ترک بیرون بیرون بعد از شروع در این
 احوال عیال لازم می آید و در ترک بیرون حج احوال عیال لازم
 نمی آید و در این بیست که در این باره ما بدین احوال است
 و باید دانست که بر او دم لازم می آید هر کدام را که ترک نماید
 بر راجحه احوال کشتن پیش از وقت آن است و آنکه متعذر رسد
 تمام بیرون احوال آن می آید و در بعضی منحصراً است و لیکن در صورت
 ترک بیرون عیال را و قصای عیال است فقط و در صورت ترک بیرون
 حج قصای حج و ادای عیال لازم می آید و بر راجحه او ما بعد کسی است
 که حج او خوب شود و بر آنکس حج و عمره لازم می آید و اگر نمی
 مدد کند ترک سنه باید یا هیچ یکی از حج و عمره را بلکه احوال هر دو را
 بجا آورد ادا می نمود هر دو را و بجا آورد احوال آن حج
 و عیال را بطوریکه التزام آن نبوده بود و لیکن بجا آوردن هر دو
 در حجاب او منتهی است و معهود اگر هر دو را بجا آورد صحیح می شود
 و بر راجحه بی مانع تحقیق فعل بیست ساله قاعده علی ای ماکه مقرر
 است در موضع خود و در بی صورت بر او دم لازم می آید پس حج
 بیرون او میان حج و عیال و بر راجحه بیرون حج و عیال بقصد آن
 راه می باید در عیال بجهت ارتکاب منتهی عذر باید دانست

و بعد از این هم در حق مکی برای جبر نقصان است و در حق قاتبی
 برای ادای شکر است * مسئله ۲ * هر که احرام حج نماید
 و بعد از آن در روز عید احرام حج دیگر نماید پس اشکر پس از احرام
 دیگر حلف نموده باشد بجهت احرام اول واجب میشود بر او حج
 و هیچ چیز برای و لازم نمی آید و اشکر پیش از احرام دیگر حلف
 نموده باشد بجهت احرام اول حج دیگر بر او واجب میشود
 و در رعیت احرام میان دو اخرام حج لازم می آید و آن
 بعد از آنست پس اشکر حلف نماید و بعد از احرام دوم بر او هم لازم
 می آید و بالا جماع در هر چه این حلف نموده آن اگر چه متسکری از متاسکری
 احرام اول است و لیکن آن جنایت است در حق احرام دوم و هر چه
 این حلف به نسبت احرام دوم در غیر وقت آن واقع شد است و اشکر
 حلف نکرده تا آنکه حج نماید در سال دیگر پس در این صورت
 هم لازم می آید نزد اپیستیفه روح ویرا چه او در این صورت تاخیر کرده است
 حلف را از وقت آن در حق احرام اول و بشب تاخیر حلف از رفته
 آن هم لازم می آید نزد اپیستیفه روح و نزه صاحبین روح
 در این صورت هیچ چیز بر او لازم نمی آید بنا بر آنچه مذکور
 شد است در باب جنایات و در هر گاه چنین است پس بدان

مذهب این چنینست روح حلق کردن بعد از احرام دوم و نکردن آن هر دو برابر است و بنابر مذهب صاحبین روح حلق نمودن بعد از احرام دوم شرط دوم است * سلسله ۳ * هر که فراغت نیاید از افعال عیبه مکرر حلق و پیوسته از حلق نه کردن احرام نیاید برای عیبه دیگر پس بر او دم لازم می آید و جهت احرام نبودن او برای عیبه پیش از وقت آن جدا و جمع نبود میان دو احرام عیبه و آن مکروه است پس دم لازم نخواهد شد و این دم برای جبر و کفاره است * سلسله ۴ * هر که از احرام جمع نیاید و بعد از آن احرام عیبه نیاید هر دو لازم می شود بر او زجر اجماعی نبود میان حج و عیبه مشروع است و روح حلق آفاقی و کلام در حب و بی ایست پس او در بی تصویریت قاری میگرداند و لیکن طریقت سنت را امری نداشته لهذا تبارک است پس سوگواری ذکر او قریب بعرفات نیاید در حدایکه افعال عیبه بعد از نماز واجب پس عیبه مبروک میگرداند و زجر اجماعی ندارد و عیبه بساط طور که افعال عیبه را بعد از حج بعمل آرد زجر مشروع است و لیکن باید دانست که پیچیده متوجه شدن او پسوی عرفات عیبه مبروک نیست و بلکه وقتی مبروک میسرود

که او توقف بعرفات نباید * مسئله ۵ * شریک طواف
 قدم نباید برای حج و بعد از آن احرام عهده نباید و حج و عهده
 در دور ایضا آورد پس هر دو لازم است و بر او دم لازم می آید
 بجهت جمع نمودن او میان حج و عهده نمی آید چه جمع نمودن
 میان حج و عهده مشروع است بنا بر آنچه سابق مذکور شد و پس
 در صورت مذکوره احرام در دو صحیح است نه در آنچه طواف
 قدم سنت است و در کس حج نیست لهذا اگر ترک کند آنرا کسی در
 او هیچ لازم نمی آید پس پیش از ایضا آوردن در کس حج میسبی است
 و بر آنکه افعال عهده ایضا آورد و بعد از آن حج نباید لهذا اگر
 در صورت مذکوره در او ادا نباید جایز است و بر او دم لازم
 می آید برای جمع نمودن میان حج و عهده و نباید دانست که ای
 دم برای جبر نقصان است و همین صحیح است نه در آنچه او
 در بنصورت بنام بود است افعال عهده را بر افعال حج می و جدو
 مستحب است و بر آنکه در بنصورت ترک نباید عهده را نه در آنچه
 احرام حج موكداً شده است بسبب ایضا آوردن بعض افعال حج
 منوط است و قدم را او ایضا آورد است بخلاف آنکه طواف
 قدم ننهد و باشد برای حج پس اگر ترک کند عهده را چنانچه مستحب است

است باید که قضای آنرا جرح شروع در آن صحیح شد است و در این صورت
 اگر آدم لازم می آید برای ترک نمودن عیبه * مسکند اگر اثر
 ذاقی احرام عیبه نماید در روز عید یا در روزی از ایام تشریف
 پس آن عیبه لازم نمی شود و اگر ازیرا چه جمیع نهودن میان حی و
 عیبه مشروع است و حق ذاقی ولیکن لازم است ویرا که ترک نماید
 این عیبه را زیرا که اواد انهود است و کس حج را پس در عیبه مذکور
 بنای افعال عیبه بر افعال حج لازم می آید من کله و جد و نیز عیبه
 نهودن در ایام مکروه است بنا بر آنچه مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی پس لازم است ویرا که ترک نماید این عیبه را پس
 اگر ترک نماید آنرا بر او حرام لازم می آید بسبب ترک آن و هم
 واجب است بر او که قضای آن نماید بجهت آنکه جمیع نهودن
 میان حج و عیبه دو حق است و مشروع است و معذا انکر هر دو را
 بجا آورده و اواد میشوند زیرا که کراهیت در آن لغیر است و آن
 این است که او در ایام مشغول می باشد با دای باقی افعال
 حج پس ضرور است که آنوقت خالص باشد برای باقی افعال بجهت
 تعلیم حج و بر او حرام است بجهت آنکه او جمیع نهودن است
 حج و عیبه را در احرام یا در باقی افعال حج وقف انکتم اند که این

است باید که قضا کند تا فراجه شروع در آن صلح شد است و در این صورت
بر او دم لازم می آید برای ترک نهودن عیبه * منسلک ۱۰ اثر
تا قیاحرام عیبه نیساید و روئ عید یا در روزی از ایام تشریف
و سن آن عیبه لازم می شود و او را زیر آنچه جهج نهودن میان حج و
عیبه مشروع است و حقد قاقی ولیکن لازم است ویرا که ترک نیاید
این عیبه را زیرا چه اواد انیهود است رکن حج را پس در عیبه مذکوره
بنای افعال عیبه بر افعال حج لازم می آید پس کلا وجه و نیز عیبه
نهودن در ایام مکروه است پس بر آنچه مذکور خواهد شد
انشار الله تعالی پس لازم است ویرا که ترک نیاید این عیبه را پس
اگر ترک نیاید تا نرا بر او دم لازم می آید پس ترک آن و هم
واجب است ویرا که قضای آن نیاید بجهت آنکه جهج نهودن
میان حج و عیبه در حقت او مشروع است و معذاا اگر هر دو را
بجای آورد و را دامیشوند ویرا چه کراهیت در آن لغیره است و تا
این است که اگر در این ایام مشغول مییاسد با دای باقی افعال
حج پس ضرور است که آنوقت خالص باشد برای باقی افعال بجهت
تعظیم حج و بر او دم لازم است بجهت آنکه او جهج نهودن است
حج و عیبه را در احرام یا در باقی افعال حج و قضا کنند که این

دم نیز برای جبر نقصان است زیرا چه جمیع نبودن میان حج و غیره
 بطور صد کو ر خالف نسبت است و بعضی گفتند آنکه اگر کسی
 حلقه نماید برای حج و بعد از آن احرام عیبه نماید ترک نکند آن
 عیبه را بنا بر آنچه قهیده میشود آن ظاهر عبارت ميسوط و بعضی
 گفته اند که ترک کند عیبه را برای احترام نبودن از چیزیکه
 متهی است و فقیه ابو جعفر گفت است که مشایخ ما رج باین فتوی
 داده اند **مسئله ۷** * اگر قوت شود حج شکستی و بعد از آن
 احرام حج یا عیبه نماید **ت** شخص پس باید که ترک کند
ت احترام را چه کسی که حج او قوت میشود لازم است ویرا که افعال
 عیبه **ت** بجا آورد **ت** حلال شود بی آنکه احرام نمساید برای
 عیبه بنا بر آنچه ذکر آن خواهد شد **ت** انشاء الله تعالی در باب
 قوایت پس اگر احرام نمساید برای عیبه دیگر لازم می آید
 که او جمیع که در میان دو عیبه باعتبار افعال این لازم است
 ویرا که **ت** آن عیبه را ترک نماید چنانچه همین حکم است
 در صورتیکه اجرام دو عیبه نمساید کسی و شخص مذکور
 اگر احرام حج نموده باشد لازم می آید که جمیع کرد میان
 دو حج باعتبار احرام این لازم است ویرا که ترک نماید آن

حج را چنانچه از اجرام و وجع آنها باید کسی و لیکن بر
 شخص مذکور در صورت مذکور قضای آن حج یا عیبه که
 ترک کرده است آنرا واجب است به جهت صحیح شدن شروع
 در آن و هم بر او هم لازم است بسبب ترک نبودن آن بحال شدن
 پیش از وقت و الله اعلم
 باب بیست و یک در بیان اجصار و آن عبارتست
 از اینکه محرم را عارضه از ادای حج در پیش بشود که
 بسبب آن بر آنی حج رفتن نتواند چون عذر و بیماری
 مثلاً و این محرم را محصر میگویند. ^{بیماری} دفعه چهارم * مسنگه *
 محصرم اکثر مضطر شود بسبب عذر یا بیماری که مانع است ویرا
 از اداء بودن حج پس جایز است ویرا که خلال شود و شافعی زح
 گفتست که اجصار از متضیق نیست و هم اگر اسبب عذر و سراجة
 خلال شدن بقدر استادن هدی مشروع نیست مگر در حث کسیکه
 منحصراً شود برای تحصیل نجات از دست عذر و بسبب خلال شدن
 نجات می یابد از دست عذر و نه از بیماری و دلیل علیها این
 است که لفظ اجصار که در قرآن مجید آمده است اطلاق آن
 بر اجصار بسبب بیماری صحیح است یا جهای جمیع اهل لغت

همیشه گویند که آن حصار بیسبب بیماری گفته میشود و بسبب عدم
 حضور گفته میشود و جواب شافعی رح این است که حلال شدن
 پوشش آن وقت آن برای دفع حرج است یعنی اگر محصر را حلال
 شدن جایز نباشد باید که او تمام مدت در آن در حالت احرام بماند
 و این حرج است و حلال شدن پیش از وقت آن مشروع
 نیست برای دفع این و در حالت احرام تمام مدت در آن مانده
 باشد حرج است در جفت بیمار و هرگاه جایز باشد بر محصر را حلال
 شدن پس باید او را که بفرستد گو سفند یا بدست شخصی برای
 دفع کردن در حرم و بگوید آن شخص را که در قلل تاربخ
 این را در حرم ذبح کن و آن شخص مذکور وعده آن بگیرد
 و بعد از آن هرگاه آن تاربخ بگذرد حلال شود و بعد از آن
 وجه فرستادن آن گو سفند در حرم این است که ذبح
 کردن این گو سفند قربت و عبادت است و ذبح کردن گو سفند
 و ریختن خون آن معلوم نیست که عبادت شود مگر در زمان
 خاص و مکان خاص چنانچه سابق مذکور شد است پس
 بعد از آن زمان و مکان خاص ذبح آن قربت و عبادت واقع
 نخواهد شد و در صورتیکه ذبح آن قربت واقع نشود حلال

شد و بسبب آن متعاقب نخواستند و عد شد و خاتم قرآن خدا است
 در قرآن و احبید که حاکم نکند سرهای خود را تا آن زمان که
 پرسد شدی بر محل خود برای دلالت مؤلف چه شدی اسم آن
 چیست و چه فرستاده شود بسوی حرم و شافعی روح گفت
 که ذبح آن گوشت که در صورت امدار است واجب
 است و مقید و مقصور من بحریم نیست زیرا که آن مشروط شد
 است بشریف رحمت و ای تخفیف و اگر مقید شود ذبح کردن
 آن بحریم تخفیف حاصل نمیشود و علیای ما در جواب این
 میگویند که مقصود از این مطلب تخفیف است نه آن است تخفیف
 و این چنانست و اگر سائرین همی مطابق تخفیف
 حاصل است و بدانکه مقصود را فرستادن عدی لازم است
 خواه آن عدی گویند یا شد یا شتر یا گاو و حاصل آنکه
 فرستادن گوشت نیز جایز است زیرا که در نص قرآن ذکر عدی
 آمد است و آن شامل است مرگوشت را نیز و بدانکه هر از
 فرستادن گوشت این نیست که گوشت معین را بفرستد
 چه این گاهی متعذر میشود بلکه جایز است ویرا که قیمت
 آنرا بفرستد تا آن قیمت گوشت را بخریده و حرم ذبح کند

شخص مذکور و باید دانست که در معصرو واجب نیست که حالت
 یا قصر نماید برای حلال شدن و این قول ایضاً ضعیف و مجرب روح
 است و ابو یوسف روح میگوید که واجب است بر او زیرا چه
 و پیغمبر صلعم حلق نهد است در سال بعد پیمه و امر کرده اصحاب
 خود را بآن و در آن سال پیغمبر صلعم مع اصحاب خود معصوم
 بودند و مع هذا اگر او حلق یا قصر نکند چیزی لازم نمیشود
 بر او نزه ایی پیغمبر روح و دلیل طرفین روح این است که قربت
 و قدمات شدن حلق معلوم نشد است مگر در صورتیکه مرتب
 بر افعال حج باشد پس بدون ادای حج قربت نخواهد شد و فعل
 تبکی صلعم و اصحاب وی برای آن بود که تا ظاهر شود بر مردمان
 که در آن راه درست و معکم است برای برگشتن * مسئله ۲ *
 قارن اگر معصوم شود پس لازم است بر او که دو خدی فرستد زیرا چه
 او محتاج است باینکه حلال شود از دو احرام پس اگر یک
 خدی فرستد قارن تا که حلال شود از احرام حج و باقیبماند
 در حالت احرام غیر حلال نمیشود از هیچ یکی از دو احرام
 زیرا چه حلال شدن از هر دو احرام در یک حالت مشروع است
 * مسئله ۳ * جایز نیست ذبح کردن خدی احرام مگر

در حریم و حصار است ذبیح نبودن آن پس از روز عید نذر
 ایست حنیفه روح صاحبی روح شکسته اند که جایز نیست ذبیح
 نبودن دم احصار مر و محصر را مگر در روز عید و در صورتیکه
 محصار او از حیض باشد و اضطرار احصار او از عیبه باشد پس
 جایز است و نیز ذبیح نبودن آن عمر و قتیق خواهد بود دلیل صاحبی
 روح این است که دم احصار هیچ مانند دم تبیح و قراق است
 و ذبیح است و در دم تبیح و قراق جایز نیست پیش از
 روز عید و نیز ذبیح نبودن دم احصار مگر در سبب حلال شدن
 است مانند حلق و حلق چنان نیست پیش از روز عید و دلیل
 اینست که روح است که دم احصار واجب است بطریق کفار
 و حر انحصار لهذا خوردن گوشت جایز نیست مگر محصر را
 پس ذبیح نبودن آن مکتوب خواهد شد و بیگان فدر مان مانند
 ذبیح دم ای کفار و بخلاف دم تبیح و قراق که آن دم کفار
 نیست و بخلاف سبب حلال شدن بستی آن در وقت خود
 است و معظم افعال هیچ که وقوف بقرقات است منتهی میشود
 بدان و در سبب حلال شدن سبب ذبیح نبودن دم
 احصار پیش از وقت آیت پس قیاس این

بر حلق مع الفارق است * مسئله ۲ * معصرا از حج اگر حلال
 شود پس بر او لازم میشود حج و عمره با جهت آنکه چنین مرد دست
 در این عینا سال و این شهر رخص و بجهت آنکه حج واجب میشود
 و طاریت قضای برای صحت شروع در آن عمره واجب می شود بر او
 بجهت آنکه اگر مانند کسی است که حج او فوت شده
 باشد * مسئله ۳ * بر معصرا از عمره واجب نیست مگر قضای آن
 و بدانکه احصار از عمره معتق میشود نه در علیای ما
 و امام مالک رجح میگوید که معتق نمیشود زیرا چه عمره در وقت
 نیست و دلیل علیای ما این است که بیهوده صلعم و اصحاب
 وی معتبر شده بودند در حدیبیه و آنها احرام عمره نپرده
 بودند فقط و دوم این است که در صورت احصار از حج حلال شدن
 مشروع شد است بسبب دفع حرج و این سبب موجود است در
 احرام عمره و هر گاه ثابت شد که احصار از عمره معتق است
 همیشه پس در صورتیکه احصار از آن معتق شود در حق کسی قضای
 آن بر او واجب نخواهد شد و قتی که حلال نشود چنانچه در صورت احصار
 از حج قضای حج واجب میشود * مسئله ۴ * قارن اکر
 معصرا کرده و پس بر او یک حج و دو عمره لازم می آید اما لزوم

يك حج و يك عمره پس آن بنام و حقی است که سابق مذکور
 شد و اما لزوم عمره دیگر پس آن نصحت است که او را حج و
 عمره بیرون شد است بعد از آنکه شروع به یمن او در آن صاحب
 شده بود * مسکنه ۷ * قاری اگر فرستد هدی را بدست
 شخصی روعده نکند از او باینکه در فلان روز ذبح خواهد
 کرد آن را و بعد از آن وایل شود احصاء پس اگر رایل سوره
 احصاء در وقتیکه در آن ایستد فرصت نباشد که ادای حج
 را در آن بدهد هدی را پس درین صورت لازم نیست که او که
 شود برای ادای حج را بچند مقصود از آن است در صورت حاصل
 نمیشود بلکه باید که صبر کند تا آن زمان که حلال گردد
 بسبب ذبح بیرون هدی که فرستاده است آن را و معذرا اگر
 متوجه شود تا باده ای که افعال عمره بجا آورده حلال خواهد
 شد پس این حاکم است و بر این امر حج او فوت شده است و کسی که
 حج او فوت می شود افعال عمره بجا آورده حلال میشود و اگر
 احصاء او را مل کرده در وقتیکه در آن ادای حج را در آن
 هدی تواند کرد لازم نمیشود که او که متوجه شود برای ادای حج
 را بچند عمره که بسبب مانع از ادای حج عارض شده بود رایل .

شکست پیش از آنکه خلف و عوض آنرا بپذیرد آورده باشد پس
 درینصورت هرگاه روانه شود و هدی خود را سلامت بیاورد پس
 آنرا هر چه خواهد بکند زیرا چه آن هدی ملک او است و آنرا
 برای مقصودی معین نموده بود که استغنا از آن حاصل شکست و
 اگر احصار او زایل گردد در وقتیکه در آن ادراک هدی تواند
 کرد نه ادای حج پس درینصورت حلال خواهد شد بهسبب حجر
 او و آنرا ادای اصل و اگر احصار او زایل گردد در وقتیکه در آن
 ادای حج تواند کرد نه ادراک هدی باینطور که وقف و گرفتار
 باشد آنرا هدی که ذبح کند آنرا بتاریخ هفتم شهر ذیحجه
 پس درینصورت نیز جایز است ویرا که حلال شود باین
 استکسان و زقریح گفته است که درینصورت ویرا جایز
 نیست که حلال شود و همین موافق قیاس است زیرا چه او
 درینصورت قسادر است بر اصل که حج است پیش از حاضری
 کردن مقصود از بدل که هدی است و باید دانست که این تقسیم
 برتردید که مذکور شد بنا بر قول صاحبین برح درست نیست و در حق
 کسیکه محصر باشد از حج زیرا چه ذبح نمودن در احصار حج نذر
 ایشان جایز نیست مگر در روز عید پس هر که خواهد یا فت

چیزی را حرام شده است شدی را بر و حرام نیست که تقسیم مذکور
 در سبب می شود در حق محصر مذکور بنا بر قول اصحاب در حق
 محصر از غیره درست است اما لا تعالی که در سبب می شود دم احرام
 از غیره، موقت نیست مگر بعد از آنکه مال را بکشد و باید دانست که وجه
 استیصال این است که در صورت مذکور اگر لازم فکرم آید
 شود، بنا بر آنکه موقوفه بود برای ادای حج شرابده مال او صایع حرام شد
 و بنا بر آنکه محصر که بدست او شدی فرساده است و حج حرام کرد
 آن را بدست داده محصور آن حال را حاکم کرده و حرمت مال
 ماند حرمت ذات انسان است و باید دانست که در صورت
 مذکور محصر مذکور محکوم است اگر حرام شد صبر کند
 در مکسکه محصر سداست در آن مادر محرم آن زمان که شدی
 و دم کرده شود از حساب او پس او در آن فکام حلال کرد
 و اگر حرام شد موقوفه بود پسوی ادا می شود اما در آن
 می شود بود سبب احرام و ادا به آن را و آنی افضل است در آن و
 می شود جاری است که وعده آن می شود بود * مسئله ۸ * هر که
 بعد از عرف معمر کرد پس او در حبست محصر نیست
 و بنا بر آنکه در آن مقام سبب احرام و فوت می شود * مسئله ۹ *

هر که منحصر شود زمکه و بسبب احضار طواف خانه کعبه و وقوف
 بعرقات نتواند کرد پس او معذور است زیرا چه در حق او متعذر است
 اقام حج پس از ماندن کسی است که معذور شود در زمین حل
 و انکرا و قاهر باشد بر یکی از طواف و وقوف بعرقات پس درین
 درجه درت او معذور نیست اما در صورت اول پس بجهت آنکه قایم
 آنجا حلال میشود بسبب طواف و در صورتیکه قادر نباشد
 بر طواف پس دم قابم مقام آن میشود و درینصورت بسبب دم حلال
 نمیشود و اصل آن طواف است در حق او هرگاه او بر طواف
 قادر باشد محض شحوا نداشتن او اما در صورت دوم پس بنا بر
 وجهی است که در مسئله اول مذکور شد و بعضی گفته اند
 که درین مسئله اختلاف است میان ابی حنیفه و میان
 ابی یوسف و روح باینطور که امام ابوحنیفه روح میگوید که محرم
 محصر نمیشود در محرم و ابویوسف روح میگوید که اگر عدد غالب
 بشود هرگاه حشی که حایان شود عدد میان مجزأ و میان خانه کعبه
 پس درینصورت احضار مستحق نمیشود و لیکن این
 بیان اختلاف صحیح نیست و صریح میان آنست که اول
 مذکور شد و الله اعلم

با در بیان قوت شدن حج

* مسئله ۱ * هر که احرام حج نماید و بعد از آن اتفاقاً و قوف

بعرفات نافتد تا حج و روزه عید پس حج او قوت میشود بجهت آنکه

سابقه مذکور شده است که وقت و قوف هر قاف تا قحچم و روزه عید است

و درین هنگام بر او واجب است که طواف حاذق و سهی میان

صفا و مروه نبوده حلال شود و در سال آنینده قصای حج نماید و بر او

دم لازم نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که را

و قوف بعرفات اتعاف نشود و در شب عید نیز و قوف بعرفات

اتعاف نداشت پس حج او قوت میشود و لازم است ویرا که عیره

نبوده حلال شود و در سال آنینده حج نماید و عیره عیار است

ای طواف و سهی و بجهت آنکه هر کاه احرام صحیح و معتقد کرده

پس حرج از آن متصور نیست مگر ادا ای حج یا عیره حنانکند اظفر

کسی احرام مبهم کند و در تأسیه گوید اللهم لی یک و نبین حج

و عمره نماید و در ذیل هم نیست یکی از این دو یکسان پس حرج

ادار احرام متصور میشود و مگر ادا ای یکی از دو نسک و در صورت

مذکوره ادا ای حج متصور نیست پس ادا ای عیره بر او لازم است و بر او

دم لازم نیست زیرا چه او حلال شد بسبب افعال عیره و افعال

خیزه درخت او که قایت الحج است بنیزه دم است = رحلت منقذی
 پس جمع نموده نبشود میان آن هر دو احسنی افعال عمره دوم
 * مسأله ۲ * خیزه فوت نبشود چه آن جایز است در جهتی
 ایام ساله مکرر در پنج روز از ایام سال و آن پنج روز هر قدر
 و عید اضحی و سه روز ایام تشریفات است چه درین روز شاعین
 مکرر و است بجهت آنکه مرویست که عایشه رض مکرر
 مائت است خیزه را = درین روزهای پنجگانه و بجهت آنکه
 پس روزها ایام حج است پس این روزها برای حج متعین است و از
 آنجایی که یوسف رح مرویست که او مکرر و نبی داشت عید را
 در روز عرفه پیش از وقت زوال زیرا که وقت رکن حج میرسد بعد از
 وقت زوال و در روز عرفه قبل از آن و مذ هین فلا هر هینان است که اول
 منتهی شود و لیکن معینا اگر عید کند کسی درین روزها
 صحیح میشود و او مقصود میباشد برای عید درین روزها زیرا که
 فکر اهیت آن درین روزها غیره است بجهت تعظیم امر حج
 و هم بجهت آنست که این ایام وقت حج است پس بساید که
 نخالصا برای حج باشد پس شروع او با کراهیت صحیح خواهد بود
 * مسأله ۳ * عید سنت است و شافعی رخ فکست است که

فرض است زیر آنچه و غیر صلعم فرمود است که عهره فرض است
 مانند حج و دلیل علیها؛ مایکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که
 حج فرض است و عهره نفل است و دوم این است که عهره هر وقت نیست
 و به نیت تم ادا کرده میشود چنانچه در صورتیکه قوت شود
 کسی که او در سفر است عمره می نماید یا بر آنچه مذکور
 شد حال آنکه و برانیت حج لو در نیت عمره و این احکام دلالت
 میکند بر اینکه عهره نفل است و حدیثیکه شافعی روایت کرده
 است که عهره فرض است مانند حج پس جواب آن این است
 که میان این تعدیت و میان حدیثیکه علیها وارد شده اند
 تعارض است و یا چو این تعارض فرضیت ثابت نشود ادا شد
 پس قائلان ضرور است و قائلان این است که فرض یعنی
 تقدیر است در حدیث مذکور یعنی احوال عهره مقدراست
 مانند احوال حج * مسئله ۴ * عهره عبارت است از طواف
 خانه کعبه و سعی نمودن میان صفا و مروء چنانچه مذکور
 شد در باب تمتع و الله اعلم

باب در بیان حج بموون انسان از جانب
 شریک * مسئله ۱ * تساعده نذر اهل سنت و جماعت این

است که جایز است مر انسان را که بشکریه اندک ثواب عیب
 نمود را بر ای غیر خوان آن عمل روزی یا ثواب یا ثواب
 باشد یا غیر آن و وجه جواب آن این است که بپیشبرد صلعم قربانی
 نموده و فقط کار املح یکی را بر ای ذات خود و دیگری را بر ای
 امت خود که بپایان آورده باشند بوجدانیت خدا تعالی
 و پس سالت بپیشبرد او صلعم پس ازین معلوم شد که انسان را
 بشکریه اندک ثواب عمل خود بر ای غیر جایز است چه بپیشبرد
 صلعم یا امت خود بپیشبرد ثواب قربانی نه بپیشبرد ثواب
 که عمل وی است و بسا دیده اند که عبادت بر چند
 نوع است یکی عبادت مالی فقط چون اداء
 زکات مال دوم عبادت بدنی فقط چون نماز و
 صوم عبادتی است که بدن و مال هر دو تعلق دارند چون حج و
 و در نوع اول نیابت جاری است هر دو حال یعنی در حالت
 صحت و اختیار و در حالت ضرورت و بیماری زیرا چه مقصود از
 عبادت مالی دادن مال است و آن حاصل میشود امر فعل نایب
 نیز و در نوع دوم نیابت جاری نیست هر دو حال زیرا چه
 مقصود از آن رنج و مشقت دادن است بر نفس و آن حاصل نمیشود

از دل ناپدید شود و در قیامت حرامی صحت دهد و وقت عیترت
ضربت و محاسری میشود در وقت قدرت و بر اچه در آن جهت
مالی و مهب بدقی هر دو متعین است پس را در حالت عیترت
نماند و آری نخواهد شد بهام جهت اول و محاسری نخواهد شد
در حالت عیترت و محاسری دوم و باید که شرط دوازده
به جهت این است که اینها را نباید بودی است که آن فرد و شریفه عاجز
باشد تا دم مرگ و بر اچه هیچ نبودن در تپایی هر یک که در بدن
است پس وقت آن تمام است پس عیترت از آن متعین
نمیشود و اگر وقت که حالت عیترت میسر شود تا دم مرگ
* مسئله ۲ * در جح نفل نیابت جامع است در حالت قدرت
بجز و بر اچه در باب نفل وسعت است و بعد از آن مایده است که
متکبد روح میگوید که در صورتیکه هیچ نیاید انسان از جانب
قدر حق واقع میشود از جح کسده و ثواب نفقه آن میشود هر
آن غیر را که امر کرد است آن انسان را بجهت نبودن از جانب
از دین جح از جانب آن غیر واقع نمیشود و بر اچه عیترت
بدنی است و در صورت عیترت اتفاق عیترت جرح دادن قایم
مقام جح نموده میشود مانند قدیم در باب و پس سابق

بیشتر و حجم از زمره امر کنند و ظاهر بر اینست که در صورت
 مذکوره هیچ واقع میشود از جانب آن غیر زیرا چه بر این دلالت
 میکند احادیثیکه درین باب وارد شده است چنان حدیث
 شعبیه چه پیغمبر صلعم فرمود است ختمی را که هیچ بکن از
 جانب بد رخود و عیبه بکن از جانب او * چند جمله ۳ *
 اگر شخصی را امر کنند در کس باینکه از جانب هر واحد
 از آنها هیچ فرض نپساید و او از جانب هر دو بکس اجزام هیچ
 نپساید پس درین صورت آن هیچ واقع میشود از جانب آن هیچ
 کنند نه از جانب هیچ یکی از آنها زیرا چه هر واحد از آنها
 امر کرده بود مرد آن شخص را باینکه هیچ نپساید از جانب
 او فقط و باینکه آن هیچ را برای وی خالصا بغير اشتراک و شخص
 مذکور محالفت آن نمود و ممکن نیست که آن هیچ واقع شود از جانب
 یکی از آن دو کس چه یکی اولی نیست از دیگری پس باینکه
 از جانب مامور واقع خواهد شد و بعد از آن اگر خواهد آن شخص که
 بگرداند آن هیچ را برای یکی از آن دو کس پس آن نیز ممکن نیست
 بخلاف آنکه اگر شخصی هیچ نپساید از جانب پدر و مادر
 شمرده آن شخص را میرسد که بگرداند آن هیچ را برای یکی از

مادر و پدر و برادران این شش تن تبرع کنند، است در حق ماه و پدر
 بسبب کرد انیدن ثواب عمل خود برای مادر و پدر پس او مختار
 است در اینکه به چشمه ثواب عمل خود را انهر کدام که خواهد از
 مادر و پدر پس احتیاطا و باقی خواهد ماند بعد از تعقیق عمل که
 سبب ثواب است و در صورتیکه کلام در آن است مستحق مذکور
 حج نبوده است و حکم آن دو کس و مادر آنها و هرگاه مخالفت آنها
 آنها اگر پس آن حج ارو واقع خواهد شد نه از جانب هیچ یکی
 از آنها و درین صورت مستحق مذکور صام نگیرد میسود برای هر
 واحد از آنها اگر حرج نبوده باشد در راه حج مال آنها را
 و برادر او حرج کرد اسب مال او را بکشند و او حرج خود را نکند
 نه مستحق کورا حرام میبماند باید باینطور که احرام حج نباید از
 جانب یکی از آن دو کس بشود تعیسی بعضی احرام حج از جانب یک
 کس میسر نماید پس درین صورت اکثر ثانی احرام میبماند حج نباید
 آن حج را حائز او واقع میشود نه از جانب هیچ کس از آنها و
 یکی از آنها مسافر و دیگر او کافر باشد از قیام حج معین نباید
 حج را برای یکی پس از آن چایر است بنا بر استحسان بردن هر
 روح و نردا بی یوسف روح درین صورت نیز حج او واقع میگردد از

چنانچه آن شخص نه از جانب هیچ یکی از آنها و همین موافق
 قیاس است زیرا چه شخص مذکور مأمور بود به حج نمودن برای
 معین و مبهم مخالف معین است و هرگاه شخص مذکور مخالفت
 امر آنها کرد پس آن حج از جانب او واقع خواهد شد نه از جانب
 آنها بخلاف آنکه اگر شخصی احرام مبهم نپساید باینطور
 که در احرام خود تعیین حج یا عمره ننماید چه درینصورت آن
 شخص را میرسد که آن احرام را معین نماید برای هر کدام
 که خواهد از حج و عمره زیرا چه درینصورت امریکه التزام آن
 نبود است آن شخص مجهول است و در صورتیکه کلام دران
 است صاحب حق مجهول است و وجه استکسبان این است
 که احرام مشروع است برای این وجه که وسیله افعال حج
 است و مقصود بنفسه نیست و احرام مبهم وسیله آن میتواند شد
 بواسطه تعیین پس احرام مبهم معتبر خواهد بود در صورت مذکوره
 بخلاف آنکه اگر تمام نماید افعال حج را با احرام مبهم
 و برای یک کس معین نکند و بعد از آن بخواهد که معین
 نماید آن را برای یک کس از این دو کس چه این جایز
 نیست زیرا چه چنانکه ادانموده شد با احرام مبهم صلاحیت

این ندارد که بعد از آن معین نبوده شود برای یکی
 ایران و کس پس ثابت شد که در تصور حج بکن
 مذکور مخالف امر آنکس است لهذا آن حج ارجح است
 شخص مذکور واقع خواهد شد نه ارجح آن کس
 مسئله ۴ اگر کسی امر کند بشخصی باینکه
 قرآن بخواند ارجح است و پس در صورتی که قرآن واجب میشود
 هر کس مذکور که مأمور است و یا در قرآن واجب شد
 است بطریق سکراندره و بقیه حج نبودن میسر دولست
 و این حج نبودن میان دو سکه فعل ماضی است و قضا و حج
 مینماید میان آن هر دو نه امر و باید دانست که این مسئله
 دلالت میکند بر حکم آنکه از محقق روح مرویست که حج
 از مأمور واقع میشود چنانچه سابق مذکور شد است
 مسئله ۵ اگر امر کند انسان یا را دو کس برای حج
 که یکی امر کند و یا اینکه حج بماند ارجح است او و دیگر
 امر کند و یا اینکه غیره نباید ارجح است او و هر دو قرآن
 بد شد و یا پس در صورتی که واجب میشود بر انسان مذکور
 زیرا که او در صورت قرآن میسماید پس قرآن.

بر او واجب خواهد شد بر اینا بر آنچه در مسئله سابق مذکور
شد * مسئله ۶ * اگر امر کند کسی به کسی به حج
نبودن از جانب خود پس در این صورت اگر محصر شود مأمور
پس دم احتصار بر او امر است و این نزد طرفین حج است و ابو یوسف
گفتست که این دم بر محصر مذکور است غیر آنچه وجوب
دم احتصار برای دفع ضرر است و این ضرر عبارت است از امتناع
از حرام و این ضرر است در حق محصر محصر پس دم احتصار
بر او واجب خواهد شد و دلیل طرفین حج این است که در صورت
مذکوره اگر مذکور آن مأمور را درین ضرر انداخته است
پس بر او امر است که خلاص کند ویرا ازین ضرر * مسئله ۷ *
اگر کسی احرام حج نماید از جانب میت و بعد از آن محصر
شکر ده پس دم احتصار در این صورت واجب می شود در مال
میت نزد طرفین حج برخلاف قول ابی یوسف و بعد از آن
باید دانست که بعضی گفته اند که در صورت مذکوره دم مذکور
از ثلث مال میت داده می شود زیرا چه آن صلاه است مانند
برکات و غیره چه ضلعه عبارت است از دادن مال بخیر عوض مال
چون نذر و کفاره و بعضی گفته اند که آن داده میشود از چپ

مال مذکور را در آن آرد و احسان است در مال میبایست به جهت حق
 مامور پس آن می شد و دین میبایست از مجموع مال ادا شده بوده
 میرشود * مسئله ۸ * اگر مامور بخواهد از حساب غیر بعد از
 احرام حج بپایان دهد در مامور مذکور و احسان میسود و در احرام
 این دم نسبت حماقت است و مامور مذکور با احتیاط خود حماقت
 کرده است و مامور مذکور صامی بقتل میسود برای آنکه از احرام خارج
 شده باشد پس با وقوف بمرکبات و بر احرام و پسند حجاج میسود
 پیش از وقوف بمرکبات فاسد کرد حج را و او مامور در رد مکرم میسود
 صحیح بخلاف آنکه اگر فوت شود حج بغیر اختیار او چه
 در بدو یا در صامی بقتل میسود بجهت آنکه با احتیاط او حج
 فوت شده است و اگر حجاج بپایان دهد در وقوف بمرکبات حج او
 فاسد میسود و این در صورتی است که او صامی بقتل میسود برای آنکه
 در مامور مذکور در بدو یا در صورتی حاصل است ولیکن دم لازم می آید
 در مامور مذکور و ما بر وجهی که مذکور شد و هیچ پس را احسان است
 در مامور حجاج و ما که و احسان میسود طریق کتار و حدات
 ما را بجهت مذکور شد * مسئله ۹ * هر که وصیت کرد
 با اینکه حج نبوده شود از حساب او پس را ارثان او مقدر میسود

شخصی را برای آنکه خرج نماید از جانب او و بعد از آن شرکاء
 رسید آن شخص بگرفته و مرد و یا مالیکه بوی داده بود برای هیچ
 دزد برد آنرا حال آنکه آن شخص نصف آن مال خرج نموده بود
 پس در بنصورت باید که شخصه بشکرا مقرر نماید که او برای
 چیزی را از جانب میت از خانه میت و خرج او داده شود از ثلث مال
 میت که باقی است و اینکه مذکور شد نزد ابی حنیفه رح است
 و صاحبین رح گفته اند که در صورت مذکور و ارثان میت مذکور را
 لازم است که بنظر ستمند شخصی را برای هیچ نمودن از جانب میت
 مذکور برای هیچ نمودن از جانب میت مذکور بر این وجه که
 آن شخص برای چیزی را از مکانیکه ما موراول در آنجا مرده است
 و لیکن نزد مصنف رح خرج آن داده میشود از مالیکه باقیبازده است
 از مالیکه بیاموراول داده شده بود اگر از آن مال چیزی
 باقیبازده باشد و اگر چیزی از آن باقی نباشد باشد
 پس در بنصورت وصیت مذکور باطله میگردد بنا بر قیاس این
 بر صورتیکه موصی معین نیاید مقدار مال را برای هیچ و آن مال خرج شود
 باقی نباشد چه در بنصورت وصیت او باطل میگردد پس
 مابقی این در این است که نیز چه معین نمودن و صی مقدار مال را برای هیچ

مانند معینی نبودن موصی است و نیز دایمی و مفسر خرج آن
 داده میشود از مالیکه باقی مانده است از ثلث جمیع مال
 میت که از آن خرج داده شده بود بمأمور اول و براجده ثلث
 جمیع مال مصلحتاً و وصیت است و دلیل دایمی حنیفه رح این است
 که قسبت نبودن وصی مال میت را و علیحدت نبودن معدوم برای
 از آن برای حج نبودن از جانب او صحیح نیست مگر وقتیکه
 خرج نپساید آنرا در وجهیکه مقرر نموده بود آنرا موصی
 و براجده کسی خصم نیست در آن مال تا قبض کند آنرا و در ضرورت
 مذکور آن نقد از مال که آنرا بیا مورا ولد داده بود وصی خرج
 نمشد در وجهیکه موصی آنرا مقرر نموده بود پس چنان شد که مال
 هلاک شود پیش از آنکه علیحدت نیاید آنرا وصی برای خرج
 حج درین صورت حج نبود و میشود از جانب میت از ثلث مالیکه
 باقی است هیچکس درینجا نیز خرج داده خواهد شد از ثلث
 مال میت که باقی است بعد از مردن مأمور اول و بعد از خرج
 نمودن او مقدار برابر که خرج کرد آنرا مأمور اول باید دانست
 که اختلاف میان علمای مادر دو مقام است یکی در اعتبار ثلث
 مال مرد در مکاتیب که آنرا انجا برای حج رود مأمور

دوم و اختلاف آنها در مقام اول مع دلیل هر یک بیان تبیین شده
 شد و اما دلیل قول ابی حنیفه روح در مقام دوم پس آن این است
 که هر قدر سفر که مامور اول نبوده بود در صورت مذکور به
 بسبب مردن او باطل گشت در حق احکام دنیا زیر آنچه
 پیغمبر صلعم فرمود است که هر گاه می میرد انسان منقطع
 می گردد و عمل او مگر سه چیز باقی میماند الی آخر الحدیث
 و یکی از آن سه چیز وصیت است پس وصیت میت مذکور در
 صورت مذکور باقیست و او وصیت کرده بود باینکه حج نمایند
 از جانب او باینطور که شخصی را برای حج از وطن او فرستند
 پس چنان شد که در صورت مذکور کسی برای حج نبودن از
 جانب او اصلاً نفی شده است و همین موافق قیاس است و وجه قول
 صاحبین روح در مقام دوم این است که آن مقدار سفر که مامور
 اول نبوده بود باطل نگشتست بجهت آنکه خدا پتعالی
 فرمود است که هر که بیرون شود از خانه خود به نیت آنکه هجرت
 نماید بنسوی خدا و رسول خدا صلعم و بخرد از آن بمیرد پس
 اجر او بر خردا است و بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که
 هر که بمیرد در راه حج نوشته میشود برای او ثواب حج مقبول در

هر چه از هر گاه با طلاق بعد از سفر مذکور پس اعتنا بر هود
 خواهد شد و وصیت مذکور را مکایمکه رسیده بود در آن مامور
 اول و این استقصا است و باید دانست که این احتلاف
 در مشورت مذکوره مبني است بر اختلاف آنها در صورتی که
 اینان احرام حج میباید برای خود و بعد از آن در مکانی رسیده
 میرد پس در صورتی که او حیضه رح میگوید که از حال
 او حج ممرده میشود از خانه او یا بطوریکه شخصی را فرستاده
 میشود از حال او تا حج نماید از حال او و صاحب رح
 میگوید که فرستاده میشود شخصی را از مکانی که در آن
 میز است تا آن شخص حج نماید از حال او * مسئله ۱۰
 هر که احرام حج میباید از حال خود و مادر خود پس حاضر است
 و در آنکه مکرا دادند آنرا برای یکی از پدر و مادر و از آنکه
 حج میباید از حال غیر غیر امرو و پس حراس نیست که او
 مکرا دادند ثواب حج خود را برای آن غیر و ثواب مکرا
 میشود بعد از ادای حج پس بیت هر دو پدر و مادر که بیش از
 ادای حج بوده بود لتواست و بعد از ادای آن ثواب آنرا هر
 کدام که بدو بخشید صحیح است بحال مامور بتساوی آنچه

سابق مذکور شد والله اعلم

باب سبب در بیان هدی * مسئله ۱ * ادنی

هدیه کوشند است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که

ادنی هدی کوشند است و بدانکه هدی بر سه نوع است

بسی شتر دوم گاو سیوم کوشند بجهت آنکه پیغمبر

صلعم هر گاه کوشند را ادنی هدی کرد انیده پس معلوم

شد که چیزی اعلی از آن خواهد بود و اعلی از آن گاو و شتر

است و بجهت آنکه هدی آنرا میگویند که برده شود بصرم

برای ذبح بطریق عبادت و این معنی بسافته میشود در هر سه

نوع مذکور * مسئله ۲ * جایز نیست هدی نبودن چیزی

از این سه نوع مذکور و فکر چیزی که اضمحیه نبودن آن

جایز است زیرا که ذبح نبودن هدی عبادت است که تعلل

دارد بر اکتان خون مانند اضمحیه پس مختص خواهد شد هدی

بچیزیکه مختص است باضمحیه * مسئله ۳ * ذبح نبودن

کوشند جایز است در هر صورتیکه دم لازم می آید در حج

و فکر در صورت یکی اینکه طرف زیارت نماید در حالت

جنازه و رم اینکه جماع نماید بعد از وقوف بمرقات پس

کلمه‌ی صورت حاضر است و مکرر است و مکرر است و مکرر است و مکرر است و مکرر است
 بیان می‌دهد و شد است * مسئله ۴ * که مکرر است و مکرر است
 هدی را پس حاضر است و مرا خوردن گوشت آن هدی اگر
 آن هدی بعد باشد یا هدی تبیع یا هدی قرآن را در آن
 این هدی ها هدی است پس حاضر است و مرا خوردن
 گوشت آن و حدیث آن قرآنی می‌باشد که حاضر است و مرا خوردن
 گوشت آن پس بعد از آن است که پیچیده صلح خورد است گوشت
 و سرورهای هدی خود را بلکه مستحب است انسان را که اگر گوشت هدی خود
 حری و خوردن که این هدی خوردن شد از عید و پیچیده صلح و
 شکر پس مستحب است و مرا که تصدق بپاید گوشت هدی خود را
 در وجهی که بیان می‌دهد شد است پس در تصدق خوردن گوشت
 قرآنی و حاضر است و مرا خوردن گوشت هدی سرای هدی ها که
 مدکور شد و مرا هدی های دیگر برای کفاره حیانت است و
 بعد از صلح آمد است که پیچیده صلح هرگاه پیچیده شده بود
 در حد نبیه و هدی ها فرستاده بود بدست ناحیه اسلامی رص
 فرموده بود و مرا که تیرا و رفیقان ترا حری و گوشت آن بپاید
 خورد * مسئله ۵ * که مکرر است و مکرر است و مکرر است و مکرر است و مکرر است

جایز نیست مگر روز عید اضحی و در مذهب مذکور است
 که ذبح نهودن هدی نفل پیش از روز عید نیز جایز است و ذبح کردن
 آن در روز عید افضل است و همین صحیح است زیرا چه معنی
 عبادت در هدی نفل باعتبار آنست که آن هدی است را به معنی
 معتقد میشود برسانیدن آن در حرم و هرگاه یافته شود
 این معنی پس جایز است ذبح کردن آن در غیر روز عید ولیکن ذبح
 کردن آن در ایام نکر افضل است زیرا چه معنی عبادت در ذبح
 کردن آن در این روزها ظاهرتر است و ذبح نهودن هدی تبتیح
 و قرآن جایز نیست مگر در روز عید به جهت آنکه از قرآن مجید
 چنین فهمیده میشود زیرا چه او تعالی فرمود است که بخورید
 از آن و بخورانید فقیر را و بعد از آن ادا کنید تفت خود را را یعنی
 مشربا بطح را مانند ملق و رمی و غیره و ادا ای تفت مختص است
 به روز نکر و هدی تمتع و قرآن در تفت داخل است و به جهت
 آنکه این هر دو هدی هدی نسل است پس ذبح کردن آن مختص به روز
 عید خواهد شد مانند اضحیه و ذبح نهودن هدی های دیگر
 در هر وقت جایز است و شاید معنی رح گفتست که ذبح نهودن
 هدی های دیگر نیز جایز نیست مگر در روز عید بنا بر قیاس

آنکه موهدي تهتج و قرآن زیر احد هدي تهتج و قرآن نمر دم خبر نقصان
 است بود ساعی روح و دلیل علیای ما این است که هدي های دیگر
 سواي تهتج و قرآن برای کفاره جنایات است پس ذبح کردن آن معتص
 بر، رعید بخواهد شد ویرا که آن شرکاء واجب شد است برای حبر
 نقصان پس تعجیل آن بهتر است تا بسبب آن نقصان امر و مرتفع
 شود بلا تا حبر بحلافی هدي تهتج و قرآن چه آن دم نسکه است نه
 برای کفاره جنایات * مسئله ۶ * خایر نیست ذبح نمودن
 هدي ها مگر در حرم بجهت آنکه حد ایتعالی در قرآن مجید فرمود
 است درین حوای صید بایند که هدي هر سه یکجمله را بنی اصل اسب و ارمی
 معلوم شد که هدي ها نمکه واجب شود برای کفاره جنایات آنرا تا احکم
 باید بود و بجهت آنکه هدي نام خیری است که مرده شود سوي
 مکانی و مکان آن حرم اسب که پیشتر صلعم فرمود اسب که
 میباشد مکان بکرات و راه های مکّه و غیر مکان بکرات
 اسب * مسئله ۷ * جایز است مردی را که تصدق
 نماید کوسب آنرا بکسانی حرم و غیر حرم و در احد تصدق نمودن
 عبادت معقول است یعنی مواظف الحقیل است و صدقه
 دادن بهر فقیر عبادت معقول است و شاعی روح نیز حلال این

مینگوید ^۸مسئله ۸ * تعریفی هدی واجب نیست زیرا که
 هدی آنکاهی میدهد از بدن آن در حرم تا که عیادت حاصل
 شود بر بختی خون در آن نداشتکاهی میدهد از تعریف آن پس
 تعریف آن واجب نخواهد شد حاصل آنکه دلیل وجوب آن
 پافشاری است و مع هذا اگر تعریف نیاید هدی تمتع را پس
 این حسن است بجهت آنکه ذبح کردن آن مختص بر روز
 عید است پس شاید که مجرم نیابد کسی را که نگاه دارد آن
 را تا روز عید پس او بتعریف نبوده آن محتاج است و بجهت
 آنکه هدی تمتع هدی نسک است پس بنسب آن در تشهیر
 و استیفاء است بخلاف هدی ها نیکه برای کفار و جنایت
 دست زیرا که ذبح نبوده آن بیش از روز عید جایز است چنانچه
 سابق مذکور شد و نیز سبب آن جنایت است پس ستر و اخلاقی
 آن سزاوار است ^۹مسئله ۹ * شتر را نحر کردن افضل است
 و کوسند و کبوتر را ذبح کردن زیرا که چنین فیهده می شود
 از قرآن مجید چه او تعالی فرمود است فصل لربک و انحر اعني
 نیاز بخوان برای پروردگار خود و نحر بکن و در تبایر آن
 شگفته شد است که مراد شتران است و نیز فرمود است او تعالی

نیک، ذبح کنید گاوی را و بپزود است او تعالی که
 درین دادم - امیرا شمع علیه السلام را بذر ذبح عظیم و ذبح مالکسر
 در سبب کد آید - و سبب برای ذبح مالکسر و نیز سبب صبیح آمد
 را سبب در سبب صبیح است و سبب در سبب است شتر را و کد هیچ نبود است ناو و کوسند
 را و بعد از آن باید که است که اگر خواهد صاحب سبب و بپزود شتر را
 و باید که استاده دارد سبب را و بپزود سبب و بپزود شتر را
 آت را و اگر خواهد بپزود آت را و بپزود که بپزود آت را و بپزود
 نباید و این هر دو طور حسن است و یکی هر دو طور اول
 اتصال است بجهت آت که هر دو سبب که بپزود سبب و بپزود اول
 بپزود است و هیچینی اصحاب درین طور اول بپزود است
 و نباید که گاوی و کوسند را ذبح نباید در حالیکه استاده
 باشد و راحه در حالت غلظت آید و کلوی آن که موضع ذبح
 است واضح و روشی موجب شود و سبب کردن در حالت
 قتل بپزود آت را و استاده نسبت حالت قیام و ذبح بپزود ناو
 و کوسند سنت است * مسئله ۱۰ * اولی این است که
 صاحب سبب خود ذبح را بپزود آت را و بپزود سبب و بپزود
 دارد بجهت آت که هر دو سبب که بپزود سبب و بپزود اول

صد هدی روان کرده بود و از آنجمله شصت و چند هدی را
 بدست مبارک خود نذر نموده بود و در باقی علی رض را فرموده
 و بجهت آنکه ذبح نمودن هدی عبادت است و عبادت را بذات
 بخود بجا آوردن اولی است چه در آن زیاده خشوع متعلق
 میشود ولیکن گناه باشد که انسان نداند آنرا لهذا چنانچه
 دانسته شد که امر کند غیر را بذبح نمودن آن * مسأله ۱۱ *
 باید که تصدق نماید جل و مهار آنرا و باید که جزوی از
 اجزای هدی نماید اجرت پاک کننده آنند هدی را چه پیش از
 صلعم علی رض فرمود که جل و مهار آنرا تصدق نماید و اجرت
 جزا را از آن * مسأله ۱۲ * هر که هدی نسیاید شتر یا و
 در اثناي راه محتاج و مضطر شود بسوی سوار شدن بر آن جایز است و یا
 که سوار شود بر آن و اگر محتاج نباشد بآن باید که سوار
 نشود بر آن زیرا چه او آن هدی را خالص برای خدا کرده اند
 است پس سوار واری نیست و میرا که چیزی از اجزا یا از منافع آن
 صرف نماید برای ذات خود تا آن زمانکه برسد به محل خود
 و اگر آنکه محتاج شود بسوی سوار شدن بر آن بجهت آنکه
 فرو بست که بپنجه صلعم دیند شخصی را که در پس هدی خود

میزود و می آید آنرا پس فرمود بوی که سوار شو بر آن و تارنده
 آن است که در محله مذکور به محتاج بود سوار شدن بر آن
 پس اگر سوار شود کسی بر هدی خود و بسبب آن نقصان شود
 حرم، اگر هدی مذکور پس مرا و صبا نقصان آن لازم می آید
 «مسئله ۱۳* هدی اگر شمر دار باشد باید که در دست
 آنرا بر ابراهیم متولد است بر آن پس باید که صرف نکند
 آنرا برای دای خود باید که آن صرف پسندد و پستار آن
 حدی که سر آن منقطع گردد و این عمل کفایت می کند و تنبیه
 و مانع دین نبودن قرب نامیده پس اگر رعید باشد آن وقت
 حاضر است که سیر آنرا دو سده تصدیف باید تا بسبب جمع
 شدن شیر در میان آن صرف و برسد و آن را اکثر صرف باید آنرا
 در حاجت خود نامد که تصدیف باید آن مقدار شیر را یا بیست
 آنرا بر ابراهیم صبا آن شیر را در احب است *مسئله ۱۴*
 اگر هدی روان کند کسی و آن هدی در انشای راه هلاک
 گردد پس اگر آن هدی بدل باشد مرا لازم نیست که پستار آن
 هدی دیگر را هدی نماید زیرا که قرب و عیالات او متعلق شده بود
 به آن یکبار که در آن هدی و عیالات او هلاک شود و آن قربت

و اگر آن هدی واجب باشد باید که بجای آن هدی
 دیگر نهاید زیرا چه واجب بر ذمه او باقی است و همچنین اگر
 یافته شود در آن عیب کثیر بجای آن هدی دیگر نهاید زیرا چه
 بهر یک معیوب بعیب کثیر واجب ادا نمیشود پس ضرور است
 که دیگر بهر اقام مقام آن نهاید و آن معیوب را هر چه خواهد
 بکند چه آن از جمله مملوکات و ی است * مسمیله ۱۵ *
 هدی نفل اگر در اثنای راه قریب بهلاکت رسد پس اگر آن
 هدی شتر باشد باید که نذر کند آنرا و رنگ کند قلاده آنرا
 بکون آن و ملوث گرداند بخون آن کوهان آنرا و باید که
 نذوره آنرا صاحب هدی و نه غیر او از اغنیاء چه باین امر کرده
 بود به غیر صلعم ناجیه اسلیمی رضی الله عنه و باید دانست که فایده رنگ
 کردن قلاده آن این است که بدانند مردمان که آن هدی
 است پس بگورند گوشت آنرا فقرانده اغنیاء و سر آنرا بنسبت
 که اذن خوردن نکرشت هدی معتق است بشرط رسیدن آن
 به محل آن که حرم است پس سزاوار است که حلال نشود خوردن
 آن پیش از رسیدن به محل آن اصلاً مگر اینکه تصدق بر
 فقیران افضل است از اینکه ضایع گذاشته شود آنرا برای

اهدان و در آن نوعی از عیادت است و همان مقصود است و اگر آن
 هدی هدی واجب باشد بجای آن ذکر و تکریم آن باید و آن
 مذبح را هر چه خواهد بکند آن از جمله مملو کات
 وی است * مسدود ۱۶ * باید که قلاده بپندد در گردن هدی
 نفل و هدی تهنیت و قرآن بر پیرا حده ای هدی ها هدی نسک است
 و مسدود قلاده بستن در گردن آن اشتباه آن میشود پس قلاده بستن
 لایق آنست و باید که قلاده نهد و نهد در گردن هدی یک
 بسبب احصاء واجب میشود یا بسبب جنایت بر پیرا حده بسبب
 و در آن جنایت است پس ستروا حقای آن لایق است و دم
 احصاء برای خبر نقصان است پس ملکت خواهد شد بدو مایه که
 برای خبر نقصان است یعنی در مایه یک برای خبر نقصان
 جنایت واجب میشود و باید دانست که مراد از هدی در آن
 مسدود ستراست و پیرا حده در گردن کوسند قلاده بسته نمیشود
 یا عتبار عادت و نه قلاده بستن و ذکر کردن آن سنت است نه
 عملی ماحد در بستن قلاده در گردن آن غایب نیست چنانچه
 ساقیت مذکور شد است والله اعلم

و مسدود یا بل متفرق * و مسدود * ل * ا

عرفات انکه قوف عرفات نهایت در روزی بشمار آنکه
 آن روز در عرفه است و بعد از آن گواهی دهند قومی باینکه
 در آنکه قوف عرفات نبوده اند آنهار روز عرفه نبوده
 بلکه آن روز عید بود پس درین صورت قوفان بعد از آن
 بنا بر این معتبر است و گواهی قوم مذکور مقبول نیست و این
 بنا بر اینست که این است و مقتضای قیاس این است که قوف مذکور
 صحیح نباشد چنانچه اکثر قوف عرفات نهایت بنا بر پنج دشت
 ذی الحجه که آن را يوم ترویة میگویند و بعد از این معلوم شود که آن
 روز روز عرفه نبود پس این قوف عرفات جایز نیست
 زیرا که قوف عرفات عبادت نیست مخصوص بیکان خاص و زمان
 خاص پس بدون آن مکان و زمان عبادت نخواهد شد و وجه
 اینست که این است که گواهی قوم مذکور در صورت مذکور
 قایل شد است بر نفی و بر چیزی که تحت حکم قاضی داخل نمیشود
 زیرا که مقصود آن قوم از گواهی مذکور نفی حج است و حج
 چیزیست که داخل نمیشود تحت حکم قاضی پس این گواهی
 مقبول نخواهد شد و دوم این است که در صورت مذکور معلوم
 بلوی است بحج آنکه احتراز نمودن از آن متعذر است و

تلاک آن در صورت مذکور ممکن نیست پس ضرور است که آنکه
 بهود شود بوقت عرفات مذکور در صورت اشتباه بخلاف
 آنکه اگر در وقت عرفات بمیان بقرار هجتم ریرا حه تدارک
 آن در صورت ممکن است فی الحال بکماله نایم طور که اشتباه را یل
 کرد در روز و در وقت و در حوا رچیزی که موحسود بوقت خود بطور
 آن موحسود است در سرع و حوا ر تقدیم چیزی بوقت آن حسم
 نیست بحسب طبر آن در شرح یافته شد است لهذا در
 صور تیکه لایهی و مید گوان که بوقت عرفات واقع شده است
 در روز عید گواهی مقبول داشتند بمیشود چه این موحسود است
 از وقت مخالف و نه که گواهی و مید نای که بوقت عرفات
 واقع شده است بنابر هجتم چه این مقدم واقع شده است
 از وقت و باید دانست که فقها گفته اند که در صورت مذکور
 سرا و راست مراحکم را که بسوی گواهی قوم مذکور کنش بکند
 و مترحه بسود و بکوند مقوم مذکور که حسم مردمان تمام شد
 و بهیسا بروند ریرا حه در رسیدن آن گواهی حسم نیست
 و بهیسم اگر بوقت شام در روز یکد تار هجتم است در عم امام
 گواهی دهند قومی برویب هلال عید در روز یکد بحساب آن روز

تا ریخ مذکور و تر عرقه میشود پس در تصورت نیز باید که گواهی
 آنها را قبول نکند حاکم زیرا چه در تصورت ممکن نیست امام را
 که در بقعه شنب و قوب نهاید بعزات مع اکثر مردمان پس در شنیدن
 گواهی مذکور قننه برپا می شود * منسله ۲ * هر که
 زمینی نهاید در روز دوم جهره وسطی و ثالث را و جهره اول را
 و می نهاید پس اگر او زمینی نهاید جهره اول را و اعاده نهاید
 و می جهره دوم و میوم را پس این حسن است زیرا چه او رعایت
 کرده ترتیب را که سنت است و اگر همان اول را زمینی نهاید
 فقط کفایت میکند زیرا چه او قدرک کرده موقوف راه رقت
 آن و جز این نیست که ترک کرد ترتیب را که مننون است
 و از ترک مننون چیزی لازم نمی آید و شافعی رحمت است
 که این جایز نیست بلکه ضرور است که اعاده کند نهاید زیرا چه
 زمینی نبودن آن جهره ها به ترتیب مذکور مشروع است پس این
 چنان است که سعی نهاید میان صفا و مروء پیش از طواف نمودن
 خانه کعبه یا ابتدا نهاید در سعی نمودن از مروء نه از صفا و دلیل
 علمای ما این است که زمینی نمودن هر جهره عبادت علیحده
 است پس جو از آن متعلق نیست بتقدیم بعض از آن بر بعض دیگر

بجای سعیه نهودن میان صفا و مروه و راجه آن تابع طواف
 است حد سعیه مذکور کمتر است از طواف خانه کعبه و مثلاً
 صد است از من که مروه و منتهای سعیه است پس ابتدای سعیه بان
 متعلق نخواهد شد * و مسأله ۳ * هر که بطریقی بذکر واجب
 کمر داد برحدیج را مانع طور که حج خواهد نکرد پیاده پس
 لازم است و مرا که سوار نشود تا آن زمان که قراعت نسیه
 آن طواف زیارت و راحه او التمام نهود است عبادتی را بصفت
 کمال پس بپایان صفت لازم خواهد شد چنانچه اگر نذر کند روزه
 را بطریقی قنای پس بصلی قنای لازم میشود و افعال حج منتهی
 و تمام میشود و طواف و زیارت پس آن شخص تا آن زمان که
 طواف زیارت نماید بماده خواهد رفت و ایسکه مذکور شد
 کلام در استیهای پیاده رفتن او و اما کلام در استیهای آن
 پس آن این است که بعضی گفته اند که اگر وقت
 احرام پیاده رود و بعضی گفته اند که اگر خانه خود پیاده رود
 و زیاده طاسا هر امر از هر چه است و اگر سوار شود هم لازم
 می آید و زیاده بسبب سوار شدن نقصان واقع می شود در آن
 و قضا گفته اند که سوار شود و اگر وقتیکه مسافر بعید باشیم

و بیا ده رفتن شاق باشد بر او و اگر به ساققت قریب باشد و بیاید
 رفتن شاق نباشد بر او بلکه شادان او باشد پس سزاوار این است
 که سزاوار نشود * مسئله ۴ * در بعضی نسخ نسخه جامع
 صغیر مذکور است که هر که بقر و شد کنیز را که آخر ام
 نبود است باذن او پس می رسد مشتری را که حلال کرده اند
 آن کنیز را و جمیع کنند آنرا و نیز قرح گفتست که این نمی رسد
 او را زیرا که کنیز مذکور و عقد احرام نبود است بیش از آنکه
 مشتری مذکور مالک آن شود پس او را نمی رسد که احرام آنرا
 فسخ نماید چنانچه اگر خرید گفت کسی کنیز را که مذکور است کسی
 است نمی رسد او را که فسخ نماید عقد نکاح آن را و لیکن
 علیهای ما این است که مشتری قایم مقام با بیع است و با بیع را
 جایز بود که حالا میگردانید آنرا پس هیچکس نمی رسد مشتری
 را نیز ولیکن با بیع را حلال گردانید آن مکرر است زیرا که
 در آن خلاف وعده لازم می آید و این یعنی یافته نمیشود در
 حق مشتری بخلاف نکاح چه با بیع را نمی رسد که فسخ آن
 نماید و قتی که آن نکاح متحقق شده باشد باذن او پس هیچکس
 مشتری را نیز نخواهد رسید که فسخ نماید آنرا و بعد از آن بداند

خرافات که در صورت مذکور و مشتری بر او میسر شد که حلال کند آن را
 آن کثیر را پس میسر شد و بر آنکه رد کند آن کثیر را بسبب عیب احرام
 نزد علی ای ماوند و فرج میسر شد او را که رد نماید آن را بسبب عیب
 مذکور زیرا چه نزد فرج میسر شد او را که حلال کند آن را و
 جمیع کند و بداند که در بعض نسخه آن مذکور است که میسر شد مشتری
 را که حلال کند آن کثیر را یا جمیع کند آن را این نسخه
 دلالت می کند بر اینکه حلال کرد آن را بیجا معنی چه مجامعت
 خالی نمی باشد از اینکه مقدم از آن مس یا بوسه یافته شود و بداند
 تحلل متعاقب می شود و نسخه اول دلالت می کند بر اینکه اول آن را
 حلال کرد اند و غیر جمیع چون بریدن موی و تراشیدن
 ناخن و بعد از آن جمیع کند و بر او و لیس است چه درین تعظیم
 امر حج است و الله اعلم تمام شد جلد اول ترجمه هدایه

